وقار تخلص مطبع حمید بکزاده فارسی

همیشه در بستر ازار بلبل دارست

رمضان سنه ۱۲۸۳

تطابق تاریخ هجرت نبوی با تواریخ دیگر

صفر المظفر	سنه ۱۲۹۲ از هجرت نبوی ص	تنگوز ئیل سنه ۱۲۹۲
مطابق با	اوایل سنه ۱۸۷۵ مسیحی	
مطابق با	ماه ... سنه ۲۶۵۰ از اولمپیاد اول	
مطابق با	سال شمسیه سنه ۵۸۷۹ از خلقت عالم بنا بر مذهب جهود	
مطابق با	اول سنه ۲۶۲۲ از تاریخ بخت النصر	
مطابق با	سنه ۲۶۲۱ از تاریخ بنای شهر رم بمذهب وارن	

و مطابق با سنه ۱۰۵۸۸ از تاریخ [illegible]

و مطابق با سنه ۱۵۰۰۳۵ از تاریخ [illegible]

الایام	بقیه صفر المظفر سنه ۱۲۹۲	فرانسه	[illegible]	[illegible]
یکشنبه	۱۳ نوروز سلطانی و اول حمل	۲۱ فروردین ماه جلالی ۷۹۷	ساعت یک دقیقه	یک ساعت و ... دقیقه
دوشنبه	۱۴	۲۲	۲	
سه شنبه	۱۵	۲۳	۳	
چهارشنبه	۱۶	۲۴	۴	یک ساعت و ... دقیقه
پنجشنبه	۱۷ شهادت حضرت رضا ع	۲۵	۵	
جمعه	۱۸ آمدن پرستو	۲۶	۷	
شنبه	۱۹	۲۷	۸	
یکشنبه	۲۰ حرکت حشرات الارض	۲۸	۹	
دوشنبه	۲۱	۲۹	۱۰	یک ساعت و ۲۹ دقیقه
سه شنبه	۲۲ اول فریاد بلبل	۳۰	۱۱	
چهارشنبه	۲۳	۳۱	۱۲	
پنجشنبه	۲۴	۱ اوریل ماه فرانسه	۱۳	
جمعه	۲۵	۲	۱۴	
شنبه	۲۶	۳	۱۵	یک ساعت و ... دقیقه
یکشنبه	۲۷	۴	۱۷	
دوشنبه	۲۸ رحلت حضرت رسول ص	۵ وشهادت امام حسن مجتبی ع	۱۸	
سه شنبه	۲۹	۶	۱۹	
چهارشنبه	۳۰ چهارشنبه سوری	۷	ساعت و دقیقه	

الایام	ربیع الاول	الفرانسیه	[illegible]	[illegible]
پنجشنبه	۱ اول شرف شمس	۸	۲۱ دقیقه ساعت	یک ساعت و ...
جمعه	۲	۹	۲۲	
شنبه	۳	۱۰	۲۳	
یکشنبه	۴	۱۱	۲۴	
دوشنبه	۵	۱۲	۲۵	
سه شنبه	۶ نیسان ماه رومی	۱۳ و اپریل ماه روسی	۲۶	یک ساعت و ... دقیقه
چهارشنبه	۷	۱۴	۲۷	
پنجشنبه	۸ وفات حضرت امام حسن عسکری ع	۱۵	۲۸	
جمعه	۹	۱۶	۲۹	
شنبه	۱۰	۱۷	۳۱	
یکشنبه	۱۱	۱۸	۳۲	یک ساعت و ... دقیقه
دوشنبه	۱۲	۱۹	۳۴	
سه شنبه	۱۳ اول بهشتماه جلالی	۲۰ اول ثور	۳۵	
چهارشنبه	۱۴ خلافت ابی بکر	۲۱	۳۶	
پنجشنبه	۱۵	۲۲	۳۷	
جمعه	۱۶ اذرماه قدیم و عید مولود حضرت رسول ص	۲۳ و ولادت حضرت صادق ع	۳۸	یک ساعت و ... دقیقه
شنبه	۱۷	۲۴	۳۹	
یکشنبه	۱۸	۲۵	۴۰	
دوشنبه	۱۹	۲۶	۴۱	
سه شنبه	۲۰	۲۷	۴۲	
چهارشنبه	۲۱	۲۸	۴۳	یک ساعت ۳۵ دقیقه
پنجشنبه	۲۲	۲۹	۴۴	
جمعه	۲۳	۳۰	۴۵	
شنبه	۲۴	۱ مه ماه فرانسه	۴۶	
یکشنبه	۲۵	۲	۴۷	
دوشنبه	۲۶	۳	۴۸	یک ساعت ... دقیقه
سه شنبه	۲۷	۴	۴۹	
چهارشنبه	۲	۵	۴۹	
پنجشنبه	۲۹ غایت قوس ربیع	۶	۳۱ دقیقه ساعت	
	سلخ ندارد			

الایام والعربیة	ربیع الثانی — التوقیعات	الفرانسیة — التوقیعات	[illegible]	[illegible]
جمعه ۱		۷	۴۰ دقیقه ساعت	[illegible]
شنبه ۲		۸	پنجاه دقیقه	
یکشنبه ۳		۹	۵۱	
دوشنبه ۴	ولادت امام حسن عسکری	۱۰	۵۲	
سه شنبه ۵	آخر ایام مطر	۱۱	۵۳	
چهارشنبه ۶		۱۲	۵۴	[illegible]
پنجشنبه ۷	ایار ماه رومی	۱۳ و مائی ماه روسی	۵۵	
جمعه ۸		۱۴	۵۵	
شنبه ۹		۱۵	۵۶	
یکشنبه ۱۰		۱۶	۵۷	
دوشنبه ۱۱		۱۷	۵۸	[illegible]
سه شنبه ۱۲		۱۸	۵۹	
چهارشنبه ۱۳		۱۹	۵۹	
پنجشنبه ۱۴	خرداد ماه جلالی	۲۰	یکساعت	
جمعه ۱۵		۲۱ اول جوزا	ساعت و یک دقیقه	
شنبه ۱۶		۲۲	۲	[illegible]
یکشنبه ۱۷		۲۳	۲	
دوشنبه ۱۸	دیماه قدیم	۲۴	۳	
سه شنبه ۱۹		۲۵	۳	
چهارشنبه ۲۰	آغاز گرما	۲۶	۴	
پنجشنبه ۲۱		۲۷	۵	[illegible]
جمعه ۲۲		۲۸	۵	
شنبه ۲۳		۲۹	۶	
یکشنبه ۲۴		۳۰	۶	
دوشنبه ۲۵		۳۱	۷	
سه شنبه ۲۶		۱ ژون ماه فرانسه	۷	[illegible]
چهارشنبه ۲۷		۲	۹	
پنجشنبه ۲۸		۳	۸	
جمعه ۲۹		۴	۹ دقیقه	
	سلخ ندارد			

الایام والعربیة	جمادی الاولی — التوقیعات	فرانسیة — التوقیعات	[illegible]	[illegible]
شنبه ۱		۵	ساعت	[illegible]
یکشنبه ۲	امتزاج الفصلین	۶	۹	
دوشنبه ۳		۷	۹	
سه شنبه ۴		۸	۱۰	
چهارشنبه ۵		۹	۱۰	
پنجشنبه ۶		۱۰	۱۰	[illegible]
جمعه ۷		۱۱	۱۱	
شنبه ۸		۱۲	۱۱	
یکشنبه ۹	حزیران ماه رومی	۱۳ و یون ماه روسی	۱۱	
دوشنبه ۱۰		۱۴	۱۱	
سه شنبه ۱۱		۱۵	۱۱	[illegible]
چهارشنبه ۱۲		۱۶	۱۲	
پنجشنبه ۱۳		۱۷	۱۲	
جمعه ۱۴		۱۸	۱۲	
شنبه ۱۵	تیرماه جلالی و هفتم حزیران	۱۹ و ولادت سید سجاد	۱۲	
یکشنبه ۱۶		۲۰	۱۲	[illegible]
دوشنبه ۱۷	اول سرطان	۲۱	۱۲	
سه شنبه ۱۸	غایة بلندی روز	۲۲ و اول چله بزرگ تابستان	۱۲	
چهارشنبه ۱۹	بهمن ماه قدیم	۲۳	۱۲	
پنجشنبه ۲۰		۲۴	۱۲	
جمعه ۲۱		۲۵	۱۲	[illegible]
شنبه ۲۲		۲۶	۱۱	
یکشنبه ۲۳		۲۷	۱۱	
دوشنبه ۲۴		۲۸	۱۱	
سه شنبه ۲۵		۲۹	۱۱	
چهارشنبه ۲۶		۳۰	۱۱	[illegible]
پنجشنبه ۲۷		۱ ژولیه ماه فرانسه	۱۱	
جمعه ۲۸		۲	۱۰	
شنبه ۲۹		۳	۱۰	
یکشنبه ۳۰		۴	۱۰ دقیقه	

الأیام		جمادی الثانیه	فرانسه		[illegible]	[illegible]
دوشنبه	غره		۵		ساعت ۱	یکساعت و پنجاه و دقیقه
سه شنبه	۲		۶		۹	
چهارشنبه	۳	وفات سیدة نساء بقولی	۷		۹	
پنجشنبه	۴		۸		۸	
جمعه	۵		۹		۸	
شنبه	۶		۱		۸	یکساعت و ۴۸ و دقیقه
یکشنبه	۷		۱۱		۷	
دوشنبه	۸		۱۲		۷	
سه شنبه	۹	تموز ماه رومی	۱۳	دیول ماه رومی	۶	
چهارشنبه	۱۰		۱۴		۶	
پنجشنبه	۱۱		۱۵		۵	یکساعت و ۴۰ و دو دقیقه
جمعه	۱۲		۱۶		۴	
شنبه	۱۳		۱۷		۴	
یکشنبه	۱۴		۱۸		۳	
دوشنبه	۱۵	مرداد ماه جلالی	۱۹		۲	
سه شنبه	۱۶		۲۰		۲	یکساعت و ۴۴ و دقیقه
چهارشنبه	۱۷		۲۱		۲	
پنجشنبه	۱۸		۲۲		۱	
جمعه	۱۹	اسفندارماه قدیم	۲۳	و اول اسد	۱	
شنبه	۲۰	ولادت حضرت زهرا ع	۲۴		هفت ساعت	
یکشنبه	۲۱		۲۵		۵۹ شش ساعت	یکساعت و ۴۰ و دقیقه
دوشنبه	۲۲		۲۶		۵۸	
سه شنبه	۲۳		۲۷		۵۸	
چهارشنبه	۲۴	بادخنک دزده	۲۸		۵۶	
پنجشنبه	۲۵		۲۹		۵۵	
جمعه	۲۶		۳۰		۵۵	یکساعت و چهل و دو دقیقه
شنبه	۲۷		۳۱		۵۴	
یکشنبه	۲۸		۱	اوت ماه فرانسه	۵۴	
دوشنبه	۲۹		۲		۵۳ شش ساعت	
		سلخ ندارد				

الایام		رجب المرجب	فرانسه		[illegible]	[illegible]
		التوقیعات				
سه شنبه	غره	ولادت امام محمد باقر ع	۳		ساعت ۵۱	یکساعت و ۲۹ و دقیقه
چهارشنبه	۲	وفات امام علی النقی ع	۴	و اول چله کوچک تابستان	۵۱	
پنجشنبه	۳	لیلة الرغائب شب جمعه	۵		۵۱	
جمعه	۴		۶		۵۰	
شنبه	۵		۷	بادخنک آشکارا	۴۹	
یکشنبه	۶	غایت قوت گرما	۸		۴۸	یکساعت و ۴۰ و دقیقه
دوشنبه	۷		۹		۴۷	
سه شنبه	۸		۱۰		۴۶	
چهارشنبه	۹		۱۱		۴۵	
پنجشنبه	۱۰	ولادت امام محمد تقی ع	۱۲		۴۱	
جمعه	۱۱	آب ماه رومی	۱۳	و اگوست ماه رومی	۴۳	یکساعت و ۳۴ و دقیقه
شنبه	۱۲		۱۴		۴۲	
یکشنبه	۱۳	عید مولود حضرت امیر	۱۵	المؤمنین علیه السلام	۴۱	
دوشنبه	۱۴		۱۶		۴۱	
سه شنبه	۱۵	وفات حضرت صادق	۱۷		۴۰	
چهارشنبه	۱۶		۱۹		۳۹	یکساعت و ۳۳ و دقیقه
پنجشنبه	۱۷		۱۹		۳۸	
جمعه	۱۸		۲۰		۳۷	
شنبه	۱۹		۲۱		۳۶	
یکشنبه	۲۰	فروردین ماه قدیم	۲۲		۳۵	
دوشنبه	۲۱	اول سنبله	۲۳		۳۴	یکساعت و ۲۴ و دقیقه
سه شنبه	۲۲		۲۴		۳۳	
چهارشنبه	۲۳		۲۵		۳۲	
پنجشنبه	۲۴	شهادت حضرت کاظم ع	۲۶		۳۱	
جمعه	۲۵		۲۷		۳۰	
شنبه	۲۶		۲۸		۲۹	یکساعت و ۲۱ دقیقه
یکشنبه	۲۷	مبعث و معراج	۲۹		۲۸	
دوشنبه	۲۸		۳۰		۲۷	
سه شنبه	۲۹		۳۱		۲۶	
چهارشنبه	۳۰			اول سپتمبر ماه فرانسه	۲۴	

الایام	شعبان المعظم	فرانسیه	طلوع شمس	بین الطلوعین
پنجشنبه	۱	۲	ساعت ۲۳	یکساعت و ۳۱ دقیقه
جمعه	۲	۳	۲۲	
شنبه	۳ ولادت حضرت امام حسین ع	۴	۲۱	
یکشنبه	۴	۵	۲۰	
دوشنبه	۵ ولادت سید سجاد ع بقولی	۶	۱۹	
سه شنبه	۶	۷	۱۸	یکساعت و ۳۰ دقیقه
چهارشنبه	۷	۸	۱۷	
پنجشنبه	۸	۹	۱۶	
جمعه	۹	۱۰	۱۵	
شنبه	۱۰	۱۱	۱۴	
یکشنبه	۱۱	۱۲	۱۳	یکساعت و ۲۹ دقیقه
دوشنبه	۱۲ ایلول ماه رومی	۱۳ وسپتامبر ماه روسی	۱۲	
سه شنبه	۱۳	۱۴	۱۱	
چهارشنبه	۱۴ شب برات شب پنجشنبه	۱۵	۹	
پنجشنبه	۱۵ عید مولود حضرت قائم ع	۱۶	۸	
جمعه	۱۶ مهرماه جلالی	۱۷	۷	یکساعت و ۲۸ دقیقه
شنبه	۱۷	۱۸	۶	
یکشنبه	۱۸	۱۹	۵	
دوشنبه	۱۹	۲۰	۴	
سه شنبه	۲۰ اردیبهشت ماه قدیم	۲۱	۳	
چهارشنبه	۲۱	۲۲	۲	یکساعت و ۲۸ دقیقه
پنجشنبه	۲۲ اول میزان	۲۳	۱	
جمعه	۲۳ اول خزان	۲۴	ساعت	
شنبه	۲۴	۲۵	۵ ساعت ۵۸	
یکشنبه	۲۵	۲۶	۵۷	
دوشنبه	۲۶	۲۷	۵۶	یکساعت و ۲۸ دقیقه
سه شنبه	۲۷	۲۸	۵۵	
چهارشنبه	۲۸	۲۹	۵۴	
پنجشنبه	۲۹	۳۰	۵۳	
جمعه	۳۰	۱ اکتبر ماه فرانسه	۵۲	

الایام	رمضان المبارک	فرانسیه	طلوع شمس	بین الطلوعین
شنبه	غره	۲	۵ ساعت ۵۱	یکساعت و ۲۷ دقیقه
یکشنبه	۲	۳	۵۱	
دوشنبه	۳	۴	۵۰	
سه شنبه	۴	۵	۴۹	
چهارشنبه	۵	۶	۴۷	
پنجشنبه	۶	۷	۴۶	یکساعت و ۲۷ دقیقه
جمعه	۷	۸	۴۴	
شنبه	۸	۹	۴۳	
یکشنبه	۹	۱۰	۴۲	
دوشنبه	۱۰	۱۱	۴۱	
سه شنبه	۱۱	۱۲	۴۰	یکساعت و ۲۷ دقیقه
چهارشنبه	۱۲ تشرین الاول رومی	۱۳ واکتبر ماه روسی	۳۹	
پنجشنبه	۱۳	۱۴	۳۸	
جمعه	۱۴	۱۵	۳۱	
شنبه	۱۵ ولادت امام محمد باقر ع	۱۶	۳۶	
یکشنبه	۱۶ ابانماه جلالی	۱۷	۳۵	یکساعت و ۲۷ دقیقه
دوشنبه	۱۷	۱۸	۳۴	
سه شنبه	۱۸ لیالی قدر شب چهارشنبه و شب	۱۹ جمعه و شب یکشنبه	۳۳	
چهارشنبه	۱۹ ضربت خوردن حضرت امیر ع	۲۰	۳۲	
پنجشنبه	۲۰ خردادماه قدیم	۲۱	۳۱	
جمعه	۲۱ شهادت حضرت امیر علیه السلام	۲۲	۳۰	یکساعت و ۲۸ دقیقه
شنبه	۲۲	۲۳	۲۹	
یکشنبه	۲۳ اول عقرب	۲۴	۲۹	
دوشنبه	۲۴	۲۵	۲۷	
سه شنبه	۲۵	۲۶	۲۶	
چهارشنبه	۲۶	۲۷	۲۵	یکساعت و ۲۹ دقیقه
پنجشنبه	۲۷	۲۸	۱۴	
جمعه	۲۸	۲۹	۲۳	
شنبه	۲۹	۳۰	۲۲	
یکشنبه	۳۰	۳۱	۲۰	

الایام	شوال المکرم	فرانسه	[illegible]	[illegible]
دوشنبه	۱ عید فطر	۱ نومبر ماه فرانسه	۵ ساعت ۱۹	یکساعت و ۲ دقیقه
سه‌شنبه	۲	۲	۱۸	
چهارشنبه	۳	۳	۱۷	
پنجشنبه	۴	۴	۱۷	
جمعه	۵	۵	۱۶	
شنبه	۶	۶	۱۵	یکساعت و نیم
یکشنبه	۷	۷	۱۴	
دوشنبه	۸	۸	۱۳	
سه‌شنبه	۹	۹	۱۲	
چهارشنبه	۱۰	۱۰	۱۱	
پنجشنبه	۱۱	۱۱	۱۰	یکساعت و نیم
جمعه	۱۲ شق القمر شب شنبه	۱۲	۹	
شنبه	۱۳ تشرین الاخر رومی	۱۳ و نوامبر ماه روسی	۸	
یکشنبه	۱۴ اول ایام مطر	۱۴	۷	
دوشنبه	۱۵	۱۵	۶	
سه‌شنبه	۱۶ آذرماه جلالی	۱۶	۶	یکساعت و ۱۲ دقیقه
چهارشنبه	۱۷	۱۷	۵	
پنجشنبه	۱۸	۱۸	۴	
جمعه	۱۹	۱۹	۳	
شنبه	۲۰ تیرماه قدیم	۲۰	۲	
یکشنبه	۲۱	۲۱	۲	یکساعت و ۲۳ دقیقه
دوشنبه	۲۲	۲۲	۱	
سه‌شنبه	۲۳ اول قوس	۲۳	۱	
چهارشنبه	۲۴	۲۴	پنجساعت	
پنجشنبه	۲۵	۲۵	پنجساعت	
جمعه	۲۶	۲۶	۴ ساعت ۵	یکساعت و ۳ دقیقه
شنبه	۲۷	۲۷	۵۹	
یکشنبه	۲۸	۲۸	۵۸	
دوشنبه	۲۹	۲۹	۵۸	
	سلخ ندارد			

الایام	ذیقعدة الحرام	فرانسه	[illegible]	[illegible]
سه‌شنبه	۱	۳۰	۴ ساعت ۵۷	یکساعت و ۲۳ دقیقه
چهارشنبه	۲	۱ دسمبر ماه فرانسه	۵۷	
پنجشنبه	۳	۲	۵۶	
جمعه	۴	۳	۵۶	
شنبه	۵	۴	۵۵	
یکشنبه	۶	۵	۵۵	یکساعت و ۲۳ دقیقه
دوشنبه	۷	۶	۵۵	
سه‌شنبه	۸	۷	۵۴	
چهارشنبه	۹	۸	۵۴	
پنجشنبه	۱۰	۹	۵۳	
جمعه	۱۱ ولادت حضرت رضا علیه السلام	۱۰	۵۳	یکساعت و ۳۳ دقیقه
شنبه	۱۲	۱۱	۵۲	
یکشنبه	۱۳	۱۲	۵۲	
دوشنبه	۱۴ کانون الاول	۱۳ دکابر ماه روسی	۵۱	
سه‌شنبه	۱۵	۱۴	۵۱	
چهارشنبه	۱۶	۱۵	۵۱	یکساعت و ۳۴ دقیقه
پنجشنبه	۱۷ دیماه جلالی	۱۶	۵۰	
جمعه	۱۸	۱۷	۵۰	
شنبه	۱۹	۱۸	۵۰	
یکشنبه	۲۰	۱۹	۵۰	
دوشنبه	۲۱ مردادماه قدیم	۲۰	۵۰	یکساعت و ۳۵ دقیقه
سه‌شنبه	۲۲ شب یلدا شب چهارشنبه	۲۱	۵۰	
چهارشنبه	۲۳ اول چله بزرگ زمستان	۲۲ واول جدی	۵۰	
پنجشنبه	۲۴	۲۳	۵۰	
جمعه	۲۵	۲۴	۵۰	
شنبه	۲۶ ۱	۲۵	۵۰	یکساعت و ۳۳ دقیقه
یکشنبه	۲۷	۲۶	۵۱	
دوشنبه	۲۸	۲۷	۵۱	
سه‌شنبه	۲۹	۲۸	۵۱	
چهارشنبه	۳۰	۲۹	۵۱	

الایام	ذیحجة الحرام	فرانسه	نصف النهار	بین الطلوعین
پنجشنبه	۱	۳۰	۴ ساعت ۵۱	یکساعت و ۳۶ دقیقه
جمعه	۲	۳۱	۵۱	
شنبه	۳	۱ ژانویه ماه فرانسه ۱۸۷۶	۵۲	
یکشنبه	۴	۲	۵۲	
دوشنبه	۵	۳	۵۲	
سه شنبه	۶	۴	۵۲	یکساعت و ۳۵ دقیقه
چهارشنبه	۷ شهادت حضرت باقر علیه السلام	۵	۵۳	
پنجشنبه	۸ یوم الترویه	۶	۵۳	
جمعه	۹ یوم العرفه	۷	۵۴	
شنبه	۱۰ عید اضحی	۸	۵۴	
یکشنبه	۱۱ ایام تشریق یکشنبه و دوشنبه	۹ و سه شنبه	۵۵	یکساعت و ۳۵ دقیقه
دوشنبه	۱۲	۱۰ انتقال عثمان	۵۵	
سه شنبه	۱۳	۱۱	۵۶	
چهارشنبه	۱۴	۱۲	۵۷	
پنجشنبه	۱۵ ولادت امام علی النقی ع کانون الآخر	۱۳ ژانویه ماه روسی	۵۷	
جمعه	۱۶	۱۴	۵۸	یکساعت و ۳۴ دقیقه
شنبه	۱۷ بهمنماه جلالی	۱۵	۵۸	
یکشنبه	۱۸	۱۶	۵۹	
دوشنبه	۱۹	۱۷ اخاج شوباران ارامنه	۵۹	
سه شنبه	۲۰	۱۸	پنجساعت	
چهارشنبه	۲۱ شهریورماه قدیم	۱۹	پنجساعت	یکساعت و ۳۴ دقیقه
پنجشنبه	۲۲	۲۰	۱	
جمعه	۲۳ اول دلو	۲۱	۲	
شنبه	۲۴ خاتم بخشی حضرت امیر ع	۲۲	۳	
یکشنبه	۲۵	۲۳	۴	
دوشنبه	۲۶	۲۴ انتقال خلیفه ثانی	۵	یکساعت و ۳۳ دقیقه
سه شنبه	۲۷ نفس دزده	۲۵	۶	
چهارشنبه	۲۸	۲۶	۷	
پنجشنبه	۲۹	۲۷ خلافت عثمان	۸	
	سلخ ندارد			

الایام	محرم الحرام سنه ۱۲۹۳	فرانسه	نصف النهار	بین الطلوعین
جمعه	۱	۲۸	پنجساعت ۸	یکساعت و ۳۲ دقیقه
شنبه	۲	۲۹	۹	
یکشنبه	۳	۳۰	۹	
دوشنبه	۴ اول چله کوچک زمستان	۳۱	۱۰	
سه شنبه	۵	۱ فوریه ماه فرانسه	۱۱	
چهارشنبه	۶	۲	۱۲	یکساعت و ۳۱ دقیقه
پنجشنبه	۷	۳	۱۳	
جمعه	۸ نفس آشکارا	۴	۱۴	
شنبه	۹ تاسوعا	۵	۱۵	
یکشنبه	۱۰ عاشورا	۶	۱۶	
دوشنبه	۱۱	۷	۱۷	یکساعت و ۳۰ دقیقه
سه شنبه	۱۲	۸	۱۸	
چهارشنبه	۱۳	۹	۱۹	
پنجشنبه	۱۴	۱۰	۲۰	
جمعه	۱۵	۱۱	۲۱	
شنبه	۱۶	۱۲	۲۳	یکساعت و ۲۹ دقیقه
یکشنبه	۱۷	۱۳ شباط ماه رومی و فوریه ماه روسی	۲۳	
دوشنبه	۱۸ اسفندماه جلالی	۱۴	۲۴	
سه شنبه	۱۹	۱۵	۲۵	
چهارشنبه	۲۰	۱۶	۲۶	
پنجشنبه	۲۱	۱۷	۲۷	یکساعت و ۲۸ دقیقه
جمعه	۲۲	۱۸	۲۸	
شنبه	۲۳ اول حوت	۱۹	۲۹	
یکشنبه	۲۴	۲۰	۳۰	
دوشنبه	۲۵ ۱	۲۱	۳۱	
سه شنبه	۲۶	۲۲	۳۲	یکساعت و ۲۷ دقیقه
چهارشنبه	۲۷	۲۳	۳۳	
پنجشنبه	۲۸	۲۴	۳۴	
جمعه	۲۹	۲۵	۳۵	
شنبه	۳۰	۲۶	پنجساعت ۳۶	

الایام	صفر المظفر	فرانسه	[illegible]	[illegible]
یکشنبه	۱	۲۷	بنجساعت ۳۷	یکساعت ۲۸
دوشنبه	۲	۲۸	۳۸	۲۹
سه‌شنبه	۳	۲۹	۳۹	۲۸
چهارشنبه	۴	۱ مارس ماه فرانسه	۴۰	۲۹
پنجشنبه	۵	۲	۴۱	۲۹
جمعه	۶ عید مولود شاهنشاه	۳	۴۲	۲۹
شنبه	۷ ولادت امام موسی کاظم ع	۴	۴۳	۲۸
یکشنبه	۸	۵	۴۴	۲۷
دوشنبه	۹	۶	۴۵	۲۷
سه‌شنبه	۱۰	۷	۴۶	۲۷
چهارشنبه	۱۱	۸	۴۷	۲۷
پنجشنبه	۱۲	۹ اول برد العجوز	۴۸	۲۷
جمعه	۱۳	۱۰	۴۹	۲۷
شنبه	۱۴	۱۱	۵۰	۲۷
یکشنبه	۱۵	۲۲	۵۱	۲۷
دوشنبه	۱۶ اذر ماه رومی	۱۳ و مارس ماه رومی	۵۳	۱۷
سه‌شنبه	۱۷ شهادت امام رضا علیه السلام	۱۴	۵۴	۳۷
چهارشنبه	۱۸ خمسه جلالی	۱۵ و آخر برد العجوز	۵۶	۲۷
پنجشنبه	۱۹	۱۶	۵۷	۳۷
جمعه	۲۰ اربعین	۱۷	۵۸	۲۷
شنبه	۲۱	۱۹	۵۹	۱۷
یکشنبه	۲۲ ابانماه قدیم	۱۹	شش ساعت	۲۷
دوشنبه	۲۳ اول عمل	۲۰	شش ساعت	۲۷

بسم الله خیر الاسماء

در بیان وقایع عظیمه از تاریخ خلقت آدم صفی الله علی نبینا و آله و علیه السلام تا تاریخ هجرت حضرت ختمی مآب علیه و آله صلوات الله الملک الوهاب که ارقام مبین تعیین سنین ما بین وقوع واقعه و هجرت است

۶۲۱۲	خلقت حضرت آدم صفی علیه السلام موافق اعتبار تقویم التواریخ
۴۵۹۲	ایضاً موافق ضبط بعضی از مورخین فرنگستان
۳۹۷۴	طوفان حضرت نوح علیه السلام
۳۵۴۱	ابتدای معموریت اقلیم مصر
۲۸۱۲	ابتدای ملوک بنی عاشود
۲۶۹۰	ابتدای ملوک ارمنیه
۲۵۸۰	ولادت حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام
۲۴۸۰	ختان جناب اسمعیل علیه السلام
۲۳۱۷	تشریف بردن حضرت یعقوب علیه السلام بمصر
۲۲۹۱	امتداد هفت سال قحط و غلا در مصر
۲۱۷۶	بقتل رسانیدن فرعون اطفال الذکور را در مصر
۲۱۶۰	بنای پادشاهی لاتین
۲۱۶۵	ابتدای تشکیل پادشاهی در آتن
۲۰۷۵	خروج حضرت موسی علیه السلام از مصر

۲۰۲۴	ابتدای حکومت ملوک یهود وابتدای حکومت آتن بجمهوریت
۱۱۹۳	ابتدای بنای بزانسیو درسرای برونی
۱۰۳۸	پادشاهی حضرت داود علیه السلام در شامات
۱۵۹۸	سلطنت حضرت سلیمان علیه السلام
۱۴۷۵	ابتدای حکومت مقدونیه واقع در جوار سلانیک
۱۳۵۳	تفریق حکومت بابل از ملوک بنی عاشود
۱۲۳۷	بنای شهر رم
۱۱۵۵	تخریب پادشاه بابل بخت النصر بیت الشام وقدس شریف را
۱۱۱۰	تبدیل سلطنت ایران از کیان
۱۱۰۷	استیلای اهالی ایران بر اقلیم مصر
۹۱۰	استرداد اسکندر مشهور از اهالی ایران مصر را
۹۱۵	استیلای اسکندر بایران وکشتن دارا پادشاه ایران را
۷۱۷	الحاق سلطنت مقدونی بجمهوریت روم
۶۲۲	ولادت حضرت مسیح عیسی بن مریم علیه السلام
۶۱۲	عد شدن اقلیم مصر یکی از ولایات روم
۵۹۵	سوختن شهر رم
۵۸۹	بصلیب زدن حضرت مسیح ع
۵۷۳	اخراج یهود از شهر رم
۵۱۷	نصب پاپ بخلیفه گی حضرت عیسی ع

ابتدای

۳۰۷	ابتدای سلطنت ساسانیان در ایران
۳۶۲	جنگ ژولین امپراطور روم باشاپور پادشاه ایران
۳۳۴	بنای مسجد ایاصوفیه در اسلامبول
۱۶۳	ابتدای تشکیل پادشاهی در فرانسه
۵۳	تولد حضرت ختمی مآب صلی الله علیه وآله وسلم
۳۳	ظهور پادشاهی در لهستان
۲۶	ظهور پادشاهی در سوید ونروج
۱۴	ظهور پادشاهی در انکلیس
۱۱	ظهور پادشاهی در اسپانیا
۱۰	اظهار نبوت وبعثت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله

وقایع بعد از هجرت

تاریخ هجرت فخر کاینات محمد مصطفی صلی الله علیه وآله از مکه معظمه بمدینه طیبه

۹	تسخیر عربستان بدست سپاه اسلام
۱۰	حجة الوداع
۱۱	رحلت حضرت رسول ۶۳ وخلافت ابوبکر
۱۳	خلافت عمر
۱۴	بنای شهر بصره وابتدای فتح شام
۱۹	ابتدای فتح قیصریه ۲۰ ابتدای فتح اقلیم مصر
۲۳	خلافت عثمان

۲۷	ابتدای فتح جزیرهٔ قبرس
۳۵	خلافت ظاهری حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
۳۶	ابتدای محاصرهٔ اسلامبول
۴۰	ابتدای ظهور باروط
۴۱	اول سلطنت بنی امیه
۴۹	بنای اول جامع عرب واقع در غلطه
۵۲	تسخیر قسطنطینیه بدست یزید بن معویه علیه الهاویه
۶۱	واقعهٔ جانسوز کربلا
۷۵	ابتدای ضرب سکهٔ اسلامیه
۸۲	فتح جزیرهٔ سیسلیا و بوغاز مسینا
۹۲	تسخیر مملکت اسپانیا بدست اهل اسلام
۹۵	بنای مسجد عرب دفعهٔ ثانی در غلطه
۱۲۱	شیوع علم کیمیا ما بین اعراب
۱۳۲	خروج سفاح اول خلفای بنی عباس
۱۳۳	انقراض دولت بنی امیه و ظهور دولت بنی عباس
۱۳۹	ظهور دولت بنی امیه در اندلس
۱۵۰	وفات ابو حنیفه
۱۶۶	آمدن هارون الرشید با سکداد
۱۹۶	ابتدای تشکیل پادشاهی دانمارک

۲۹۷	ظهور دولت فاطمیه در مغرب
۴۲۲	انقراض ملوک بنی امیه در اندلس
۴۲۷	وفات شیخ الرئیس ابو علی سینا
۴۳۶	ظهور دولت آل سلجوق
۴۵۵	ابتدای تشکیل پادشاهی در مجارستان
۴۷۷	خروج حسن صباح در قلعهٔ الموت قزوین
۵۲۱	تشکیل پادشاهی در پورتوغال
۵۶۵	تشکیل پادشاهی در ناپل
۵۶۷	ظهور دولت ایوبیه
۶۱۶	تشکیل پادشاهی در جزیرهٔ قبرس
۶۲۵	احداث دار الفنون در اوروپا
۶۳۱	وفات مولوی معنوی
۶۵۶	هلاکت مستعصم بالله و انقراض دولت بنی عباس
۶۷۲	وفات خواجه نصیر الدین طوسی
۶۸۵	شیوع استعمال باروط
۶۸۷	زوال دولت آل سلجوق و ظهور دولت عثمانیه
۶۹۹	استقلال دولت عثمانیه
۷۰۹	انهزام لشکر اسپانیا از ناصر الدین
۷۱۷	ابتدای فتح بروسه در دست عثمان خان
۷۲۷	وضع قوانین عثمانیه برای علاء الدین پاشا

۷۲۸	ابتدای ضرب سکه عثمانیه
۷۲۵	وفات شیخ صفی اردبیلی
۷۴۰	نزول آتش از آسمان در سواحل بحر الشام
۷۸۰	ابتدای ظهور امرای ذو القدریه
۷۸۴	ابتدای ملوک چراکسه در مصر
۷۹۱	فتح شهر قوصوه
۷۹۶	وفات شاه محمد بهاء الدین نقشبند
۸۵۴	اختراع فن طبع بدست ژان فُس — ۸۵۷ بلاد طیبه
۸۵۷	فتح اسلامبول در دست سلطان محمد ثانی ملقب بفاتح ماده تاریخش
۸۶۵	زوال دولت بنی ایوب
۸۷۰	تاریخ مسجد جهانشاه در تبریز و وفات امیر تیمور گورکانی
۸۹۲	عزیمت کمال رئیس باکشتیها بعانت اسپانیا
۸۹۸	کشف امریکا بتوسط کریستوف کلومب
۹۰۲	فتح بوغاز سبته بواسطه طارق
۹۰۴	کشف طریق امید بروفی در نهایت جنوبی افریقا و کشف امریکای جنوبی بتوسط امریک وسپوس
۹۲۱	انقراض ملوک ذوی القدریه
۹۲۳	فتح مملکت مصر و انتهاء ملوک چراکسه
۹۲۴	دخول سلطان سلیم خان اول بمصر
۹۳۲	حمایت سلطان سلیم خان از دولت فرانسه
۹۳۶	محاصره شهر ویانه دفعه اول

۹۴۱	هزیمت امپراطور شارلوس
۹۵۵	الحاق پادشاهی مجارستان با امپراطوری نمسه
۹۶۵	فتح بغداد بدست عثمانیان
۹۶۱	تخریب جزیره قودسیقه و غلبه سیکدرئیس بپورتقال
۹۶۲	سفر سیکدرئیس بطرف هند
۹۸۲	فتح مملکت تونس واقعه در بحر سفید
۹۸۴	اختراع طبع حروف بزبان ارمنی
۹۸۵	اخراج اهالی اسلام از اندلس
۹۸۷	احداث رصدخانه در اسلامبول
۹۹۱	محاربه گنجه
۹۹۹	عزیمت فرهاد پاشا برای اجرای نهر سقادیر بجزیره سبانجه
۱۰۱۲	استعمال دخانیات در ممالک اسلامیه
۱۰۳۷	وفات شاه عباس بزرگ
۱۰۴۶	هزیمت اهالی وندیك
۱۰۴۸	استخلاص شهر بغداد
۱۰۵۰	شیوع استعمال افیون در اسلامبول
۱۰۵۱	اختراع روزنامه در ممالك اروپا
۱۰۶۶	هجوم کشتیهای جنگی دولت وندیك
۱۰۹۵	محاصره شهر ویانه دفعه ثانیه
۱۱۱۰	وفات آقا محمد باقر مجلسی ره

هزیمت

۱۱۱۵	بنای شهر سن پطر بورغ
۱۱۱۶	وضع نظامات در ممالک روسیه زمان پطر کبیر
۱۱۲۳	ملتجی شدن دولت سوئید نروج بدولت عثمانی
۱۱۲۵	اختراع صنعت طبع حروف ترکیبه
۱۱۳۴	سلطنت فتحعلی خان قاجار
۱۱۳۹	وفات فتحعلی خان
۱۱۴۸	سلطنت نادر شاه افشار
۱۱۵۲	غلبه حصار جیق
۱۱۶۱	وفات نادر شاه
۱۱۶۳	جلوس شاه رخ شاه افشار
۱۱۷۰	سلطنت کریم خان زند
۱۱۸۴	وقعه چشمه واقعه قریب ازمیر که جنگهای عدیده در انجا شده است
۱۱۹۰	فوت دکتر مشهور
۱۱۹۲	فوت کریمخان وجلوس زکی خان زند
۱۱۹۳	سلطنت آقا محمد شاه قاجار
۱۱۹۴	خراب شدن تبریز از زلزله دفعه ثانیه
۱۱۹۵	سلطنت صادقخان زند و وفاتش وجلوس علیمرادخان زند
۱۱۹۹	وفات علیمرادخان وجلوس جعفرخان زند واختراع بالون
۱۲۰۳	وفات جعفرخان وجلوس لطفعلی خان زند
۱۲۰۶	اختراع تلگراف

وفات

۱۲۰۹	وفات لطفعلی خان زند
۱۲۰۹	ولیعهدی فتحعلی شاه در فارس
۱۲۱۱	قتل آقا محمد شاه قاجار در قلعه شوشی
۱۲۱۲	جلوس خاقان مغفور فتحعلی شاه بر تخت سلطنت
۱۲۱۳	غلبه اهالی فرانسه بمصر
۱۲۱۴	اختراع پل آهنی
۱۲۱۶	استخلاص مصر از دست فرانسه وقتل وغارت کربلا دفعه اولی بتوسط سعود
۱۲۱۸	خروج وهابی در عربستان
۱۲۱۹	استیلای وهابی بمکه معظمه ومدینه طیبه
۱۲۲۱	فوت ناپلیون اول در سنت هلن
۱۲۳۱	وفات میرزا ابو القاسم قمی ره
۱۲۳۳	مصالحه عمومیه در اروپا
۱۲۳۶	شکست دادن عباس میرزا نایب السلطنه بلشکر عثمانی در طرف شوش و بایزید
۱۲۳۷	فوت محمد علی میرزا
۱۲۳۹	تسلط ابراهیم پاشا بدرعیه نجد
۱۲۴۰	شکست خوردن نایب السلطنه از لشکر روس در محاربه گنجه
۱۲۴۱	شکست دادن نایب السلطنه بقشون روس در اوچ کلیسا
۱۲۴۳	آمدن قشون روس بآذربایجان
۱۲۴۳	وفات شیخ احمد احسائی ووضع توپخانه در دولت عثمانی
۱۲۴۴	فوت میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله

۱۲۴۹	فوت عباس میرزا نایب السلطنه در خراسان
۱۲۵۰	فوت خاقان مغفور فتحعلی شاه در اصفهان
۱۲۵۰	جلوس محمد شاه مرحوم بر تخت سلطنت
۱۲۵۱	فوت حسینعلی میرزا
۱۲۵۱	گرفتاری میرزا ابو القاسم قایم مقام و فوت او
۱۲۵۸	قتل و غارت کربلای معلی دفعه ثانیه بتوسط نجیب پاشا
۱۲۵۹	خراب شدن شهر خوی از زلزله
۱۲۶۰	خرابی اغلب دهات سراب و گرمرود آذربایجان از زلزله
۱۲۶۰	احداث جسر جدید چوبی در اسلامبول
۱۲۶۲	ظهور وبای شدید در عراق و آذربایجان
۱۲۶۲	وفات حاج ملا محمد جعفر امام جمعه آذربایجان
۱۲۶۲	وفات حاج میرزا لطفعلی امام جمعه در آذربایجان
۱۲۶۳	اساس مکتب خانه رصدیه در اسلامبول
۱۲۶۴	وفات محمد شاه مرحوم در طهران
۱۲۶۴	جلوس اعلیحضرت قوی شوکت ناصر الدین شاه جمجاه خلد الله ملکه و دولته بر تخت سلطنت
۱۲۶۵	وفات میرزا احمد مجتهد در آذربایجان
۱۲۶۶	ظهور طاعون دو سال متوالی در بعضی بلاد سرحد ایران
۱۲۷۲	محاربه دولت روس با دول فرانسه و انگلیس و عثمانی و شکست خوردن دولت روس و فتح قلعه سواستاپول واقعه در بحر سیاه
۱۲۷۳	محاربه دولت ایران با دولت انگلیس
۱۲۷۶	مسافرت اعلیحضرت ناصر الدین شاه بصفحات آذربایجان

۱۲۷۶	وفات حاج شیخ محمد حسن نجفی قده
۱۲۸۱	وفات حاج شیخ مرتضی الانصاری قده
۱۲۸۴	وسعت دادن قلعه طهران دور قلعه نوزده هزار ذرع
۱۲۸۳	محاربه دولت پروس با نمسه و شکست دولت نمسه
۱۲۸۵	عزیمت اعلیحضرت ناصر الدین شاه بمشهد مقدس
۱۲۸۶	وفات حاج میرزا باقر مجتهد تبریزی در طهران
۱۲۸۶	وفات آخوند ملا آقای دربندی در طهران
۱۲۸۶	اتصال دادن بحر سفید را ببحر احمر بدستیاری کمپانی فرانسه بریاست مسیو لسپس و اخراجات حفر مجری آن بحسب پول ایران هشتاد و شش کرور و دویست و پنجاه هزار تومان
۱۲۸۷	احداث پل آهن در اسلامبول بجهة عبور بطرف غلطه طول پل بحسب قدم ۱۶۵۲
۱۲۸۷	محاربه دولت فرانسه با پروس و گرفتاری ناپلیون سیم در سدان و تسلیم نمودن شمشیر خود بپادشاه پروس در سدان و قرار دادن مصالحه بتفویض ایالات الزاس و لرن و دادن دولت فرانسه هزار کرور تومان و عزیمت ناپلیون با امپراطریس و پسر خود بانگلیس و نصب شدن مسیو طیر را بریاست جمهور
۱۲۸۸	مسافرت اعلیحضرت ناصر الدین شاه بعتبات عرش درجات
۱۲۹۰	مسافرت اعلیحضرت شاهنشاه ناصر الدین شاه بسیاحت فرنگستان حرکت از مقر سلطنت اول ربیع الاول و ورود بدار الخلافه شعبان المعظم
۱۲۹۰	وفات حاج سید اسد الله در سفر عتبات عالیات در منزل کرند
۱۲۹۰	وفات محمد علیا (دکتر گیری) و فوت امپراطور فرانسه و انعقاد اکسپوزیسیون ویانه

عرض ۵۱

و فوت پادشاه سابق انگلیس و جلوس پسر [illegible] پادشاه [illegible]
و انتقال [illegible] فرانسه [illegible]
و قرار [illegible]

دربیان ظهور بعضی اختراعات و صنایع وغیره که بعد از ولادت با سعادت حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام بعرصهٔ ظهور و شهود آمده و الآن معمول و متداول میان اهالی فرنکستان و ایران است

۱۰۰	اختراع کاغذ سازی در مملکت ختا
۳۰۰	ساختن شراب انکور در عصر پادشاه روم در مملکت جرمانیا
۵۵۰	احداث کارخانه ابریشم و آوردن کرم ابریشم از ختا
۶۰۰	بنای معلم خانه در علم موسیقی و نغمه پردازی در مملکت روم
۶۴۸	احداث کاغذ سازی از پنبه در سمرقند مثل ختائی
۶۶۰	متداول شدن علم اعداد و حساب بقاعدهٔ عرب در اروپا
۷۰۷	ساختن اعراب کاغذ را از چوب
۷۶۰	متداول شدن زنک و ناقوس
۷۵۷	هدیه فرستادن پادشاه اسلامبول ارغنون را بجهة پادشاه نمسه
۸۰۰	شیاع علم فلاحت و زراعت در اسپانیا
۸۴۰	ساختن کاغذ در مملکت ایطالیا
۸۴۶	اختراع ساعت در مملکت اروپا
۸۵۰	سکو بستن کوچها در شهر اندلس که اعراب متداول کردند
۹۶۰	اختراع کارخانه ماهوت بافی در نمسه
۹۶۱	یافتن معدن نقره در مملکت نمسه در شهر قارطس

اختراع

۱۰۱۰	اختراع اسباب بادی در مملکت جرمانیا
۱۱۱۰	اخذ نمودن اهالی اروپا قطب نما را از اعراب
۱۱۶۷	پیدا شدن معادن در پطرپورغ و ساقسونیا
۱۱۸۰	اختراع شیشه جهة پنجره
۱۲۵۰	اختراع عینک در اروپا
۱۳۰۰	اختراع باروط در مملکت پطرپورغ اختراع توپ
۱۳۸۰	اختراع بازی کنجفه در شهر نیوبورغ
۱۳۹۰	کاغذ سازی در شهر جرمانیا
۱۴۱۵	اختراع روشنائی در طرق مملکت انکلیس
۱۴۵۰	اختراع چاپ
۱۴۸۰	احداث چاپارخانه در مملکت فرانسه
۱۵۰۰	اختراع ساعت بغلی
۱۵۱۸	اختراع تلمبه بجهة اطفاء آتش
۱۵۳۰	احداث چرخ پشم ریسی
۱۵۳۶	احداث کارخانه شعربافی در شهر لیون
۱۵۳۸	اختراع شیشه غواصی که بدریا فرو روند
۱۵۴۸	کار کردن اهالی اسپانیا در معدن طلا
۱۵۵۰	اختراع آلت شبیه بکرنای که بکوش کذارده مطلب را حالی میشوند
۱۵۵۹	آوردن تخم تنباکو به پورتغال
۱۵۸۶	حمل و نقل سیب زمینی از امریکا

۱۵۹۱	فرش کردن کوچها مملکت فرانسه با سنک تراش
۱۶۰۴	احداث نهر اول در فرانسه
۱۶۱۰	اختراع دوربین
۱۶۲۰	اختراع ذره بین
۱۶۲۵	احداث کارخانه شعربافی در انکلیس
۱۶۳۹	اختراع تشخیص درجه کم و کیف هوا
۱۶۵۷	اختراع ساعت بزرک آویز
۱۶۷۳	اختراع چرخ آتش فشان
۱۶۸۷	اختراع شیشه بلور و آئینه
۱۶۸۸	عمل آئینه سازی در مملکت فرانسه
۱۶۹۸	احداث چرخ بخار
۱۷۰۰	احداث کارخانه در ممالك روسیه
۱۷۰۵	قرار یافتن کاغذ اخبار در ولایات روسیه
۱۷۰۷	اختراع چینی سازی در شهر ساقسونیا
۱۷۰۱۰	ایضا کارخانه چینی سازی
۱۷۱۷	اختراع ساز معروف به پیانو
۱۷۲۴	اختراع اولین کارخانجات و دستکاهها
۱۷۳۰	معمول درجه مقیاس هوا
۱۷۴۹	اختراع قرموکراتوالتی است که صدای رعد را ردمیکند

باسمه کردن

۱۷۵۴	باسمه کردن جهان نما
۱۷۶۰	اختراع مغناطیس
۱۷۶۷	اختراع چرخ ریسمان ریسی در انکلستان
۱۷۶۸	اختراع راه آهن در انکلستان
۱۷۷۹	اختراع ساختن پل زنجیری در انکلیس
۱۷۸۲	اختراع بالون که در میان آن نشسته بهوا میروند
۱۷۹۵	اختراع باسمه سنکی
۱۷۹۶	اختراع آبله کوبی
۱۷۹۷	اختراع ساختن قند از چغندر
۱۸۰۲	اختراع کالسکه بخار با راه آهن
۱۸۱۰	اختراع چراغ کاز بجهت بادتی روشنائی در انکلستان
۱۸۱۷	متداول شدن کالسکه بخار در مملکت روسیه

بسم الله تعالی شانه

هردوت) و (اکزنوفون) و (اکتزیاس) که از مورخین قدیم یونان اند ابتدای تاریخ مستقله ایرانرا از زمان سلطنت شهریار سیروس که گویا کیخسرو بن کیکاوس باشد میگیرند و از عهد فرمانفرمائی آن پادشاه الی یومنا هذا مورخین فرنگ تاریخ تولد و مدت سلطنت و رحلت سلاطین ایرانرا باکمال دقت ضبط و ثبت نموده اند

مقصود ما اینست که تاریخ ایرانرا بآن تفصیل که مورخین عجم و عرب و یونانی شرح و بسط داده اند بنویسیم بلکه غرض نگاشتن فهرستی از اسامی پادشاهان ایران از اول وضع سلطنت در این مملکت که بعقیده پارسیان از مه ابادیان بوده و مدت سلطنت ایشان و حوادث معلومه عمده که در زمان حکمرانی آنها روی داده تا اینوقت که زمان سلطنت شهریار عادل باذل ابو النصر و الظفر ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و دولته است

از مه ابادیان الی بدو زمان سلطنت پیشدادیان را از تواریخ عجم و از ابتدای پیشدادیان را تا زمان سلطنت سیروس از تاریخ مروج الذهب مسعودی که بقدمت و صحت موصوف و معروف است ترجمه کرده مینویسیم و از پادشاهی سیروس ببعد را از روی تصنیفات مصنفین لاطین و یونان و فرنگ ترجمه کرده مینگاریم اعتبار و امتیاز تواریخ یونانی و فرنگی بر سایر تواریخ آنست که سنین تاریخ عوض نشده و السنه و خطوط نیز همانست که در سه هزار سال قبل بوده و کتابخانهای آنها نیز بدست سپاهیان ملل

مختلفه بغارت رفته و طعمه آتش شده که معدوم شود نوشتجات هردوت و اکزنوفون) بهمان طرز باقی است

معرفی این سه نفر مورخ بمطالعه کنندگان لازم است

اول (هردوت) مورخ یونانی که قدما او را ابو التاریخ نام نهاده بودند مولدش در شهر (هالیکارناس) که اینزمان (بودرون) موسوم است در سنه ۴۸۴ قبل از میلاد حضرت مسیح علیه السلام یعنی در ۲۳۵۸ سال قبل از این از بدو جوانی میل بسیاحت بلاد بعیده نموده اغلب از شهرهای یونان و افریقیه و آسیارا گردش کرده از تواریخ و وضع و رسوم ملل آن صفحات اطلاعات کامله حاصل کرده در مراجعت بوطن کتابی مبسوط در نه جلد تالیف نموده در یکی از اعیاد یونانیان که جمعیت زیادی از بلاد آن مملکت در موضعی جمع شده بودند بحضار عرضه داشت بزرگان (آتن) که در آنمجلس بودند مبلغ ده تالان که هر تالان معادل پنجهزار و پانصد و شصت تومان پول حالا باشد باو صله دادند کتب هردوت بچندین زبان ترجمه شده بعضی اطلاعات را از روی ترجمه فرانسه آن مینویسیم

دوم (اکزنوفون) که صاحب السیف و القلم بود در حوالی (آتن) در مقام در سنه ۴۴۵ قبل از میلاد متولد گردید در سن شانزده سالگی بخدمت سقراط حکیم رسیده از مریده خاص آن حکیم دانشمند شد وقتیکه (کلیارک) سردار یونانی با جمعی از دلیران آن سرزمین داوطلبانه بخدمت سیروس جوان که برادر (اردشیر) که اردشیر پادشاه ایران و حکمران (اناتولی) بود در فت (اکزنوفون) جزو آن قشون بود و سالها در زمان حیات سیروس که علم مخالفت

عقیدهٔ مورخین عجم اینست که این عالم هرگز از بنی آدم خالی نبوده و همیشه قانون شهریاری و سیاست مدن دایر و برقرار بوده است ولی اینقدر ایشان خبر میدهند از سلاطین که در مملکت ایران سلطنت کرده اند الی الان پنج طبقه بزرگ اند که آخرین طبقه نیز بطبقات عدیده منشعب میشود چنانکه بیاید

واسامی پنج طبقه اولیه از این قرار است

مه آبادیان ۱ جیان ۲ شائیان ۳ یاسانیان ۴ گلشاهیان ۵

وچون در مدت سلطنت چهار طبقه قبل از گلشاهیان ذکر سلام و شمار و اسپار و زاد میشود لازم است ترجمهٔ این الفاظ را بطور عقیدهٔ پارسیان بیان نمائیم بنا بر این گوئیم سلام صد هزار سال است و صد سلام یک شمار و صد شمار یک اسپار و صد اسپار یک زاد

وسالهای سلطنت این چهار طبقه کیوانی است نه سال معمول حال و در معنی سلام و شمار و اسپار اختلافی نیست ولی در زاد اختلاف کرده اند چنانکه در معنی سال کیوانی گفته اند که یک دور کیوانی سی سال معمولی است و انوار پارسیان یکروز خوانند و سی روز چنین را یکماه و دوازده ماه چنین را یکسال و هزار بار هزار سال چنین را یکفرد و هزار فرد یک ورد و هزار ورد را یک مرد و هزار مرد را یک جاد و سه هزار جاد را یک واد و دو هزار واد را یک زاد نامند

بزعم اکثر مورخین پارسی چنانکه ذکر شد از اول اطلاع ایشان بر اوضاع این عالم و وضع شهریاری الی الان پنج طبقه بزرگ که طبقه اخر نیز حاوی چندین طبقه میباشد در مملکت عجم پادشاهی کرده اند

بر ضد برادر افراشته بود خدمت میکرد بعد از انکه (سیروس) بدست پادشاه ایران برادرش در جنگ کشته شد سپهسالار عساکر ایران بتمهید (کِلِیارک) سردار را بمعسکر خود طلبید او را بقتل رسانید ده هزار مهاجر یونانی که این بی قولی را از سپهسالار ایران دیدند (اکزنوفون) را سردار خود کرده آن مردانه مند لبرا از کنار شط بغداد که محل تلاقی فشتین بود آنها را از مملکت دشمن سالما غانما گذرانیده بر (اسکوتاری) رسانند و از انجا بواسطه قرب جوار یونان مهاجرین او را وداع کرده باوطان خود رفتند اینمقدمه در چهارصد و یک قبل از میلاد مسیح واقع شد و در تواریخ ضبط است (اکزنوفون) در سنه ۳۵۴ قبل از میلاد رحلت کرده صحت تاریخ او محل تردید نیست

سوم (اکتزیاس) طبیب و مورخ یونانی ۴۱۶ سال قبل از میلاد بایران آمد هفده سال انجا بماند و از اطباء خاصهٔ (ارتاکزرسس) پادشاه ایران بود تاریخ هندوستان و ایرانرا مفصلاً نوشته بود اما حالا جز چند جزو دیگر باقی نمانده

اوّل مه‌آبادیان دوّم جیان سیّم شائیان چهارم یاسانیان پنجم گلشاهیان
ومابقی را سکان و دریافت بطوری که در مقدمهٔ اولی ذکر نمودیم سنوات شهریاری
و تولد و جلوس و رحلت و وقایع معظمهٔ عهد هر شهریاری را تا یزدگرد که آخر
پادشاه ساسانیان است و از یزدگرد الی الان که زمان بسط عدل و رأفت این
شهریار معدلت شعار است بی شایبهٔ هیچگونه غرضی محض ادراک مهمات مطالب
تاریخی بعنوان فهرست در این سالنامه بعون الله تعالی درج مینمائیم

طبقهٔ اوّل مه‌آبادیان

انچه از احوال این طبقه معلوم است این است که این طایفه در ایران پادشاهی
کردند و درجهٔ پیغمبری نیز داشته اند اول انها مه‌آباد نام داشته و چهارده تن
دیگر از اخلاف او نیز در این مملکت شهریاری کرده اند و همه را نام اباد بوده و با وجود
نبوت و پیغمبری شخصی یاسان و سنن مه‌آباد را پیروی میکرده اند و مه‌آباد را کتابیست
آسمانی مسمّی بدساتیر که نسخهٔ آن بزبان پارسی قدیم و جدید الان موجود
و در هند و متنابطبع رسیده است گویند مه‌آباد مردم را پنج طبقه کرد
علما و دهاقین و کسبه و اهل سیف و ارباب قلم کیخسرو پسر آذرکیوان
مؤلف کتاب دبستان المذاهب مدت سلطنت این طبقه را صد زاد سال کیوانی
دانسته برخی بر این اند که مکهٔ معظمه از معابد این طبقه بوده و از امر که میخوانند
بعنی جای پیکر ماه زیرا که پارسیان پیکر ستاره‌ها را از طلا و نقره و سنگ میساختند
و در معابد میگذارده پرستش میکرده اند و در این موضع شریف پیکر ماه را نهاده بودند

طبقهٔ دوّم جیان

چون آخر پادشاه طبقهٔ مه‌آبادیان که آباد آزاد نام داشت از مردم کناره کرد و به پرستش

خدا

خدا مشغول شد کار ملک مختل و مردم بنای فساد و خونریزی نهادند و در قلل
جبال مسکن کردند ناچار خردمندان آن عصر برای اصلاح آن مفاسد کتاب
دساتیر را برداشته نزد جی افرام بن آزاد رفتند و این جی افرام مرتبهٔ پیغمبری
داشت و در دیگر کوهی بوظایف پرستش یزدان قیام داشت و از کثرت پاکی
او را جی مینامیدند چه جی بمعنی پاکست بالجمله او را بپادشاهی دعوت کردند
امتناع نمود گویند جبرئیل بفرمان پروردگار او را بتقلد این امر متقلد نمود
و او دین مه‌آباد را درمیان آورده دیگر باره عالم را آباد کرد اسامی و شماره این
طبقه مشخص نیست آخرین این طبقه جی آلاد نام داشته مدت شهریاری ایشان یک
اسپار سال کیوانی است ربط این طبقه با طبقهٔ پیش همین ربط دینی است و الّا
میان این دو طبقه قرون بسیار فاصله شده است

طبقهٔ سیّم شائیان

اول پادشاه این طبقه شائی کلیو بن جی آلاد بوده و شای و شائی بمعنی خداپرست
است و او را از کثرت خداپرستی باین اسم موسوم نمودند مدت پادشاهی این طبقه
یک شمار سال بوده شماره اشخاصشان غیر معین است آخرین ایشان شائی
مهبول است گویند در آخر پادشاهی از سلطنت استعفا کرده در کوه منزوی شد

طبقهٔ چهارم یاسانیان

چون شائی مهبول انزوا گزید باز کار عالم مختل شد لهذا بموجب وحی آسمانی یاسان اجام
پسر شای مهبول قبول پادشاهی نمود این پادشاه و اخلاف و پیروِ دین مه‌آباد بوده اند
زیرا که ستاره‌ها و روشنیها را نور الهی دانسته اند احکام داد در عهد او از دساتیر
مه‌آباد اخذ کرده اند شمار پادشاهان این طبقه نیز معین نیست مدت فرمان روائی ایشان

تمر سلام و آخر شخصشان پاسان آجام است

طبقهٔ پنجم کلشاهیان

عرض از کلشاه باعتقاد مورخین عجم آدم ابو البشر است که ما در ذیل دورهٔ او واقع میباشیم اختلاف کرده‌اند اینست که بعضی همین آدم ابو البشر را کیومرث که اول پادشاه پیشدادیان است دانسته و برخی دیگر کیومرث را اول پادشاهی خوانند که بعد از طوفان نوح علیه السلام در عالم وضع سلطنت نهاد و بتشکیل اساس شهریاری و فرمانفرمائی و ابداع قوانین و رسوم و آداب و نظم کشوری و لشکری و حدود و مصادرات پرداخت اگرچه ابو العباس احمد بن یوسف بن احمد الدمشقی مؤلف اخبار الدول و آثار الاول کیومرث را از سلاطین پیشدادی نشمرده بلکه اول پادشاه این طبقه هوشنگ را خوانده و ترتیب اوضاع پادشاهی را نسبت باو داده است مدت پادشاهی این طبقه را اغلب مورخین عجم تا زمان یزدگرد که آخر پادشاه ساسانیان است شش هزار و بیست و چهار سال و پنجماه دانسته و سالهای سلطنت این طبقه سال معمولیست و چون در کیومرث و سلطنت و نسب او اقوال متعدد است چنانکه باز در مقدمهٔ اولی مذکور داشتیم اقتصار میکنیم بآنچه مسعودی در مروج الذهب ایراد نموده است و ممکن که بسبب قدمت این تاریخ اصح تواریخ باشد

پوشیده نباشد که کیومرث را بجهت تغلیب ذال و سین در لغت عرب کیومرس نیز گفته‌اند چون ایاز و ایاس و اعراب او نیز معرب نموده کیومرث بثاء مثلثه نوشته‌اند محققین از اهل تواریخ را عقیده اینست که اوان سلطنت بعضی از سلاطین که بسبب طول مدت بنظر عجیب مینماید و عقل از قبول آن امتناع دارد آن مدت

زمان سلطنت یکتن نبوده است بلکه سنوات شهریاری چند تن است که همه بیک اسم موسوم بوده‌اند مثلاً سلطنت ضحاک را که هزار سال نوشته‌اند گویند چند تن بوده‌اند که همه ضحاک نام داشته و در هزار سال مدت از پس یکدیگر پادشاهی کرده‌اند اگرچه در مروج الذهب این طبقه کلشاهی را تا استیلای عرب بر عجم و اوقات بعثت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه مورخین پارسی منقسم بچهار طبقه نموده‌اند ننموده و فصلی در میانه هر طبقه قرار نداده و شمار هر طبقه را نیز بطور فهرست ایراد نکرده ولی آنچه از فحوای کلام او مستفاد میشود طبقهٔ اول ملوک عجم که پیشدادیان باشند بعقیدهٔ او با ضحاک و سهم سابان که ذکری از او در تاریخ عجم نشده و افراسیاب نه تن بوده‌اند و فهرست آن از اینقرار است

اول کیومرث	دویم هوشنگ	سیم طهمورث	چهارم جمشید	پنجم ضحاک
ششم فریدون	هفتم منوچهر	هشتم سهم سابان	نهم افراسیاب	

کیومرث

ابو الحسن علی بن الحسین بن علی بن عبد الله مسعودی گوید عجم با وجود آرای مختلفه و اختلاف اوطان و بلاد چون ملتزم حفظ انساب خود بوده‌اند باقی ماندگان هر طبقه از گذشتگان خود نقل تواریخ نموده و گفته‌اند اول پادشاهان عجم کیومرث بوده است برخی او را اکبر اولاد آدم ابو البشر دانسته‌اند و زمرهٔ قلیلی خود آدم ابو البشر خوانده‌اند و بعضی دیگر کیومرث را همان امیم بن لاود بن آدم بن سام بن نوح علیه السلام میدانند زیرا که امیم اول

کسی است که از اولاد نوح بفارس رفت وچون کیومرث نیز بفارس رفته گمان
کرده اند که همان امیم است وعجم را از طوفان نوح آگاهی (خبری) نیست
از زمان حضرت آدم ؑ تا نوح ؑ مردم بلغت سریانی تکلم میکرده اند وهمه خلق
در یک دیار واقع بوده اند تا زمان کیومرث که بزرگ وپادشاه عصر خود شد
واین اول زمانی بود که مردم قصد کردند که پادشاهی برای خود قرار دهند
وسبب این قصد این بود که طبع اکثر مردم را مجبول بر عداوت وحسد وظلم
وطغیان یافتند وطبقه از اشراف را دیدند که دفع شر اینها را منحصر باین یافتند
که از یکنفر مطاع کل ترس وبیم داشته باشند ودر وجود انسان که عالم صغیر است
تدبر کرده دیدند که جسد او مرتب شده است بحواسی که موجب میشود بقوهٔ که تعبیر
میشود از آن بمدرکه ومحل آن قلب است وصدور وورود آن حواس وتمیز صحت
وسقم آنها کار آن قوهٔ مدرکه است پس دانستند که اصلاح جسم بسته بر آن قوه است
واگر فاسد شود حواس فساد یابند وافعال محکمه آنها ظاهر نشود از این مقدمات
دریافت کردند که این عالم کبیر را نیز پادشاه ورئیسی باید که بمنزله قلب ومدرکه
واقعه در آن باشد که سبب اصلاح وانتظام امور عالم واهل آن گردد وبانفاذ
حکم بموجب عقل در میان خلق بانصاف وعدل فرمانروائی نماید پس از فهم این
معنی کیومرث را شایسته این شان دانسته از واستدعای قبول این امر نمودند
کیومرث بعد از آنکه قاطبه این طبقه بر اطاعت واصغای اوامر او عهد ومیثاق
محکم مؤکد بستند بتقلد این شغل تن در داد وتاج بر سر گذاشت وخطبهٔ که
مایه مزید امیدواری خلق بود انشاد کرده ومردم را بعدل وداد خواند وخود
نیز بعدل وداد پادشاهی کرد وگویند اول کسی که در روی زمین تاج بر سر نهاد

او بود

او بود نیز غالب کلمات او مشتمل بر فواید ومطالب حکمی بوده مدت زندگانی و
سلطنت او را باختلاف ذکر کرده اند بعضی عمر او را هزار سال دانسته وبرخی
کمتر ومدت پادشاهی او را زمرهٔ چهل سال وفرقه کمتر گفته اند

دویم هوشنگ

بعد از کیومرث هوشنگ بن فروال بن سیامک بن برش بن کیومرث پادشا
شد ودر هند مسکن نمود ودر مدت پادشاهی او اختلاف کرده اند بعضی
چهل سال وبرخی کمتر گفته اند در نسب او نیز اختلاف است چنانکه پارهٔ او را
پسر کیومرث وزمرهٔ او را برادر کیومرث دانسته اند مترجم گوید
محققین اهل تاریخ هوشنگ را مردی خردمند وحکیم میدانند وعجمان
معتقد به پیغمبری او هستند واو را کتابیست مشتمل بر مطالب عالیه وبرخی از
حکمتهای عملی ترجمه شده آن بزبان حال متداول ومعمول وهمه کس از آن دیده است
وهمان کتاب از رتبه ودرجه هوشنگ حاکی وبر علو شان ودرجه او بهترین دلیل است
ومترجم این کتاب از زبان فرس قدیم بلغت معمول حال کیخود بن اسفندیار است
که روزی یکی از سلاطین عجم بوده وحسن بن سهل برادر ذوالریاستین وزیر
خلیفه مامون عباسی از زبان فارسی بعربی ترجمه کرده است

سیم طهمورث

بعد از هوشنگ طهمورث بن دیوجهان (نوبجهان) بن ارفخشد بن هوشنگ
پادشاه شد ودر شاپور ماوا گزید وبوزاسف (بوداسف) حکیم که مخترع مذهب صابئین — شابور
صابئین بود در عصر او ظهور کرد ومردم را بپرستش کواکب وتاثیرات آنها معتقد
گردانید مردم او وطایفه ومخالف یکدیگر بوده اند یک طایفه را صابئین ویک

طایفه کبیره این و این طایفه دویم در زمین عراق میانه واسط و بصره در کنار دریاها
و بیشه‌ها ساکن بوده اند مدت سلطنت طهمورث را سی سال نوشته اند
مترجم گوید عقیده ائمه تاریخ اینست که وضع روزه ابتدا در زمان طهمورث
شد و سبب این بود که قحطی عظیمی حادث گشت طهمورث حکم کرد تا اغنیا غذای
روز خود را بفقرا بذل کنند و فقرا آنرا نگاه دارند تا شب شود آنگاه صرف نمایند
تا فقیر و غنی یکسان باشند

چهارم جمشید

بعد از طهمورث برادر او جمشید پادشاهی یافت فرقه بر این اند که طوفان
نوح ع در زمان او روی داد عقیده اکثر مورخین اینست که جشن نوروز در
سلطنت جمشید برقرار شد ابو عبیده معمر بن مثنی از عمر کسری که شخصی بود
عالم بتاریخ عجم و بهمین واسطه معروف بعمر کسری شده همین طور روایت
کرده است مدت پادشاهی جمشید را ششصد سال و برخی هفتصد سال
و شش ماه نوشته اند انواع صنایع و ابنیه و کارهای تازه در عالم احداث نمود
گویند در اواخر سلطنت دعوی ربوبیت کرد مترجم گوید اغلب مورخین عجم
بر این اند که شهر اصطخر را جمشید بنا کرد و تخت جمشید از آثار اوست و گویند
هلاک او بامر ضحاک بود و او را با استخوان ماهی بقتل رسانیدند

پنجم ضحاک

بعد از جمشید ضحاک بن ارواد سب بن ریدوان بن ماباس بن طاج بن فروال
ابن سیامک بن برنیق بن کیومرث پادشاه شد و ضحاک معرب ده آک است و آک برش ز
بمعنی عیب است یعنی صاحب ده عیب و چون قبل از پادشاهی مالک ده هزار اسب

بوده او را بیوراسب نیز نامیده اند چه بیور بمعنی ده هزار است گویند چون جمشید
بقتل رسید او پادشاه شد و نیز اختلاف در نسب او نموده اند بعضی او را از
نسل ملوک عجم خوانند و برخی او را از اولاد عرب دانند مترجم گوید در
اغلب تواریخ عجم نسبت ضحاک را باین ترتیب ضبط کرده اند ضحاک بن
علوان بن عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام عقیده عجم اینست که
ضحاک از ایشان و مردی ساحر بود و بر اقالیم سبع دست یافته و هزار سال پادشاهی
کرده و سرکشی او مشهور و معروفست بالجمله گفتگوی عجم در ضحاک طولانیست
و چنین میپندارند که در کوه دماوند محبوس و در بند است ابو نواس را
اعتقاد اینست که ضحاک یمنی است و چون او خود از اهل یمن است در شعر خود
بضحاک افتخار کرده مترجم گوید مورخین عجم را گمان اینست که بر سر دوشهای
ضحاک دو سلعه بوده که مرهم آن دو سلعه را مغز سر انسان دانسته بودند و
هر روز بجهة این غایله دو تن را میکشتند از این قضیه مردم بستوه آمدند و
کاوه آهنگر اصفهانی که چند پسر او بهمین جهة بقتل رسیده بودند بر او بشورید
و آن وقت ضحاک بطبرستان بود کاوه با جمعی که از جور ضحاک بجان آمده بودند روی
بطبرستان نهاد و او در ری فریدون بن اثفیان که مادرش فرانک او را در غاری
پنهان کرده بود و با شیر گاو میپرورد بدست آورده پادشاه نمود و بعد بدماوند
آمده با ضحاک جنگ عظیمی نموده او را دستگیر و ابتدا او را در کوه دماوند حبس
کرد و پس از چندی او را هلاک ساخت

ششم فریدون

بعد از ضحاک فریدون بن اثفیان (انفیاد) بن جمشید پادشاه شد گویند

فریدون ضحاک را در دماوند حبس کرد عمر کیری واکثر مورخین بر این اند که روز
دستگیر کردن ضحاک را فریدون عید نمود و مهرگان نامیدند گویند پای تخت فریدون
بابل بوده و این اقلیم منسوب بقریه ایست از قرای این اقالیم که آن قریه را بابل نامند
واقع در کنار نهری از انهار فرات در یک فرسنگی شهری که معروف بجسر طبل است و
نهر نرس که جاهای نرسی بدان منسوب است و در قریه بابل چاهی است معروف بچاه
دانیال یهود و نصاری در اعیاد خود بدانجا بروند و نیز در این قریه آثار عظیمه موجود است
و محل هاروت و ماروت معروف همین قریه است مدت پادشاهی فریدون را بعضی
پانصد سال و بعضی کمتر دانسته اند گویند فریدون زمین را در میان سه پسر
خود ایرج و تور و سلم تقسیم کرد قطعه که ایران نام دارد بایرج و مرز توران را
بتور و شام و روم را بسلم داد گویند پس از این تقسیم ملک عجم را بسبب منسوب
بودن بایرج ایران گفتند و این همان لفظ ایرج است که جیم آن ساقط و الف و نون
بر آن مزید شده و ترکستان را بجهت منسوب شدن بتور توران نامیدند و گفته اند
بابل از مضافات مملکت ایرج شد و برادران او در زمان حیات پدر برو حسد
برده او را کشتند

هفتم منوچهر

بعد از فریدون منوچهر بن ایرج بن فریدون پادشاه و در نسب منوچهر و اتصال
او با ایرج اختلاف هست مدت پادشاهی او بیست سال بوده و در بابل مقام داشته
گویند موسی بن عمران علیه السلام و یوشع بن نون ع در عصر او بودند منوچهر را با دو عموی
خود سلم و تور بخونخواهی پدر خود جنگهای زیاد روی داده

هشتم سهم بن ابان

بعد از منوچهر

بعد از منوچهر سهم بن ابان بن اتقیان (انقیاد) بن نوذر بن منوچهر پادشاه
شد در بابل منزل گزید و شصت سال یا زیاده پادشاهی کرد و این سهم را جنگهای
بسیار و سیاسات کثیره است

نهم افراسیاب

بعد از سهم افراسیاب بن پاسری بن رای ادسن بن پورک بن سانپاسب بن مندرسیر بن
نوح بن دودشیر بن تور بن فریدون پادشاهی کرد مترجم گوید در تواریخ
فرس نسب افراسیاب را از این قرار نوشته اند افراسیاب بن پشنگ بن شاپاسب بن
ودشیب بن ترک بن زوبن شروان بن تور بن فریدون است و پشنگ را زادشم
نیز گویند
مولد افراسیاب ترکستان بوده و بدین واسطه مورخین در نسبت حالات او اختلاف
کرده اند و بغلط افتاده اند و او را از سلاطین ترکستان گفته اند گویند در ممالکی
که مسخر کرد دوازده سال پادشاهی نمود آنگاه زو بن تهماسف (زاب بن طهماسب)
ابن کیجهود بن هراسف بن رایدایخ بن رع بن باسیمن بن نوذر بن منوچهر ظهور
کرده بجنگ او برخواست و او را هزیمت داد و بعد از جنگهای زیاد او را کشت و
هر جا را که افراسیاب خراب کرده بود آباد کرد
مترجم گوید پارسیان معتقد نیستند که افراسیاب بدست زاب بن طهماسب کشته شده
باشد و گویند در زمان منوچهر با او از در کارزار در آمده کار را بر منوچهر تنگ
نموده منوچهر بر ستمدار فرار کرده و در آنجا مدتی محصور افراسیاب بود و زن و
فرزند او در قلعه مور بودند تا بوسایل و وسایل کار بصلح انجامید و قرار شد
از کنار آب جیحون تا باب الابواب منوچهر را باشد و ماوراء النهر و صفحات ترکستان

تاکنار دریا رسید چون افراسیاب را انکاه افراسیاب از ایران بترکستان رفت بار دیکر باز
بشورش آمده خواست بکشور ایران دست اندازی کند منوچهر لشکری ببردرای
رستم دستان بدفع او مامور ساخته لشکر او مظفر و منصور معاودت کردند
تا زمان پادشاهی نوذر بن منوچهر شد چون نوذر مردی سلیم النفس بود باز
افراسیاب با یران تاخته بر نوذر غالب آمده او را بکشت و مدت هفت سال یا دوازده
سال در ایران پادشاهی کرد تا ایرانیان از ظلم او بجان آمده او را بدستیاری قارن و
کشواد از ایران بیرون و زاب و کرشاسب را بفرمانروائی خود بر کزیدند بار دیکر باز
در وقتیکه کیکاوس بمهمانی شاه هاماوران بهوس کرفتن سودابه دختر او رفت
و در آنجا اسیر شد افراسیاب بطرف ایران تاخت رستم اکاه شده از هاماوران بدفع
او آمده باز لشکر ایران بر سپاه توران غالب شده و افراسیاب شکست خورده از
رود آمویه رکذر نمود و وقتی نیز سیاوش بن کیکاوس بسبب تهمتی که سودابه زن
کیکاوس با او بسته بود برنجیده خاطر از ایران بتوران رفت افراسیاب او را پذیرفته
دختر خود را که فرنکیس نام داشت بحباله نکاح او در آورد و کیخسرو از او بوجود
آمد بعد افراسیاب بسعایت کرسیوز برادر خود از سیاوش بد دل شده او را بکشت
و کیخسرو را بعد از انکه بحد رشد رسید کیو بن کودرز اصفهانی از ترکستان
با مادرش با یران آورد چون بفارس رسید کیکاوس پیر شده بود پادشاهی را
بکیخسرو واکذار نمود
کیخسرو چون
پادشاه شد فریبرز و طوس را بخونخواهی پدر با لشکر جرار بجنک افراسیاب فرستاد
و چون کاری از ایشان بر نیامد رستم را با کروهی بیاری ایشان روانه نمود بعد
از ان خود کیخسرو بدان طرف رفت در انحال شیده پسر افراسیاب بزمین خوارزم آمده
کیخسرو را

کیخسرو را بجنک خود خواند کیخسرو بر کفت اول او را از پای در آورد و این جنک را
فارسیان جنک خوارزم کویند اخر الامر افراسیاب کو بخسرو بدست کسان کیخسرو کشته
شد این است عقیده مورخین عرب و عجم در افراسیاب ولی ظن غالب اینست که
در تواریخ یونان و فرنک افراسیاب بلفظ استیاج اداشده باشد عقیده ایشانرا
در حق او عنقریب ایراد خواهیم نمود
پوشیده نماند که مسعودی در مروج الذهب سلاطین پیشدادی را بترتیب و شماره
که ذکر شد ثبت و نکاشته است ولی اغلب مورخین عجم بدین ترتیب سلطنت این
طبقه را ضبط نموده اند
اول کیومرث دوم سیامک بن کیومرث که چندی در حیات کیومرث فرمانفرمائی داشته
سیم هوشنک بن کیومرث چهارم طهمورث که پسر یا نبیره هوشنک بوده
پنجم جمشید که برادر یا برادرزاده طهمورث بوده ششم ضحاک تازی
پسر علوان برادرزاده عاد هفتم فریدون بن اثقیان از نژاد جمشید
هشتم منوچهر بن ایرج بن فریدون که بعضی او را پسرزاده و برخی دیکر دخترزاده
ایرج دانسته اند نهم نوذر بن منوچهر دهم افراسیاب بن پشنک
یازدهم و دوازدهم زاب و کرشاسب که متفقا فرمانفرمائی کرده اند
و نیز مسعودی بعد از سلطنت افراسیاب ذکر پادشاهی کیکاوس پرداخته و اتی
کیقباد که عجمان آنرا اول پادشاه کیان دانند نامی نبرده و چنانکه در مقدمه اولی
ذکر نمودیم از بدو سلطنت این دو پادشاه تا انقراض دولت ساسانیان در کتب
تواریخ یونان و فرنک مضبوط و بیشتر بصحت منوطست موجود و در دست ماست
و ما هم انرا توجه کرده ثبت خواهیم نمود ولی محض مزید بصیرت و زیادتی فایده احوال

این دو پادشاه را نیز از تاریخ مروج الذهب مسعودی ترجمه کرده و عقیده
مورخین عجم را در این دو پادشاه بران ضمیمه نموده باجمالی از احوال کیقباد
مینگاریم و بعد بایراد عقاید مورخین یونان و فرنگ میپردازیم تا نفع و فایده
این رساله برای مطالعه کنندگان بر وجه اکمل و اوفی باشد

کیکاوس

مسعودی گوید معروفست که اول پادشاهی که از عراق ببلخ رفت کیکاوس
بود گویند وقتی کیکاوس بجانب یمن نهضت نمود در آنوقت شمر بن یرعش پادشاه
یمن بود و با کیکاوس محاربه نمود و بر کیکاوس غالب آمد و او را اسیر و با جمیع
همراهانش محبوس ساخت سعدی سودابه دختر شمر کیکاوس را دیده بجمال او
مایل شد و پنهان از پدر خود با او و کسان او احسان و نیکوئی میکرد چهار سال
کیکاوس در حبس شمر ماند تا رستم داستان از زابلستان با چهار هزار قشون
بر سر شمر آمده شمر را کشت و کیکاوس را رهانیده بمملکت خود معاودت
داد سعدی دختر شمر نیز با کیکاوس همراه شده و کیکاوس را بحسن خود فریفته
بار حمل او افتاد سیاوش بوجود آمد و حکایت افراسیاب با سیاوش بن کیکاوس
و مزاوجت سیاوش با دختر افراسیاب و بوجود آمدن کیخسرو و کشتن افراسیاب
سیاوش را و مقتول شدن سعدی بدست رستم و نیز کشتن رستم بزرگان ترکرا
بخونخواهی سیاوش معروفست و اعتقاد عجم اینست که کیکاوس جد پدری کیخسرو
پیش از کیخسرو و لهراسب پادشاهی کرده و کیخسرو بلاعقب بوده و بعد از کیخسرو داراب پادشاه شده است
مترجم گوید عقیده مورخین عجم اینست که اول پادشاه کیان کیقباد بوده
و پدر کیقباد را از فرزندزادگان منوچهر و مادرش را وشنک دختر فرهاد

پسر جمشید

پسر جمشید دانند گویند این پادشاه صاحب عدل بود و با سپاه ترکستان جنگها
کرده و رستم و مهراب و قارن و کشواد که چهار پهلوان بزرگ ایران اند سران لشکر
او بوده اند مدت پادشاهی او را صد و بیست سال نوشته اند کیکاوس را پسر
زاده او و مادر کیکاوس را کرد آفرید دختر گرشاسب دانند گویند کیکاوس
در فارس پادشاهی داشته بترغیب یکی از سرکردگان خود آهنگ جنگ پادشاه
مازندران کرد پادشاه مازندران بمعاونت یکی از پادشاهان همسایه او را
شکست داد بعد رستم از زابلستان آمده او را بر پادشاه مازندران غلبه داد
باز وقتی بدواعی میل گرفتن سودابه دختر پادشاه هاماوران رفته و با آنکه پادشاه
انکشور با چند شهریار یار شده بمدافعه کوشیدند باز کیکاوس بر او غالب
آمد و چون او مغلوب شد کیکاوس را بمهمانی خود خوانده او را بمزاوجت
دختر خود سودابه نوید داد چون کیکاوس بمهمانی او رفت کیکاوس را گرفته
و در بند نمود باز رستم آمده او را مستخلص و مظفر ساخت
۱ داستان سیاوش در ذیل قصه افراسیاب ایراد شد باری چون کیخسرو بن سیاوش
از توران بپایتخت آمد کیکاوس پیر بود سلطنت را بکیخسرو تفویض کرد و داستان
جنگ کیخسرو با افراسیاب نیز در ذیل قصه افراسیاب ایراد شد پس از شصت
سال پادشاهی سلطنت را بلهراسب پسر اروند شاه برادر کیکاوس واگذار نمود

میگفت بنوش از این خونی که همیشه تشنه او بودی   اگر نوفون میگوید سیروس
در سن پیری در تخت سلطنت وفات یافت در هر صورت تاریخ وفات او را ۵۳۰ سال
قبل از میلاد گرفته اند

سلطنت کامبیس دوّم

کامبیس دوّم پسر سیروس در سنه ۵۳۰ بتخت سلطنت و مملکت وسیعه پدر جلوس نمود و بقصد
تسخیر مصر قشون بان سرزمین کشید در مقابل شهر پلوز که حالا معروف بطینه است
معسکر خود را آراست شهر پلوز را قلعه محکمی بود موسوم بکلید مصر که هر که آن شهر را
متصرف میشد تمام مصر را باید ربقه اطاعت او را بگردن مینهادند مدتها بقهر و غلبه
خواست آن شهر را مفتوح سازد میسر نشد عاقبت تدبیری اندیشید سگ و گوسفند
زیادی حاضر ساخته جمعی را مامور ساخت که در مقدمة الجیش سگها و گوسفندها را
حرکت دهند و رو بقلعه بروند و قشون را بتعاقب آنها فرستاد اهالی مصر که در آنوقت
ستایش کلاب و اغنام را داشتند جرئت تیر انداختن نکرده قشون کامبیس بواسطه
این تدبیر از دیوار قلعه بالا رفته آنجا را مسخر نمودند بعد از آنکه تمام مصر متصرف او
در آمد بقصد فتح دارفور و طرابلس غرب پنجاه هزار مرد دلیر را مامور ساخت که معبد
بزرگ آن مملکت را خراب سازند عساکر او در صحرائی بقول مورخ در ریگ زاری
اردو زده بودند باد وزید و تمام آنها در زیر ریگ مدفون شده هلاک گردیدند مورخ
گوید قشونی بسمت نوبه و حبش مامور ساخت آنها نیز ببلای قحط و غلا گرفتار شده
یکدیگر را کشته و از گوشت هم تغذیه نمودند تا نابود شدند
از کارهائی که از او در مصر ناشی شد و باین واسطه مصریها همیشه برضد ایرانی
بودند این بود که گاوی را که مصریها پرستش میکردند هلاک ساخت و این مطلب

مذهبی

مذهبی سبب عداوت دائمی مصری با ایرانی شد خلاصه بعد از فتوحات مصر مراجعت
بایران نمود در عرض راه در وقت سوار شدن بدست خود زخمی بران خود زده و
از آن زخم هلاک شد جمیع مورخین متفق القول در ظلم و بیرحمی کامبیس دوم
میباشند برادر خود اسمردیس را بقتل رسانید بلکه خواهر خود و زن او را کشت معروفست
بعد فوت این پادشاه یکی از مغها که موسوم باسمردیس بود در پانصد و بیست و دو
خروج کرده شهرت داد که من برادر کامبیس هستم و خواست ایزدی مرا از کشته شدن
خلاصی داده اینک تخت و تاج سلطنت بموجب ارث حق من است هفت ماه بدین تدلیس
سلطنت کرد تا وقتی یکی از اهالی حرم گوش او را بریده یافت و اینحرف را شهرت داد
بزرگان ایران جمع شده بعد از تحقیق معلوم نمودند که اسمردیس حقیقی بدست کامبیز
کشته شده و این شخص در دعوی خود کاذب است و برا گرفته بقتل رسانیدند بزرگان
ایران مجلس شوری ترتیب داده در تعیین شخص پادشاه مشاوره کردند از کامبیس اولاد
ذکوری نمانده بود و جمیع اقوام و مردم متبلا خود را کشته بود رجال ایران تردید کرده در
وضع دولت بهم رسانیده اعتقاد جمعی این بود که بیونانیان تقلید کرده طرز جمهوری را
در ایران زمین رواج دهند بعضی دیگر را عقیده این بود که مملکت وسیعه سیروس را
بایالات کوچک تقسیم نموده ملوک الطوایف قرار دهند در این تردید بودند هنوز
مصمم خیالی نگشته که داریوش پسر هیستاسب که دارا پسر گشتاسب باشد از فارس
که پدرش در آنجا حکومت داشت وارد شوش که پای تخت سلاطین عجم بود گردید
(شوش همان شوشتر است) بواسطه علو شان و نجابت فطری و خدماتیکه پدر او
در زمان سیروس کرده و در اغلب از جنگهای آن پادشاه حضور داشته لازمه رشادت
وجلادت از او بروز کرده بود و بواسطه نجابتی که اعیان این را داشت که از نژاد سلاطین

کیان است خود را داخل مجلس شورا نمود و رد او مجلس خیالات را تغییر داده همه
بزرگان ایران بر خود مصمم نمودند که باید وضع سلطنت را تغییر نداده و پیروی عقاید
سیروس اعظم را نموده اماده و تعیین شخص پادشاه مردد بودند که کدام شخص را باین
شغل خطیر مستقل سازند بعد از گفتگوی زیاد آرای مجلس بر این قرار گرفت که روز
دیگر هنگام طلوع آفتاب چند نفر یکه شایسته سلطنت و داعیه این امر بزرگ را داشتند
در موضعیکه معین شده بود بروند اسب هر کس اول شیهه کشید سلطنت را باو
واگذارند داریوش شبا هنگام جلودار خود را طلبید تفصیل را باو فهمانید مبعاگاه را
باو نمود و حکم کرد مادیانی در آن موضع برده نگاهدارند و اسب سواری داریوش را
همان شب بان نقطه برده مادیان را باو نماید جلودار اطاعت نموده صبح که آن چند تن
که هوای فرمانفرمائی جهان را بر سر داشتند سواره بانمکان رفتند اسب داریوش که شب
مادیانی آنجا دیده بود بخیال الشب شیهه ای شیهه را واگذاشت سایرین از اسب پائین آمده زمین
را بوسیده او را پادشاه و ملک الملوک عجم خواندند

سلطنت داریوش بن هیستاپ که داراب کشتاسب باشد

داریوش بن هیستاپ در سال ۵۲۱ قبل از میلاد در شوش بتخت جهانبانی جلوس کرد
چندی نگذشت که خبر شورش بابل بسمع آن پادشاه رسید با قشونی آراسته بان سمت
نهضت فرمود مدتی محاصره بطول انجامید (زپیر) که یکی از سرداران بزرگ ایران
بود تدبیری اندیشیده گوش و بینی خود را بریده باین هیئت خود را بشهر بابل انداخت
و نزد محصورین رفته شکایت از ظلم و بیرحمی داریوش نموده بابلی ها قول او را قبول
کرده او را معزز داشته ریاست خود را باو واگذار نمودند (زپیر) بداریوش اطلاع
داده که فلان شب دروازه را خواهد گشود و منتظر عساکر او خواهد بود باین تدبیر

شهر

شهر بابل مفتوح شد طوایف افلانغ بغدان بنای خودسری گذاشته آنها نیز تنبیه
شده اطاعت کردند اهالی ترکستان نیز بعد از جدال زیاد مقتول گردیدند قسمت
عمده قشون ایرانی کمر اطاعت بر میان بستند پنجاب و آن نواحی از هندوستان که تا آن زمان
هیچیک از سلاطین ایران حساب نمی بردند ضمیمه مملکت وسیعه او گردیدند در این بین
یونانیهای آتن اهالی (ایونی) را محرک شورش شدند داریوش قشونی آراسته بآن
سمت روانه داشت عساکر داریوش اول فتوحات نمایان کرده بعد در صحرای ماراتن
شکست سختی بانها وارد آمده دویست هزار نفر در یک میدان کشته شدند این قضیه
در سنه ۴۹۰ قبل از میلاد بود داریوش مجددا قشونی تجهیز داده بسمت مصر و یونان مامور
داشت و مرگ دو چار او شده در سنه ۴۸۵ وفات کرد

سلطنت اکزرسیس

اکزرسیس که بگمان ما اسفندیار است در سنه ۴۸۵ قبل از میلاد بر تخت سلطنت ایران
جلوس نمود این اکزرسیس پسر دوم داریوش و از طرف مادر نوه سیروس اعظم بود موافق
قانون عجم ولایت عهد حق ارتابازان ولد ارشد داریوش بود لکن بواسطه نجابت
اکزرسیس ولایت عهد باو تعلق یافته بعد از پدر شاهنشاه ایران شد اول کاری که از
اکزرسیس ناشی شد فرستادن قشون زیاد بمصر و تنبیه اهالی آن بود که در اواخر سلطنت
بداریوش شوریده بودند بعد از فراغت از نظم مصر شورش یونانی ها را ابدا از خاطر
فراموش نکرده بود و انتهاز فرصت مینمود بنظر آورده در سنه ۴۸۰ قشونی که بعقیده
مورخین یونانی مرکب از شش کرور از ایران و توران و هندوستان و مصر و شامات
و عراق عرب با جمیع لوازم آن تهیه دیده بسمت یونان حرکت کرد بر بغاز (داردانل)
که تنگه ایست از دریا بفاصله دو هزار ذرع مابین آسیا و فرنگستان رسید فرمان داد

پل بر روی آب دریا بستند که هر گاه اگزرسس از آن پل عبور کرده داخل خاک فرنگ شوند
از اتفاق شبی که آن جسر با تمام رسیده بود و صبح دیگر میبایست اگزرسس وهم قشون
او از روی آن عبور نمایند طوفان سختی برخاسته دریا متلاطم شده تمام جسر را
امواج دریا از هم شکسته پراکنده ساخت صبح که این خبر را بپادشاه ایران دادند
متغیر شده نزدیک دریا آمده حکم فرموده تازیانه حاضر ساخته بدست خود تازیانه را
گرفته بآب دریا زده این نطق را بیان نمود ای آب شور و تلخ آقای تو ترا تنبیه
میکند چرا بدون جهت بی ادبی کردی من بزور یا بمیل از روی امواج تو خواهم گذشت
و تو را بسیار حقیر شمرده برای تو احترامی نماند بعد از این نطق معماران و مهندسین
که مامور ساختن جسر بودند سر بریده جمع دیگر را بساختن جسر جدید فرمان داد چند
روزی نگذشت که جسری در کمال خوبی ساخته در روی بغاز دارد انل انداخته و تمام عسکر
اگزرسس از آنجا عبور کرده داخل خاک فرنگ شدند
هر وقت وضع اصلی قشون را از منزلی بمنزل دیگر چنین نقل میکنند اولاً عدد
قشون بریی را بسر کرده دویست هزار نفر گرفته و بجهت اینکه هر گز دوز سان این ١
قشون دیده شود و کم و کسر آن معلوم شود ده هزار نفر را علاحده شمار کرده در یک
نقطه جمع مینمودند بعد دور انها را حصاری کوچک از گل ساخته آنوقت آن ده هزار
نفر را خارج کرده ده هزار دیگر بجای انها داخل میکردند و باین تدبیر میفهمیدند
که تخمیناً چند نفر از قشون کم شده است خلاصه رسم و حرکت قشون این بود
اهل فارس کلاه های نمد مانندی و قباهای آستین دار با الوان مختلف و زرهی
که شبیه بفلس ماهی بود و شلواری که تمام پاهای ایشان را پوشیده داشت در بر
داشتند و سپر آنها از علف خیزران بود که بهم بافته و بشکل سپر ساخته بودند

درکردن

در کردن ترکشی که مملو از تیرهای پیکان آهن و چوب تیرها از نی بود آویخته داشتند
بر کمر هر یک خنجری آویخته که بر روی ران راست میافتاده در یک دست زلق و در دست
دیگر کمان بسیار بلندی داشته اند اهالی آذربایجان و عراق عجم و کلده ها که یکی از شهرهای
الجزایر افریقیه است و اهالی کرکان و آن نواحی همان بلباس ایرانیها ملبس بودند
اهالی کردستان و موصل و آن سمت ها خودهای فولاد داشته سپر و زلق و خنجر آنها
شبیه بمصریها بود لکن در دست چماقهای چوبی که حلقه های آهن بر او آویخته بود داشته اند
در عوض زره در بدن ایشان پیراهنی از پشم ضخیم بود اهالی بلخ بطور فارسیان
کلاه بر سر نهاده لیکن کمان ایشان از نی و تیرهای بسیار کوتاه داشتند
سیستانیها و خراسانیها و طوایف چادر نشین کنار دریاچه آرال و اهالی بلخ و سمرقند
و کاشغریان کلاه های نمدی نوک تیز و شلوارهای بلند داشته اسلحه ایشان
امتیازی که داشت این بود که تیر دو سری در دست داشتند هندوستانیها
البسه پنبه و صاحب تیر و کمان بودند بعضی از طوایف بحر خزر و مازندران قبا
از پوست بز بجهت خود ترتیب کرده حامل تیر و کمان و شمشیر بودند اهالی
آدکو که از شهرهای یونان است و مردم اصفهان و کلپایگان و آن نواحی پوست بز
پوشیده اسلحه ایشان کمان و خنجر بود اعراب قباهای گشاد داشته دامنها را بکمر
بزدند و سلاح ایشان کمانهای بلند بود اهالی دارفور و حبشه لباسها از پوست
پلنگ و شیر ترتیب داده کمان ایشان از نی چوب بود و پیکان نیزه و تیر آنها از سنگ تراشیده
بود و چماقهای ایشان از چوب گره دار بود در وقت کارزار نصف علیای بدن را با گچ
و نصف سفلی را با گل سرخ ملون میکردند در سر عوض خود کله اسب آهار شده
که با گوش بود میگذاشتند اهالی مرقش و طرابلس لباسشان از پوست

حیوانات بود و تیر و نیزه ایشان از چوب بود که با حرارت آتش تیز و سخت کرده بودند

اهالی کاستامونی خودشان شبیه بزره آهنی حلقه حلقه شده بود زلق و خنجر بجهة

اسلحه داشتند و چکمه میپوشیدند اهالی سواحل رود و بستول مثل اهالی

کاستامونی لباس میپوشیده اند اهالی میسوا و اهالی آق سرا و آق شهر و قرا

حصار و ارامنه و کارامانی نیز همان طور مسلح و ملبس بودند اهالی افلاق بغدان

کلاهشان از پوست روباه بود و قباشان کشاد و آستر قبا از پوست بز زرد بود زلق

و کمان و خنجر داشتند قوم کابلین که با قوم مهسونین ممزوج بود و هم

قوم لاسونین مانند اهالی سیلیسی سلاح و لباس داشتند قوم میلین نیزه های

کوتاه و کلاه خود پوستی و بعضی هم کمان داشتند سلاح قوم موسک کلاه خود

چوبی و سپر کوچک و یک نوع نیزه بود که دسته آن از چوب و کوتاه تر از آهن نیزه بود

قوم تیباد نین و ماکرون و موزینوک سلاحشان شبیه بسلاح قوم موسوک بود

قوم مار کلاه خود از جنس پارچه جوشن و سپرهای کوچک چرمی و مضراب داشتند ساکنین جزایر دریای

سکنه کولشید با کلاه خود چوبی و سپر پوست گاو و نیزه کوتاه و قمه بودند و سکنه

اتیره بطرز مدها مسلح و ملبس بودند خلاصه پیاده نظام لشکر ایران عبارت

از مردمان اقوامی بودند که فوق ذکر شد سرکرده های این پیاده نظام اولا مردونیوس

پسر کوبریاس و ثانیا تریتانتاکس پسر اردبان و ثالثا سمردومونس پسر اوتان بود

این دو نفر از برادرزادگان دارا و پسر عموی زدکزس بودند رابعا ماریست

که از دارا و اتوس بوجود آمده بود خامسا مرجیس پسر ادیز سادسا مکابیز

پسر زوپیر بود لشکر خاصه که عبارت از ده هزار نفر پیاده ایرانی و بقشون لایزال

معروف بود ابو الجمع هیدارنس بن هیدارنس سردار بود این قشون را باین سبب

زرکرس و اگزرس یکی است

اردبان و اردتابان اردوان است

لایزال

لایزال مینامیدند که همینکه جزئی از اجزای آن تلف میشد فورا یکی دیگر بجای

او منتخب میکردید لشکریز بور از حیثیت لباس و جرات بر سایر قشون امتیاز داشت

عرآده های سرپوشیده برای معشوقهای خود و نوکرهای خویش لباس همراه داشتند

آذوقه ایشان را بر شتر و سایر حیوانات دیگر حمل میکردند سواره ایرانی در واقع

مثل پیاده نظام مسلح بودند قوم ساکارا این که هم صحراگرد بودند و هم زبان

ایرانی حرف میزدند هشت هزار سوار دادند مردمان این قوم بجز یک کارد کوچک

اسلحه دیگر که از آهن یا مفرق باشد نداشتند در جنگ یا کمندی که از چرم بافته بودند

آدم یا اسب را پیش میکشیدند و میکشتند اسلحه سواره مدها و سیسین ها شبیه

با سلحه پیاده نظام ایشان بود همچنین سواره و پیاده هندی یک جور اسلحه داشتند

بر اسب یا عراده که برای جنگ ترتیب یافته بود سوار میشدند و عرادها را باسب یا گور

اسب میبستند قوم کاسپین و لیبین نیز عراده داشتند اما عربها بر شترهائی

سوار میشدند که در سرعت کمتر از اسب نبودند همه سواره زدکزس سوای شتر

و عراده عبارت از هشتاد هزار نفر بودند سرداری این سواره بعهده کفایت

هارماتیریس و تیته که هر دو پسران داتیس بودند وا گذار بود

عدد کشتیهای جنگی هزار و دویست و هفت فروند بود اهالی فنیسی مردمان

سوریان که در فلسطین بودند سیصد فروند داده بودند کلاه خود این ملل بکلاه

خود یونانیان شباهت داشت جوشن ایشان از کتان بود مضراب و سپر داشتند

اما بلبه های سپر آهن نصب کرده بودند مصریها دویست فروند کشتی داده

بودند سلاح ایشان عبارت از کلاه خودی که از نی بافته بودند و سپر محدب که بلبه های

آن آهن نصب کرده بودند و نیزه و تبر بود اغلب جوشن و قمه بزرگ داشتند

اهالی جزیره سیپر صد و پنجاه فروند کشتی داده بودند کلاه خود و سپر کوچک از پوست
کاو که پشم آن باقی بود و لباس پشمی و هر نفر دو عدد مضراب یك قسم شبیه بقمه
مصریها اهالی پامفیلی سی فروند کشتی دادند سلاح و لباسشان مثل یونانیان
بود اهالی لیسی پنجاه فروند کشتی دادند جوشن و کمان چوبی و تیراندنی و مضراب
و کارد و داس داشتند و قلم پاها یا یك قطعه اسلحه آهنی محفوظ بود و پوست بز
بو سر دوش و کلاهی که با پر زینت کرده بودند بو سر داشتند
قوم دوریَن سی فروند کشتی و قوم کارین هفتاد فروند و اهالی ایونی
صد فروند و سکنه جزایر آسیا صغیر که محکوم ذدکزس بودند هفده فروند
قوم ایولی شصت فروند و سکنه هلیپون سوای اهالی ابیدوس که انجا بنا ذدکزس
بماندن دوانولاین و حفاظت پلها مامور بودند و سایر قومهای اطراف دریای سیاه
صد فروند دادند این اشخاص مثل یونانیان سلاح داشتند ایرانیان و مدها
و ساسهاد ذهمه کشتیها ساخلوی بودند بهترین کشتیهای شرایع کشتیهای اهالی
فنیقی و مخصوصًا از مال اهل سیدون بود روسای کشتیها هر ملتی از مردمان
همان ملت بودند اما سران سپاه لشکر بحر اولا آریابی نیس پسر دارا بود که از دختر
کوبریاس داشت ثانیا پرکراسپ پسر اسپاتی نس ثالثا اکومنس پسر دارا بود که از
اتوس داشت اهالی ایونی و کاری ابو ابجمعی اریابی نیس بودند اما اندوسرداد
دیگر بر باقی کشتیهای جنگی و باری حاکم بودند از جمله روسای کشتیهای جنگی ارتمیز
نام بود این شخص با اینکه از نسوان بود میل کرد که در جنگ همراه باشد چونکه
پسرش هنگام فوت شوهر صغیر بود لهذا خود بمهام مملکت و سپاه رسیدگی مینمود و فقط
کمال جرات او را حرکت شد که با ایرانیان بجنگ برود کشتیهای اهالی کارناس دکوس

جزیره یونانیان مصر و ملیس بودند اهالی سیلیس صد فروند کشتی داشتند سلاح ایشان عبارت بود

ونیزپوس

ونیز پوس و کالیدن محکوم او بودند کشتیهای جمعی او هفت فروند و از همه
کشتیها بهتر بارکیری شده بود
صورت استعدادی است که بروفق قول هردوت ذدکزس برای جنگ با یونانیان
تدارك کرده بودند ده کرور و دویست هزار و دویست و بیست نفر (وهشتاد و سه)
عمله هزار و دویست فروند کشتی جنگی از قرار هر کشتی دویست نفر دویست
و چهل و یك هزار و چهارصد نفر
ساخلوی این کشتیها از قرار هر کشتی سی نفر سیصد و شصت هزار و دویست و ده نفر
سه هزار کشتی دیگر از قرار هر کشتی هشتاد نفر دویست و چهل هزار نفر
پیاده نظام شه کرور و دویست هزار نفر
سواره دو کرور
عراده و شتر بیست هزار
قشون بحری که از طراس و ایالات مجاور آمده بود بیست و چهار هزار نفر
قشون بری که از طراس و خاك اروپ آمده بود سیصد هزار نفر
عدد نوکر یکه از قفای لشکر می آمد و کسانیکه در کشتیهای بارکشی در خدمت
بودند تخمینًا پنج کرور و صد و چهل و یك هزار و ششصد و ده نفر
ذدکزس بعد از انکه تمام قشون را سان دید بخاك یونان وارد میشود
مؤلف گوید لشکر را تعداد و بنظام اراستند ذدکزس برای دیدن شان بعراده
سوار شده در جلو همه صفوف پیاده و سواره گذشت پس از انکه سان لشکر بری را
دید یکی از کشتیهای سیدونی نشسته و از جلو صف کشتیها گذشت کشتیها
تخمینًا بفاصله صد و بیست ذرع دور و دو بساحل نگاه داشته و سربازها هم

سلح ایستاده بودند پادشاه هر چیز را بدقت ملاحظه میکرد همینکه سان بپایان
رسید ذرکزس از کشتی پیاده شد و باحضار دمارات حکم کرده باو گفت که حالا
گمان داری که یونانیان بتوانند جرئت مقاومت نمود با خیر دمارات در جواب عرض
کرد که یونانیان از اغلب مردمان پرهیزکار هستند و مخصوصاً اهالی لاسدمون
زیر بار تکالیف شما که اسباب محکومیت یونان است نخواهند رفت و اگر باقی
یونانی هم تمکین کنند ایشان از در جنگ بر خواهند آمد از من پرسید که عدد
اشخاصیکه این کارهای بزرگ را بر عهده خواهند گرفت چه قدر است همین قدر
عرض خواهم کرد که در صورتیکه زیاده از هزار نفر نباشند بجنگ با شما اقدام خواهند
کرد ذرکزس بعوض اینکه از این عبارت رنجیده خاطر شود بخندید و دمارات را
بطور مهربانی مرخص کرد

ذرکزس که از دوریسک بطرف یونان عزیمت کرد همه ملتی را که در سر راه بودند
مجبور نمود که در جنگ با او همراه باشند زیرا که همه آن سرزمین تا خاک تسالی
از وقت لشکرکشی مگاباز و ماردونیوس محکوم پادشاه ایران بود و سکنه باج
میدادند از دوریسک که خارج شدند ذرکزس از جوار قلاع ساموتراس که آخرین
آنها در طرف مغرب ساعبر نام داشت گذشت این قلعه در نزدیکی قلعه استریما
که از مال قوم تاذین بود واقع بود آب رودخانه لیسوس) که میان این دو شهر جریان
داشت کفایت جمعیت ذرکزس را نداد رودخانه خشک شد لشکر از آن رودخانه
عبور کرده از پهلوی شهرهای یونانی که مارونیا و دلیه و ابدر نام داشت
گذشته بدان طرف شط نستوس رفته بکنار شط استریمون رسیدند مغان
در کنار آن شط اسبهای سفید قربانی کردند قشون باز براه افتاده از نزدیکی

ابدیل

ابدیل که از شهرهای یونانی در کنار دریا بود و استاژیر که هم از شهرهای
یونان بود گذشته به اکانت رسیدند نظم لشکر از دوریسک تا این شهر
از اینقرار بود همه قشون را بسه دسته منقسم کرده یک دسته بسرداری
ماردونیوس و ماذیستس از کنار دریا میرفت و مراقب کشتیهای جنگی بود
دسته دیگر بسرکردگی تریتانتوکمس و جرجیس از وسط اراضی میرفتند
دسته سیم با ذرکزس از میان آن دو دسته راه طی میکردند و با ابجیع سمردونس
و مگابیز بود در منزل آخری که ذکر شد کشتیها از لشکر جدا شدند که بنهری که
در وسط کوه آتوس حفر کرده بودند داخل شوند غرض از لشکرکشی ذرکزس ظاهرا
تصرف آتن میشد ولی در معنی اضمحلال همه یونانیان منظور بود از یونانیان آنان
که سر تسلیم پیش آورده بودند خوفی نداشتند اما برخلاف آنها که اطاعت نداشتند
مضطرب بودند زیرا که در یونان استعداد اینکه بتوانند در مقابل لشکر پادشاه ایران
مقاومت بکنند نمیدیدند سهل است غالب در عقب علاوه که در مدافعه شرکت
نمیکردند نیز میشود که با ایرانیان میل دارند در بینی که کشتیهای جنگی از ترم
عازم میشدند ده فروند کشتی شراعی تیزرو بطرف جزیره سیاتوس مامور شدند
و در آنجا سه کشتی یونانی نیز برای دیده بانی بودند این سه کشتی یکی از ترزن
و یکی از اژین و یکی از آتن بود یونانیان ایرانیان را که از دور دیدند بگریختند
ایرانیان ایشان را تعاقب کرده اول کشتی ترزنی را گرفته در جلو آن یکنفر از
شکیلترین ملاحان را کشتند و اینفقره را از میامن اقبال شمردند که اول یونانی
که گرفتند بسیار شکیل بود کشتی اژین از جهت شجاعت پیتاس نام مصعوب
بدست آمد با اینکه کشتی بتصرف ایرانیان در آمده بود باز پیتاس جنگ میکرد

تا وقتیکه زخم زیاد برداشت و نیم مرده از پای در آمد اما چونکه نفسی از او باقی دیدند
ایرانیان از شجاعت او تعجب کرده زخمهایش را بستند و بعد در وقت مراجعت کردند او را
به لشکر نمودند و انواع ملاحظات از او منظور کردند در حالتی که بنابر یونانی
که در همان کشتی گرفته بودند مثل ادنی برده رفتار میکنند سلوک میکردند
اما کشتی سومی در دهنهٔ رودخانهٔ پنه بگل نشسته و بتصرف ایرانی در آمد ولی اهل آن
کشتی همه ترسیدند کشتیهای یونانی آنها که در ارتمیزیوم بودند گریختند از
ده کشتی ایرانی سرتا ای از آنها در یک قلهٔ کوهی که میرمکس یعنی مورچه نام داشت
و میانه جزیرهٔ سیاتوس و مانیزی واقع بود پیاده شدند و عملجات با سنگهائیکه
همراه آورده بودند یک ستون در انجا برپا کردند کشتیهای ایرانی که از ترم حرکت
کردند بساحل مانیزی ما بین شهر کاستانه و سواحل اسپیاس واصل شدند
کشتیهائیکه اول رسیدند با طناب بخاک وصل کردند و سایرین در عقب هشت
ردیف و بدریا لنگر انداختند بعد طوفان شدیدی برخاست بعضی از ناخداها
کشتیهای خود را بخاک کشیده محفوظ نمودند اما آنهائی که در وسط دریا گرفتار
شدند بعضی را باد بطرف تخته سنگهای کوه پلیون و برخی را بجانب ساحل راند
بعضی در دماغهٔ اسپیاس شکستند یکدسته از بابت شدت طوفان به ملیبه
و دستهٔ دیگر بکاستانه رفتند قریب چهارصد کشتی شکسته از مال و لشکریان
ایرانی جمع کثیری تلف شدند بسیاری از کشتیهائیکه آذوقه بار داشتند و کشتیهای
بارکشی دیگر معدوم شدند ناخدایان از ترس اینکه مبادا اهالی تسالی باقتضای
مناسبت وقت بر ایشان حمله برند حکم کردند از تخته پارهای کشتیهای شکسته
دیوار مرتفع ساختند همینکه طوفان فرو نشست کشتیها را بدریا انداختند و از

بواسطهٔ علامات آتش که در جزیرهٔ سیاتوس پدید شد از این قضیه مطلع شدند و چنان متوحش گشتند که بکالسی...

کنار ساحل راندند از دماغهٔ مانیزی که رد کنشتند راست بسمت خلیجی که به پاکاز
میرود رفتند در بین راه پانزده فروند کشتی که خیلی عقب مانده بودند در ارتمیزیوم
سهواً بمیان کشتیهای یونانی افتادند یونانیان چونکه فهمیدند که ایرانیان سهو
کرده اند فوراً کشتیها را گرفته متصرف شدند ما بقی کشتیهای ایرانی به بندر
آفت واصل شدند در تسالی برای امتحان سواره ایرانی را بجنگ با سواره تسالی
که خیلی در خوبی آن تعریف کرده بودند باز داشت سواره ایرانی امتیاز تمام یافت

تفصیل جنگ ترموپیل

ثرکزس در تراکینی در خاک ملید اردو افکند و یونانیان در تنگهٔ ترموپیل
قرار یافتند لشکر ایران در همه اراضی که از طرف شمال شهر تراکیس ممتد بود آرام
گرفتند و یونانیان در قسمتی از همان خاک که در سمت جنوب است جای داشتند
هرودوت وضع تنگهٔ ترموپیل را بدین طور شرح داده است مشکارنده گوید که تنگه
که در خارج تراکینی بداخله خاک یونان راه دارد اقل عرض آن پانصد ذرع است اما تنگ
ترین معابر آن سرزمین در جلو و هم در عقب ترموپیل واقع است زیرا که معبر جلو در
نزدیکی الپین بقسمی تنگ است که یک عراده بیش نتواند از آنجا گذشت و همچنین در معبر
عقب در حوالی رودخانهٔ فنیکس در نزدیکی شهر انتلا علاوه بر یک عراده نمیتواند
بگذرد در طرف مغرب ترموپیل یک کوه سختی است که تا کوه اوتا امتداد دارد طرف
مشرق راه بدریا و کل ولای و ماهور محدود است در این معبر حمامهای آب گرم است که
سکنه شیتر مینامند در حوالی همین حمامها یک معبدی وقف هرکول واقع است و معبر
ما بود را سابقاً با دیوار مسدود کرده و بر آن دیوار درها نصب کرده بودند دیوار را اهالی
فوسید ساخته بودند که از تاخت و تاز سکنه تسالی محفوظ باشند اهالی تسالی از

اما ازرکرس با شنون براز نشانه و اکاه عبور کرده روز سوم از کوه عبور ... واصل شدند

فبردند برای تمکین دره ابولید که حالا نیز در تصرف داوند آمده بودند چونکه میخواستند
مردمان فوسید را محکوم سازند ایشان هم کمال اهتمام را نمودند که راه وصول
بخاک ایشان را مسدود دیدارند من جمله آبهای کرم را بدان معبر انداخته راه را گل
کرده اند آن وقت که لشکر ایران آمده دیوار از کهنگی اغلب پا پوشیده بود یونانیان
آنجا را تعمیر کردند که راه بر ایرانیان ببندند و در نزدیکی معبر قصبه است که الپن
نام دارد یونانیان که در آنجا ایرانیان را انتظار داشتند موافق قول هردوت
پنجهزار و دویست نفر من جمله سیصد نفر از اهل اسپارت بودند لیونیداس
پادشاه اسپارت بر این لشکر سردار بود همینکه لشکر ایران نزدیک شد یونانیان
ترس غلبه کرده مشورت در رفتن کردند اهالی پلوپونز مصلحت دیدند که به
پلوپونز باز گردند و تنگه آنجا را حراست کنند اما چونکه لیونیداس دید که اهالی
فوسید و لوکری از این کار نفرت دارند مقرر داشت که در همانجا که بودند بمانند
و از همه شهرهای متحده امداد بخواهند در بینی که یونانیان بمشاوره مشغول
بودند زرکزس یک نفر سوار برای اطلاع بر استعداد خصم مامور کرد این سوار
پیش آمد تنها همان قشونی را که در جلو یک دیوار قرار داشت دید ما بقی را که در
همان دیوار پنهان بودند بنظر در نیاورد اهالی اسپارت که در جلو بودند بعضی
با دلیر ورزش و برخی بنظم گیسوان خویش اشتغال داشتند سوار ایرانی از این
حالت تعجب بسیار کرد و بعد از اینکه ایشان را تعداد کرد آسوده مراجعت کرد
چرا که کسی از قفای او نتاخت زرکزس مدت چهار روز منتظر نشست که بلکه
یونانیان فرار کنند روز پنجم چونکه باز باقی بودند یکدسته قشون از قوم مد
و سهسین مامور کرد که بروند و یونانیان را باسیری بیاورند مدها سخت حمله بردند

۱۸۱

اما اغلبی از ایشان کشته شدند قشونی دیگر بامداد ایشان شتافت با اینکه از
آنها نیز خیلی کشته شد اما پای فشردند و پشت نشستند هردوت گوید در این حمله
بر همه کس بلکه بر خود پادشاه معلوم شد که سرباز کارآزموده جنگی در لشکر او قلیل است
خلاصه دعوا تا شام بطول انجامید مدها از آنجا که صدمه بسیار خورده بودند
باز گشتند و بجای ایشان از سپاه خاصه که چنانکه گفتیم لایزال نام داشتند مامور شدند
و مطمئن بودند که بسهولت بر خصم فایق میابند اما بعد از آنکه با هم در آویختند از
مدها بیشتر ظفر نیافتند عاقبت اهتمام ایشان در تسخیر معبر بی فایده ماند عقب نشستند
روز بعد هم ایرانیان بمقصود نایل نگشته بگمان اینکه چونکه یونانیان زخم برداشته
و از عدد ایشان کاسته شده تاب مقاومت نخواهند آورد ولی لشکر خصم صف رزم
آراسته مانند روز دیگر مردانه نبرد کردند ایرانیان چونکه مایوس شدند عقب
رفتند زرکزس در تفکر بود که چه کار کند در این بین شخصی افیالت نام از اهل
ملی بامید انعام بخدمت وی رفته یک کوره راهی نمود که از کوه به ترموپیل میرفت پادشاه
بسیار خوشنود شده هیدارن سردار را با لشکر برای تصرف آن راه مامور نمود این
سردار هوا که تاریک شد از اردو حرکت کرده از ازوپ گذشته همه شب راه رفت
بسر کوه که رسید فجر طالع شد ایرانیان که بالا میرفتند از جهت درختهای بلوط که در آن
کوه بسیار بود پیدا نبودند اما از جهت صافی هوا هزار نفر از اهل فوسید که در آن
حوالی کشیک میکشیدند صدای پای ایرانیان را که بر روی برگها راه میرفتند شنیدند
مستعد رزم شدند ایرانیان از آنجا که گمان نداشتند در آنجا قشون باشد تعجب
نمودند هیدارن بواهمه اینکه با اهالی لاسدمون دوچار شده از افیالت که هدایت
میکرد سؤال نمود که از مردمان کجا هستند همینکه دانست آنچه را که باید بدانند فورا لشکر

خود را راست دشمن تاب تیرباران ایرانیان را نیاورده بر سر کوه گریختند
هبدادن بدون اینکه متعرض ایشان شود بعد از آن افیالت معجلا از کوه سرازیر شد
خورشید که طلوع کرد زدکزس پس از صرف مشروبات مشترکه که رسم بود در ساعتی که افیالت
معین کرده بود براه افتاد لیونیداس و یونانیان با حالتی که یقین بمرگ خویش داشتند
تا انجا تنگه از همه جا عریض تر است پیش آمدند و زیش از محل که عرض تنگه تجاوز
نکرده بودند دامنه جنگ در انروز وسیع بود بسیاری از ایرانیان کشته شدند
صاحب منصبان در قفای لشکر شلاق بدست ایستاده همی سربازها را میزدند بجنگ
تحریک میکردند بسیاری بدریا می افتادند خیلی هم پایمال میشدند اما باین فقرات
اعتنا نبود یونانیان که بمرگ خویش متیقن بودند بی باکانه نبرد میکردند نیزه اغلب
شکسته با قمه میجنگیدند لیونیداس بعد از آنکه دلیرانه رزم داد از پای درآمد
از معتبرین ایران بسیاری بر طرف شدند من جمله ابروکومس وهیپرانتس دو
پسر دارا بودند دارا این دو پسر را از فراتاگون دختر ارتانس که برادر دارا
پسر گشتاسب و نبیره آرسام بود پیدا کرده بود چونکه ارتانس اولاد دیگر نداشت
لابد همه مال او با دخترش بدارا رسید این دو برادر در زدکزس کردن فوق نامیده
شدند در این جنگ شربت مرگ چشیدند خلاصه برای تصرف جسد لیونیداس
جنگ سختی روی داد عاقبت اهالی لاسدومون جسد پادشاه خود را از معرکه
بیرون بردند در آن بین لشکری که همراه افیالت بود در رسید یونانیان دیگر
تاب نیاورده بمضیقه معبر پناه بردند و همگی سوای مردمان شهر تب بروی یک
تپه که در مدخل معبر بود قرار گرفته بعضی که قمه داشتند با قمه و سایرین چنانکه
هرودوت گوید با دست و دندان جنگ کردند تا کشته شدند از ایرانیان بیست هزار

نفر

نفر از پای درآمدند

تفصیل جنگ بحری در آرتمیزیوم

چنانکه مذکور شد کشتیهای ایرانی بعد از عروض طوفان به بندر آفت پناه
برده بودند و استعداد بحری یونانیان عبارت از دویست و هشتاد فروند کشتی جنگی
در آرتمیزیوم بود ایرانیان که قلت استعداد ایشانرا امید بدند بنهایت بفتح با
جنگ میل داشتند اما بملاحظه اینکه مبادا ظلمت شب را غنیمت شمارند و فرار
کنند دویست فروند کشتی منتخب کرده مامور نمودند که از دور جزیره اوبر
براد بپ داخل شوند در بیغی که سایر کشتیهای ایرانی بر یونانیان حمله میبردند کشتیهای
مامور نیز راه فرار بر ایشان مسدود بسازند در آن بین سیلیاس نام از اهالی
سیونه که غواصی کامل و در پیش ایرانیان بخدمت قیام داشت و مدتها بود میل
بفرار داشت بدون آنکه او را ببینند در دریا غوص کرده خود را بیک کشتی رسانید
برار تمیزیوم رفت و مراتب را بیونانیان اظهار داشت مقرر داشتند که تمام روز را
بمانند و شب را باستقبال کشتیهای ایرانی که بسد راه ایشان مامور بودند بروند
چونکه دیدند از این کشتیها خبری نرسید قصد کردند که بسایر کشتیهای ایرانی حمله برند
ایرانیان هم بمدافعه پرداختند در یورش اول یونانیان سی فروند کشتی از ایرانیان
گرفتند شب که در رسید طرفین بدون اینکه بتوانند نصرت را بنام خود بخوانند
دست از جنگ کشیدند در آنوقت اواسط فصل صیف سنه ۴۸۰ قبل از میلاد دو سال
سه هزار و پانصد و بیست و چهار از خلقت عالم بود همه شب باران شدید بارید
و همی صدای رعد مسموع میشد باد و موج پیوسته اجساد عدیده و تخته پاره کشتی
غرق شده بطرف بندر آفت میراند ایرانیان همه در مخاطره بودند که غرق شوند

اما در آن شب خسارت تمام بکشتیها که بسد راه مراوده یونانیان مامور بودند وارد آمد
در میان دریا دو چار طوفان شده همگی شکستند و مردم تلف شدند روز بعد
پنجاه و سه کشتی مددی برای یونانیان رسید چونکه از تفصیل غرق کشتیهای
ایرانی مطلع شدند باز عازم جنگ شده کشتیهای سیلیسی را منهزم ساختند و باز
برگشتند روز سوم باز جنگ سختی روی داد ایرانیان از جهت وهنی که دیده بودند
و مخصوصاً از ترس زرکزس سخت جنگیدند خسارت تمامی و جانی بطرفین وارد آمد
یونانیها بواسطه خسارت وارده عازم شدند که بدریاهای داخله پناه برند هردو
گویند از اتفاقات غریبه جنگهای بحری مقارن جنگهای بری اتفاق افتاد یونانیان که
رفتند ایرانیان مطلع شدند طلوع صبح باد تمیز یوم رفتند تا نیمه روز ماندند
بعد بشهر هیستید رفتند و دهلو پولی و در صفحات بحری هیستوتید تاخت
و تاز کردند از جنگ ترموپیل زرکزس بدفن اموات امر داده یک نفر بشهر هیستیوتید
فرستاد و پیغام داد که هر کس که از لشکریان او طالب هستند برای تماشای میدان جنگ
بیایند و ببینند که بر لشکر خصم چه قدر خسارت وارد آورده است فوراً خلق کثیری برای
تماشا رفتند اما فهمیدند که زرکزس لاف زده است روز بعد تماشائیان بر هیستید
مراجعت کردند لشکر ایران بر دو قسمت شده یکدسته بتسخیر معبد دلف و دسته دیگر
بتصرف شهر اتن مامور میشود
زرکزس بهدایت اهالی تسالی از تراکینی عازم دوریدشد چونکه سکنه تمکین داشتند
خرابی نرسانیدند در فوسید سکنه هیچ نیافتند بعضی بکوه پارناس و بعضی بشهر آمفیسا
پناه برده بودند ایرانیان در همه فوسید اشجار را مقطوع و ابنیه را سوزانیدند از وادی
پاراپوتامین ها که گذشته بشهر پانوپه رسیدند در آنجا لشکر بر دو قسمت شد

ذرکزس

زرکزس با آن قسمتی که معتبرتر بود عازم آتن گشت و از راه بیوسی بجانب اورکومن
وارد شد اهالی بیوسی سوای سکنه پلاته و تسپی سر تسلیم پیش نهادند این دو
شهر را زرکزس بگرفت و با خاک یکسان کرد باقی لشکر از سمت چپ کوه پارناس بجانب
دلف رفتند و در خاک فوسید ترکتازی کردند شهرهای پانوپه و دولی و ایولید را
سوزانیدند این قشون قصد تاراج معبد دلف را داشت تا اسباب نفیسه آنجا را
برای پادشاه ارسال دارد موافق قول هرودوت ایرانیان همینکه بمعبد مینرو
یونیها نزدیک شدند صاعقه اغلب ایشانرا سوزانید و از کوه پارناس قطعات
سنگ سرازیر شده بسیاری از لشکر را تلف کرد و هم صداهای مهیبی از درون معبد
مسموع شد این همه اعجاز بر قلب ایرانیان هراس انداخته همه که بخته از اجرای مقصود موافقت
افتادند آن وقت اهالی دلف بیرون آمده خیلی از ایشانرا کشتند بقیة السیف به بیوسی
پناه بردند اما لشکری که با زرکزس بود شهر آتن را گرفت خلق قلیلی در آنجا بود
که بمعبد مینرو ملتجی شده بودند این معبد ارک شهر بود و درب و پنجره آنجا را
مسدود کرده بودند ایرانیان ارک را مسخر کرده و سوزانیدند و محصورین را کشتند و
معبد را تاراج کردند زرکزس خبر فتح آتن را برادر تبان کرد در شهر شوش بود داد

تفصیل جنگ بحری در سالامین

قشون بری زرکزس بعد از تماشای میدان جنگ ترموپیل سه روز در هیستید
ماند بعد از او دریکذشته سه روزه بر بنند فالر رسیدند بعد از آنکه همه
استعداد بر و بحر ایران در آتن و بندر فالر جمع شد زرکزس با احضار رؤسای ملل
متفرقه که در لشکر او بودند و هم همه ناخداهای کشتیها حکم داد همگی بترتیب شان
جای گرفتند پادشاه سیدون در صدر و پادشاه تیر زیر دست و سایر رؤسا

بترتیب قرار کرفتند دزکزس بتوسط مردونیوس از ایشان مصلحت کرد که با
یونانیان در دریا بجنکند با جزهمکی سوای ارتمیز بجنک رای دادند این ملکه ایراد
کرد و کفت که جنک در دریا با یونانیان که در بحر ید طولا دارند از احتیاط دور است
و هم اظهار داشت که ایرانیان الحال مالك آتن و در واقع مالك جمیع یونان هستند
و اکر صبر کنند یونانیان از جهة نداشتن آذوقه لابد بشهرهای خود پناه خواهند برد
دزکزس با اینکه رای ارتمیز را تصدیق کرد چنین پنداشت که باید رای طرف اغلب را
قبول کند و با امید اینکه لشکر بحری در حضور او بهتر خواهند جنکید بدعوا امر داد
کشتیها عازم سالامین شده بنظام جنك ایستادند شب در رسید قرار جنك بفردا
کذاردند یونانیان و مخصوصاً اهالی پلوپونز و آهه کردند ایشان میترسیدند که اکر
ایرانیان فایق بیایند در جزیره محصور بمانند و مملکتشان بی مستحفظ بماند اما
تمیستوکل سردار یونان بملاحظه اینکه ترس اهل پلوپونز بیونانیان سرایت کند
یکنفر پیش سردارهای دزکزس فرستاده و پیغام کرد که من که سردار یونانیان هستم
چونکه باطناً خاطرخواه پادشاه ایرانم شما را اطلاع میدهم که یونانیان بنها یت
هراسان شده در دد شوند که بکریزند بجهة شما بهتر از این موقع ممکن نخواهد
شد که ظفر بیابید مکر اینکه نکذارید فرار کنند فرستاده مذکور پس از ابلاغ این پیغام
بوقت سردارهای ایران بصدق قول تمیستوکل اعتقاد کرده قشون زیاد بجزیره
پسیتالی که ما بین سالامین و خاك واقع است فرستادند که دور یونانیان را بکیرند
و کشتیهائی که در جزیره سیوس و دماغه سینوسور بودند لنکر برداشته دهنه
بوغاز تا مونیکی منبسط شدند کشتیهای ایرانی بیش از دو هزار فروند بود یونانیان
سیصد و هشتاد فروند داشتند دزکزس بر روی تختی در یك بلندی قرار کرفته

تماشا بکرد و از الام جنك محفوظ بود ایرانیان بواسطه حضور پادشاه در ابتدا
دلیرانه پیش رفتند اما باد مخالف و زیادتی کشتی در مکان مختصر اسباب بال شد
ایرانیان از جهة موانع سست شدند و برخلاف یونانیان سخت تاخت آورده تا
کشتیهای ایرانی در صف جنکی را شکسته هر دوت کوید چون ایرانیان در دریا بقدر
یونانیان ید طولا نداشتند لابد بود که جنك اینطور نتیجه بخشد با وصف این از ترس
پادشاه خوب جنکیدند بخصوص ارتمیز   رشادت بسیار کرد در این موقع
بود که دزکزس کفت که در این جنك مردان مانند زنان و زنان مانند مردان سلوك
نمودند آریابی نیس برادر دزکزس و جمعی از بزرکان ایرانی و غیره کشته شدند یونانیان
خسارتی یاد نرسید یك قسمت از کشتیهای ایرانی بعضی شکسته شدند و بعضی
بتصرف دشمن در آمدند یك دسته پیاده دفالر که بجنسند ایرانی که در جزیره پزیتالی
بودند ایشان را یونانیان مغلوب ساختند دزکزس برای اینکه مبادا یونانیان بعد از
انهدام پلهای ما بین سستوس و ابیدوس بیفتند قصد کریز کرد اما محض اینکه
کسی ملتفت مقصود او نشود حکم داد تا سد بنا زنند که سالامین بخاك وصل شود
و هم امر بتدارك جنك بحری داد از این تدابیر همه یقین کردند که دزکزس بخیال امتداد
جنك است تمام مردونیوس بقصد باطنی او برخورد نمود خبر فتح آتن که بشهر شوش
رسیده بود ایرانیان بنهایت وجد کرده بودند برخلاف از شکست سالامین دلتنك
غمکین کشته لباسها پاره کرده بدبختی وارده را از تقصیر مردونیوس میشمردند بیشتر
برای وجود پادشاه متزلزل بودند تا اینکه مراجعت نمود اما مردونیوس چونکه او موسس
این اساس شده بود از ترس اینکه مبادا طرف غضب پادشاه واقع بشود بر خود حتم
کرد که یا یونان را مسخر سازد یا خود را بکشتن بدهد لهذا دزکزس را تکلیف کرد

که باید بیشتر قشون با ایران مراجعت کند و تنها سیصد هزار لشکر برای او باقی گذارد
پادشاه قبول کرده و کشتیها همان شب بطرف هلسپون رفتند که پلهای آنجا را محض
عبور پادشاه محفوظ بدارند بعد از جنگ سالامین زرکزس چند روزی در
آتیک بماند و بعد از همان راهی که آمده بود مراجعت کرده مردونیوس نیز همراه
بود برای توقف زمستان به تسالی میرفته در آنجا برای خود سیصد هزار قشون
مجزی کرده زرکزس چهل و پنج روزه به بوغاز هلسپون رسید قشون او که علف و
پوست و برگ درخت میخوردند بطاعون مبتلا شدند و بسیاری بمردند مرضی را و بیضه
پادشاه در شهرهای سر راه میسپرد که از آنها مراقبت بکنند قشون چندی در حوالی
ابیدوس ماند آذوقه فراوان بود بجهت تغییر آب و هوا و افراط در اغذیه در واقع
همه آن لشکر تلف شد اما ارتاباز پسر فارناس که سردار معتمد میان ایرانیان بشجاعت
معروف بود بعد از آنکه با شصت هزار نفر قشون مردونیوس تا بوغاز هلسپون
همراه پادشاه رفت در مراجعت در نزدیکی جزیره پالن مصادف افتاد که قوم
پوتیدیات را که از اطاعت سر برتافته بودند باز محکوم بسازند لهذا پوتیده و هم شهر
اولینتی را که میدانست سکنه آنجا میخواهند سر از اطاعت برتابند محاصره کرده اول این
شهر را متصرف شده سکنه را در پای کل و لای سر برید بعد اهتمام در محاصره پوتیده
کرده مدت سه ماه کوشش نمود چونکه مفید نیفتاد بر تسالی پیش مردونیوس رفت
از آنطرف بعد از آنکه کشتیهای جنگی بعد از آنکه پادشاه و قشون او را از کرزونز به
ابیدوس بردند زمستان را در سیم سر بردند ابتدای بهار در ساموس جمع شدند
ولی جرئت نکردند که بطرف مغرب پیشتر بروند و در همان ساموس برای نگاهداری
مملکت ایونی که شورش نکنند ماندند ایرانیان باز سیصد فروند کشتی جنگی داشتند

و ابدا

و ابدا تصور نمیکردند که یونانیان بر ایونی بیایند گمانشان این بود که تنها بحراست خاک
خودشان خواهند پرداخت و هم امیدواری داشتند که مردونیوس در خاک تلافی
شکست بحر را بنماید این سردار معجلاً عازم آتن شد اهالی تسالی علاوه بر راه عبور را
بر ایرانیان سهل کردند در خاک بئوسی سکنه بر مردونیوس تکلیف کردند که در
همانجا بمانند و گفتند که بعد از آنکه با پول میان قشون دشمن نفاق انداختند قوت
بسهولت بر ایشان توانند فایق آمد از آنجا که مردونیوس بتصرف آتن میل تمام داشت
لابد بنصایح ایشان گوش نداد بر آتیک که داخل شد یونانیان همه بسالامین و کشتیها
پناه برده بودند شهر آتن را ده ماه بعد از آنکه بتصرف زرکزس در آمده بود باز تسخیر
کرد اهالی آرژی که تعهد کرده بودند نگذارند اهل اسپارت در جنگ مداخله بکنند
بر مردونیوس پیغام کردند که قشون از لاسدمون برای جنگ بیرون آمد بدون
اینکه بتوانند مانع شد مردونیوس از استماع این خبر از صرافت توقف در آتن افتاد
و چونکه نتوانست یونانیان را بدلالت محکوم بسازد قبل از آنکه پوزانیاس پادشاه
اسپارت به تنگه پلوپونز برسد برفت از آتیک از این جهت بیرون رفت که در آنجا
سواره نمیتوانست حرکت بکند و هم اگر شکست میخورد در بازگشت بایستی از چند
تنگه بگذرد که قلیل جمعیتی میتوانستند در آنجاها راه بر او ببندند بایین واسطه
قصد کرد که بشهر تب که اهالی آنجا با ایرانیان دوست بودند مراجعت بکند و نیز
بتواند سواره خود را در جنگ بکار ببرد همینکه بخاک متصرفی اهل تب رسید چوب
و مصالح دیگر فراهم آورد که اردوی خود را مستحکم بسازد تا چنانچه مغلوب شود
ملجا و پناهی داشته باشد اردوی وی از اریتر در ماورای هیزی تا خاک پلاته در طول
ازوپ واقع بود هنگامی که مردونیوس در بئوسی قرار داشت یونانیان ساکن این

ایالت با او موافقت کردند که بخاک آتیک بتازند اما اهالی فوسید که مجبور بودند با ایرانیان
موافقت میکردند در این جنگ نبودند در وقتی آمدند که چند روز بود مردونیوس
به تب مراجعت کرده بود از همه بابت هزار نفر بریاست هرموسید نام بودند بعد از آنکه
وارد شدند مردونیوس بایشان پیغام کرد که در همانجا که هستند در مکان علیحده
قرار گیرند تمکین نمودند فوراً همه سواره ایرانی گرد ایشانرا گرفته چنین نمودند که میخواهند
این هزار نفر را بقتل برسانند قشون فوسید که این حالت بدیدند برگشته کسی
ندانست که مقصود مردونیوس تهدید بود یا واقعا میخواست ایشانرا بقتل برسانند
پس از آن بایشان پیغام کرد که کما فی السابق مردی بکنند و هم ایشانرا اطمینان داد که
چنانچه دلیری بنمایند پادشاه ایران و خود او ممنون میشوند اما همه لشکریانی که
در یک جا جمع شده بودند در این بین شنیدند که ایرانیان در کنار آزوپ مسکن دادند بدان
سمت رفته محاذی لشکر ایران در پای کوه سیترون جای گرفتند چونکه مردونیوس
دید که یونانیان بدشت نمیآیند همه سواره خود را بسر کردگی ماز یستیوس که از معارف
ایرانیان بود بجنگ ایشان فرستاده خسارت بسیار وارد آوردند و همی یونانیانرا
سرزنش مینمودند که بزنان میمانند قشون مگار چونکه بیشتر دچار صدمه بودند
استمداد خواستند یونانیان سوای سیصد نفر از اهل آتن تمکین نکردند این سیصد نفر
با جمعی تیرانداز بکمک آمدند ماز یستیوس بضرب تیر از پای در آمده او را کشتند
ایرانیان همینکه از قتل سردار مستحضر شدند تاخت آوردند که جسدش را بدست
بیاورند یونانیان که دیدند سواره ایرانی بی نظم پیش میآیند بقیه لشکر را بامداد
طلبیدند مادام که آن سیصد نفر تنها بودند پیشرفتی نیافتند و جسد سردار را از
دست دادند اما در آن اثنا باقی قشون یونان در رسیده جسد را باز پس گرفته از

[illegible]

سواره

سواره ایرانی خیلی را کشتند ایرانیان عقب رفته مصلحت در مراجعت بخدمت مردونیوس
دیدند باردو که رسیدند از قتل ماز یستیوس همه افسوس خوردند چه اگر بعد از
مردونیوس قابل ترین همه سردارهای ایران بود یونانیان جسد او را بر روی عراده
گذارده در اردو گردانیدند همگی بعظمت جثه و مقبولی او تعجب میکردند خلاصه
مردونیوس برای جنگ بکنار آزوپ که از خاک پلاته میگذرد رفت و لشکر خود را که
عبارت باشد از سیصد هزار نفر در مقابل دشمن که صد و ده هزار نفر بود بنظام آراست
عده قشون یونانی که با ایرانیان اتحاد داشتند موافق قول هرودوت پنجاه هزار نفر
بود لشکر دشمن ابو الجمع پوزانیاس پادشاه اسپارت بود از طرفین قربانی کردند
از علامات معلوم شد که ظفر از طرفی را خواهد بود که منتظر حمله دشمن در اردوی خویش
بماند مردونیوس بدلالت تیمژنیداس در شب سواره بمعابر سیترون که بر پلاته راه
دارد فرستاد این سواره پانصد راس حیوان بارکش که آذوقه برای اردوی یونانیان
بار داشتند یافته همه را با تمام همراهان کشتند و باردو مراجعت نمودند بعد تا
ده روز جنگ روی نداد ایرانیان همی یونانیانرا بجنگ تحریک میکردند ولی طرفین
جرئت عبور از رودخانه آزوپ نداشتند اما سواره ایرانی پیوسته متعرض
یونانیان میشدند و بقول هرودوت سواره ایرانی و مید در این غزوات مختصر کارها
نمایان کردند ده روز دیگر باز بهمان دلیل که ذکر شد بجنگ نپرداختند اما مردونیوس
کرشند خو و آتش مزاج بود بر او این اهمال ناگوار بود خصوصا در حالتی که پیوسته
بیونانیان مدد میرسید روز یازدهم با آرتاباز پسر فارناس که سابقا اسم او ذکر شد
مشورت کرد این شخص مصلحت دید که بر تب نزدیک شوند و هرچه طلا دارند برؤسای
لشکر یونان که بیشتر اعتبار دارند بذل کرده میان ایشان نفاق برهند از ند مردونیوس

خوردند کشتیهای یونانی بسرداری لیوتیکید پادشاه لاسدمون وکزانتیپ
از اهل آتن در اثین بودند از جانب اهالی ایونی چند نفر مامور آمده از ایشان متوقع
شدند که باسیا بیایند وایشانرا از قید اطاعت ایرانیان بیرون بیاورند پس از این
تکلیف کشتیها بجزیره دلوس رفته در آنجا فرستادگان دیگر آمده گفتند کشتیهای
ایرانی که زمستانرا در سیم سر برده بودند حالا در ساموس هستند وبسهولت
میتوان آنها را منهدم کرد یونانیان بطرف ساموس رانده در آن محل جزیره که قلم
مینامند در حوالی معبد ژونن لنگر انداخته مهیای جنگ شدند ایرانیان که
بورود یونانیان اطلاع یافته عازم سواحل ایونی شدند زیرا که امتیاز دشمن را
در دریا بتجربه رسانیده شرط کرده بودند در دریا جنگ نکنند از رفتن بدانسمت
مقصودشان این بود که کشتیها را در تحت حمایت لشکری که ذدکزس در میکال برای
نگاهداری ایونی گذارده بود قرار بدهند ابن لشکر شصت هزار نفر بودند تیگران
که از حیثیت حسن وهم عظمت جثه امتیاز تمام داشت براین لشکر سردار بود در وقتی که
لشکر بحر همینکه بساحل رسیدند کشتیها بخشکی کشیده بردور آنها حصاری از چوب
وسنگ ساختند وتدارک فراوان دیدند که اگر محصور بشوند بیچاره نمانند
یونانیان بمراتب استحضار یافته بطرف میکال برای جنگ راندند بساحل که نزدیک
شدند بخاک رفته با لشکر ایران مصاف دادند از طرفین مردانه جنگیدند عاقبت
ایرانیان مضمحل ومقتول شدند ارتانتس وایتامیتس که سرداری لشکر بحر داشتند
گریختند ولی مردونتس وتیگران که سپاه بری را ابواجمع داشتند جنگ کنان از پای
درآمدند کشتیهای یونانی بعد از جنگ میکال بجانب هلسپونت راندند که پلهائی را که
بحکم ذدکزس ساخته بودند متفرق شوند چونکه دیدند پلها را طوفان خراب کرده

لیوتیکید

لیوتیکید بپلوپونز مراجعت کرد وکزانتیپ با اهالی آتن وایونی شهر سستوس
وخاک کرسونز را که تعلق بایران داشت متصرف شد این وقایع در سال چهارصد
وهفتاد ونه قبل از عیسی علیه السلام مطابق سنه ۳۵۲۵ از خلقت عالم اتفاق افتاد در همان
اوقات اهالی ایونی از اطاعت ایرانیان سر برتافته تا وقتی که اسکندر ایرانرا گرفت
غالبا آزاد بودند اما ذدکزس همینکه از شکست پلاته ومیکال استحضار یافت
معجلا از شهر ساردز بشوش رفت قبل از حرکت حکم کرد همه معابد یونانیانرا
که در آسیای صغیر داشتند منهدم ساختند از جمله معبد آپولن دیدیمین نزدیک
میله بود در آنجا مال زیاد یافت در بابل هم همه معابدرا گفتند خراب کردند معقولی
او از اینکار بیشتر عمارت خزانه خویش بود که خراب شده بود اوقاتی که در
شهر ساردز توقف داشت بزوجه ماذیستیس برادر خود عاشق شد هرقدر اهتمام
کرد این زن بوی دست نداد خواست تا او را بمهربانی رام کند علی هذا ارتانت
دختر او را بمزاوجت دادا پسر بزرگ خود که ولایت عهد داشت متعهد نشد
از او که مایوس شد بدخترش ارتانت طرح موافقت انداخت کامیاب شد اما
امستریس زوجه ذدکزس که یک لباس خوبی برای او ترتیب داده بود ذدکزس هنگام
که برای ملاقات ارتانت میرفت آن لباس را دربر کرد وقتی که خواست از منزل
او بیرون بیاید از وی درخواست کرد که هرچیز که بآن بیشتر مایل است تمنی کند
وبموجب قسم تعهد نمود که خواهش او را هرچه باشد قبول نماید ارتانت همان لباس
ذدکزس را توقع کرد پادشاه چونکه بوخامت عاقبت اینکار بصیر بود کمال جهد
کرد که از این صرافت بیفتد فایده نبخشید لابد لباس را بوی داد از آنطرف
امستریس همینکه بمراتب اطلاع یافت در صدد شد که بمادر ارتانت تلافی کند

چراکه بی‌جهت او را بسبب بی‌وفائی شوهر میدانست تا روز مولود پادشاه صبر کرد
در چنین روزی برسم معمول زوجه پادشاه هر توقعی که میخواست از پادشاه می
کرد و پادشاه را قدرت انکار نبود در آن روز آمستریس خواهش کرد که پادشاه مادر
اوتانت را تسلیم او نماید ذرکزس چون فکر بر بی تقصیری او بصیر بود اهتمام در
استخلاص او کرد مفید نیفتاد آمستریس حکم کرد پستانها و دماغ و زبان و گوش
ولبهای آنزن را بریدند و پیش سگ انداختند انوقت او را رها نمود همینکه
ماذیستیس مطلع شد که زوجه او را باین قسم معیوب کرده اند از انجا که مهر تمام
باو داشت معجلا عازم مملکت باختر شد که علم شورش برانگیزد حکومت آنمملکت
با او بود ذرکزس که از عزیمت برادر مطلع شد و فهمید برای چه کار میرود
قشون متعاقب او فرستاد وی و همه فرزندان و کسانی را که همراه او بودند بقتل
و پادشاه حکومت باختر به هیستاسب پسر ثانوی خود داد در سال نهم سلطنت
ذرکزس سنه ۳۵۲۹ از خلقت عالم مطابق سنه ۴۷۶ قبل از میلاد یونانیان برای
اینکه همه شهرهائی را که یونانی اصل بودند از قید اطاعت ایرانیان بیرون
بیاورند طرح جنگ ریختند کشتی زیاد تدارک کرده به سرداری پوزانیاس پادشاه
لاسدومون و آریستید از اهل آتن روانه جزیره سیپر نموده قشون ایرانرا که در
اغلب شهرها ساخلوی بودند بیرون کردند از انجا بطرف هلسپون رانده بیزانس را
متصرف شدند در آنشهر جمعی از معارف ایران و هم بعضی از اقوام ذرکزس
اسیر شدند پوزانیاس اسباب فرار ایشانرا فراهم کرد و هم تعهد نمود که اگر
پادشاه ایران یکی از دختران خود را بزنیت بوی بدهد او هم در عوض مملکت
یونانرا بتصرف پادشاه ایران بدهد چونکه مراتب کشف شد اهالی لاسدومون

پوزانیاس را

پوزانیاس را بقتل رسانیدند در سنه ۳۵۲۹ از خلقت عالم مطابق سنه ۴۷۵ قبل از میلاد
ذرکزس از جهة عروض شکستهای پی در پی بکلی مایوس شده بعیش پرداخت از این کار
طرف نفرت مردم واقع شد اردتابان نام که بر مستحفظین خاصه پادشاه ریاست داشت
بمعاونت یکی از خواجه سرایان که میتریدات نام داشت باطاق ذرکزس داخل شد او را
بکشت بعد پیش اردشیر سومین پسر ذرکزس رفته باو مشتبه کرد که داریا برای تحصیل
تاج پادشاهی او را کشته و گفت برای حفظ وجود خود خوب است که داریا را بقتل برساند
بهانات اردتابان موثر افتاد برای قصاص خون پدر و هم حفظ وجود خویش علی
العمور باطاق داریا رفته بمعاونت اردتابان و چند نفر دیگر او را شربت مرگ چشانید
موافق رسم بعد از انکه ذرکزس کشته شد سلطنت به هیستاسب (گشتاسب)
میرسید ولی چونکه او در باختر حکومت داشت اردتابان عجالة سلطنت را باردشیر
داد تا وقتیکه بتواند خود سلطنت را غصب کند نظر باعتباری که در عهد ذرکزس
تحصیل کرده بود و شئوناتی که خود و پسرانش داشتند امیدواری داشت که بتخت
بنشیند ولی اردشیر چونکه بمقصود او اطلاع یافت پیش دستی نموده مقتولش ساخت

ذکر سلطنت اردشیر معروف بدراز دست

موافق قول پلوتارک اردشیر را از این جهت دراز دست میخواندند که دست راستش
از دست چپش دراز تر بود به نیکی فطرت و سخاوت طبع معروفست بعد از انکه اردتابان
بر طرف شد پادشاه بدفع هواخواهان او و هم گشتاسب پرداخت با هواخواهان اردتابان
مصاف داده ظفر یافته در تفحص احوال کسانیکه با ایشان موافقت داشتند برآمد
که بقتلشان رساند و نیز اشخاصی را که در قتل پدرش شرکت کرده بودند بکشت
برای دفع گشتاسب هم لشکر باختر قشون فرستاد در سنه ۳۵۳۱ از خلقت عالم مطابق سنه ۴۷۳

قبل از عیسی میانه لشکریان طرفین تلاقی شد در جنگ اول ظفر هیچ طرف را یار نبود اما در ثانی اردشیر لشکر کافه تدارک دیده بر گشتاسب فایق آمد چونکه سلطنت او مستقل شد بنظم کشور و لشکر پرداخت عمارت تخرانه کرد عمل حکومت را که شوش بود انتظام داد از این سلوک محبوب رعیت واقع شد

سرگذشت استر و مردخا

اردشیر در سال سوم سلطنت خود جشن ملوکانه منعقد کرد تا صد و هشتاد روز طول کشید در هفته آخر همه بزرگان دربار و رعیت پای تخت را ضیافت کرد وشتی زوجه پادشاه نیز همه زنان را در قصر سلطنت مهمان کرد روز هفتم که پادشاه بیشتر از سایر ایام سرور داشت و شرب زیاد کرده بود امر فرمود ملکه را تاج بر سر نهاده بیاورند تا بزرگان و رعیت کمال حسن و وجاهت او را مشاهده نمایند ملکه تمکین نکرد پادشاه متغیر شده با هفت نفر مستشار یکه همیشه با او بودند مشورت کرده مصلحت دیدند که زنی دیگر بجای او بجهت پادشاه ۱
پیدا کنند از پس این مصلحت اشخاص عدیده به همه ولایات مأموریت یافتند این اشخاص دختران وجیهه را که پیدا میکردند بشهر شوش میاوردند و در حرم سرا بیر (اژه) نام خواجه میسپردند در آنوقت در شهر شوش شخص یهودی مردخا نام از نسل بنیامین بود دختر برادری داشت موسوم به هدسه که همان استر معروفست بسیار مقبول بود پدر و مادرش مرده بودند مردخا او را بدختری برداشته مراقب تربیت او بود مردخا نیز او را پیش خواجه مزبور برد استر بنا بسفارش مردخا نگفت که از کجا و از چه ملت است بعد از آنکه مدتی بکمال انواع عطریات استعمال کرد او را بخدمت پادشاه بردند بسیار مطبوع افتاد که بر همه زنان امتیاز داشت پادشاه تاج بر سر او گذارده او را بجای وشتی ملکه قرار داد گویا در همان وقت اسم خود و [illegible] انکار و لفظ استر

برای نام خود

برای نام خود اختیار کرد در آن اثنا دو نفر از خواجه سرایان باکاتان و تارس نام برای دفع پادشاه اتحاد کرده مردخا اطلاع یافته بتوسط استر بعرض پادشاه رسانید آن دو خواجه را کشتند اما امان نام که ندیم خاص پادشاه بود چونکه میدید مردخا شرط اعزاز نسبت باو رعایت نمیکند متغیر گشت و بعد از آنکه دانست که از نسل قوم یهود است در صدد دفع او و همه قوم یهود برآمد از پادشاه استدعا نمود که همه مردم آنقوم را بقتل برسانند تمنای او مقبول افتاده به همه ولات ولایات امر داد که در یک روز مخصوص یهودیها را اناثاً و ذکوراً صغیراً و کبیراً بقتل برسانند همینکه مردخا از این اطلاع یافت لباسهای خود را پاره و خاکستر بسر کرد استر پیش او فرستاده که بداند برای چه این طور رفتار میکند در جواب تفصیل را اظهار کرد و درخواست نمود که از قوم یهود شفاعت نکند استر جواب گفت که هر کس بی اذن داخل اطاق پادشاه بشود فوراً او را میکشند مگر آنکه پادشاه عصای طلای خود را بجانب او دراز کند اما استر بعد از آنکه گفت یهودیهای شوش برای او سه شبانه روز نماز و روزه گذاردند روز سوم لباس ملوکانه در بر کرده باطاق پادشاه داخل شد پادشاه عصای خود را بطرف او دراز کرده سؤال نمود که برای چه کار آمده است استر در جواب استدعا کرد که پادشاه و امان بمجلس ضیافتی که ترتیب داده بود بروند مسئول او مقبول افتاده پادشاه در مجلس ضیافت حاضر شد بعد از آنکه شرب زیاد کرد باستر فرمود هر خواهشی که داری اظهار کن اگر نصف مملکت را هم بخواهی مضایقه نمیکنم استر قرار گذارد که روز بعد مجلس دیگر مرتب سازد و در آن مجلس تمنای خود را بعرض رساند اما امان که باز از دست مردخا متغیر بود بحکم او یک دار بارتفاع پنجاه پا بر پا کرده بودند که مردخا را بکشند از قضا آن شب پادشاه بخواب نرفته فرمود وقایع سلطنتش را بخوانند از جمله تفصیل اتحاد آن دو خواجه

برای دفع پادشاه بود که مردخا بعرض پادشاه رسانید اردشیر سؤال کرد که در ازای
اینکار بزرگ مردخا را چه اجر دادند حضار عرض کردند که او را هیچ اجر ندادند در آن
اثنا امان داخل شد اردشیر او را فرمود که با کسی که پادشاه بخواهد التفات بکند
چه باید کرد امان بگمان اینکه مقصود پادشاه خود اوست عرض کرد که چنین شخصی را
خوبست لباس ملوکانه بپوشانند و بر همان اسب سواری پادشاه بنشانند و تاج
سلطنت بر سر او بنهند و یک نفر از بزرگان دربار در جلو او در شهر برود و باواز
بلند بگوید که کسی که طرف التفات پادشاه واقع شد باین قسم مفتخر میشود پادشاه
فرمود پس بهمین طور نسبت بمردخا که در بیرون عمارت نشسته رفتار کن امان اطاعت
کرده در همه شهر او را گردانید غمگین و افسرده خاطر بمنزل خویش رفت اندکی بعد
بمجلس ضیافت ملکه احضار شد در خدمت پادشاه بدان انجمن رفت مجدداً پادشاه
همان عبارت روز قبل را باستر فرمود استر عرض کرد چنانچه پادشاها التفات ملوکانه
شامل حال من است مستدعیم از خون من و قوم من در گذری زیرا که عدوی بدی کذشته
داریم پادشاه پرسید که آن عدو کیست جواب گفت که همین امان است امان از
این کلام اضطراب کرده تاب نظر چشم پادشاه و ملکه را نیاورد پادشاه متغیرانه
برخاسته بباغ عمارت رفت امان چونکه فهمید پادشاه قصد تلف کردن او را
دارد برخاست که الحاح کند و استر را بشفاعت خود باز دارد در آن بین اردشیر
باطاق مراجعت نموده امان را دید که بر روی تخت خوابی که استر در آنجا غذا
میخورد افتاده است بسیار متغیر گشته فرمود که جسارت او بجائی است که در خانه
بملکه بی احترامی میکند فوراً صورت امان را پوشانیدند این کار مینمود که
شخص را میبرند سیاست کنند یکی از خواجه‌ها عرض کرد که امان داری برای مردخا

برپا کرده

برپا کرده است پادشاه فرمود که او را بر همان دار بزنند همان روز مردخا بحضور
پادشاه آمد زیرا که استر اقرار کرده بود که این عموی من است پس از آن بنا
باستدعای استر بهمه ولایات حکم صادر شد که متعرض قوم یهود نشوند
یهودیها بدشمنان خود تلافی کرده حتی در شهر شوش از ایشان بکشتند
از جمله وقایع عمده که در سلطنت اردشیر روی داد پناه آوردن
تمیستوکل سردار یونان بود بآن پادشاه تفصیل آنکه تمیستوکل بعد از آنکه
اهالی آتن او را جلای وطن دادند بخدمت آدمت پادشاه قوم مولوس
پناه برد چونکه در آنجا هم اهالی آتن و لاسدمون در صدد مزاحمت او بودند
سنه ۳۵۲۱ از خلقت مطابق ۴۷۳ قبل از میلاد در بندر پیدن من بنادر
ماکادونیه بکشتی نشسته بتدریج خود را بشهر شوش رسانید اردشیر مقدونیه
که شکست سلامین بخاطر داشت وعده کرده بود که هر کس تمیستوکل را تسلیم
بکند دویست تالان در عوض باو بدهد تمیستوکل بدون اینکه او را
بشناسند بخدمت پادشاه رسیده خود را معرفی کرده بقای حیوة خود را
باختیار مردانگی اردشیر گذارد اردشیر هنوز در مقابل جواب عرض او
نفرمود اما همینکه تمیستوکل از پیش او بیرون رفت اظهار شعف نمود که چنین
مرد بزرگی باو پناه آورده است روز بعد او را احضار کرده از حالت یونانیان
از او جویا شد چونکه تمیستوکل زبان ایرانی نمیدانست که بهانه بکند مهلت خواست
که فارسی بیاموزد تمنای او مقبول افتاد بعد از چندی آنقدر از رسومات و
زبان فارسی آموخته که بتواند بدون مترجم با پادشاه جواب و سؤال کند اردشیر
مرحمت خود را بنهایت شامل حال او داشت باقتضای مصلحت دولت و بر اقرار داد

ودر شهرهای نزدیک من ولایات دریابار آسیای صغیر ماند ومداخل این شهر که معادل پنجاه تالان بود وهم شهرهای میسونت ولامپساک را برای مصارف او مشخص نمود تمیستوکل در سن شصت وپنج سالگی فوت کرد سنه ۳۵۳۸ از خلقت مطابق ۴۶۶ قبل از میلاد بود

ودر سال سه هزار وپانصد وسی وچهار مطابق سنه ۴۷۰ قبل از عیسی علیه السلام سمسون پسر میلتیاد با دویست فروند کشتی یونانی بطرف سواحل آسیای صغیر آمده در آنجا صد فروند کشتی دیگر نیز ضمیمه کرده شهرهای دریابار کاری ولیسی را متصرف شده ایرانیان را از همه آن دو مملکت بیرون کرد ایرانیان هم استعداد بری وبحری فراوان برداری تیتروستس پسر جرامی زدکزس موجود کرده بودند کشتیهای طرفین در حوالی جزیره سیپر تلاقی کردند ایرانیان سیصد وچهل فروند ویونانیان دویست وپنجاه فروند داشتند ایرانیان مغلوب شدند سمسون پس از ضبط کل استعداد بحری ایرانیان بلشکر بری ایشان کرد پامفیلی در کنار رودخانه اوریمدون بود پرداخت قشون خود را لباس ایرانی پوشانیده ایرانیان بگمان اینکه از دوستان ایشان را پذیرفته ناگاه حمله آورده تا چادر فریات پسر برادر زدکزس که نیابت سرداری داشت تاخته او را با جمیع لشکر کشتند بر لشکریان ایران هزیمت افتاد سمسون بعد از آنکه در یک روز در بر وبحر شکست داد بجزیره سیپرت معاودت کرد همه کشتیهای ایرانی تلف شد اسباب نفیسه فراوان از دست دادند بیست هزار نفرشان اسیر شد سال بعد ایرانیان را از کردونز در تراس نیز بیرون کردند

ودر سال سه هزار وپانصد وچهل وچهار مطابق سنه ۴۶۰ قبل از میلاد اهالی مصر از اطاعت

سرتافته

سر برتافته ایناروس نام از اهل لیبی را برای سلطنت برگزیدند قشون فراوان تدارک دیدند وبا یونانیان اتحاد نمودند سال بعد اردشیر برادری آکمنس برادر خود لشکری فراوان بدفع ایشان مامور کرد این سردار بکنار رود نیل که رسید چندی لشکریان را گفت راحت کردند پس از آن عزم دفع ایناروس نمود مصریان بمعاونت یونانیان در بحر وهم در بر فایق آمدند آکمنس در جنگ زخمی شده فوت شد بقیة السیف لشکر او بیکی از محلات شهر ممفیس که قلعه سفید نام داشت پناه برده دشمن ایشان را احصاری کرده اما اردشیر همینکه بدین شکست استحضار یافت چند نفر مامور با هدایای نفیسه نزد اهالی لاسدمون فرستاده تکلیف کرد که با اهالی آتن طرح مخالفت بریزند وایشان را از معاونت بمصریان باز دارند چونکه اردشیر دید تکلیف او مقبول نمی افتد برار تاباز حاکم سیلسی ومکابیز پسر زوپیر حاکم مملکت سریان امر فرمود که بزودی لشکر فراوان تدارک کنند وبامداد سپاهیانی که در قلعه سفید محصور بودند بشتابند وهم بدفع مصریان بپردازند این دو سردار سیصد هزار قشون تدارک دیده سنه ۳۵۴۷ مطابق سنه ۴۵۷ اما چونکه کشتی نبود که در دریا بتوانند سیر نمود مدت یکسال که در سیلیسی وجزیره سیپر وفینیسی تدارک سیصد فروند کشتی میدیدند این دو سردار معطل ماندند قشون خود را مشق میدادند که تاب سرد وگرم جنگ بیاورند اما ایناروس با لشکریان مصر ویونان در محاصره قلعه سفید کوشیدند ولی ایرانیان باکمال رشادت در مدافعه کوشیده قلعه را از دست ندادند سال بعد که کشتیها حاضر شد ارتاباز با لشکر بحر عازم رود نیل ومکابیز با قشون بری بجانب ممفیس روانه شد وارد که شدند ایناروس از محاصره قلعه سفید دست کشید بعد ما بین هر دو لشکر تلاقی شد قشون مصر منهزم ومغلوب شد ایناروس

بعد از اضمحلال با بقیة السیف لشکر خود و سپاهیان یونانی بشهر بیبلوس که در
جزیرهٔ پروزوپیتیس واقع است پناه برد جزیره مزبور از شعبات رود نیل
ترکیب یافته است تا یک سال و نیم در آنجا محصور ماند ما بقی خاک مصر بتصرف یونانیان
در آمد عاقبت ایناروس نیز تسلیم شد بعد از این اتفاق پنجاه فروند کشتی یونانی
که برای امداد میآمدند بدهنهٔ نیل داخل شده ایرانیان از دریا و خاک بایشان حمله
ور گشته کشتیها را شکستند و یونانیان را مغلوب ساختند جنگ مصر بعد از
شش سال که دوام کرد در ۳۵۵۰ از خلقت مطابق ۴۵۴ قبل از میلاد بپایان
رسید و مملکت مصر تا آخر سلطنت اردشیر محکوم ایران ماند چند سال بعد در
۳۵۵۴ از خلقت عالم مطابق ۴۵۰ قبل از مسیح یونانیان باز تدارک لشکر دیده
در سرداری سیمون با ایرانیان جنگیدند از جمله وقایع این دعوا تلافی کشتیهای
دریا بود ارتاباز بر کشتیهای ایرانی امارت داشت ایرانیان مضمحل شدند اردشیر
عاقبت بصلح مایل شد سردارهای او مامور بیونان فرستادند مصالحه بشرایط
ذیل برقرار شد اولاً همه شهرهای یونانی که در آسیا بود آزاد و حکومتشان بر اکون بزاکان
خودشان باشد ثانیاً حکام ایرانی بیش از مسافت سه روزه راه در سواحل دریاها
مجاور ایالاتی که محکومشان بود دور نتوانند شد ثالثاً هرگز کشتیهای بزرگ
خود را ایرانیان میانه فاذلی و جزایر سیانه نفرستند رابعاً چنانچه پادشاه ایران
و حکام ایرانی این شرایط را مجری بدارند یونانیان هم تعهد میکنند که سلح بخاک
متصرفی اردشیر پا نگذارند خلاصه اردشیر بعد از پنج سال انکار عاقبت
ایناروس و همه یونانیانی را که با او در مصر اسیر کرده بودند تسلیم استر پس مادر
خویش نمود و او برخلاف قولیکه مکابیز داده بود بقصاص خون اکمنس پسر خود
که درجنگ

که در جنگ کشته شد ایناروس را گرفت و بدار کشید و یونانیان را گردن زدند
مکابیز از این سلوک متغیر گشته بمملکت سوریان که در حکومت او بود رفته لشکر
تدارک دید و سرکشی کرد مکرر قشون بدفع او فرستاده فایق آمد عاقبت اردشیر
ارتاریوس برادر خود را با خواهرش آمیتیس که زوجه مکابیز بود پیش آن سردار
روانه کرد این دو شخص او را باطاعت دلالت کرده تمکین نمود پادشاه هم او را
بخشید و بدربار خواست یکروز که در شکارگاه بودند شیری بپادشاه حمله
کرده مکابیز با تیر آن حیوان را از پای در آورد پادشاه که کینه او را در قلب داشت
بمستمسک اینکه با وی بی احترامی کرده بقتلش امر فرمود مادر و خواهرش شفاعت
کردند مقرر شد که بطور ابد در شهر سیرتا در کنار دریای احمر بماند بعد از پنج
سال از آنشهر گریخته بشوش آمد و بشفاعت زن و مادر زنش پادشاه از تقصیرش
گذشت و باز منزلت یافت چند سال بعد در سن هفتاد و شش سالگی فوت کرد
اردشیر بقوم یهود مهربانی کرد در سال هفتم سلطنت خود اسدراس را اجازه
داده که یهودیهائی که مایل بودند به اورشلیم معاودت کنند مبلغ معتنابهی
برسم اعانت داد اسدراس مدت سیزده سال بر قوم یهود ریاست کرد بعد
نحمیاس را که بسمت سقایت در خدمت او قیام داشت بجای او فرستاد بحکم
پادشاه در و دیوار اورشلیم را تعمیر کردند نحمیاس بعد از وضع قراردادهای
خوب بدربار پادشاهی معاودت نمود دوازده سال بعد باز باورشلیم سفر
کرد و آبادی این شهر را باعلاء درجه رسانید در سال سی و چهارم از سلطنت
اردشیر ۳۵۷۳ مطابق ۴۳۱ میانه اهالی آتن و لاسدمون جنگی که بجنگ
پلوپونز معروفست در گرفت طرفین از اردشیر استمداد کردند بر ما معلوم نیست

که اول جوابی بر یونانیها داده باشد همین قدر رسیده ایم که سال هفتم جنگ آرتافون
نام را بلاسدمون فرستاده پیغام کرد که اگر با او تکلیفی دارند یک نفر معتمد بخدمت
او بفرستند و بتوسط وی مقصود خود را اظهار کنند فرستاده اردشیر در ایون
از بلاد تراس بدست یکنفر ناخدای یونانی اسیر شده او را بآتن فرستاد در آن شهر
نسبت بوی شرایط مهربانی بجای آورده مخصوصا یک کشتی جهاز کرایه کردند که
او را با چند نفر مامور به افز بفرستند که بشهر شوش خدمت اردشیر برود در
افز چونکه شنیدند اردشیر مرده است فرستاده را وداع کرده مراجعت کردند قبل
از اختتام تاریخ اردشیر لازم دانستیم واقعه ذیل را که مایه افتخار اوست بنگاریم
در سنه ۳۵۷۴ از خلقت عالم مطابق سنه ۴۳۰ که طاعون در بیشتر نقاط عالم شایع
بود در ایران هم شدت داشت و در ابتدا که مرض بروز کرد اردشیر که آوازه اشتهار
بقراط را شنیده بود محض رعایت احوال رعیت خود باو فرمود نوشتند که بایران
بیاید و مرضی را معالجت نماید ضمنا باو نویدها داده وعده کرد که او را در ردیف
نظیر بزرگان ایران سازد مال و جلال بو کینه دیرینه که یونانیان از ایرانیان
در قلب داشتند فایق بنامه جواب داده که نه آرزوئی در دل و نه احتیاج بچیزی
دارد و تکلیف رعایت شرایط مراقبت است نسبت بهموطنان خویش و نه بایرانیان
که علانیه خود را خصم یونانیان میخوانند این جواب آتش غضب رسالت اردشیر
استیلا داده باهل شهر کوس که مسقط الراس بقراط بود پیغام کرد که ابقراط را باو
تسلیم نمایند تا انتقام بکشد والا آن شهر را بخاک یکسان میکند اهالی شهر واهمه
نکرده تمکین ننمودند اردشیر بعد از چهل سال سلطنت بمرد

تامرین

سلطنت زرکزس ثانی

سلطنت بزرکزس

سلطنت بزرکزس رسید (سنه سه هزار و پانصد و هفتاد و دو از خلقت مطابق چهار صد و بیست
و پنج قبل از میلاد) او تنها پسری بود که اردشیر از داماسپی زوجه خویش پیدا کرد
از معشوقه های خود هفده اولاد داشت از جمله سغدین و اکوس و ارزیتس بودند معشوقها
مادر سغدین و هم والده ارزیتس از اهل بابل بودند مادر اولی آلوکون و مادر دومی
کوسمارتیدن نام داشت بعلاوه این سه پسر نیز از اندیا نام بابلی دو پسر دیگر داشت که یکی
باکاپاوس و یکی پاریزاتیس نام داشت سغدین بمعاونت فارناسپاس نام خواجه یک
روز بمنزل زرکزس داخل شده او را که مست و در خواب بود بکشت این واقعه چهل و پنج روز
بعد از فوت اردشیر روی داد

سلطنت سُغدین

سغدین بعد از ارتکاب این عمل بتخت نشست (سنه سه هزار و پانصد و هشتاد از خلقت
مطابق چهار صد و بیست و چهار قبل از میلاد) اول کار او قتل باکوراز از خواجهای باوفای
اردشیر بود که مدتها کینه او را در قلب داشت این خواجه مامور شده بود که جسد اردشیر
و زوجه او را که در یک روز مرده بودند ببرد در مقبره سلاطین دفن کند باکوراز بعد از
انجام خدمت بدون اذن بدربار آمد پادشاه بدین مستمسک که جسد پدرش را
انکار نموده حکم داد او را سنگباران کنند از مرگ او لشکریان متاسف شدند و با اینکه
سغدین وجوه زیاد بایشان انعام کرد از جهت قتل زرکزس و خواجه باو بد شدند چونکه
نفرت خلق را دید اطمینان باستحکام سلطنت خود نداشت گمان میبرد که برادرانش
قصد قتل او دارند مخصوصا از اکوس که اردشیر او را حکومت باختر داده بود بیشتر میترسید
حکم باحضار او داده اکوس پیغام داد که اینک اطاعت امر پادشاه میکنم ولی چونکه میدانست
که میخواهد او را بکشد لهذا در حرکت اهمال کرده تدارک لشکر دیده آمد که تخت سلطنت

عضب کنند اغلب مصریها باو ملحق شدند و او را تاج شاهی بر سر گذاردند اکوس با کمال
اهتمام سقدین را اطمینان داده به پیش خود خواند و او را گفت در خاکستر خفه کردند
و طرز کشتن با خاکستر این بود که اطاق با برجی را پر از خاکستر میکردند و مقصر را بر روی
خاکستر انداختند بتدریج فرو میرفت تا میمرد سلطنت سقدین شش ماه و پانزده روز
طول کشید

سلطنت دارا معروف بنوتوس یعنی حرامزاده

اکوس که بتخت نشست (سنه سه هزار و پانصد و هشتاد و یک بعد از خلقت مطابق
چهارصد و بیست سنه قبل از میلاد بود) خود دارا نام نهاد مورخین یونانی او را برای
اینکه از سایر سلاطینی که همین اسم داشتند امتیاز بدهند او را نوتوس خواندند
یعنی حرامزاده سلطنت او نوزده سال دوام کرد ارزیتس برادر دارا که از یک
پدر و مادر بودند بر دارا شورش کرد ارتیفیوس پسر مکابیز با او موافقت کرد
از جانب دارا او تازبراس سردار بدفع او مامور شد ارتیفیوس چونکه لشکر
یونانی را اجیر داشته در ابتدا در دو جنگ غلبه نمود اما ارتازبراس یونانیان را اکراه
کرده در جنگ سوم باو فایق آمد ارتیفیوس چونکه دید ارزیتس بکمک او نمی آید
تسلیم شد بدین شرط که از تقصیر او در گذرند پادشاه بسیاست او مایل بود ولی
خواهرش پاریزاتیس که نیز زوجه آنپادشاه بود گفت که اگر حالا با او درستی رفتار کنی
اسباب میشود که ارزیتس نیز تسلیم شود و از اتفاق بهمان طور که گفته بود شد
ارزیتس سر تسلیم پیش آورد در آنوقت هر دو را در خاکستر کشتند دارا بقتل برادر
مایل نبود همان خواهرش پاریزاتیس با برام وی را بقتل برادر وا داشت چند
نفری را هم که در قتل ذرکزس شرکت کرده بودند کشتند در سال سه هزار و پانصد

و نود از خلقت عالم مطابق چهارصد و چهارده قبل از تولد حضرت عیسی پیزوتنس
والی مملکت لیدی بر پادشاه خروج کرد تیسافرن بدفع او مامور شد و با تدبیر
بمقصود نایل گشت پیزوتنس را بعد از آنکه اطمینان داد و نزد خود خواست و برا نجد منزد
دارا فرستاده در خاکستر کشتند پسرش در مملکت کاری طغیان کرد او هم بتوسط
اهالی پلوپونز بجنگ آمده بحکم تیسافرن بقتلش رسانیدند اندکی بعد او توکادس
که از خواجه سرایان و بسیار معتبر بود بخیال اینکه سلطنت کند بصرافت قتل پادشاه
افتاد مراتب منتشر گشته او را تسلیم پاریزاتیس ملکه نموده بکشتن او امر داد در همان
سالی که پیزوتنس طغیان کرد اهالی مصر نیز از اطاعت سر برتافته و آمیرته نام را که
از وقت شورش اول هنوز تمکین نکرده مخاصمت میورزید پادشاه نمودند در همان
بین که دارا در مصر و عربستان جنگ داشت مدیها شورش کرده مغلوب شدند گویا ایرانیان
در حرب با مصریان هم بی بهره نماندند زیرا که هرودوت گوید که از بابت همراهی ایرانیان
بود که پوزیریس پسر آمیرته بجای پدر بتخت سلطنت مصر نشست دارا موافق وعده
که داده بود تیسافرن را ولایت ممالک لیدی و ایونی داد و فارنا بازرا والی ممالک آسیای
صغیر که در کنار هلسپون واقعند کرد تدبیر و الیهای ایرانی این بود که گاهی باین طرف
و گاهی بآنطرف مدد میدادند
مطور یکه از
قدرت هر دو بکاهند و لی نگذارند که یکی بر دیگری فایق آید و در مقام جدال با دولت
ایران برآید چونکه در آنوقت اهالی آتن مقتدرتر مینمودند و بعلاوه به پیزوتنس
مدد داده بودند لهذا هر دو والی با اهالی لاسدمون متحد شدند و معاهده ما بین
در سال سه هزار و پانصد و نود و دو از خلقت عالم مطابق چهارصد و دوازده بشرایط
ذیل منعقد شده مقرر گردید که همه ولایت و شهرهای یونانی که از پادشاه ایران و اجداد

این دو والی که هر دو ناظر ... یونانیان بودند نفاق میان یونانیان در داده بعضی بار شاه ایران بعضی همراه بودند ... که اهالی آتن ... و لاسدمون نام ... کردند

او بود مال او بماند و پادشاه با اهالی لاسدمون با آنکه با ایشان متحد بودند
متفق شدند که از این شهرها هیچ غایب اهالی آتن نشود و باتفاق با ایشان حرب کنند
و هیچیک علاحده با اهالی آتن مصالحه ننمایند و اهالی لاسدمون هم دشمنان
پادشاه را و پادشاه هم دشمنان ایشان را دشمن خود پندارند چندی بعد این معاهده
تخفیف یافت زیرا که اهالی لاسدمون میگفتند این عبارت که همه ولایت و شهرها
که از پادشاه و اجداد او هستند مبهم است میتواند جزایر دریای اژه را متصرف
باشد با وجود این معاهده ولایات ایرانی در جزیره یونانیان تمکین دادند تا وقتیکه
دارا در سال سه هزار و پانصد و نود و هفت مطابق چهار صد و هفت ولایت همه ممالک
آسیای صغیر را به سیروس پسر کوچک خود تفویض کرد سیروس شانزده ساله بود مادرش
پاریزاتیس این کار را کرد که اگر اردشیر برادر بزرگش بتخت نشست بتواند با او جدال کند
از جمله دستور العملی که دارا به سیروس داد این بود که بالصراحه از اهالی لاسدمون مدد
کند و این منافی رفتار صوابی بود که تیسافرن و سایر ولات ایالات دریابار آسیای
صغیر منظور میداشتند از جهت کمک اهالی ایران لاسدمون بر اهالی آتن فایق
آمدند بعد متعرض ایرانیان شدند در سنه سه هزار و پانصد و نود و نه مطابق سال
چهار صد و پنج قبل از میلاد که سال بیست و ششم جنگ پلوپونز بود سیروس دو نفر از
بزرگان ایران را که پسر عم او و مادرشان خواهر دارا بود بقتل رسانید برای این
بود که چرا بهمان سبک که بخدمت پادشاه میرفتند پیش او نرفتند دارا بجهت تادیب
وی را از حکومت معزول و بدربار احضار فرمود سیروس وقتی آمد که دارا جهان را بدرود
گفته بود با وجود ابرام و اصرار ملکه که میخواست سیروس پادشاه شود دارا سلطنت را
برادر ... پسر بزرگش داد که از همان پاریزاتیس مادر سیروس بود و سیروس را باز بوجود آمده

همان حکومت

همان حکومت سابق داد دارا در سنه سه هزار و ششصد مطابق سنه چهار صد و چهار
قبل از میلاد در شهر بابل وفات کرد

ذکر سلطنت اردشیر معروف به منمون

اوزاس همینکه بر تخت نشست نام اردشیر اختیار کرد مورخین یونانی برای اینکه بسیار
با یاد و هوش بود او را منمومون لقب دادند چند روز بعد از فوت دارا بشهر پازارگاد
رفت که تاج بر سر نهد در آن شهر معبدی بود که شاهزادگانی که میخواستند تاج بر سر
بگذارند در آنجا لباس خود را میکندند و همان لباسی را که سیروس بزرگ قبل از
وصول بسلطنت داشت میپوشیدند بعد انجیر خشک خورده برگ درخت سقز
میکندند شربتی که از شیر و سرکه ترتیب یافته بود میخوردند در حینی که اردشیر در تدارک
اجرای اینکار مشغول بود تیسافرن یکنفر از کشیشانی را که سابقا مربی سیروس بود
بحضور آورده کشیش عرض کرد سیروس قصد کرده است که پادشاه را در معبد
بقتل رساند اردشیر بقتل سیروس امر داد ولی مادرش او را در آغوش گرفته بند
با گیسوان خود پوشانید و گردنش را برروی گردن او گذارد و آنقدر عجز و جزع کرد که
پادشاه از خون او درگذشت و قرار داد که بمحل حکومت خود برود سیروس بشهر
سارد که حاکم نشین مملکت جمعی او بود رفت و از آنجا که آتش حرص و شهوت در دلش
شعله ور بود بتدارک سرکشی و غصب سلطنت افتاد هواخواه متعدد داشت جمعی
او را برای سلطنت بهتر میدانستند از اهالی لاسدمون استمداد خواسته دریابار
که با ایشان فرستاده بود بدهکاری ها از اردشیر قلع و از خود ملح نمود پیوسته تمامت
قلوب اشخاص بزرگ و رعیت میربود و در جزو تدارک لشکر یونانی میدید که
برادرش اطلاع نیابد بمحاصره شهر میلت پرداخت و بدین بهانه سان یاز لشکر فراوان

ساختی

جمع آوری نمود وقتی که با سپاه عزم آسیای علوی نمود گفت برای این برود که اهالی
پیزیدی را از خاک خودشان بیرون کند تیسافرن چونکه دید سیروس بیش از اندازه
لازم تدارک لشکری میبیند مراتب را خدمت پادشاه عرضه داشت از این خبر دربار
آشوب شد تقصیر را همه بگردن پاریزاتیس وارد میآوردند مخصوصا ستاتیرا زوجه
پادشاه او را بسیار سرزنش میکرد پاریزاتیس که فطرة کینه دل خود شکایات ستاتیرا
بطبعش گران آمده کینه او را در قلب جای داده و چنانکه بعد از این ذکر خواهد شد
تلافی کرد اما سیروس با لشکر ایرانی و یونانی که اجیر کرده بود از شهر سارد حرکت کرد
بقصد محاربه با برادر بتدریج پیش آمد در کوناکسا که بفاصله سیصد شصت استاد
دور از شهر بابل واقع است ما بین سپاه او و لشکر اردشیر تلاقی شد اردشیر هم حضور
داشت جنگ سختی روی داد در بین محاربه سیروس پادشاه را بنظر در آورده پیش آمد
و زخمی از روی زره بسینه او وارد آورد در همان اثنا تیری بر پای چشم سیروس زدند
سیروس و اردشیر باهم در آویختند از طرفین بامداد آمدند عاقبت سیروس کشته شد
قتل سیروس بطور دیگر گفته شد موافق قول اکزونوفون است که همراه بود اما موافق قول
دیگر که پلوتارک نقل کرده سیروس را یک نفر سرباز از اهل کاری بکشت و پادشاه در عوض
این کار اذن داد که آن سرباز همیشه در جلو لشکر یک خروس طلا بر سر چوب دست بگیرد
اما کتزیاس گوید که در این معرکه تاج از سر سیروس افتاده چونکه علامتی دیگر نداشت
که بتوان او را از سایر سرکردهها امتیاز داد یک نفر ایرانی میتریدات نام ضربتی بر شقیقه
او زد و از آن ضربت بمرد خلاصه بعد از آنکه اردشیر به مزابات خواجه فرمود سر و دست
راست سیروس را برید قشون او را تعاقب ساخته باردوی او داخل و لشکر بچپاول
مشغول شد یونانیانی که در جزو لشکر سیروس بودند از یک طرف بگمان اینکه سیروس در

هرجانب

درهر جا فتح کرده در تعاقب قسمتی از لشکر اردشیر میتاختند از آنطرف ایرانیان هم باین
احتمال که تمام سپاه سیروس مضمحل شده بچپاول اردو مشغول شدند در آن بین یونانیان
شنیدند که ایرانیان باردو ریختهاند اردشیر نیز چونکه فهمید که قشون یونانی بر
آن قسمت از لشکر او که در مقابل داشتند فایق آمدهاند حکم کرد لشکر منظم بایستند
کلیارک سردار لشکر یونان متفکر بود که قسمتی از سپاه جمعی خود را برای حفظ اردو
بفرستند یا اینکه بر حسب اجتماع باردو بتازند در آن اثنا لشکر اردشیر بدفع
ایشان پیش آمدند یونانیان غلبه یافته ایرانیان را منهزم و گریزان ساختند چونکه
شب در رسید باردو مراجعت کردند از مرگ سیروس خبر نداشتند گمان میکردند که
از قفای منهزمین میتازد این جنگ در سنه سه هزار و ششصد و سه مطابق
چهارصد یک قبل از میلاد در کوناکسا روی داد در این دعوا لشکر سیروس متجاوز
از ده هزار یونانی و صد هزار ایرانی بود بقول اکزنوفون اردشیر دو کرور
و دویست هزار قشون با دویست عراده جنگ تدارک دیده بود ولی از این عده
تنها نهصد هزار سپاهی و صد و پنجاه عراده در میدان محاربه موجود بود سران سپاه
اردشیر ابروکوماس و تیسافرن و گوبریاس و ارباس بودند ابروکوماس پنج روز
بعد از محاربه وارد گردید گزنوفون از سیروس تعریف زیاد و صفات او را مدح کرده
روز بعد سردارهای یونانی اجتماع کرده چونکه دیدند از سیروس اثری و خبری
بظهور نمیرسد مصمم شدند که پیش بروند در آن اثنا پروکلس حاکم [illegible] با چند
نفر دیگر وارد شده مرگ سیروس را انتشار داد و گفت که آریه با بقیه قشون در [illegible]
مکان که روز قبل اردو زده بودند مانده و پیغام کرده است که تمام امروز منتظر
یونانیان میمانند اگر نرسیدند روز بعد عازم ایونی میشود سردارهای یونانی

از این خبر افسرده خاطر شدند و فرستادکان را با چند نفر دیکر باز پس فرستاد و منتظر
معاودت ایشان نشست سربازها از روز بهر طور بود تدارک غذا کردند سر ساعت
بظهر مانده چند نفر مامور از جانب پادشاه ایران و تیسافرن ورود کرده باواز بلند
رؤسای لشکر یونانی را مخاطب ساخته کفتند امر پادشاه است که سلاح خود را تسلیم
نمایند و پس از آن در آستانه سلطنت جزع کنند تا در حق ایشان اغماض منظور
شود یونانیان از این تکلیف متغیر کشته جواب کفتند که نصرت ایشان را یار
بوده و با ایشان است که تحکم بکنند و مرک را بر تسلیم اسلحه رجحان میدهند نصف
شب یونانیان بجوار اردوی ادیه رسیدند سرکردها متفقا پیش آن رود ایرانی
رفته تعهد کردند که با او خیانت نکنند و همچنین ایرانیان متعهد شدند که یونانیانرا
راهنما و هادی باشند آفتاب که طلوع کرد براه افتادند در بین راه سیاهی بنظر
در آمده کمان کردند که سواره لشکر اردشیر است عاقبت معلوم شد که دسته از چهارپایان
بارکش است همکی فهمیدند که قشون پادشاه نزدیک است زیرا که دود زیاد از دهات
بلند میشد اکزنوفون کوید که کلیارک بدشمن نتاخت زیرا که سپاه او کرسنه و خسته
بودند شب که شد با مقدمه در دهات منزل کرفت یونانیان آنقدر فریاد کردند
که سربازهای ایرانی از آمدن ایشان استحضار یافته و آنان که نزدیک بودند
کریختند طلوع صبح اردشیر مامورین پیش یونانیان فرستاد که معاهده منعقد
کنند کلیارک در جواب کفت به پادشاه بکوئید که اول مدارک جنک شوید زیرا
که ما آذوقه نداریم مامورین مراجعت کرده باز آمدند و کفتند که تکلیف شماها
در خدمت پادشاه موافق قاعده مشهود افتاد و اینک چند نفر هادی بهمراه
ما آمده که اکر متارکه منعقد شود شماها را با ماکنی که آذوقه هست ببرند متارکه

بجیش

چونکه

چونکه منعقد شد یونانیانرا بولایتی بردند که بقول اکزنوفون کندم و شراب خرما
و غیره فراوان بود سه روز در آنجا ماندند تیسافرن با چند نفر دیکر نزد ایشان رفته
کفت از پادشاه رخصت حاصل کردم که شماها را صحیح و سالم با وطان خودتان مراجعت بدهم
بعد از آنکه شرایط متارکه منعقد شد طرفین قسم خوردند که مجری بدارند تیسافرن
بخدمت پادشاه مراجعت کرد و تا بیست روز از او خبری نرسید در آن بین اقوام
سردار ایرانی که در خدمت سیروس بود نزد او آمده اطمینانش دادند که پادشاه از
تقصیر او میکذرد از آن پس ادیه از یونانیان کناره ملاحظه کرد اما تیسافرن عاقبت
بالشکر جمعی خود آمده مینمود که بمحل حکومت خویش مراجعت میکند یک نفر ایرانی
ارونتاس نام که تازه داماد پادشاه شده بود همراه تیسافرن بود ادیه و تیسافرن و ارونتاس
با قشونی که داشتند متفقا حرکت میکردند و اردو میزدند ولی یونانیان چونکه باین سه
سردار اعتماد نداشتند علیحده راه میرفتند و دور از قشون ایشان اردو میزدند سران
سپاه هر دو لشکر بهم اعتماد نمیکردند اغلب هم سربازها در تقسیم چوب و علوفه نزاع
میکردند بعد از چند روز بدجله رسیدند یونانیان از آن شط کذشته بکنار
واصل شدند طی مسافت کنان بشط زاب رسیدند چونکه روز بروز خصومت
ما بین بیشتر میشد کلیارک در این باب تیسافرن را ملاقات کرده بعد با معتبرین
لشکر یونانی و دویست نفر سرباز باردوی تیسافرن رفت ایرانیان سربازها را
کشتند و سرکردها را بخدمت پادشاه فرستاده ایشانرا کردن زدند یک نفر از یونانیان
که زخمی بود کشکش وارد آمده بود امعای خود را که بیرون ریخته بود بدست کرفته فرار کرد
و یونانیانرا از این واقعه اطلاع داد فورا همکی بکمان اینکه ایرانیان اینک حمله
آورند مسلح شدند ولی خبری نشد تنها ادیه و ایوتائو و میتریدات با سیصد

آریه

فیسکوس

سوار ایرانی آمده باواز بلند یونانیانرا گفتند که چونکه معلوم شد کلیبادا نقض
عهد کرده او را بسزا رسانیدند و برخلاف پروکزن و منسون که عقاید کلیبادا را
اشکار کردند محترمشان داشتند اما شماها را پادشاه میفرماید سلاح خود را تسلیم
کنید زیرا که میگوید سلاحی که دارید از سیروس بوده او بوده است بعد از گفتگوی
مختصر اریه معاودت کرد یونانیان بعد از آنکه رؤسای دیگر برای خود انتخاب کردند
براه افتادند سرداری کل را به اکزنوفون دادند در بینی که یونانیان معاودت میکردند
ایرانیان لاینقطع متعرض ایشان میشدند اگر بخواهیم گذارش را تمام شرح بدهیم
تطویل میباید همین قدر اظهار میداریم که بعد از تحمل مصاعب بسیار در شهر کوتیور
بکشتی نشسته بر سینوپ رسیده بهراکله رفتند از آنجا بعضی از راه دریا و برخی
از راه خشکی به بندر کالپه و از آنجا بدهات مجاور رفتند که آذوقه تحصیل
کنند فارناباز که بامداد قوم بی تینی آمده بود پانصد نفر از ایشانرا بکشت روز بعد
یونانیان بقوم بی تینی که بعضی از ایرانیان معین ایشان بودند فایق آمدند از بی‌تینی
بر وان رفتند فارناباز بملاحظه اینکه مبادا یونانیان بخاک حکومت او داخل ثالسدون
شوند از اناکزی بیوس امیر البحر لاسدمون که در آنوقت در بیزانس بود خواهش
کرد که یونانیان تکلیف کند که از آسیا باروپا بروند یونانیان تکالیف آن امیر البحر را
قبول کرده به بیزانس رفتند و بعد ملازمت سوتس پادشاه طراس را اختیار کردند
چندی بعد از جانب تیبرون سرکرده لاسدمون چند نفر مأمور نزد یونانیان
رفته گفتند این سردار مأموریت یافته است که با تیسافرن حرب کند خواهش مند
است که در این جنگ با او موافقت کنند چونکه شرایط کار صرفه داشت یونانیان
بسرکردگی اکزنوفون برای وصول بشهر لامپساك بکشتی نشسته تروآ و کوه ایدا را لامپساك

وشهر

وشهر انتاندروس گذشته بجلگه تب رسیدند و عاقبت به پرگام در میزی واصل
شدند در آن بین تیبرون در رسیده قشون خود را بالشکر اکزنوفون الحاق داد و
متدارك شد که بر تیسافرن و فارناباز حرب کند
اما اردشیر بعد از جنگ کوناکسا سران لشکر را اجر شایان داد و در سیاست مقصرین
باغماض گذرانید اردشیر بگمان اینکه فی نفسه سیروس را کشته و برای اینکه هر کس بدین
تفصیل مطمئن و در انتشار آن ساعی شد عطایای غیبه بجهت میتریدات که اول
سیروس را زخمی کرده بود فرستاد و باو پیغام داد که اینکه او را مفتخر میدارد برای آنست که غاشیه
اسب سیروس را آورد بعد از آن همان سرباز از اهل کاری که ذکرش سابقا شد استدعای
اجر کرد پادشاه در جواب فرمود که مرحمتی که درباره تو میشود دلم بشود از جهت این است که
خبر مرگ سیروس را در ثانی دادی زیرا که اول ارتازیراس این خبر را آورد سرباز مذکور را
سفاهت و بیمار شد بگمان اینکه مناصب عالیه میبایست عطایای پادشاه را قبول نکرد
و در حالت تغیر گفت که کسی جز او سیروس را نکشته است پادشاه از استماع این فقره متغیر
گشته بقتل او امر فرمود پاریزاتیس مادر پادشاه هنگام صدور این حکم حضور داشت
از اردشیر درخواست کرد که کشتن او را باختیار او واگذار کند مدعای او مقبول
افتاد گفتند ده روز او را تعذیب کردند و چشمهایش را کندند و مفرغ آب کرده در
گوشهایش ریختند تا جان تسلیم کرد طولی نکشید که میتریدات نیز گرفتار بی احتیاط
کار خود گشت در مجلس ضیافتی که خواجه‌های پادشاه و مادر او بودند حضور یافته در حالت
مستی گفت که سیروس را او کشته است یکی از خواجه‌های پاریزاتیس تفصیل را برای او
نقل کرد او هم بعرض پادشاه رسانید پادشاه تغیر کرده بقتل او امر داد دو نفر دیگر
باقی بودند که پاریزاتیس نیز برای سیروس میخواست تلف کند یکی از آنان خوابه

قصه خون

بود که بحکم او در شهر سردست سیروس را بریده بود پاریزاتیس برای کشتن او تدبیر
کرده با پادشاه قمار نموده اولا عمدا مبلغ معتنابهی باخت و داد بعد سر یک نفر خواجه
نذر بستند پاریزاتیس با کمال اهتمام ببرد و از پادشاه همان مزابات را گرفته قبل از انکه
پادشاه بمقصود او اطلاع بیابد گفت زنده پوستش را کندند و جسدش را
شرحه شرحه کردند طبع پادشاه از شنیدن این تفصیل بنهایت منزجر شد شخص دومی
که نیز طرف کینه پاریزاتیس واقع بود ستاتیرا زوجه پادشاه بود این دو ملکه بمنزل
یکدیگر میرفتند ولی از هم احتیاط داشتند محض دوراندیشی از یک غذا میخوردند
اما پاریزاتیس وقتی یک مرغی را با کاردی که یک طرف تیغه‌اش آلوده بزهر بود برید
نصفه آن مرغ را که مسموم شده بود بزوجه پادشاه داد و نصفه دیگر را که سالم بود خود
بخورد از علامات پادشاه را سوءظنی حاصل شده برای اطمینان خدمه پاریزاتیس را
تعذیب نمود و پاریزاتیس را بخواهش خود او بشهر بابل معضوباً فرستاد در شهر برای
اینکه خدمات تیسافرن را اجر بدهد ممالکی را که سیروس بر آنها حاکم بود ضمیمه حکومت
او نمود تیسافرن همینکه استقلال یافت باهالی شهرهای ایونی حکم کرد که اطاعت کنند
سکنه شهرهای مذکور از لاسدمونیها استمداد کردند تیمبرون با پنجهزار پیاده و
سیصد نفر سواره بکمک آمد و هم استعداد شهرهای یونانی را ضمیمه قشون خود
ساخت ولی چونکه باز استطاعت مقابلی با ایرانیان نداشت همین قدر سواره
ایرانی را مانع شد که خرابی برسانند ولی بدشت برای محاربه نیامد تا وقتی که لشکر
اکزنوفون چنانکه گفتیم باو ملحق شد متفقا بدون زد و خورد شهرهای پرگام و توترانی
و هالیسارن را گرفته چند قلعه دیگر نیز که استحکامی نداشتند بگرفتند شهر لاریس را
هم محاصره کردند ولی نتوانستند گرفت تیمبرون بعد بر افزودن چندی نگذشت که

درسیلیداس

درسیلیداس نام بجای او منصوب شد سردار جدید چونکه فهمیده است میانه تیسافرن و فارناباذ
نقار است با تیسافرن متارکه کرده بخاک حکومت فارناباذ داخل شد و تا مملکت ایولید رفت
این مملکت واقعاً جزو اداره فارناباذ بود ولی زنیس نام در آنجا نیابت حکومت داشت
او که فوت شد فارناباذ خواست که دیگری بجای او مامور کند اما از زوجه زنیس ماقسون
معتنابهی آمده هدایای فراوان آورده از فارناباذ درخواست کرد که نیابت حکومت را بخود
او واگذار کند همه ساله خراج معمول را اخذ کند فارناباذ تمکین نموده و پیوسته از او
وفاداری دید مانیا او پسرش را که هفده ساله بود میدیاس نام دامادش بکشت میدیاس بعد
از ارتکاب این عمل چند شهر را که در آنجا مانیا دفینه داشت بگرفت ولی سایر شهرها اطاعت
نکردند در آن بین درسیلیداس آمده چند قلعه ایولی را گرفته بعد میدیاس را بچنگ
آورده خانه نشین کرد فارناباذ بملاحظه اینکه مبادا درسیلیداس بخاک فریژی بتازد
فریژی
با او قرار متارکه داد این سردار بعد بخاک طراس برای توقف زمستان رفت بعد چندی
حکومت همه ممالک آسیای صغیر را بر تیسافرن دادند فارناباذ در جزو اداره تیسافرن
محسوب شد این دو شخص اول بکاری رفته در قلاع آنجا ساخلوی گذارده به ایونی مراجعت
کردند همینکه این دو سردار از شط مئاندر گذشتند درسیلیداس نیز از آن شط
بگذشت طرفین مستعد حرب شدند اما تیسافرن که شجاعت یونانیان بخبر بود صلاح
در جنگ ندیده سردار دشمن را ملاقات کرده بهم گروی دادند از آن پس لشکر یونانی به
ترال و لشکر ایرانی بر لوکوفریس رفت روز بعد در محل مخصوص اجتماع کرده بتدارک شرایط
صلح پرداختند سردار دشمن میخواست که شهرهای یونانی بقاعده شریعت خودشان حکومت
داشته باشند اما سران سپاه ایران میگفتند که لشکر یونانیان اول از خاک متصرفی پادشاه
ایران دور شوند بعد از آنکه مذاکره مفصل کردند مقرر شد که مراتب را تیسافرن بپادشاه

و در سیلیداس بدولت متبوعه خود اطلاع بدهد اگر تیسافرن که جرئت نمیکرد لشکر در سیلیدا
در این معرکه تلف میشد اندکی بعد در سال سه هزار و ششصد و هشت از خلقت مطابق
سیصد و نود و شش قبل از میلاد مردی اس نام از اهل سیراکوز چونکه دید ایرانیان در
فنیقیه تدارک سیصد فروند کشتی جنگی می بینند به یونان رفته مراتب را با هالی لاسدمون
اظهار داشت فوراً اژزیلاس پادشاه اسپارت با قشونیکه توانست موجود کرد به شهر افز
شاز سفر کرده بان بندر که رسید تیسافرن سبب آمدن او را پرسید اژزیلاس جواب گفت
که برای حصول آزادی شهرهای یونانی آمده است تیسافرن برای دفع الوقت با او متارکه
کرد تا وقتی که قشون بکمک وی آمد آنوقت به اژزیلاس پیغام کرد که از خاک آسیا بیرون
رود و الا مستعد از حرب باشد اژزیلاس بلا تامل بخاک فریژی داخل شده چند شهر
بگرفت و غنیمت بی حساب بدست آورد در حوالی داسیلیوم سواره او یک دسته بالادفعه
با یک دسته از سواره فارنا باز که ابوالجمع داتین و باژه نام بود دو چار شدند از پی محاربه
در سواره یونانی هزیمت افتاد بعد جمعی دیگر از لشکر یونانی بامداد آمده ایرانیان را عقب
نشاندند ولی نتوانستند احدی از ایشان را از پای در آورند در بهار اژزیلاس در شهر افز
تدارک لشکر کرده گفت قصد دارد بخاک لیدی ایلغار کند تیسافرن باحتمال اینکه پادشاه
اسپارت حیله میکند و فی الواقع مملکت کاری را مطمع نظر دارد پیاده نظام خود را باین
مملکت برد و سواره او در جلگه میاند متوقف شدند اما اژزیلاس بخاک لیدی که کهنه بود
تاختن آورد و قدر فراوان یافت سواره ایرانی را مغلوب نموده اردوی ایشان را چاپید و غنیمت
وافر بیغما برد روز دیگر این غزوه اتفاق افتاد تیسافرن در شهر سارد بود از این جهت ایرانیان
او را بخیانت متهم کردند اردشیر متغیر شده به تیتروتس امر فرمود که تیسافرن را بقتل رسانید
وحکومت وی را هم باو داد بعد از آنکه تیتروتس فرمان پادشاه را مجری داشت به اژزیلاس

برای

پیغام کرد

پیغام کرد که تیسافرن بانی جنگ بسزای خود رسید و حالا پادشاه شاهنشه میخواهد
که لاسدمونیها بوطن خود مراجعت کنند و شهرهای یونانی که در آسیا هستند چونکه
آزادی یافته اند همان خراج سابق را بدهند اژزیلاس در ازای سی تالان که تیتروتس
باو داد راضی شد که بخاک فریژی برود اما تیتروتس بگمان اینکه پادشاه اسپارت قصد
تسخیر ایران دارد در سال سه هزار و ششصد و ده از خلقت مطابق سیصد و نود و
چهار قبل از میلاد شخصی تیموکرات نام از اهل جزیره رود را بیونان فرستاد و مبلغ
پنجاه تالان باو داد که معتبرین شهرهای یونان را با پول راضی کند که با اهالی لاسدمون
طرح نزاع بریزند در اوایل پائیز اژزیلاس به فریژی داخل شده تاخت و تاز کرد و چند
شهر گرفت و بعد به پافلاگونی رفت و سلطان آنجا را با خود متحد و از ایرانیان دور کرد
آنوقت بجانب داسیلیوم که در آنجا فارنا باز قصر داشت و در اطراف قرای عدیده
با آذوقه وافر بود رفت و برای توقف زمستان در آنجا ماند یونانیان که هیچ مغلوب
نشده بودند ابدا اعتنا بایرانیان نداشتند و در صحراها بجهت تحصیل آذوقه متفرق میشدند
روزی فارنا باز غفلتاً با دو عراده جنگ و چهار صد سوار در سر یونانیان که او را
بدیدند هفتصد نفر جمع آوری نمودند و مهیای مقابله شدند فارنا باز بدون درنگ
عرادهها را جلو سواره قرار داده بدشمن تاخت آورده عرادهها صف خصم را برهم زدند
و سواره ایرانی صد نفر از ایشان را کشتند بقیة السیف پیش اژزیلاس گریختند سه
چهار روز بعد سپیتریدات چونکه شنید فارنا باز در قریه کاوه بفاصله صد و شصت
استاد اردو دارد یونانیان را اطلاع داده ایشان قشون فرستادند و مقدمة الجیش
لشکر ایران را مغلوب و اردوی ایشان را چاپیدند چونکه بعضی از روسای لشکر یونان
سهم غنیمت اهالی پافلاگونی و سپیتریدات را بغنیمت بردند ایشان هم متغیر شده

قطع اتحاد کرده بخدمت اردشیر که سابقا در لشکر سیروس سردار بود رفتند اژزیلاس
از عزیمت ایشان بسیار افسوس خورد چندی بعد اژزیلاس و فارناباز همدیگر را ملاقات
کردند فارناباز همه مراتبی که سابقا با اهالی لاسدمون کرده بود ذکر نموده گفت در عوض
مواقعی که با شماها کردم حالا خاک حکومت مرا میتازید و میچاپید اژزیلاس چونکه
جوابی نداشت و بی وفائی او واضح بود تعهد کرد که دیگر متعرض ممالک جمعی او نشود و هم
او را دعوت کرد که از خدمت پادشاه ایران سر برتابد و با اهالی لاسدمون موافقت
کند فارناباز گفت که چنانچه پادشاه آنوالی را که خیال دارد مرا مطیع او بسازد مشخص
کرد منهم با شماها موافقت میکنم ولی اگر سرداری سپاه خود را بمن تفویض نموده مرا
بان لقبی که آرزوی من است سرافراز کرد با کمال اهتمام در دفع شماها خواهم کوشید
در اوایل بهار اژزیلاس موافق وعده که کرده بود از فریژی بیرون رفته بجلگه تب
رفت و بر عده لشکر خود افزود مقصودش این بود که بطرف آسیای علوی براند گمان
میکرد که همه مللی که در سر راه او باشند از اطاعت ایرانیان روگردان و با یونانیان موافقت
میکنند ولی تدبیر با تقدیر وفق نداد زیرا که چنانکه گفتیم تیموکرات نام با مبلغ معتنابه
بیونان رفته برای اهالی لاسدمون دشمن تراشید و لابد باحضار اژزیلاس امر
دادند بعد از آنکه اردشیر اینپادشاه را از آسیا بیرون کرد نیز در صدد برآمد که تسلط
بحری اهالی لاسدمون را برطرف کند و خود در دریا اقتدار بیابد لهذا به فارناباز
امر داد که باتفاق کونون از اهل آتن که قابلیت او را سنجیده بود با لاسدمونیها
در دریا محاربه کند این دو سردار با نود کشتی با پیزاند امیر البحر لاسدمون که هشتاد
و پنج کشتی داشت در حوالی منیکوس محاربه کردند و شکست فاحش دادند پیزاند کشته
شد پنجاه فروند کشتی گرفتند باقی کشتیهای دشمن به بندر کنید گریختند بعد

فارناباز

فارناباز و کونون بطرف جزایر و شهرهای دریا بار رفته حکام لاسدمونی را بیرون
کردند و با اهالی این اماکن وعده دادند که قلعه نسازند و ایشان مختار باشند که موافق قوانین
شرع خود رفتار کنند پس از آن فارناباز بر افریه رفته چهل کشتی ابواجمع کونون کرد که به
سستوس برود زیرا که این شهر با شهر ابیدوس باز با اهالی لاسدمون موافقت
داشتند کونون بمحاصره این دو شهر پرداخت فارناباز نیز شهر ابیدوس را تاخت کرد
ولی چونکه دید نمیتواند اهالی این شهر را محکوم کند خود مراجعت کرده کونون را
مامور نمود که برای جنگ آتینه از شهرهای کنار هلسپون هر قدر کشتی که میتواند
بگیرد در اوایل بهار سال سه هزار و ششصد و یازده از تاریخ خلقت مطابق سیصد
و نود و سه قبل از میلاد فارناباز باتفاق کونون با کشتی زیاد بجزیره ملوس رفت
و از آنجا بجانب لاسدمون راند به فالو که رسید همه آنجا را و اغلب بلاد دریا را
تاخت کرد چونکه در آن سواحل بندر نبود و از یونانیان هم از کمی آذوقه واهمه
داشت ناگاه راه دیگر پیش گرفت و یکی از بنادر جزیره سیتر رفت اهالی جزیره از
ترس بالا کوه گریختند فارناباز حصار شهر ایشان را تعمیر کرده در آنجا ساخلوی
گذارد هر قدر وجه موجود داشت به کونون داد خود به فریژی رفت کونون
چونکه باو گفت که تجدید بنای دیوارهای طویل شهر آتن و ساختن برج و باروی
بندر پیره برای اهالی لاسدمون ضرر بسیار دارد لهذا فارناباز تنخواهی که برای
این بنا لازم بود داده او را اجازه داد که بآتن برود و مشغول کار شود
همینکه اهالی لاسدمون بمراتب مطلع شدند مامور نزد تیریباز سردار ایران
فرستادند که مخل کار اهالی آتن بشوند آتنیها نیز مامور روانه کردند آنتالسید این
فرستاده لاسدمون همینکه نزد تیریباز رفت گفت ماموریت دارد که بهمان شرایطی

کرند تنها پادشاه ایران آرزومند بود مصالحه بکند یعنی شهرهای یونانی که در آسیا
بودند کلیتاً در قید پادشاه ایران باشند مصالحه با این شرط با مطبوع خاطر اردشیر
و مایهٔ خفت و خواری یونانیان بود تیریباز چنین مصالحه را با صرفه مقرون میدید
ولی چونکه جرئت نداشت بدون اذن پادشاه علانیه با اهالی لاسدمون امداد
بدهد لهذا مبلغ معتدبه به انتالسیداس داد و کونون را بهمین تهمت اینکه رفتار او
منافی صرفهٔ پادشاه است حبس کرد و بعد بخدمت پادشاه رفت که مراتب را عرضه
دارد و موافق فرمان رفتار کند اردشیر مصالحه را تصدیق و امضا کرد (سنهٔ سه هزار
و ششصد و هفده از خلقت مطابق سیصد و هشتاد و هفت) اندکی قبل از
انعقاد مصالحه استروتاس نام که بر کشیکِ سواحل آسیای صغیر از طرف اردشیر مامور
بود چونکه دید سابقاً اهالی لاسدمون بسی قدر ضرر رسانیده اند لهذا با اهالی
آتن خیلی دلبستگی پیدا کرد مراتب که بجمع اهالی لاسدمون رسید تیمبرون را مامور برفع او
کردند این سردار بشهر افز رفته تدارک لشکر کرده در خاک متصرفی اردشیر تاخت
و تاز کرد استروتاس بعد از آنکه دید لشکر دشمن حزم ندارند و اغلب بی نظم حرکت میکنند
غفلةً بر ایشان تاخته جمعی کثیر را با تیمبرون مقتول ساخت دیفریداس که بجمع آوری
بقیة السیف سپاه تیمبرون مامور شد تیگران نام داماد استروتاس را هنگامی که با زوجهٔ
خویش بشهر [illegible] دستگیر کرده وجه معتدبه برای استخلاص ایشان گرفته ما رو میرفت
و همان وجه را بمصارف لشکر خود رسانید همه نزاع این سردار با ایرانیان همین یک
فقره اتفاق بود که ذکر شد

بعد از انعقاد مصالحه با یونانیان در سال سه هزار و ششصد و هجده از خلقت
مطابق سیصد و هشتاد و شش قبل از میلاد اردشیر با تمام استعداد دیگر داشت

متوجه

متوجه نزاع با اواگوراس پادشاه جزیرهٔ سیپر شد این پادشاه در ابتدا فقط در شهر
سالامین پای تخت آن جزیره سلطنت داشت و این شهر را از یک پادشاه دیگر که ایرانیان
حامی او بودند غصب کرده بود کم کم بتسخیر همه جزیره میکوشید نزاع مابین چند سال
بود که دوام داشت اردشیر هنگامیکه از طرف یونانیان آسوده شد قصد کرد که با اهتمام کامل
این جنگ را بپایان رساند سیصد هزار لشکر با سیصد فروند کشتی تدارک کرد سرداری
سپاه بری با ارونتاس داماد پادشاه و امارت کشتیها با تیریباز بود این دو سردار
عازم جزیرهٔ سیپر شدند اواگوراس هم با پادشاه مصر اتحاد کرد و از مملکت کاری
و چند مملکت دیگر که آشکارا یا پنهان دشمن ایرانیان بودند باو مدد نمودند نود
کشتی با بیست هزار قشون تدارک کرد در جزیره کشتیهای او قایقهای متعدد بود
با این قایقها متعرض کشتیهای آذوقهٔ ایرانیان شده بعضی را غرق کرد و برخی را گرفت
و مابقی را نگذارد بکشتیهای تیریباز ملحق شوند خیلی از سپاه ایران را کشتیهای
جنگی در جزیرهٔ سیپر پیاده کرده بودند چونکه کشتیهای بارکشی از واهمهٔ قایقهای
اواگوراس جرئت نکردند در بحر ظهور کنند لابد آذوقه در میان لشکری که در سیپر
بودند کم یاب و اسباب شورش شد روسای لشکر با کمال اهتمام آتش فتنه را خاموش
کرده همه کشتیها را بسواحل مملکت سیلیسی برده تحصیل آذوقه کردند اما اواگوراس
چونکه دید استعداد بحری بقدر کفایت ندارد شصت فروند کشتی دیگر تدارک
نموده و پنجاه فروند هم از پادشاه مصر گرفته محاذی سیتیوم با دویست فروند کشتی
که سر جمع داشت با کشتیهای ایرانی دوچار شد در ابتدا چونکه ایرانیان را در خواب
غفلت یافته بود چند کشتی از ایشان را چه شکست و چه گرفت اما بعد کاوس و سایر
روسای ایرانی فرصت خودشناسی یافته کار جنگ را منظم و کشتیهای اواگوراس را

منهزم ساختند از پس این فتح ایرانیان شهر سالامین را از طرف بر و بحر محاصره
کردند تیمیستوکل بخدمت پادشاه رفته مراتب را عرض داشت پادشاه مبلغ دویست
تالان باو داد که بمصرف اسمل ادجنان برسانند اما اواکوراس حراست سالامین را به
پسرش پیتاگوراس واگذار کرده خود بمصر رفت که استمداد بکند مطالب او هم پذیرفته
نشد و زود مراجعت کرده به سالامین که رسید بعضی کارها را مغشوش دید تنگ دید که
بعرافت مصالحه افتاد تیمیستوکل در جواب پیغام کرد که بدین شرایط مصالحه میکند که
اواکوراس همه شهرهای جزیره را انکار کند و بهمان سلطنت شهر سالامین اکتفا نماید
و هر ساله خراج بدهد و چنانکه برده محکوم آقای خود است او هم محکوم پادشاه ایران
باشد اواکوراس همه شرایط را قبول کرد اما تمکین نکرد که نسبت بندگی باو بدهند و گفت
که از اطاعت سر پیچ نیست ولی بطور یک پادشاه محکوم پادشاه دیگر است چونکه
تیمیستوکل بدین تخفیف راضی نشد ارونتاس سرکرده کل لشکر ترک بر تیمیستوکل حسد
میبرد و خفیه بپادشاه عریضه کرد که تیمیستوکل عمدا در محاصره و مسامحه داده در
صدد است که فی نفسه با اهالی لاسدمون اتحاد بکند اردشیر بگفته ارونتاس عتقا
کرده باو نوشت که تیمیستوکل را بگیرد و بخدمت او روانه کند ارونتاس امر پادشاه را
مجری داشت تیمیستوکل بخدمت پادشاه که رسید استدعا کرد که موافق قاعده محققه
کار او بکنند چونکه پادشاه با قوم کادوزین جنگ داشت فرمود تیمیستوکل را محبوس کردند
تا بعد بعمل او رسیدگی بشود اما ارونتاس چونکه دید اواکوراس در قلعه داری مناعت دارد
باو تکلیف صلح کرد تمکین نمود در سال سه هزار و ششصد و نود و نه از خلقت مطابق
پانصد و هشتاد و پنج قبل از میلاد بهمان شرایطی که ذکر شد مگر نسبت بندگی مصالحه
منعقد شد کاوس بواهمه اینکه او هم مثل تیمیستوکل متهم بشود ترک خدمت پادشاه

کفته

کفته با جمعی از لشکریان تر و بحر از اطاعت سر تافت سال بعد بدست یکی از کسان
خود کشته شد از این جنگ که فراغت یافت با سیصد هزار پیاده و ده هزار سوار — اردشیر
عازم شد که با کادوزینها محاربه کند بخاک ایشان که رسید در لشکر او قحطی شد
بقسمیکه یک سر خر بصعوبت بیهای شصت درهم یافت میشد در این هنگام
تیریباز که محبوسا همراه بود اسباب استخلاص پادشاه و لشکریان او شد تفصیل
اینکه کادوزینها محکوم دو پادشاه بودند که هر یک علیحده اردو میزدند تیریباز
بعد از آنکه باردشیر عرض کرد که چه تدبیر کرده است خود بخدمت یکی از آن دو پادشاه
رفته و پسرش را بخدمت پادشاه دیگر فرستاد پدر و پسر هر دو پادشاه را فریب داده
هر یک بپادشاهی که پیش او بودند گفتند که آن یکی پادشاه مامور نزد اردشیر فرستاده برای مصالحه
مقتضای عقل این است که شما سبقت بجوئید و تمکین بکنید هر دو پادشاه اعتقاد باو
نموده سفیر نزد کرده بخدمت اردشیر مامور فرستادند چونکه اینکار بطول انجامید اردشیر را
سوء ظن حاصل شد گمان میکرد که تیریباز خیانت کرده مراجعت نخواهد نمود در
بین تیریباز از یکطرف و پسرش از طرف دیگر با فرستادگان دشمن رسیدند شرایط
مصالحه مشخص و منعقد شده اردشیر بپای تخت خویش مراجعت کرد در این دعوا
بسیاری از سربازهای خوب اردشیر و در واقع همه اسبهای سواره تلف شد و در مراجعت
اردشیر سه نفر از اشخاص متدین را مامور کرد که بکار تیریباز رسیدگی کنند که
خیانت یا عدم تقصیر او مشخص شود این سه شخص بعد از تحقیق دقیق بر بی تقصیری
او فتوی داده پادشاه او را مناصب عالیه داد و فرمود که اسم ارونتاس را که بناحق
او را متهم کرده بود از دفتر اسامی دوستان پادشاه محو کنند اهالی تب برای اینکه
اگر ایرانیان را معین خویش سازند بر باقی یونان مسلط میشوند پلوپیداس نام را

بسمت ایلچی گری بخدمت اردشیر فرستادند ایلچی مزبور در دربار پادشاه ایران احترام
داشت و مسئولات او در خدمت پادشاه مقبول افتاد

بعد از چند سال امنیت اردشیر بصرافت تسخیر مملکت مصر افتاد که سی و شش سال بود از
اطاعت ایرانیان سر برتافته بود (سه هزار و ششصد و بیست و هفت از خلقت
مطابق سیصد و هفتاد و هفت قبل از میلاد) اینقدر ایرانیان در تدارک اسباب جنگ اهمال
کردند که دو سال طول کشید که بتوانند بخاک دشمن بروند عاقبت همه تدارکات که دیده شد
فارنا باز در آکه که محل اجتماع همه قشون قرار داده بود اردو زد قشون عبارت از
دویست هزار نفر بود از آنجمله بیست هزار یونانی بسرکردگی ایفیکرات بودند
پانصد فروند کشتی جنگی و کشتی زیاد هم برای بارکشی مهیا داشتند ابتدای تابستان
فارنا باز با استعداد بر و بحر عازم مصر شد در ابتدا غلبه کرد اما عاقبت مصریان خسارت
زیاد رسانیدند و چونکه فصل طغیان آبها رسید و در این فصل مشکل است بتوان
در مصر سیر کرد ایرانیان باسینا مراجعت کردند پادشاه مصر که با ایرانیان حرب کرد
نکتانبیس پسر اکوریس بود بعد از جنگ مصر سلسله اسپانیا که مجاور دریا بودند از اطاعت
سر برتافتند تاکوس پادشاه مصر نیز لشکر تدارک دید که با ایرانیان بجنگد کار بر اردشیر
بسیار سخت شد رؤسائی که یاغیان برای خود منتخب کرده بودند خیانت کرده طرف
اردشیر را گرفتند و یاغیان هم اطاعت کردند از آنجا که پیر شده بود میانه پسرهای وی
از بابت جانشینی نقار شد اغلب میگفتند سلطنت باید بدارا پسر بزرگ اردشیر برسد
اما اکوس که از همه کوچکتر و فطرة غیور بود در دربار هواخواه متعدد داشت
اردشیر برای اینکه اکوس را بکلی مأیوس بکند دارا را پادشاه نامید و اجازه داد که تاج
راست بر سر بگذارد در ایران رسم این بود که آن شاهزاده که ولایت عهد می یافت

عاقبت اردشیر

بلا مسئول

بلا مسئول او هر چه بود در خدمت پادشاه باجابت مقرون میگشت دارا از اردشیر
استدعا کرد که اسپازی نام معشوقه سیروس را باو بدهد اردشیر با اینکه سیصد و شصت
معشوقه در حرم خود داشت خواهش دارا را نپذیرفته حکم کرد آن زن در معبد دیان
راهبه باشد دارا متغیر گشته بتحریک تیریبازمی آتش کینه او بیشتر اشتعال یافته
متفقا بقتل اردشیر کمر بستند مراتب را یکنفر خواجه باردشیر عرضه داشت اردشیر همان
خواجه را سپرده مراقب کردار معاندین باشد و خود فرمود دیوار اطاق خویش را درگاه
گذارند در ساعتی که معاندین برای قتل او داخل اطاق شدند اردشیر که در تخت خواب
نشسته بود بعد از آنکه همه معاندین را شناخت از آن درگاه بیرون رفته فریاد بر آورده
بامداد او آمدند معاندین گریختند تیریباز که مستحفظین پادشاه اطراف او را گرفته
بودند چند نفری از ایشان را کشته عاقبت بضرب تیر از پای در آمد دارا و فرزندان او را
گرفتند حکم شد بعمل او رسیدگی کنند قضاة متفق الرای بقتل او حکم دادند آن میرغضب
که برای کشتن دارا مامور شده بود غافل از اینکه که را باید بکشد باطاق داخل شده
همینکه چشمش بدارا افتاد عقب رفت قضاة که در خارج اطاق بودند او را تهدید کرده
دو ثانی داخل شد گیسوان دارا را گرفته سرش را از تن جدا کرد موافق یک روایت دیگر
پادشاه در مجلس مرافعه حضور داشت بعد از آنکه تقصیر دارا واضح شد بپای پادشاه افتاده
جزع کرد اردشیر متغیر شده شمشیر کشید تا دارا جان داشت باو ضربت زد دارا که کشته
شد اکوس باز امیدواری پیدا کرد که بتخت بنشیند از جمله برادران که بسن رشد رسیده باشند
ایشانرا باو امتیاز بدهد یکی اریاسپ و یکی ارسام بود که بحرامی بوجود آمده بود
ایرانیان طالب سلطنت اریاسپ بودند زیرا که گذشته از این که بزرگتر از اکوس بود
نیز طبیعتی ملایم و انسانیت داشت از آنطرف ارسام بسیار باشعور و طرف مهر اردشیر

واقع بود اکوس در اتلاف هر دو کوشید در ابتدا پیوسته خواجه سرایان را پیش
اریاسپ فرستاده باو گفتند که اردشیر قصد قتل او کرده است اریاسپ این گفتار
ایشان را همه کرده خود را مسموم کرد اردشیر از مرگ او مغموم و بعلتش بغیر کشت
ولی کثرت سن مانع آمد که حکم بتحقیق بدهد مهر او نسبت به ارسام تزاید یافت و کمال
اعتمادی را که باو داشت علانیه اظهار کرد اکوس که این وضع بدید بیشتر در دفع او اهتمام
کرد بتوسط هاریات پسر هیربازا ارام بکشت اردشیر تاب این همه غصه نیاورده
در سن نود و چهار سالگی بعد از چهل و سه سال سلطنت در سال سه هزار و ششصد
و چهل و سه از خلقت عالم مطابق سال سیصد و شصت و یک قبل از میلاد جهان را وداع
گفت این پادشاه بملایمت و رعیت پرستی معروف بود شقاوت نفس پسرش اکوس
بیشتر صفات او را جلوه گر ساخت

ذکر سلطنت اکوس

اکوس چونکه میدانست بزرگان و رعیت ایران باو بیمیل هستند تا مدتی مرگ پادشاه را
مخفی داشت و احکام و فرامین را بمهر پادشاه متوفی ممهور کرد و انتشار داد که اردشیر
سلطنت را باو تفویض کرده است بعد از آنکه ده ماه باین قسم سلطنت کرد (در سنه سه
هزار و ششصد و چهل و چهار از خلقت مطابق سنه سیصد و شصت) باستقلال خود
اطمینان یافت آنوقت مرگ پادشاه را اعلان کرده بتخت نشست و خود را اردشیر
نامید این پادشاه در شقاوت نفس بر همه سلاطین دودمان خود امتیاز داشت در
مدت قلیلی در همه ایران خونها ریخت و همه شاهزادگان را اناثا ذکورا بکشت خواهرش
اوکارا زنده بگور کرد و یکی از عموهای خود را با صد نفر از فرزندان و نبایر او در یک
جا جمع کرده حکم داد بضرب تیر همه را کشتند بعلاوه درباره هر کس که سوء ظن حاصل

میکرد

میکرد او را بکشت و مخصوصا متعرض نجبا که میدانست شکایت دارند میشد اینهمه
سفاکی مانع از ظهور اغتشاش نشد چنانکه ارتاباز والی یکی از ایالات مملکت در سال
سه هزار و ششصد و چهل و هشت از خلقت مطابق سیصد و پنجاه و شش قبل از مسیح
خروج کرد بمعاونت یونانیان مکرر بر سپاه اکوس غلبه کرد همچنین اهالی شهر سیدون
و باقی مملکت فنیقیه چونکه طرف تعدی ولات واقع بودند شوریدند و با نکتانبوس
پادشاه مصر اتحاد کردند مدتها بود که این پادشاه با پادشاه ایران که قصد ایلغار بخاک
او کرده بود نزاع داشت بسرداری مانتور نام از اهل جزیره رودس چهار هزار لشکر یونانی
بامداد اهالی فنیقیه فرستاد شورشیان بمعاونت این سپاه ولات سریان و سیلیسی را
مغلوب و ایرانیان را بکلی از خاک خودشان بیرون کردند اهالی جزیره سیپر هم سرکشی
و با مصریان اتحاد کردند هید پادشاه مملکت کاری از جانب اکوس بدفع ایشان
مامور شد هید هشت هزار قشون یونانی بسرداری فوسیون از اهل آتن و اواگوراس
بجزیره مذکور فرستاده این دو سردار باتفاق لشکر مددی که از سریان و سیلیسی
آمد شهر سالامین را محاصره کردند در آنوقت در آن جزیره نه شهر معتبر و در هر شهر
یک پادشاه بود همه سابقا مطیع ایران بودند بجهت اینکه از اطاعت بیرون بیایند
همه باهم متحد گشتند اما اکوس چونکه ملتفت شده بود که جنگ با مصریان همیشه
از جهت تقصیر سرداران ناقص میماند قصد کرد که فی نفسه بمملکت مصر برود
لهذا بر حد فنیقیه رفته در آنجا سیصد هزار پیاده و سی هزار سواره موجود دید
مانتور که با لشکر خود در سیدون بود از عدت لشکر ایران هراس کرده در جزو با
اکوس سازش نموده شرط کرد که شهر را باو تسلیم نماید و هم در جنگ مصر کمک کند
مانتور باتفاق تن پادشاه سیدون این شهر را تسلیم اکوس نمودند اهالی شهر

کشتیهای خود را آتش زده بودند که تا رمق داشتند بجنگند همینکه جنایات آن
دو شخص را دیدند همگی بجانها پناه برده بانغون کردند متجاوز از چهل هزار نفر
در این بانغون کشته شدند اکوس بعد از آنکه شهر را گرفت تن را که بجد متمادی
دیگر محتاج نبود بقتل رسانید وقتی که ایرانیان قصد ورود فتند مکنت زیاد در
انجا جمع بود از اثر آتش همه طلا و نقره که بود آب شده اکوس خاکستر انجار افروخت
و مبالغ گزاف عاید او شد تصبیه شدن اسباب واهم سایر سکنه فنیقی شده
اطاعت کردند هر نه پادشاه جزیره سپیرنیز سر تمکین پیش آوردند پس از آن اکوس
با لشکر فراوان بمصر رفت و آنمملکت را در سال سه هزار و ششصد و پنجاه و چهار
از تاریخ خلقت مطابق سیصد و پنجاه قبل از میلاد کلیه مسخر کرد یونانیان ساکن
اسپارتا که در جزو سپاه او بودند بعد از آنکه همگی را بمناسبت خدمت اجر داد مرخص
کرد که باوطان خود بروند و فرانذات را بجهة حکومت مصر باز گذارده خود با مکنت
زیاد که حاصل کرده بود بشهر بابل مراجعت نمود چونکه مانتور در جنگ مصر با و
خدمات بزرگ کرده بود او را در میان دوستان خود ممتاز ساخت و بجهة او مبلغ
صد تالان و اثاث البیت نفیسه فرستاد و حکومت همه اسپارتا بوی تفویض کرد
(سنه سه هزار و ششصد و پنجاه و پنج مطابق سنه سیصد و چهل و نه) و مامور بتش
داد که چند مملکت را که سرکشی میکردند محکوم سازد مانتور منزلت خود را مغتنم
شمرده از پادشاه استدعا کرد که از تقصیر برادرش ممنون و شوهر خواهرش ارتاباز
درگذرد این دو شخص بعد از شورش مجبوراً به فیلقوس پادشاه ماکدونیه پناه
برده بودند بعد خدمات بزرگ به اکوس و جانشینان او کردند مخصوصاً ممنون
کرد در جنگ مهارت تمام داشت چنانکه بعد از این دیده میشود بعد از فتح مصر و اضمحلال
سرکشان

سرکشان اکوس کلیه بعیش پرداخت و اختیار مملکت را باکواس و مانتور واگذار کرد
بعد از بیست و سه سال سلطنت اکوس را باکواس در سنه سه هزار و ششصد و شصت
و شش از خلقت مطابق سنه سیصد و سی و هشت مسموم کرد این خواجه که از اهل
مصر بود باز حب وطن و مذهب در قلب داشت چونکه هر قدر رجزع کرد اکوس باز با
مصریان سخت گیری میکرد او را سم داد و موافق قول الین جسدش را قطعه قطعه
کرده بگربه ها خورانید

سلطنت ارسس

بعد از مرگ آن پادشاه باکواس پسر کوچک آن که ارسس نام داشت متخت نشانید
و ما بقی فرزندانش را بقتل رسانید اما چونکه ارسس نمود ار کرد که بخباثت نفس
او بصیرت دارد باکواس او را هم بکشت سلطنت او تخمیناً دو سال طول کشید

سلطنت دارا معروف به کودومان

باکواس چونکه جرئت نمیکرد خود تاج بر سر نهد کودومان را در سنه سه هزار و ششصد
و شصت و هشت از خلقت عالم مطابق سیصد و سی و شش قبل از میلاد بتخت نشانید
کودومان همینکه پادشاه شد دارا نام گرفت بعضی از مصنفین اعتقاد ندارند که دارا
از خانواده سلطنت بوده جهت اینکه پدرش پادشاه نبود و حال آنکه از اعقاب
دارای نوتوس بود همین دارا پسری داشت اوستان نام پسر اوستان کرارسان نام
او بود خواهرش سیلسی گامبیس را بزنیت گرفته از او کودومان بوجود آمد
اوستان را با سایر شاهزادگان خانواده سلطنت بحکم اکوس کشتند مورخین ننوشته اند
که چگونه کودومان از مرگ بجست همین قدر معلوم است که در اوایل سلطنت اکوس شغل
چاپاری که ابداً شایسته شأن او نبود داشت و نوشتجات دولتی را باطراف میبرد

در جنگی که آکوس دارا از عمر خود با قوم کادوسین کرد یکنفر از دلیران این قوم که
بشجاعت معروف بود بمیدان کارزار آمده مبارز خواسته لاف زد که در همه لشکر
ایران یکنفر نیست که بتواند با او برابری نمود کودومان بجنگ آن دلیر رفته وی را
بکشت آکوس در ازای این خدمت انواع عنایت درباره او منظور کرده من جمله وی را
حکومت ارمنستان داد و تا وقتی که باکواس او را برای نشستن تخت خواست باز
در همان مملکت حکومت داشت خلاصه باکواس کمان میکرد که در سلطنت دارا
امورات همه باختیار او فیصل خواهد گرفت چونکه خلاف کمان بظهور رسید
قصد دفع پادشاه کرد مراتب بعرض دارا رسید دارا همان شربت زهر را که باکواس
ترتیب داده بود بعنف باو خورانید و از دست او آسوده شد

در سال دوم سلطنت دارا سنه سه هزار و ششصد و هفتاد از خلقت عالم
مطابق سیصد و سی و چهار قبل از ولادت حضرت عیسی علیه السلام اسکندر پسر فیلقوس
پادشاه مملکت ماکادونیه با لشکری جرار عبارت از سی هزار پیاده و پنج هزار سواره
بخاک اسیا ورود کرده سران سپاه ایران ارسام و دیومیترس و سپی تی و
نیفاتس و سفیتریدات والی ممالک لیدی و ایونی و ارسیت والی مملکت
فریژی که در طرف بوغاز هلسپون (داردانل) واقع است و ممنون با سواره
ایرانی و پیاده نظام یونانی که اجیر دارا بودند در حوالی شهر زلی اردو افکنده بودند
همینکه از ورود اسکندر اطلاع یافتند مجلس مشورت آراستند ممنون بدلیل
عدت پیاده نظام دشمن و غیبت دارا مصلحت در مجادله ندید ولی گفت که باید در ولایات
خرابی رسانید تا اینکه لشکر اسکندر آذوقه نیابند و بمراجعت مجبور شوند اما
ارسیت جز این رای داد و گفت که هرگز راضی نمیشود که بشهرها و اهالی مملکتی که

کردند تبدیل حکومت اوست خسارت برسانند سایر سرکرده‌ها بگمان اینکه ممنون را
مقصود تطویل جنگ است که پیوسته دارا باو محتاج باشد با ارسیت یکرای
شدند اما اسکندر پیاده نظام خود را دو رده مرتب ساخته و سواره را در
جنبین قرار داده بطرف رودخانه گرانیک میتاخت پارمنیون از عقب قشون می
آمد همینکه برودخانه نزدیک شد خبر دادند که سپاه ایران در آنطرف مستعد رزم
صف آراسته‌اند اسکندر لشکر خویش را بنظام مرتب ساخته آماده شد که از رودخانه
بگذرد سپاهیان ایران عبارت از بیست هزار سواره و همینقدر پیاده سواره
در طول رودخانه و پیاده در عقب صف جنگ بستند زمین کنار رودخانه که لشکر
ایران در آنجا بود بطرف رودخانه سراشیب بود ایرانیان چونکه دیدند اسکندر
بطرف یسار ایشان حمله میبرد حکم دادند تا سواران در آنجا باهم یک وصل شوند
تا مدتی هر دو لشکر در طرفین رودخانه مقابل هم ایستادند عاقبت اسکندر بقشون
خویش امر داد که برودخانه داخل شوند و بطور مورب از سمت جریان آب بآنطرف
رودخانه بروند ایرانیان که این بدیدند همه بکنار رودخانه نزدیک شده دشمن را
تیرباران نمودند نخبه سواره ایران در لب رودخانه باتفاق ممنون و پسران وی
دلیرانه نبرد کردند در ابتدا دشمن را عقب نشاندند ولی اسکندر بامداد کسان
خویش شتافته خود را بر صف سواره ایرانی که در آنجا همه سرکرده‌ها بودند زده جنگ
سختی در پیوست عاقبت قشون اسکندر از جهة بیشی قوت و تجربه و بنکی سلاح
بر ایرانیان فایق آمدند اسکندر بطرف میتریدات داماد دارا رانده ضربتی بر صورت
وی زده او را سرنگون ساخت در همان آن رزاسس بر اسکندر حمله آورده بدست
او کشته شد در آن بین سواره اسکندر از رودخانه گذشته بامداد او شتافتند

مرکز سپاه ایرانرا متزلزل و یمین و یسار را متفرق و فراری ساختند اسکندر دو هزار
نفر از سواره ایرانی که راه هزیمت پیش گرفته بودند بکشت اسکندر بعد متوجه
پیاده نظام ایرانی شد که در جای خود پای محکم ایستاده بودند از این قشون مگر دو
هزار نفر که اسیر شدند ما بقی از پای در آمدند سردارهای ایران نیفاتس و پتی نس
و سفیتریدات و میتروبوزان والی مملکت کاپادوس و میتریدات داماد دارا
و اربوبالس که از خانواده سلطنت بود و فارناس برادر زن دارا و اومارس سردار
قشون اجیر کشته شدند اما اوسپت به فریژی گریخت و در آنجا از فرط مایوسی
خود را بکشت اسکندر از پس این نبرد یک نفر والی بجای ارسیت گذارده و سکنه
ولایاتی را که سر تسلیم پیش آورده بودند رخصت معاودت با وطان خویش داده
عازم شهر سارد شد بحوالی آنشهر که رسید میترینس کوتوال قلعه بدون مجادله
قلعه را با همه اشیاء نفیسه که در آن بود تسلیم نمود اسکندر یکنفر از سران سپاه
خود را بجهت اینکه قلعه و شهر را متصرف شود روانه نمود و میترینس را در پیش خود
نگاه داشت همه مملکت لیدی را آزاد ساخت و اجازه داد که سکنه بقانون شریعت خود
زندگی کنند همینکه خبر جنگ گرانیک انتشار یافت یونانیانی که از طرف دارا در افز
ساخلو بودند از ترس اسکندر بکشتی نشسته فرار کردند چند روز بعد اسکندر
بدان شهر وارد شد همه کسانی را که از آنشهر جلای وطن داده بیرون کرده بودند همراه
آورد و مقرر داشت که باجی را که اهالی آن شهر همه ساله بپادشاه ایران میدادند
وقف مخارج معبد دیان بدارند شهرهای ترال و مانزی مامور بخدمت اسکندر
فرستاده سر تمکین پیش آوردند اسکندر در آن دو شهر ساخلوی گذارده و هم
قشون بجهت تصرف شهرهای یونی و ایولی که باز در تصرف ایرانیان بود مامور نمود

وامرداد

وامر داد که در هر کجا که باج بپادشاه ایران میدادند از آن پس موقوف بدارند و
در همان اوقات شهر میلت بتصرف قشون ماکادونیه در آمد که نیز بمملکت کاری
داخل شدند و شهر هالیکارناس را محاصره نمودند این شهر را که در موضع مناسبی
بنا شده بود ممنون بسیار محکم کرده بود ممنون از طرف دارا بر همه ایالات دریابار
اسیای صغیر حاکم و سردار کل کشتیهای جنگی بود این سردار در قلعه شهر لیکارناس
متواری شده بحکم او همه کشتیها را به بندر آنشهر داخل نمودند این تدبیر شایسته را فایده
این بود که هم از طرف دریا میتوانستند حمله دشمن را مانع شوند و هم لشکر بحری را ممکن بود
که باتفاق قشون بری از طرف خاک با خصم مجادله نمایند در ابتدای محاصره ایرانیان
از قلعه بیرون آمده لشکر اسکندر به سهولت ایشانرا عقب نشانیدند بعد از چندی
اسکندر گفت خندق را پر کردند تا بتوانند الات بزرگ جنگ را بپای دیوار حمل
کنند محصورین مجدداً از قلعه بیرون آمدند که این الاترا بسوزانند باز شکست
خورده معاودت کردند چونکه ممنون و ارونتوبات که نیز در شهر ریاست داشت
بیش از آن استطاعت مقاومت در خود ندیدند بعضی از محال شهر را آتش زدند و در رفتند
اسکندر پس از فتح هالیکارناس و همه مملکت کاری ولایت آن مملکت را به آدا دختر
هکاتمنوس که خواهر و هم زوجه هیدریه بود واگذار نمود آدا سابقا پس از فوت
شوهر مالک کاری بود اما پیکزودار این مملکت را از متصرفاو بیرون آورد و بعد
از او بحکم دارا بداماد اش ارونتوبات انتقال یافت آدا تنها یک قلعه داشت
موسوم به آلندا که آنرا به اسکندر تسلیم نموده بود اند که بعد یعنی در سال سه هزار
و ششصد و هفتاد و یک از خلقت مطابق سیصد و سی و سه قبل از میلاد موافق
قول آربن اسکندر بن آیدبوس نام کاغذی بدارا نوشته ضمناً متعهد شد که اسکندر را

بقتل برساند موذا دارا را ملک ایوانی سیسینس نام که باو کمال اعتماد داشت روانه نمود
که با اسکندر مذکور در قتل اسکندر قراری بدهد سیسینس تحصیل اینکه احکام
دارا را بجهت امینتاس والی فریژی صغیر عازم شد و مامور بود که با اسکندر در آنکه
انجام مقصود سلطنت ماکدونیه و هزار تالان طلا وعده بدهد اما تیر با تقدیر
موافقت نکرده پارمنیون سردار اسکندر سیسینس را در راه گرفته وی با نچه مامور
بوده تحت گرفتاری هم در حضور اسکندر اعتراف نمود چنانچه شرکت دارا در این
کار معتمد یا بدا آلیستر برای او بدنامی است خلاصه ممنون بصرافت افتاد که در وقتی که
اسکندر بمملکت ایران ایلغار میکند او هم با قشون متعرض ممالک یونانی و ماکدونیه
بشود علی هذا عزم جزیره کوس کرد و آنجا را متصرف شد از آنجا بجزیره لسبوس رفت
اسکندر چونکه دید سکنه شهر میتیلنی قصد تمکین ندارند در ابتدا متوجه تصرف شهرها
گشته بعد قصد محاصره میتیلن نمود اما اجل مهلت نداده مریض شده فوت کرد مرگ
او برای دارا ضرر بسیار داشت چه هیچ یک از سایر سردارهای ایران بقابلیت و کفایت
او نبود همین تدبیر که کرد که طرح جدال در ماکدونیه بیندازند از تدابیر سرداران
قابل و عقلا بود زیرا بطور یقین اغلب ولایات یونان که بصعوبت اطاعت اسکندر را میکردند
متحمل میشدند با ایرانیان موافقت میکردند و در این صورت لابد اسکندر بقصد
حفظ مملکت خویش و اضمحلال یونانیان از اسیا معاودت میکرد دارا از آنجا که نهایت
اعتماد بهنر و قابلیت ممنون داشت او را سردار کل قشون کرده بود که مامور یونان
و ماکدونیه بودند همین انتخابی که دارا کرد دلالت بر ادراک این پادشاه دارد و می نماید
که اگر دارا این همه صفات شایسته سلاطین بزرگ نبود اقلا قدر شناس بود و هر کسی را
قطع نظر از بعضی ملاحظات موافق قابلیتشان و رتبه میداد باری اسکندر که از مرگ ١

ممنون

ممنون اسوده که یافت بطرف ایالات اسیای سفلی حرکت کرد که در دربند مملکت سیلیسی
که رسید پاسبانان ایرانی خفیفانه گریختند روز بعد علی الطلیعه لشکر اسکندر
آسوده از دربند گذشته بشهر تارس نزدیک شد نبارسام که در شهر کوتوالی داشت
بدون جدال برفت اما دارا با همه لشکر خود در سکوس من محال کوماژن اردو زده بود
آمینتاس که از اسکندر بریده و بدارا ملحق شده بود نصیحت میداد که در همان ولایت که صحرا
دشت زار و بجهت حرکت سواره زیاد مناسب بود منتظر اسکندر بمانند ولی چونکه اسکندر
مجبور گردید در تارس بماند و حرکت او تعویق افتاد متملقین دارا گفتند که این تعویق
از ترس است و دارا را از صرافت ماندن انداختند هر قدر آمینتاس اصرار کرد نصایح
عاقلانه او مفید نیفتاد و دارا عازم دربندهای سیلیسی شد و در آنجا از جهت تنگی
مکان سواره او کلیه بی فایده بود و نمیتوانست همه افواج پیاده نظام خود را منبسط
کند — که گذشت بطرف شهر ایسوس رفت و همه زخمیان و مرضای لشکر اسکندر را
که در آن شهر بود بکشت روز بعد بسمت رودخانه پیناروس آمد اسکندر که در قفای او بود
همینکه شنید که لشکر ایران در کجا هست عازم مجادله شد فورا دارا حکم کرد سی هزار
سوار و بیست هزار پیاده تیرانداز از رودخانه گذشتند تا در قفای آن قشون سابقه
لشکر آسوده صف جنگ بیارایند و هم مقرر داشت که سی هزار نفر پیاده نظام یونانی که اجیر
او بودند در مقابل پیاده نظام اسکندر بایستند و شصت هزار نفر کارداسی در جنبین
این قشون قرار بگیرند وضع مکان مناسب نبود که بیش از این مرد جنگی در مقابل دشمن بایستند
بنهد دارا بیست هزار نفر را در بالای یک کوهی قرار داد که در یسار لشکر بود و این
کوه بطوری پست و بلند بود که بعضی از این بیست هزار نفر در جلو لشکر اسکندر
و برخی در قفای او بودند مابقی قشون دارا جوقه جوقه از هر ملتی که بودند در عقب

از دربندهای سیلیسی تنگ

صف اول در بالای یک تپه وسیعی بی فایده ایستاده بودند مورخین قشون دارا را
بششصد هزار تخمین زده اند یقین اغراق است اما از این اغراق و گزاف گوئی
معلوم است که قشون دارا خیلی زیاد بوده است دارا همینکه لشکر را آراسته دید حکم
کرد سواره که از رودخانه گذشته بودند برگشتند یک قسمت از ایشان را بطرف دریا
کرد در آنجا بهتر میتوانستند دعوا کنند فرستاد و مابقی در یسار ماندند پس از آن موافق
رسم سلاطین ایران دارا در مرکز قرار گرفت و با اینکه قشون اسکندر بعزم جنگ پیش
آمد بمناسبت خوبی مکان اذن نداد که لشکر او از رودخانه بگذرند قشون اسکندر
بر تپه رس که رسیدند بسرعت تمام بطرف رودخانه دویدند تا ایرانیان از جسارت
ایشان عبرت گیرند و متواتر تیر باینها نینداختند ایرانیانی که در آن سمت بودند مقاومت
نکرده گریختند اما سی هزار نفر یونانی که اجیر دارا بودند با لشکر اسکندر نبرد نمایان
کردند همی اصرار داشتند که نگذارند دشمن از رودخانه بگذرد اسکندر که ایرانیان را
متفرق ساخته بود بطرف یونانیان آمده ایشانرا از لب رودخانه دور کرده و جمعی از
ایشانرا کشته نگذارد بمقصود برسند سواره ایرانی که در یمین بود از رودخانه گذشته
بسواره تسالی که در مقابل بود تاخت و تا زمان گریختن دارا و اضمحلال یونانیان در آنجا
جنگ کرد آنوقت همه قشون دارا رو بهزیمت آوردند در گریختن اسبهای سواره
ایران از جهت سنگینی سلاح سوارها و تنگی راه خیلی صدمه خوردند دارا همینکه انهزام
یسار لشکر خود را دید سوار بر عراده فرار کرد همینکه بگردنه های جبال رسید با اسب
سوار شده کمان و لباس رونی و سپر خود را بدور انداخت ظلمت شب مانع شد که
اسکندر از قفای او بتازد موافق قول دیگر از طرف ایران در دعوای ایسوس صد
هزار نفر کشته شد من جمله ده هزار سوار بود اگر چه این عدد گزاف بنظر میاید ولی

یقین است که از ایرانیان بسیاری کشته و زخمی شدند از شام و دو سپهسالار
وانی زیکه در دعوای گرانیک سردار سوار بودند با ساباسس والی مصر و
بوباسس یکی از بزرگان ایران در این جنگ کشته شدند لشکر اسکندر اردوی دارا را
بیورش متصرف شده مادر و زن و خواهر و دو دختر و پسر آنپادشاه را که هنوز
طفل بود در آنجا یافتند از خدمه قلیلی بودند ما بقی را دارا با یک قسمت از اشیا
نفیسه بدمشق فرستاده بود چونکه اسکندر شنید که مادر و زن و اولاد دارا
محض اینکه شنیده اند کمان و لباس رونی و سپر دارا را یافته اند بمرگ او یقین کرده
زاری و فغان مینمایند یکی از بزرگان دربار خود را نزد ایشان فرستاده پیغام داد
که دارا را آسیبی نرسیده و سلاح و لباس خود را بدین جهت که بسهولت بتواند که بگریزد
و کسی او را نشناسد بدور انداخته و مطمئن باشند که نهایت احترام در باره ایشان
منظور خواهد شد
اما دارا با جمعیت بسیار قلیلی همه شب را تاخت کرده بود قریب چهار هزار نفر قشون
یونانی و غیره جمع آوری نموده معجلا بشهر تاپساک وارد شد امنتاس بن آنتیوکوس
و تیمودس بن ماتور و ادستوملد از اهل فرو بیانو نام از اهل آکارنانی که همراه
اسکندر در شتر موافقت بریده و بدارا پیوسته بودند همینکه قشون دارا را شکسته
دیدند فرارا با هشت هزار قشون از راه جبال بسمت طرابلس شرقی رفته در آنشهر
بکشتی نشستند و کشتیهای بندر را سوزانیدند که از کشتیان اسکندر نتوانند
ایشانرا تعاقب نمود اسکندر در سال سه هزار و ششصد و هفتاد و دو از خلقت
عالم مطابق سیصد و سی و دو سال قبل از میلاد بصفحه شام ورود کرده در شهر مارات
بود که از جانب دارا چند نفر ایلچی با نامه آنپادشاه آمدند در ضمن نامه دارا از اسکندر

بود
توقع کرده که متعلقان او که در قید اسیری بودند مستخلص نماید و هم اتحاد بین فیلقوس
و دولت ایران را بخاطر آورده نوشته بود که در ابتدا فیلقوس نقض اتحاد کرده و خود
اسکندر هم بخاک ایران ایلغار کرده است و عیالات شاهانه را از اینپادشاه استرداد زن و
اولادش را میخواهد و از او متمنی است که از در موافقت و اتحاد در آید اسکندر در جواب
خلافهای واقعی یا جعلی ایرانیان را نسبت به یونانیان شمرده و در آخر گوشزد دارا کرده
بود که هر وقت با وکرا اسکندر استرحام مینویسد فراموش نکند که بر بزرگتر از خود
مینویسد نه بهم شان خود پس از آن اسکندر پارمنیون را بدمشق فرستاده همه وجوهاتی را
که در آنجا مخصوص مخارج لشکر دارا بود ضبط نمود از جمله اشخاص معتبره که در آن شهر اسیر
شدند سه دختر و بیوه شاهزاده اکوس و دختر اکواتوس برادر دارا و زوجه ارتاباز از
بزرگان دربار و ایلیونه پسر او و هم زوجه فارناباز و سه دختر ماستور و زوجه و پسر
ممنون بودند کوتوال قلعه دمشق را که باین ایرانیان خیانت کرده بود یکی از بندگانش او را
بکشت و سرش را برای دارا برد اسکندر بخاک فنیقیه داخل شد شهرهای بیبلوس و
سیدون سر تسلیم پیش آوردند از محال سیری و فنیقی تنها شهر تیر نامسخر ماند بود
اسکندر این شهر را محاصره کرد سکنه با نهایت رشادت مدت هفت ماه مجادله کرده عاقبت
لشکر اسکندر بیورش شهر را گرفتند در اثنائی که اسکندر بمحاصره تیر مشغول بود
دارا بوی تکلیف کرد که مبلغ ده هزار تالان بجهت زن و مادر و اولاد خویش بدهد
و دخترش ستاتیرا را بزوجیت او در آورد و همه ولایاتی را که مسخر ساخته تا شط
فرات هم متصرف نگاه بدارد چونکه اسکندر قبول نکرد لابد دارا در تدارک امداد
جنگ بر آمد اسکندر همه شهرهای فلسطین را مسخر ساخت مگر گازا که در آنجا یکنفر
از خواجهای دارا باتیس نام کوتوال بود این خواجه که کفایت سرداری داشت و هم بدارا

دلبستگی

دلبستکی در مدافعه دو ماه اهتمام کافی منظور کرد ولی عاقبت قشون مقدونیه
شهر را متصرف شدند از گازا اسکندر به پلوز از محال مصر رفت که حالا تینه
نام دارد مازاسس حاکم آن ولایت همینکه بشکست لشکر دارا و گریختن اینپادشاه خبر
یافت شهر را تسلیم نمود مصریان از جهة اینکه ایرانیان مذهب ایشانرا محترم نمیداشتند
بنهایت از آنها متنفر بودند و باین واسطه بود که بسهولت از اسکندر تمکین نمودند
اسکندر از مصر بیرون رفته بشهر تاپساک وارد شد از شط فرات گذشته بسمت
شط بغداد شتافت گمان میکرد که در آنجا ایرانیان استعدادی موجود کرده اند مجدداً
دارا در پی مصالحه کوشیده بود ولی چونکه بکلی مایوس شد عزم کرد که در ثانی با اسکندر
در میدان رزم مقابلی کند اسکندر بخاک الجزیره داخل شده از طرف راست شط فرات
و جبال ارمنستان راند و از میان یک خاکی گذشت که خسارت جنگ نکشیده و در آنجا آذوقه
و علوفه فراوان بود اما دارا باز لشکر مستعدی تهیه دیده بود بسوس والی مملکت باکتریان باختریان
که یک قسمت از ترکستان است با قشون آن مملکت و جمع هندی و سوکدیستی دمواس
نام با قشون قوم ساس که با دارا اتحاد داشتند و بارسا آنفس با مردان جنگی قوم اراکوتین
و هندیان کوهستان و ساتیبارزان با قوم آرین و با قوم پارت و هیرکانی فراتافرن
و تاپیر که همه سواره بودند و اتروپات با قوم مد و کادوزین و مردمان چند قوم
دیگر و اکوبدوبات و آریوبارزان و ارکزینس با سکنه سواحل دریای احمر و اکساتر
با قوم سوزین و اوکزین و بوپارس با اهل بابل و قوم سیتاسینین و کارین و اروتس
و میترونس با ارامنه و اریاسس با اهل کاپادوس و مازه و اهالی کوله سیری
والجزیره همه بجهة امداد دارا حضور داشتند موافق قول اربن لشکر دارا عبارت
از دو کرور پیاده نظام و چهل هزار سوار و دویست عراده جنگ و چند عدد فیل بود

دارا باهمه استعدادی که موجود داشت در دشت کوکامل نزدیک رودخانه بومود
در ده دوازده فرسخی شهر اربل اردو زده بود بحکم او همه پست و بلندیها را دشت و سبع
هموار کرده بودند که سواره و عرادهای جنکی بتوانند حرکت کردن براکه بلا را یقین
کرده بودند که شکست لشکر او بیشتر از جهه بلدی مکان بود که نتوانست کلیتاً منبسط
شود اسکندر در شب عازم شد که بجنک دارا برود دارا هم از آمدن او مطلع شد
سپاه خود را بنظام جنک مرتب ساخت اسکندر بدو فرسخی لشکر دارا که رسید اردو
زد چونکه اردوی دارا مستحکم نبود حکم کرد تا صبح سربازها مسلح کشیک بکشند که
مبادا شب شبیخون بزنند خستکی زیاد و کثرت خوفی که ایرانیان از لشکر اسکندر داشتند
بیشتر اسباب شکست ایشان شد سپاه اسکندر عبارت از چهل هزار پیاده و هفت هزار
سواره بود چونکه صف لشکر ایران انبساطی داشت دارا خواست تا قشون اسکندر را
درمیان بکیرد و از جلو و هم از جنبین حمله برد اسکندر بمقصود دارا التفات نموده
بدون اینکه از قوت مرکز قشون بکاهد حتی المقدور جنبین را انبساط داد آتش دعوا
که مشتعل شد او را عقب نشسته باز پیش آمد عاقبت کریختند موافق قول ادبی — ایرانیان
عدد مقتولین از طرف ایرانیان سیصد هزار نفر بود بیش از این هم اسیر شدند خیلی
بنظر کزاف میاید از قشون اسکندر صد نفر سرباز و هزار راس اسب تلف شدند
دارا همان شب به اربل رفت و بطرف مملکت مدی کریخت در آنجا دو هزار از یونانیان
که اجیر او بودند باو ملحق شدند اسکندر بشهر اربل رفته در آنجا بضاعت زیادی یافت
بعد به بابل رفت حاکم بابل بدون جدال شهر را تسلیم کرد پس از آن بشهر شوش
رفت در آنجا اسباب زیاد من جمله بعضو اشیاء نفیسه بود که کزرکس
از یونان آورده بود اسکندر از آن پس از پاسی تیکر عبور کرده — یافت

دیار

بولایت اوکزین ها داخل شد سکنه آنجا اینها بنکه در دشت منزل داشتند و از والیهای
ایرانی اطاعت میکردند سر تمکین پیش آوردند اما اینها بنکه در کوهستانات آزاد بودند
بهمانطور که با سلاطین ایران میکردند از اسکندر باج خواستند تا بکذارند از خاک ایشان
عبور کند قشون اسکندر در دربندهای معتبر آنجا را با چند قریه متصرف شدند همینکه
سکنه این حالت مشاهده کردند و دیدند که اماکنی که مایه اقتدار ایشان بود از دست برفت
بدون زد و خورد که بیشتر اغلب کشته شدند و بعضی در پرتکاها افتادند اسکندر همینکه
بمملکتی که اصل ایران است نزدیک شد در کوهستانات آریو بادزان والی آنمملکت را
دید که با چهار هزار پیاده و هفتصد نفر سواره قصد دارد که راه عبور را بر او مسدود
سازد اسکندر آن قشون را مضمحل ساخت و والی با قلیل سواره بکریخت اسکندر
در آنوقت بخاک ایران وارد شد و در اسطخر فارس مسکن کرفت که زمستان را در آنجا بسر — اسطخر
برد و بعیش و عشرت مشغول کشت و چند مهمانی بزرک داد در یکی از آن مجالس زنی
یونانیه معشوقه اسکندر تکلیف کرد که اسطخر را بجهة خوش آمد یونانیان و تلافی
آتشهائی که کزرکس در یونان افروخته بود بسوزانند مدعوین که همه مست بودند
تصدیق کردند لهذا اسکندر بدست خود مشعلی کرفته قصر را آتش زد همه صاحب منصبان
او را تقلید کردند آن عمارت که بقول کنت کواس مورخ بنایش اغلب از چوب سدر بود
طولی نکشید که تماماً سوخت در بهار اسکندر که قصد تعرض دارا داشت عازم
مملکت مدی شد که دارا در آنجا بود دارا از آمدن اسکندر بطرف اکباتان
(همدان) مطلع شد از آنجا بیرون آمد که به باکتریان برود ولی فوراً تغییر قصد داده
عزم کرد که یکدفعه دیکر با اسکندر جنک کند در بینی که مشغول جمع آوری لشکر بود
بسوس والی باکتریان با نابارزان که از بزرکان ایران بود تمهید کردند که چنانچه

اسکندر ایشان را تعاقب کند دارا را مقید ساخته تسلیم او نمایند و اگر از چنگ لشکر
اسکندر نتوانند که بجهت دارا را بقتل برسانند و سلطنت را غصب کنند و باز طرح
جدال با اسکندر بریزند علی هذا دارا را گرفته او را با زنجیر طلا مقید ساخته
در یک عراده که با پوست پوشیده بود منزل نشانیده عازم باکتریان شدند پاسبانان
عراده چونکه غریب بودند دیگر انکس را که در عراده بود نمیدانستند منافقین بسوس را
دیگر سرداری کل دادند اغلب رؤسای لشکر که در اینکار میل موافقت نداشتند
از بسوس جدا شدند اسکندر و باکباتان که رسید شنید که دارا پنج روز پیش از آنشهر
رفته است فوراً از قفای او شتافت در مملکت پارت در آنجا از یک نفر بزرگان ایران تفصیل
خیانتکاری بسوس و نابارزان را شنید از استماع این خبر بیشتر عجله کرد همه شب را تا
اواسط روز دیگر تاخته بقریه رسید که شب قبل بسوس در آنجا مانده بود نزدیک غروب
از آن قریه حرکت نموده صبح روز دیگر علی الطلیعه به بسوس رسید که سربازهای متفرق
و بی اسلحه میرفتند اسکندر با قشون تاخته ایشان را فراری کرد چونکه نابارزان و
بارسا اَنتس دیدند که اسکندر از دست از تعاقب نمیکشد دارا را زخم قاتل زده با
ششصد نفر سواره گریختند و قبیکه قشون ماکادونیه رسیدند دارا جان بقابض
ارواح داده بود اسکندر حکم کرد جسدش را بجانب ایران حمل کردند که در مقبره سلاطین
دفن کنند دارا پنجاه سال داشت فوت او در سنه چهار هزار و ششصد و هفتاد و چهار
از خلقت عالم موافق سیصد و سی سال قبل از میلاد اتفاق افتاد موافق قول مورخین
دارا در نیکی منظر و شجاعت بر همه خلق ایران امتیاز داشته و ملایم و سخی طبع بوده است
گویا تعریفاتی که از او میکنند بیجا نیست و محتمل است که اگر در عصر دیگر سلطنت داشت
نام نیک تحصیل میکرد ولی بعد از آنکه در مقابل یکنفر مدعی مثل اسکندر پیدا شد

از عهده

از عهده کار بر نیامد بعد از آنکه دارا را کشتند بسوس و نابارزان از هم جدا شدند
اولی بسمت باکتریان دومی بطرف هیرکانی (طبرستان) رفت مقصود شان این بود که
اسکندر متفکر بماند که کدام یک از ایشان را تعاقب نماید یا اینکه مجبور شود استعداد خود را
بدو قسمت کند اسکندر رو بطرف بسوس را تعاقب کرد تا اینکه سپیتامن نام از نزدیکان
بسوس قصد کرد که او را با اسکندر تسلیم کند لهذا تاج سلطنت از سر بسوس برداشته
و لباس دارا را که پوشیده بود پاره کرده او را مغلولاً باردوگاه ماکادونیه برد و او را
عریان زنجیر بگردن پیش اسکندر حاضر ساخت اسکندر بعد از آنکه سپیتامن را اجر
کافی داد بسوس را گوش و بینی بریده تسلیم اکساترس برادر دارا نمود که او را بمناسبه
خلافی که کرده سیاست نماید بسوس را بدو درخت که سر آنها را پیش از آن خم کرده بودند
بسته بعد طناب که هر دو درخت را بهم نزدیک داشت بریده بدن بسوس بدو نیم
پاره شد بعد از مرگ این خبیث اسکندر آسوده مالک کل مملکت دارا شد دولت
ایران از عهد کیخسرو تا اسکندر دویست و شش سال دوام کرد پس از آنکه اسکندر
جهان فانی را بدرود کرد سران سپاه در ابتدا آرید برادر حرامی او را پادشاه و بتخت نشاندند
و هر یک بجانشینی هر مملکتی که در آنجا والی بودند رفتند و طولی نکشید که کلهم از
اطاعت ظاهری که از آن پادشاه میکردند سرپیچی کردند و خود را پادشاه
ممالکی که در تحت حکومت ایشان بود نامیدند منجمله سلوکس بود که از بس فتح
کرده بود نیکاتور یعنی فتاح لقب داشت این سردار بر همه ایران زمین و تمام آسیا
مگر کوله سیریه (قسمتی از شامات است) و عربستان و فلسطین تسلط یافته او و نژادش
بپادشاه سیریه (شامات) معروف شدند جلوس او بر تخت سیصد و دوازده
سال قبل از میلاد بود بعد از او سلطنت به پسرش انتیوکوس سُتیر تعلق

کرفت و لی در سنه دویست و پنجاه و شش قبل از عیسی ع که سلطنت با انتیوکوس تیوس
جانشین پادشاه پیشین بود ارزاس نام از بزرگان ملت پارت با اکثرین اغاز
سرکشی نهاده اکاتوکلس نایب اینپادشاه شوریده دولتی را بنیاد نهاد که بدولت پارت
یا ارزاسید معروف است قبل از نکارش تاریخ دودمان ارزاس باید گفت که دولت
معروف بپارت را با دولت ایران تفاوتی نیست و حال انکه بعضی از مورخین هر دو را
از هم مجزا شمرده اند اکرچه موافق قول قدما پارتها از نسل سیتها هستند ولی این قوم
بسیا قلیل بودند چرا که ربع قسمت از خاک ایران سکنی داشتند و ایشانرا ابنای
سند و باشد که از خود قشونی بان عدت که نژاد ارزاس بجهت حفظ مملکت یا ایلغار
بممالک مجاور آماده ساختند مهیا کنند ایالات مملکت قدیم ایران همینکه بتصرف
سلاطین ارزاسی در آمدند لابد مردان جنگی آن ایالات در قشون این سلاطین
خدمت کردند و فقط تفاوتی که شد خلاف است که بگوییم همان پادشاها تنها کردند با عتقاد ما
مملکت ایران تقریبا بهمان وضع سابق باقی بود تفاوتی که پیدا شد انتقال سلطنت
از دودمان سلوکوس بسلسله ارزاس بعد بنا ساپنان بود مورخین یونانی و
لاتین که تاریخ دولت پارت را نکاشته تنها بذکر همان وقایعی که رومیان در آن
مداخله داشتند اکتفا کرده سایر وقایع را شرح مختصر داده اند مورخین ایرانی هم
کذشته از اینکه این نقص را رفع نکرده بعلاوه بطور صحیح اسامی جانشینان ارزاس را
هم ننوشته اند ترتیبی که از نژاد ارزاس در ذیل منظور کرده هم موافق قول مورخین
یونانی و لاتین است ملکولم انکلیسی در تاریخ ایران میکوید که از وقت مرک
اسکندر تا زمان سلطنت اردشیر پانصد سال طول کشید و وقایع این مدت
طویل را میتوان کفت که کلیة در تواریخ ایران ناقص شرح داده اند در صورتیکه تنها از
بنوشجات

بنوشجات مصنفین رومی رجوع میکنند می بینند که در این مدت وقایعی چند در ایران
دست داده که با کبر ترین ملل بزرگ افتاده مجبور بود سلاطین پارت که حتی اسمشان
هم در مملکت خودشان شناخته نیست تنها سلاطینی بوده که توانسته اند در مقابل
رومیان که نهایت اقتدار را داشته اند مقاومت کنند اینکه مکرر بر لشکر منظم
رومیان غلبه کردند سبب کلی وضع خاک ایران و سبک جنگ کردن ایشان بود
سرحد مملکت پادشاهان در مقابل رومیان از دریای خزر تا خلیج فارس ممتد و عبارت از
بیابانهای وسیع و کوههای خشک مرتفع و سیلابهای عریض سریع بود بهر طرف
که رومیان میرفتند نه آب و نه آذوقه میافتند و همان طرز جنگ کردن ایرانیان
که بجانب دشمن تیر قاتل میانداختند و زود فرار میکردند اسبابی شد که تمام مدت
مملکت ایران آزاد ماند این شیوه جنگ کردن بقسمی مناسب بود که هر دفعه که
بر بازان جنگی رومی تکلیف میشد که بدعوای پادشاها بروند شکایت میکردند

[illegible] مقصود [illegible] ایشان نمایند

فهرست سلاطین خودمان از ارزاس از قراریکه در ذیل بقلم آمده است

اولا ارزاس است این شخص دویست و پنجاه و شش سال قبل از عیسی ع بر انتیوکوس تیوس
شوریده دولتی در مملکت پارت بنیاد نهاد در یکی از جنگها زخمی شده بعد از چندی
در گذشت و سلطنت به برادرش تیرداد نام رسید تیرداد که در سال دویست
و پنجاه و سه قبل از عیسی ع بر تخت نشست خود را ارزاس نامید و ابتدا از لشکر
سلوکوس کالینیکوس پسر و جانشین انتیوکوس تیوس شکست خورده مجبوراً از خاک
پارت بیرون رفت ولی مجدداً بازگشت حتی طبرستان را هم فتح کرد در سال دویست
و شانزده فوت شد ارددان اول پسرش بر تخت نشست بیست سال با کمال قابلیت سلطنت

کرد بجای وی پسرش فرهاد پاتوس پانزده سال شهریاری نمود فرهادت پسر او
در سنه صد و هشتاد و یک سلطان شد بعد از آنکه بر قوم ماردها فایق آمد فوت کرد
برادرش میتریدات اول در سال صد و هفتاد و سه بر تخت جلوس نمود این پادشا
ممالک باکتریان و آریان و مدی و الیمائید و چند جای دیگر را مسخر کرد و بهند در بند
ایلغار نمود طول مدت تاج داری او تخمیناً سی و هفت سال است پسرش فرهادت
بجای او نشسته در سال صد و بیست و هشت قبل از حضرت عیسی ع در جنگ با قوم
سیت کشته شد اردوان ثانی که عمو و هم جانشین او بود کشته شد میتریدات ثانی
پسر اردوان ثانی در سال صد و بیست و چهار بتخت نشست از جهة عقلی که داشت
و فتوحاتی که کرد شایسته لقب کبیر است که باو داده اند مناسکیرس پسر فرهادت اول
در سال هشتاد و هفت بجای عموی خویش میتریدات ثانی نشست سیناتروکس
پسر میتریدات اول را که بقصد تحصیل تاج و تخت سرکشی آغاز نهاد بقید اطاعت
در آورد از جهة جدال داخله اشکانیان دولت ضعیف شد که ارامنه بلامانع پیوسته
با ایالات مملکت پارت که مجاور خاک ایشان بود میتاختند این پادشاه عمر زیاد کرد
و در سال هفتاد و هفت فوت شد سیناتروکس که بجای او پادشاه شد از جهة
کبر سن پسرش فرهادت سوم را در سلطنت شرکت داد در سال شصت و نه فوت
شد فرهادت تنها سلطنت کرد و با رومیان عهدنامه اتحاد بست در سال شصت و یک
پسرهایش و پر اسموم ساختند میتریدات سوم که در قتل پدر شرکت کرده بود در سال
شصت که بتخت نشست برادرش اردو را از آنکه آغاز عناد نهاده بود جلای وطن
داد آنقدر قساوت قلب داشت که رعیت از او متنفر شد عاقبت اخراجش کرده بجای
او اردو در اختیار کرده اردو در سال پنجاه و چهار بر میتریدات دست یافته او را بکشت

واقعه عمده

واقعه عمده سلطنت او تفصیل شکست خوردن کراسوس سردار روم است
که خود او با همه لشکری که داشت تلف شدند که بعد بشامات ایلغار نمود کاسیوس
او را از آنجا بیرون کرد در سال پنجاه که سنه پنجاه قبل از عیسی ع بود پسرش پاکور را
بلاتخاک ماًمور کرد او هم غالب نیز چند سال بعد وانتی دیوس سردار روم پاکور را
مغلوب و مقتول ساخت در سال سی و هفت اردود را پسرش فرهادت خفه کرد فرهادت
چهارم جدال با بین انتوان و اقسطس داشت و مغتنم شمرده بخاک ارمنستان و مدی تاختن کرد
رعیت ایران از او نفرت کرده بیرونش کردند ولی بعد از قوم سیت در دو سلطنت یافت
پسرش اما در سال چهار قبل از عیسی ع فرهادتاسس او را خفه کرد وی نیز بدست اردو ثانی
کشته شد طولی نکشید که او را هم کشتند و نونس پسر فرهادت چهارم که بعنوان گروه
در نزد رومیان بود در سال شش میلادی پادشاه او را بجهة سلطنت احضار کردند
چونکه برسومات رومی آراسته بود رعیت از وی نفرت یافته سلطنت را با اردوان
پادشاه قوم سیت که از طرف مادر بدودمان او را نسبت میبرد منتقل کردند بعد
از دو سال جنگ عاقبت و نونس مجبور بکناره جست و سلطنت در سال پانزده از میلاد
مستقلاً با اردوان سوم باقی ماند پسرش اردود را بر تخت ارمنستان نشانیده بر
قیصر روم بملاحظه اینکه نگذارد پادشاها تاخت و تاز کنند ژرمانیکوس سردار را
بجنگ اردو در فرستاد سردار روم اردو را اخراج و پادشاهی دیگر را بجهة ارامنه تعیین نمود
اردوان سوم بعد از آنکه باردانی پسر دومی خود را بجهة ولایت عهد مشخص کرد در سال
چهل و سه میلادی جهان را وداع گفت گوتارزس پسر بزرگ اردوان سلطنت را از باردانس
مجبرا برادر کوچک ربود ولی چونکه شقی القلب بود سلطنت را باز بر باردانس واگذار کرد
این پادشاه در سال چهل و هفت میلادی بمرد باز گوتارزس پادشاه شد در سال پنجاه

ولی سلطنت تیگرانس ثانی که از شاهزادگان خانواده سلطنت بود در سی و یک سال بعد
ولگز اول پسرش پادشاهی یافت بار منستان ایلغار نمود و با دولت روم معاهدات
سابق را تجدید کرد در سال نود بعالم باقی شتافت پسر بزرگش پاکور بعد از هفده سال
سلطنت مرد برادرش خسرو تاج بر سر نهاد با تراژان قیصر روم جنگ کرد ولگز ثانی
پسر او در سال صد و سی و چهار بتخت نشست و در سال صد و هشتاد و هشت فوت کرد
این پادشاه با رومیان جنگ کرد و مکرر قشونش مغلوب شدند پارتها بجای او مونزس
را پادشاه کردند ولی بعد باز سلطنت یافت و بعد از او پسرش ولگز سوم شهریار
گردید اردوان چهارم که در سال دویست و چهارده پادشاه شد با رومیان جنگ کرد
و ایشان را مجبور نمود باینکه مصالحه کنند شرایط مصالحه نامه بحبه او افتخار داشت
ولی در این جنگ بهترین لشکر او تلف شدند یک نفر اردشیر نام که از حیثیت نسب ایرانی
امتیازی نداشت وقت را مناسب دید که پارتها را از تسلطی که بر ایرانیان مدتها یافته
بودند بیندازد اردوان از شورش او اطلاع یافت با همه استعدادی که داشت بجنگ
وی رفت استعداد طرفین تقریبا مقابل بود بعد از جنگ سختی عاقبت ایرانیان فایق
آمدند اردوان بقید اسیری در آمد او را بحکم اردشیر بقتل رسانیدند سلطنت دودمان
ارزاس بعد از قریب پانصد سال دوام بدین قسم منقرض شد نسل ارزاس در شخص
اردوان مقطوع نشد زیرا که یک شعبه از نسل او تا اواسط مائه ششم باز در
ارمنستان سلطنت کردند

شرح سلطنت ساسانیان موافق قول مورخین یونانی و لاطین

اردشیر که بر اردوان غالب آمد پسر بابک نام کفش دوز بود در زنی یک نفر صاحب منصب
ساسان نام که از ولایت توم کادوزین میگذشت در خانه بابک منزل گرفت بابک

کرد علم

کرده علم ستاره شناسی مهارتی کامل داشت از روی آن علم فهمید که از ساسان
پسری بعرصه وجود خواهد آمد که در عالم مشهور خواهد شد باین واسطه بابک طالب
شد که بوسیله وصلت ساسان را با خانواده خود پیوند کند ولی چونکه زنی در طایفه
او نبود که بمزاوجت او در آورد زن خود را تکلیف کرد که با ساسان طرح مرافقت
بیندازد از این وصلت حرامی اردشیر بوجود آمد وقتی که بر ایران سلطنت یافت
بابک و ساسان هر دو بر پدری او افتخار میجستند بعد از آنکه مدتی مجاجه بطول
انجامید عاقبت قرار بر این گذاردند که اردشیر را پسر بابک و از خانواده ساسان
بخوانند اردشیر که مردی شجاع و باهمت و در مشق بدنی پیشا ماهر بود قصد کرد که
ایران را از قید اطاعت سلاطین ارزاسی بر آورد در این بود که بر پارتها غلبه کرد و اردوان را
بکشت و در سال دویست و بیست و شش بر تخت نشسته شاهنشاه لقب گرفت همینکه
در سلطنت استقلال یافت عزم کرد که دولت ایران همان جلوه و شکوه سابق را بیابد
تدارک لشکر کافی کرده برومیان اعلان کرد که از کیخسرو تا دارا تمام ولایات آسیای
صغیر که حالا در تصرف ایشان است از ایران بوده حالا باید مسترد بدارند اسکندر سور
که در آنوقت قیصر روم بود چونکه میل ببقای صلح داشت در جواب اردشیر پیغام
کرد که از صرافت این نزاع که نتیجه آن نامعلوم است بیفتد و از لشکر روم که مکرر
بر ایران فایق آمدند بترسد اردشیر اعتنا نکرده بلاد ونک بر اماکن مستحکم که
رومیان در سراسر شط فرات داشتند بتاخت و اغلب ایالات مجاور این شط را
مسخر کرد آنوقت قیصر روم تدارک لشکر کرده عازم الجزیره شد بشهر انطاکیه که رسید
چند نفر نزد اردشیر مأمور و او را بانعقاد مصالحه تکلیف کرد پادشاه ایران
مأمورین اسکندر را نپذیرفت و چهارصد نفر از مردمان بلند قامت را با البسه نفیسه

وسائح بسیار ممتاز و اسبهای بی‌نظیر نزد قیصر مامور کرد این اشخاص که مخصوصاً به قیصر
رفتند گفتند باید همه شامات و آسیای صغیر را بپادشاه ایران واگذار کنند اسکندر
از این سلوک متغیر گشته گفت مامورین اردشیر را گرفته بمملکت فریژی فرستاد
و با ایشان در آنجا ملک داد پس از آن به الجزیره وارد شد و همه آنخاک را در واقع بدون
مجادله مسخر ساخت وقایعی را که بعد از این دعوی روی داد مورخین بطوری مختلف
نقل کرده‌اند که بهتر میدانیم هیچ ننویسیم همینکه اسکندر سیور بشهر روم معاودت
کرد اردشیر غیبت او را مغتنم شمرده همه ایالاتی را که رومیان از او گرفته بودند پس
گرفت این پادشاه بعد از چهارده سال و ده ماه سلطنت فوت کرد

شاپور پسر اردشیر در سال دویست و چهل و یک عیسوی بتخت نشسته با رومیان جنگ کرد
گوردین که در آنوقت قیصر روم بود با قشون مستعد بشامات رفته عازم جنگ با
شاپور شد و ایرانیانرا مجبور کرد که بولایت خویش بازگردند در آن بین یکنفر عرب
فیلقوس نام قیصر را بکشت که بجای او بتخت بنشیند با اردشیر مصالحه کرد و ممالک الجزیره
و ارمنستان را باو واگذارد ولی بعد چونکه اجزای مجلس شورای شهر روم باین کار صحه
نگذاردند فیلقوس مجدداً آن ممالک را پس گرفت لشکر روم که بولایت ایرانیان بازبنای
تاخت و تاز گذاردند و تا شهر ادیس رفته آنجا را محاصره کردند مراتب که بسمع والرین
قیصر رسید بامداد شتافت اما از جهت بدی نحوست یا از بابت خیانت سران سپاه در
جائی واقع شد که شجاعت و نظام لشکر روم بکار نیامد و قیصر اسیر شد بعد از این واقعه
شاپور مکرر بر رومیان غلبه کرد ولی بعد از اودینا پادشاه پلمیر شوهر زنوبیه که
بدلداری معروف است شکست خورد شاپور که بایران مراجعت میکرد از جهت تغییری
که از این شکست باو دست داده بود و سفاکی فطرتی حکم کرد اغلبی از اسرای روم را
کشتند

کشتند و بدسلوکی او نسبت به والرین بدرجه‌ای رسید که باسب که سوار میشد پا بگردن
او میگذارد و موافق قول بعضی از مورخین عاقبت بحکم او قیصر را زنده پوست کندند
و آن بیرق رنگ از تمام شاپور کاهید شد پادشاه پلمیر با ایالات سرحدیه ایران حتی دو
دفعه تا شط بغداد تاخت بعد از مرگ زوجه‌اش زنوبیه جنگ را امتداد داد تا وقتی که
بقصد مدافعه بجنگ اورلین قیصر روم رفت که بمملکت او تاختن کرده بود شاپور که
از دست زنوبیه آسوده شد متعرض چند قوم بی‌تربیت شد که در جوار خاک ایران منزل
داشتند سلطنت او سی و یک سال کشید هرمز میداس یا هرمز میداث پسر او در
سال دویست و هفتاد و دو بتخت نشست بیش از یک سال و ده روز سلطنت نکرد
پسرش وارادان اول سه سال شهریاری کرد و وارادان ثانی پسر او در سال دویست و
هفتاد و شش بتخت نشست تدارک دید که با رومیان جنگ کند اما پروبوس قیصر
پیش دستی کرده فی نفسه بجنگ پادشاه ایران شتافت و وارادان را واهمه دست داد و
وزیر مختار نزد قیصر فرستاد که مصالحه کنند قیصر فرستادگان او را متکبرانه پذیرفت ولی
تمکین بمصالحه کرد بعد از چندی چونکه پروبوس شنید که پادشاه ایران باز قصد تاختن
بخاک روم دارد قصد کرد که بر او سبقت گیرد در بین راه لشکر روم او را بقتل رسانیدند
کاروس جانشین او بلامانع تا شهر کتزیفون (مداین) رفت ولی بمرد آنوقت قشون
رومی برادری دیوکلسین عازم مراجعت به ایطالیا شد و وارادان همینکه از شر رومیان
محفوظ شد بکار استحکام سرحد مملکت خویش پرداخت و در حینی که تدارک میدید
که بخاک روم بتازد ناگاه دیوکلسین قیصر با قشون وافر بارمنستان آمد پادشاه
ایران جرات نکرد که از مملکت خویش خارج شود اندکی بعد فوت شد طول شهریاری
او هفده سال بود
پسرش وارادان سوم در سال دویست و نود و سه

سگزی

جلوس کرد لقب او سگانشاه است و جهت این است که سلاطین ایران عادت این بود
که بر هر قومی که فایق میشدند تنها پادشاه آن قوم را میکشتند و لقبش را بر پسران
خود میدادند چونکه وارادان ثالث هم بر قوم سجستان فایق آمد پسرش وارادان ثالث

سجستان

لقب گرفت که بمعنی پادشاه قوم سجستان است   نارسس که در سال دویست
و نود و چهار بتخت نشست هفت سال و پنج ماه سلطنت کرد گالریوس سردار روم دو دفعه
او را شکست داد و تا ماورای شط بغداد تاخت ولی عاقبت پادشاه ایران دو مرتبه او را
در خواب غفلت یافته شکسته و مغلوبشان ساخت گالریوس با هزار گونه محنت بگریخت
در ثانی دیوکلسین قیصر بگالر لشکر معتبر سپرد و آن سردار شکست فاحش را بپادشاه
ایران کرد در جنگ زخمی شده بود با بقیه لشکر خویش بکوههای مرتفعه پناه برد همراهش
و خزانه و زن و فرزندان و خواهران و معشوقه های او بتصرف رومیان در آمد در آخر
صلح لابد گشت پنج ایالت بایشان واگذار کرد گالر زوجه پادشاه را دختر و خواهران
و معشوقه ها و بعضی از معارف ایران را نگاه داشت که هنگام ورود بشهر روم جزو
جلال خود سازد پادشاه ایران از فرط غصه هلاک شد   هورمسداس یا هرمز

هرمز

ثانی در سال سیصد و دو بتخت نشست مانند پدر هفت سال و چند ماه سلطنت کرد
این پادشاه که ضعف مزاج داشت همینکه ناخوش و بستری شد رجال دولت متعهد
کردا از ایشان جویا شدند که آیا ملکه که آنوقت آبستن بود پسر خواهد زائید
یا دختر چونکه منجمها گفتند که پسر میزاید رجال دولت تاج سلطنت را بر روی سینه ملکه
گذارده قسم یاد کردند که بر پسر هورمسداس که هنوز تولد نشده بود بطور وفادار ثابت
کنند پسر مزبور اگر در سال سیصد و ده از ملکه بوجود آمد شاپور ثانی نام نهادند پادشاه
بزرگی بود همین در خیال بود که ایالاتی را که از سلاطین ایران رومیان گرفته بودند

مسخر باید

مسخر بسازد از آنجا که میدانست که تنها استطاعت جدال با رومیان را ندارد پیوسته
ملل مجاور خاک متصرفی روم را تحریک نمود که بآن خاک بتازند خاک ایران از طرف
شمال و مشرق وسعت داد از جهت مهارتی که در عمل کشور و لشکر داشت بر مداخل دولت
و نظام قشون بیفزود و همیشه قوانین ولایت و شریعت ایران را محترم داشت با مقتضای
اعتقاد پاپولی نیل عیسویان را صدمه میزد ولی بعد از آنکه قسطنطین از او مکتوباً توقع کرد
دیگر کمتر متعرض ایشان شد بعد از آنکه تدارک شایان دید از قسطنطین خواهش کرد
که ایالات اسیای صغیر را که در تصرف داشت مسترد نماید قیصر روم با وجود که مرتش عزم
جنگ کرد ولی اجل او را مهلت نداد شاپور اغتشاشاتی را که بعد از فوت قیصر روی
داد مغتنم شمرده همه ایالاتی را که طالب بود متصرف شد کنستانس بجنگ او آمد این دعوا را
مختلف شرح داده اند ولی ظاهراً معلوم میشود که ایرانیان گاهی غالب و گاهی مغلوب بوده اند
در جنگ سواره همیشه برتری داشته اند شاپور بهیچ تدبیر نتوانست شهر نیزیب را مسخر
سازد در این نزاع یکشبی جنگی روی داده در ابتدا ایرانیان فایق آمدند ولی بعد
رومیان غلبه یافته شاپور را زخمی و پسرش را مقتول ساختند پادشاه ایران و قیصر روم
از اینکه جنگ بطول انجامیده بود بستوه آمده قشون خود را برای سپاه سپردن بممالک
خود عود کردند شاپور چند قوم بی تربیت را مطیع خود ساخت و با بعضی دیگر عهد
مستحکم بست در همان بین دولتین روم و ایران بیکدیگر تکلیف مصالحه کردند ولی
تکالیف شاقه طرفین مانع از انعقاد مصالحه شد در آن گیرودار یکنفر صاحب منصب رومی
انتونی نام که از قیصر شاکی بود بخدمت شاپور پناه برد پادشاه ایران باو کمال اعتماد یافت
و بدلالت وی بطرف فرات تاخت که بخاک شامات ایلغار کند اورسینی کوس سردار
روم با مستحکماتی که در طول فرات بنیاد کرده لشکر شاپور را از پیش رفتن مانع آمد پادشا

ایران چونکه نتوانست بعنف گذر کند شهر آمید را محاصره کرد بعد از هفتاد و سه روز
شهر را بیورش گرفت از ایرانیان خیلی تلف شدند بحکم شاپور صاحب منصبان قشون
ساخلوی را کشتند و سربازها را بقید بندگی در آوردند بعد بر الجزیره داخل شده
دو شهر سنگارا را متصرف و ویران ساخت و شهر بزتارا هم محاصره کرد ولی مجبور گردید دست
از محاصره کشید در آن هنگام کنستانس که از شط فرات گذشته بود هر قدر
کرد که شهر بزآدا را پس بگیرد ممکن نشد این شهر را شاپور بعد از چند روز محاصره گرفته
محکم کرده بود قیصر از جهت وفور باران بشامات رفته زمستان را در آنجا بسر برد در
بهار شاپور قشون وافری گرد آورده در قلعه‌جات ساخلوی گذارده در خاک ایران
منتظر دشمن نماند طولی نکشید که کنستانس فوت کرد ژولین ملقب به آپوستا که
بجای او نشست در تدارک جنگ با ایرانیان برآمد بکردستان ورود کرد شهر و
قلعه متعدد گرفت و تا شهر کتزیفون (مداین) تاخت میخواست آنجا را محاصره
کند ولی سران سپاه چونکه باو گفتند که این شهر در کمال استحکام است و پادشاه ایران
بعجلتاً با امداد آن خواهد آمد از صرافت افتاد و بعد از سوزانیدن کشتیهای خود که در
شط بغداد بود پیشدستی کرده در سوزانیدن کشتیها دو منظور بود یکی اینکه مبادا
بتصرف ایرانیان درآید و دیگر اینکه بجهت حفاظت آنها از لشکر خویش نگاهدارد که بعد
از آنکه باین امر بی معنی حکم داد پشیمان شد ولی سودی نداشت همینکه ایرانیان از این
تفصیل مطلع شدند صحراها را ویران ساختند که قشون روم از نبودن آذوقه تلف
شود باین حالت ژولین راه کردوان پیش گرفت باین امید که در آنجا آذوقه بیابد
در بین راه رومیان دوچار تعرض ایرانیان و هم گرسنگی بودند در محلی مارانگا نام ۱
لشکر معتبری از ایران بسرکردگی مرین نام یافتند دو پسر شاپور با چند نفر از بزرگان

ایرانیان

ایران هم همراه بودند ایرانیان همه نوع سلاح در بر و کلاه خود شبیه بکله انسان
بر سر داشتند کلاه خودها جای چشم و دماغ داشتند تا اینکه بتوانند ببینند و هم
نفس کشند مرسلن نام نوشته است که مخصوصاً بکلی تمام سواره ایرانی با نیزه‌های
بلند باین میمود که سوارها را با اسبها با قلاب و تسمه باشند پهلوی ایشان کمانداران
بودند و با تیرهای ازنی زخم کاری وارد میآوردند بعد از آن فیلها بودند و میان
بجنگ ابتدا کردند پس از جنگ مطول سختی خم آوردند سر دو زمانی بین دو لشکر
متارکه شد بعد باز بجنگ پرداختند ژولین که بی زره پیش آمده بود زخم قاتل برداشت
ژووین که بانتخاب سربازان بجای او منصوب گردید برای اینکه رومیان استخلاص
بیابند بمصالحه راضی شد و پنج ایالت با شهر نیزیب و سنگارا بشاپور واگذار کرد
بعد از این معاهده شاپور بتاتارستان و هندوستان تاختن کرد ژووین قیصر روم
پس از هشت ماه سلطنت فوت کرده شاپور نقض عهد نموده بخاک روم داخل شده بارمنستان
رفت و از راس پادشاه آنجا را بکشت چونکه سرداری از طرف روم رسید پادشاه ایران
مجبوراً بمملکت خویش بازگشت و پای تخت را در مداین که سابقاً دار السلطنه سلاطین
پارت بود قرار داد مدتی نکشید که بمرد مدت عمر و سلطنت او هفتاد سال بود
اردشیر ثانی که بعضی پسر و برخی برادر شاپور ثانی خوانند در سیصد و هشتاد
جلوس کرد در ظرف چهار سال سلطنت هیچ با رومیان نجنگید شاپور ثالث پسر او
در سیصد و هشتاد و سه بتخت نشست پنج سال سلطنت کرد شرح تاج داری او در
دست نیست نقض عهد با رومیان نکرد وارازان چهارم پسر او موافق قول آگاتیاس
بکرمانشاه ملقب بود زیرا که در عهد شهریاری پدر حکومت ایالت کرمان داشت همیشه
با ایشان در صلح بود از این جهت است که با اینکه یازده سال سلطنت کرد و جنگی ننمود

شرح مختصری از سلطنت او داده اند. یزدجرد که در سنه چهارصد بجای او بر
تخت قرار گرفت بلاشبهه از جمله بزرگترین سلاطین ایران است. ارکادیوس قیصر روم
قبل از آنکه فوت کند بموجب وصیتنامه از یزدجرد مستدعی شد که قیم پسرش تئودوز ثانی
بشود. یزدجرد که بمراتب اطلاع یافت فوراً انتیوکوس نام که یکی از خوبترین سرداران خویش
و مرد پرتجربه بود با سلامبول فرستاد که مراقب تربیت تئودوز باشد و نامزد این شورا
پیغام کرد که هر کس متعرض تئودوز شود دچار غضب پادشاه ایران خواهد شد
یزدجرد همیشه بهمین طور جوانمردی کرد و تا بود مملکت روم شرقی از جهت حمایت او در
امان ماند. یزدجرد که پیرو مذهب مغان بود در ابتدا ظاهراً متعرض عیسویان شد
ولی بعد بدلالت ماراتاس نام کشیش که از طرف تئودوز بحضرت او بسمت ایلچی گری
قیام داشت عقیده او تغییر کرد با وجود کمال انکار مغها اذن داد که عیسویان در همه خاک
ایران معابد بنیاد کنند. بیست و یک سال سلطنت کرد.

پسرش وارارانِ پنجم در چهارصد و بیست و یک جلوس نمود. در ابتدا مزاحم عیسویان
شد. اغلب از خوف هلاکت بخاک روم رفتند. مغها در سرحدها مواظب تعیین کردند
۲ که عیسویان را بگیرند. با وصف این همه گریختند. پادشاه ایران باسم اینکه عیسویان
از تبعه او هستند از تئودوز خواست که [۲] ... قیصر چونکه میدانست که چه بر سر آنها میآید تمکین — ایشان را
ننمود. وارارانِ بجهت تلافی عمله جات روم را که تئودوز بجهة یزدجرد فرستاده بود
که در معادن طلا و نقره کار کنند گرفت و املاک رومیان را که در ایران داشتند
ضبط کرد. چونکه پادشاه ایران بسیار شجاع و با همت بود و در زد و مشق یکه نظیر
نداشت مجادله را بمصالحه ترجیح میداد لابد کار بجدال کشید. قشون ایران بسردار ۱
نارسس در بخار عازم جنگ شد رومیان هم تا ایالت ارزاتن پیش آمده بودند

این ایالت از جمله پنج ایالتی بود که در دوره با ایرانیان واگذار کرده بود در آنجا یک
جنگ بزرگ دست داده نارسس شکست خورد. این سردار برای اینکه میدان جنگ
در خاک روم قرار دهد بطرف دشتهای الجزیره تا منترو و بشط فرات رفت. اما آرداپیریوس
در ظاهر شهر نیزیب با او رسید. سردار ایران با او اظهار خواستن سوال کرد که در
چه روز و در کجا حاضر است که کار جنگ را بپایان برساند. سردار روم در جواب تعیین
کرد که سرداران سپاه روم را مرکز رسم نبوده که در تدابیر جنگ با خصم مشاوره کنند. بعد
۴ از آن بعضی قشون روم امداد رسید سردار ایران از جهت کثرت لشکر مقابل مجبور
بشهر نیزیب پناه برده بمدافعه پرداخت. وارارن که از محاصره نیزیب اطلاع یافت قصد
کرد که بامداد برساند. برای اینکه راه بر لشکر روم قطع کند یک دسته قشون عرب
معروف بسارق که با او متحد بودند بطرف فرات روانه کرد و خود بطرف نیزیب شتافت
از قرار یکه میگویند این اعراب بیقاعده وهم کرده اغلب خود را بشط فرات انداخته
بمردند. اما وارارن که با همه استعداد ایران بسمت نیزیب میرفت همینکه سردار
روم از حرکت او اطلاع یافت بملاحظه اینکه نخواهد توانست در مقابل او مقاومت
نماید همه آلات جنگ را که در قلعه مهیا داشت بسوزانید و بخاک روم رفت. وارارن
بمحاصره شهر رزین شتافت که از وقتی که تئودوز آنجا را مرمت و مستحکم کرده بود
تئودوزیوپولیس مینامیدند. هنگامیکه مشغول محاصره بود چونکه بهیچ تدبیر نتوانست
شهر را متصرف شد لابد دست از محاصره کشید. در جنگ سال چهارصد و بیست و دو
پادشاه ایران انهزام یافت. یکنفر از بزرگان ایران نفری از شجاعترین رومیان را
بکارزار خواسته اریوبند نام یونانی تاخت از اسب سرنگون و با نیزه مغلوبش ساخت
ایرانیان این قضیه را بفال نامیمون گرفته دل باختند. از آن پس یکراست سردار روم بر

ومحض خاطر او چند نفر هم در باره عیسویان محبت منظور کرد اگر توجه پادشاه ایران نسبت
بعیسویان اثر تمام نبخشید جهت منع مغان بود که از ایشان تعرّض داشتند و واراران باقی عمر
بر آسودگی بسر برد و بعد از بیست سال که بسر برد عبث متأسف گشتند

یزدجرد ثانی پسر واراران پنجم در سال چهارصد و چهل و یک بتخت جلوس کرده در همان سال
واقعاتی در ارمنستان روی داد که بتاریخ ایران مناسبتی دارد بعد از آنکه در سنه سیصد
وهفتاد و چهار شاپور ثانی با رومیان عهد اتحاد بست یک قسمت از ارمنستان را
ضبط کرد سلاطین آن مملکت که از نسل پادشاهان پارت بودند با وجود تسلط دولت
ایران باز چند بالت آنجا را در تصرف داشتند آرزاس که با واراران پنجم معاصر بود
دو پسر داشت یکی تیگران و دیگری ارزاس نام داشتند ممالک خود را قبل از مردن میان
هر دو پسر قسمت کرد ولی سهم تیگران چهار برابر بیشتر بود ارزاس که ناراضی بود از تئودوز
ثانی مدد خواست تیگران را چونکه استطاعت جدال با لشکر روم نبود و از اطراف هم میخواست
تمکین از برادر بکند همه متصرفات خود را بیزدجرد واگذارده و به ایران پناه برده در آنجا آسوده
زندگانی کرد ارزاس هم سهم خویش را بقیصر روم بخشید قیصر قبول کرد و برای اینکه تسلط
خود را بنماید در یک فرسخی و نیمی سرچشمه شطین فرات و بغداد قلعه بنیاد کرده و تئودوز
پولیس نام نهاد هنگامی که اینکارها اتفاق می افتاد یزدجرد در کراسن مشغول تنبیه بعضی
یاغیان بود در مراجعت مصمم شد که در حفظ قسمت ارمنستان که تیگران باو داده بود
برآید و هم مانند شاپور بر همه ارمنستان ادعا کند تئودوز که از خیال پادشاه ایران
مطلع شد اناتولیوس سردار را با قشون بآنجا روانه کرد وقتیکه بالجزیره رسید
یزدجرد از شط بغداد گذشته بجلو رومیان شتافت هر دو قشون که باهم مقابل شدند
سردار روم از اینکه بجوانمردی پادشاه ایران بصیر بود از اسب پیاده شد تنها

ایشان فایق آمده سکنه نصیبین که از شهر بجمعة الخلق با ایشان بیرون آمده بودند
مغلوب ساخت با اینکه ایرانیان شکست میخوردند باز ایشان را امر فرمود چو اگر میتوانستند
قوه تدارک لشکر دیگر ببینند و رومیان بایستی از مسافات بعیده قشون حاضر نمایند
تئودوز که باین نکته ملتفت بود به پادشاه ایران تکلیف صلح کرد او هم بی مضایقه بود
ولی آن دسته از قشون ایران که به لایزال معروف بود مانع آمد این قشون که در پیشگاه
سلاطین ایران منزلتی داشتند و واراران را باین باز داشتند که قبل از قبول تکالیف
صلح یک دفعه دیگر باضمحلال رومیان همت بگمارند خود قشون مذکور دو دسته
شده یک دسته از جلو و یک دسته از عقب برومیان خواستند تاختن کرده یکنفر از
رومی بالای یک تپه حرکت ایرانیان را دیده سردار را مطلع ساخت قشون لایزال تمامت
و هر دو دسته را شکسته منهزم نمود بعد از اضمحلال قشون لایزال که باعث اتحاد و همت
ایرانیان بود واراران بتکالیف صلح گوش فرا داشت یک شرطش این بود که سلاطین
ایران مانع نشوند که از تبعه ایشان پیرو دین مسیح باشند موافق این شرط رفتار شد زیرا در همه
مدت سلطنت واراران متعرض عیسویان نشدند ولی نه بطور تشدد چو که پادشاه ایران
از وقتی که بواقعه که در ذیل مرقوم میباید شهادت داشت که اختیار عیسویان را محترم میشمرد
تفصیل این اجمال اینکه اوقاتیکه رومیان بر آرزانن ارمنستان وارد شدند جمعی از سکنه
آنجا را باسیری گرفته هفت هزار نفر از آنکسان را بشهر آمید بردند و در آنجا ایشان
دوچار فقر و فاقه شدند آکاس نام کشیش همه اسباب زینت معابد حتی ظروف متبرکه را
بفروخت و از قیمت این اشیا اسرا را مزید لباس و خرج راه داده بوطن روانه کرد واراران
محض اینکه امتنان خود را بآن کشیش بنماید ویرا بایران خواست چونکه آکاس از تئودوز
اجازه داشت بدربار ایران خدمت پادشاه رفت آن پادشاه ویرا بنهایت محترم داشت

روم بر لشکر

دین مسیح

دعوی

بخدمت او رفت که تکلیف صلح کند یزدجرد از اعتمادی که سردار روم با او نمود و با

باکمال احترام پذیرفت ولی تمکین نکرد که در جاهائی که از رومیان بود قرار مصالحه بدهد

بایران مراجعت نموده با آناتولیوس یک سال بعد قرار داد که در آن این شرایط معاهده

مرتب ساختند قرار بر این گذاردند که آن قسمت ارمنستان که مال تیگران بود از ایران

باشد و سهم ارزاس از رومیان و از هیچ طرف در سرحدات قلعه نسازند سهم ارمنستان

که از ایران بود پرسارمنی نام گرفت یزدجرد که احکام شدیده بر زجر عیسویان انتشار

داده بود بخواهش تئودوز موقوف کرد بعد از هفده سال و چهار ماه سلطنت مرد

در سال چهارصد و پنجاه و هشت مسیحی پروز بجای پدرش یزدجرد بر تخت نشست

این پادشاه با قوم هون سفید که هم افتالیت نام داشتند و سرحد ایران را میتاختند

جنگ کرد با لشکری معتبر بخاک آن قوم تاخته هونها بجنگلها و مضیقها پناه بردند و

بعد از آنکه لشکر ایران گذشت در تنگ مدخلهای مضیقها پاسبانها گذاردند پادشاه ایران

بعد از آنکه ملتفت شد که احتیاط از دست داده زیاد پیش رفته است با سرداران کنکاش

کرد که بچه تدبیر از آن بلیه استخلاص بیابند در همان بین فرستادگان پادشاه هون

در رسیده پادشاه ایران از بی‌باکی که کرده سرزنش کرده گفتند پادشاه ما باین شرایط

از جان پادشاه و لشکریان او میگذرد که خود او در حضور پادشاه بخاک بیفتد و او را

مانند خداوند خویش پرستش نماید و بموجب قسم تعهد نماید که ابدا با قوم ما جنگ نکند

پادشاه ایران با مغان در قبول بار این تکالیف مشورت کرد مغان در باب قسم

او را مختار کردند اما در باب پرستش گفتند باید با پادشاه خصم حیله نمود باید

که وقت طلوع آفتاب که هنگام پرستش شمس است پیش پادشاه دشمن بروی در

آداب پرستش را نسبت بخورشید منظور داری و باطنا از حقیقت بخاک افتادن

پیش

پیش دشمن بر وی پروز بدستور مغان رفتار کرده قسم را که دشمن میگفت خورده

بایران بازگشت طولی نکشید که مجددا با آن قوم لشکر کشید اما اینبار لشکر ایران را

مغلوب ساختند پروز هم کشته شد سلطنت او بیست سال بود میگویند این پادشاه

یکدانه مروارید گرانبها داشت که قبل از مردن برای اینکه بتصرف دیگری نیاید بدور

انداخت ایرانیان که همیشه میل بقصه و حکایات داشته‌اند در این باب نوشته‌اند که در

سواحل دریای فارس یک عدد صدف و در جوف آن یکدانه مروارید بسیار باصفای فوق

العاده بزرگ بود و در نزدیکی همان صدف یک جانور دریائی وجود داشت که از بس

بملاقات آن مروارید مایل بود پیوسته از قفای صدف میرفت که هر دفعه که دهن باز بکند

حاضر باشد همینکه این جانور را گرسنگی روی آورد اول طعمه را که در سر راه میبایست

خود و یا از نزدیک صدف میرفت یک نفر ماهیگیر نیز ملتفت آن صدف گشته ولی از ترس

آن جانور معترض نبود که در تحصیلش بکوشد مراتب را بر پروز عرضه داشت پادشاه

بسیار طالب مروارید شد و ماهیگیر را نوید داد و نوازش کرد که در تحصیل مروارید

بکوشد چونکه کار بر ماهیگیر تنگ شد و چاره جز تمکین ندید بخدمت پادشاه عرض کرد

که انسان جان را بر مال دنیا و اولاد را بر جان ترجیح میدهد چنانچه در انجام این کار بمقصود

رسیدم یقین دارم که مرا اجر کامل میدهید و تمام عمر را بکامرانی میگذرانم و اگر هم مردم

رعایت عیال و اولاد مرا میفرمائید پس مرگ هم مرا نافع است پس از ادای کلام بکار دریا

رفته در روی یک قله منتظر نشست تا جانور بجهة تحصیل قوت از صدف دور شد مروارید

برگرفت و رو بساحل نهاد چونکه دید جانور متعاقب او میاید مروارید را پیش کسانش که

آیین شمس — در ساحل منتظر بودند انداخت و جانور او را بلعید پس آن مروارید را برای پروز

برده او را از مراتب گذارش اطلاع دادند خلاصه پروز با سی نفر از پسرانش در

جنگی که ذکر شد کشته شدند تنها یکی دیگر باقی ماند کاواد نام که از جهت صغر سن
بدعوا نرفته بود ایرانیان بملاحظهٔ صلاح وقت که دولت در خطر بود جرئت نکردند
که سلطنت را بیک طفل بی تجربه باز گذارند لهذا در سال چهارصد و هشتاد و دو
بالاس برادر پروز را بر تخت نشانیدند این پادشاه کردار ای انواع صفات نیک
بود و هیچ از علم جنگ بهره نداشت لا بد ایرانیان در دو سال اول سلطنت او به افتالیتها باج
دادند و بعد دو سال بعد که باز تاج ازو نزول کشید و در مقابل خصم مقاومتی نکرد
بالاس از این غصه که نتوانست برادر از قید بیرون آورد بمرد
بعد از او کاواد در سال چهارصد و هشتاد و پنج تاج بر سر نهاد این پادشاه که در ان
بکمال و جنگ عشق داشت افتالیتها را که با ایران تاخته بودند مغلوب و بعد محکوم
ساخت اما از آنجا که بشدت سخت کمان و بنو ظهور بسیار مایل بود رعیت از او ترسان
شد قوانین مملکتی را تغییر داده هم امتیازاتی که نجبا داشتند موقوف کرد و بموجب
حکم حلالیت همه زنان را بر مردان روا داشت نجبای ایران تحمل اینگونه ننگ را بر
خود شاق و ناگوار دیده و کاواد را در یازدهمین سال سلطنتش محبوس نمودند
و بجای او در سال چهارصد و نود و شش زاماسف برادر پروز را پادشاه کردند
زاماسف با بزرگان ایران در باب کاواد مشورت نموده هر کسی یک رای داد
و اکثر طرف اغلب بر این بودند که او را نکشند عاقبت قرار شد که در یک محبسی که
بقلعه فراموش معروف بود او را مقید بدارند هر کس که در آنجا حبس میشد اگر کسی
از او ذکری میکرد یا اسمش را میبرد مقتولش میساختند بعد از آنکه کاواد را
بحبس سپردند زاماسف در صدد اصلاح خرابیها بر آمد که بتوسط کاواد روی
داده بود در اثنائی که این پادشاه در تدارک حال رعیت مشغول بود یک اتفاق

دیگر روی داد

دیگر روی داد که باز اسباب خرابی ایران گردید بتفصیل اینکه ملکه سابق زوجه
کاواد از شوهر خود که در حبس بود بشدت مراقبت میکرد چونکه بنهایت جمیله
بود حاکم قلعه فراموشی باو عشق پیدا کرد ملکه همینکه از مراتب مطلع شد بوی حکم کرد
که هر طور که رضای خاطر اوست رفتار کند حاکم تمکین نمود و بملکه اذن دخول و خروج
از محبس داد یکی از بزرگان ایران سیوسس نام که با کاواد دوست شفیق بود هی در
محبس منتظر موقع خاص بود که او را بگریزاند بتوسط ملکه و برا پیغام کرد که در خارج
قلعه با اسب منتظر اوست شب که در رسید کاواد لباس ملکه را در بر کرده از میان
مستحفظین آسوده بگذشت چند روز بعد که از خطر جسته بود از گریختن او اطلاع
یافتند باتفاق سیوسس بخاک افتالیتها رفته دختر پادشاه ایشان را بزوجیت خویش
در آورده با لشکری مستعد بایران ورود کرد زاماسف را گرفته چشمهایش را کند
محبوسش ساخت و گوسانا ستادس نام از بزرگان ایران را که در کنکاش سابق الذکر
بر قتل کاواد رای داده بود بکشت و شغل و برا بیکن نفر از سلسلهٔ او که آدرگودونباد
نام داشت داد و مخصوصا برای سیوسس شغل دیگری هم بمباشرین کشور و تمام لشکر را
اختراع کرد این شغل را بعد از او دیگر هیچ کس ندادند چونکه کاواد را استطاعت
نبود که همه وجهی را که پادشاه افتالیتها برای کار او خرج کرده بود مسترد نماید خواست
تا از آناستاز قیصر روم قرض کند قیصر از خزانه خود کاستن و بدشمن قوی تسلیم نمودن را
دور از احتیاط دیده قبول ننمود کاواد متغیر شده بدوا اعلان جنگ بخاک ارمنستان
که بروم تعلق داشت ورود کرد و به انجز برد تا شهر آمد رفت و انجا را در پنجم ماه اکتبر
سنه پانصد و دو مسیحی محاصره کرد سکنه با اینکه غافل بودند سخت مقاومت کردند
کاواد هنگامی که از گرفتن شهر مایوس شد و میخواست دست از محاصره باز کشد محصورین

که از خیال او مطلع شدند از بالای باروی شهر ایرانیانرا استهزا کردند و چند نفر زنان
فاحشه با وضعی که از عصمت دور بود خود را بمحاصرین نمودند بعد از این کیفیت منجمان
کاباوس را مانع آمدند که از محاصره دست بکشد و او را گفتند که از رفتار این زنها
معلوم میشود که عنقریب سکنه هر چه را که بیشتر پنهان میداشتند برایرانیان خواهند نمود
چند روز بعد یکنفر از قشون محاصرین نقبی که بیکی از برجهای شهر راه داشت دید
مستحفظین آن برج را در خواب غفلت یافته مضمحل کرد در همان آن بحکم کاباوس نردبانها
در پای بارها گذاردند لشکر یورش بردند و در ابتدا اهل شهر ایشانرا پس نشانیدند
ولی کاباوس که شمشیر برهنه در دست داشت سربازها را مجبور کرد که باز یورش برند
و چند نفر را که تمکین نمیکردند کشت قلعه بعد از هشتاد روز محاصره باین طور
بدست آمد ایرانیان در ابتدا خیلی از سکنه را کشتند ولی کاباوس که بشهر وارد شد یکنفر
کشیش کهن سال با کمال جرئت باو عرضه داشت که پادشاه را شایسته نیست که مغلوبین را
بقتل رساند کاباوس بتغیر در جواب گفت که چرا در مقابل من مقاومت کردید پیر مرد عرض
کرد برای خواست خداوند بود که شهر آمید را بزور بازوی خود متصرف شوید و
ممنون دار ما باشید آتش تغیر پادشاه از این جواب فرو نشسته حکم کرد دیگر کسی را نکشند
ولی شهر را چاپیدند و سکنه را ایشان برده فروختند پادشاه ایران گلون نام ایرانی را
با هزار نفر ساخلوی در شهر گذاشت و بوقت آناستاز قیصر روم همانوقت که اطلاع یافت
که پادشاه ایران شهر آمید را محاصره کرده پنجاه و دو هزار قشون با سرکردهای قابل
روانه داشته وقتی که این قشون از فرات گذشت پادشاه ایران شهر آمید را گرفته در
حوالی نزیب بود چونکه شنید که سرکردهای روم لشکر خود را بر چند دسته کرده اند
بیکی از آن دستها تاخته او را معدوم ساخت در آن بین شنید که قوم هون بخاک

ایران

ایران ایلغار کرده اند لابد از جنگ رومیان دست کشید و عازم دفع هونها شد
رومیان که از شر او خود را رسته یافتند بمحاصره آمید پرداختند و گلون که بتدبیر
از شهر بیرون آورده بودند با دویست نفر بقتل رسانیدند قشون ساخلو
با اینکه از عده او انقدر کاسته شده بود باز با کمال رشادت مجادله کرده کوتوالی را به پیر
گلون دادند بعد از مدتی که آذوقه کم شد گلون برومیان پیغام کرد که اگر تکلیف شاق
نکنند شهر را تسلیم مینماید در این مذاکره آذوقه را که در ذخیره داشت بجهة اینکه بنا بود زیاد
دارو در حضور رومیان بلشکر خویش تسلیم کرد این حیله خیلی بکار خورد و رومیان
در ازای تسلیم کردن قلعه وجه معتنابه بگلون دادند و قشون با اسلحه و اسباب آسوده
بیرون رفت چونکه باز ایرانیان با قوم هون در جنگ بودند کاباوس با رومیان
هفت سال متارکه قرار داد و جنگ با روم که سه سال طول کشیده بود باین طور در
ماه اول سنه پانصد پنج ختم شد کاباوس اولاد بسیار از معشوقهای خویش داشت
سه پسر هم از زنان عقدی او بودند اولی کاووس دومی زامس سومی خسرو نام داشت
باطنا میل داشت که پس از او سلطنت بخسرو برسد چونکه مهبد سپهبد ایرانیان متحد رای
او نگذارند بژوستن قیصر روم نوشت و از او خواهش کرد که خسرو را بفرزندی قبول
۱ کند مستشارهای قیصر بملاحظه اینکه مبادا خسرو بتخت روم ادعا کند خواهش پادشاه
ایران را مقبول نداشتند از طرف دولت ایران سیوسس و مهبودس نام بمذاکره این مطلب
مامور بودند بعد از آنکه قیصر عذر آورد دشمنان سیوسس او را متهم کردند که در این
کار بپادشاه خیانت کرده و بعلاوه خداوندان ملل دیگر را پرستید و جسد زن خود را
بخاک سپرده در حالتیکه موافق قانون مذهبی قدغن بود که خاک را بدفن اموات
آلوده سازند این اتهامات اسباب اتلاف سیوسس شد که ظاهرا مرد عادل

بوده عیبی که داشته با مردم زیاد بلند پروازی میکرده است کاپادس با اینکه بتوسط
او تاج ایران یافته بود مانع نشد که او را بقتل برسانند در آن اوقات دوستی‌نین که رتبه
قیصری یافته بود حکم کرد شهر ... را که در الجزیره در سرحد روم واقع بود مستحکم
بسازند ایرانیان متعرض عمله جاتی که مشغول این کار بودند شدند و مستحکمات را خراب
کردند قیصر از این سلوک متغیر گشته بلیزر سردار را با سپاه فرستاد که در مقام قصاص
برآید قشون ایران و روم با هم مقابل شدند ظاهراً از هیچ طرف اقدام در جنگ نشد عاقبت
ایرانیان ابتدا کردند رومیان که رسم داشتند در اواسط ایام غذا صرف میکردند خیال
بودند که تا نکرده بو به جنگ شروع کنند تا ایرانیان که وقت غروب غذا میخوردند خسته
شوند و از کار بمانند ایرانیان در ابتدا تیر زیاد بر رومیان انداختند ولی کارگر نیامد
چرا که باد از مقابل میوزید و از زور تیر میکاهید وقتی که تیر طرفین تمام شد با نیزه بهم
در آویختند جنگ سختی در پیوست ایرانیان در ابتدا اعم آورده خیلی غالب گریختند
رومیان پنجهزار نفر از ایشان بکشتند در ارمنستان در روم مرمروس نام سردار
ایران شکست خورد این شکستهای متواتر باز اسبابهای کاپادس نکشت و گفت
بمصالحه تمکین نمیکنم مگر اینکه رومیان در مقام رفع خلافهائی که در است یا دروغ بجز
باو کرده اند برآیند در آنوقت قشونی بازازارتیس سپرده حکم کرد ایالات متصرفی روم را
که در حوالی فرات بود تاخت و تاز نماید بلیزر چونکه بقدر کفایت لشکر نداشت
طفره میزد که با سردار ایران برابری کند رومیان که دوراندیشی او را بر جبن حمل
میکردند و برا مجبور بجدال نمودند لشکرش بکلی مضمحل شدند با وصف این بطوری
تدبیر کرد که ازارتیس را مقصود و نشد که از این فتحی که کرده بود فائده ببرد بسلامت
سرحد ایران در این هنگام خانه نشین شد و جهت این بود که در ذیل ترقیم باید در ایران

رسم بود

رسم این بود که هنگامیکه میخواستند قشون بطرفی روانه نمایند پادشاه بر تخت نشسته
شاه قشون میشد سردار لشکر میایستاد و سربازان یک یک از جلو پادشاه میگذشتند
و هر کدام یک تیر در سبدهای بزرگ که گذارده بودند میانداختند و بعد سر سبدها را
بسته مهر و لاک ممهور میکردند لشکر که از جنگ باز میگشت هر سربازی یکی از آن تیرها
بر میداشت هر قدر تیر که باقی میماند میشمردند پادشاه میفهمید که از قشون چند نفر
تلف شده اند این رسم بسیار قدیم بود وقتیکه ازارتیس مراجعت کرد پادشاه باو گفت که
تو تعهد کرده بودی که تا شهر انطاکیه را متصرف شوی حالا فتح چند شهر کرده در جواب عرض
کرد که تنها در یک غزوه بر دشمن فایق آمدم آنوقت پادشاه فرمود لشکر را امتحان بنمایند
و هر سربازی یک تیر برگیرد چونکه تیر زیاد باقی ماند پادشاه ازارتیس را سرزنش کرد و هیچ
اجرش نداد و بجای او مرمروس ... سرداری منصوب کرد در همان اوقات بلیزر با سلابیو
احشاد و سیتاس بسرداری لشکر روم برقرار شد سردار روم که مقابل مرمروس
بسیر بود با آواز و حیله در آمده یک نفر باردوی ایرانیان که مشغول محاصره ... بودند
روانه کرده بمرمروس اعلان کرد که قوم ماساژت بتحریک قیصر روم قصد دارند
بخاک ایران ایلغار کنند این خبر جعلی اسباب شد که سردار ایران بصلح مایل گشت و انجمن
فوت کاپادس که در این بین مذاکره اتفاق افتاد بیشتر در انعقاد متارکه عجله کرد
و لشکر را با ایران معاودت داد اما کاپادس هنگامیکه بشدت مریض و از حیوة مایوس شد
یکنفر از بزرگان ایران مبودس نام را باجرای وصیت نامه خویش که ضمناً کسری را ولیعهد
قرار داده بود نمود بعد از آنکه فوت شد کاوس برای اینکه پسر بزرگ بود میخواست بتخت
بنشیند مبودس مانع شده گفت سلطنت باید باعضای رجال دولت تفویض بشود کاوس دیگر
بگمان اینکه همه بجای سلطنت او رای خواهند داد تمکین کرد وقتی که بزرگان ایران

اجلاس کردند موریس و سپس نامهٔ پادشاه را برایشان بخواند بیاد کاووس شاه که آن
پادشاه داشت همه مجلس رای او را مسخر کذاردند

خسرو در سال پانصد سی و یک مسیحی که بر تخت نشست از طرف ژوستی نین ایلچیان آمد
جلوس او را تهنیت کفتند و هم تکلیف صلح کردند خسرو مامورین را که در دفن نام برایشان
دنبلی بود بطور شایسته پذیرفت ولی کفتکوی شرایط صلح که در میان آمد بیش از آنچه
کمان میرفت سخت کمانی کرد بالاخره بعد از انکه رومیان انوجهی را که پادشاه ایران مطالبید
دادند مصالحه برقرار شد در ابتدای سلطنت او قدری اغتشاش بهم رسید بزرکان ایران
با این کمان که خسرو همان عقاید کاوس که در ابتدا داشت باقیست قصد کردند که او را
از تخت بلند از ند و بجای او یکنفر دیکر از نسل کاوس برقرار نمایند همه بسلطنت زامس
راضی بودند ولی چونکه یک چشم او معیوب و موافق قوانین مملکت قدغن بود که تاج ایران را
بشخص ناقص الخلقه باز کذارند لهذا قرار شد که کاوس پسر زامس را سلطان کنند و نیابت
سلطنت را بزامس واکذار کنند زامس این تکالیف را قبول کرد ولی در معنی که معاندین
منتظر موقع مناسب بودند که خیالات خویش مجری بدارند مراتب کشف شد خسرو حکم کرد
که همه کسانی را که در این عناد با هم شریک بودند کشتند تنها کاوس که هنوز طفل بود از
مرک برست طفل مزبور سپرده به ادرکود و نباد و این شخص مراتب تربیت او بود خسرو
باو حکم کرد که آن طفل را بقتل برساند ادرکود و نباد راضی نشد در این باب با زوجه خویش
مشورت کرد زن بنای شوهر افتاد که طفل را از خطر برهاند ادرکود و نباد بسهولت تمکین
کرد و وقتی که کاوس بزرک شد او را تکلیف نکرد که از ایران بیرون برود و مبلغ معتنابه باو
داد چندی بعد وارامس پسر ادرکود و نباد مراتب را بخسرو کشف نمود خسرو متغیر کشته
حکم کرد ادرکود و نباد را بقتل رسانیدند و منصب او را به پسرش وارامس دادند

طولی

طولی نکشید که موریس را که بتوسط او تاج ایران یافته بود مخفی مقتول ساخت تفصیل
اینکه روزی برای مشورت یکنفر از عمله خلوت نزد موریس فرستاد که او را احضار
کند موریس چونکه مشغول مشق قشون بود جواب داد که همینکه فراغت حاصل کرد خدمت
پادشاه میرسد از این جواب پادشاه بشدت متغیر کشته به موریس پیغام کرد که بپای
سرپایه برو در آن عصر رسم بود که یک سرپایه آهنی در درب عمارت سلطنت استوار
میکردند اشخاصی که طرف غضب پادشاه واقع میشدند بپای آن سرپایه میرفتند و در آنجا
تا وقتی که حکم در حقشان صادر شود منتظر مینشستند و هیچ کس را رخصت نبود که بایشان
امدادی بدهد موریس چند روز در پیش سرپایه ماند تا اینکه شخصی که مامور بود
او را بکشت   خسرو که بر خود مخمر کرده بود که در موقع مناسب معاونتهای او را و مبانی
برهم بزند تدارک زیاد برای جنک دید ژوستی نین قیصر روم که از تفصیل اطلاع یافت
نامهٔ بوی نوشته ضمنا همه خاطره که از جنک برای طرفین امکان داشت روی بدهد
ذکر کرد خسرو که در جنک یک رای شده بود جواب نامه را نداد و با عجله تمام تهیه لشکر
کرده در بهار سال پانصد و چهل مسیحی بخاک روم داخل شده و در شامات و سیلیسی طرح
جنک ریخت اول شهر سورا که در کنار فرات بود و بعد انطاکیه را متصرف شد در این
شهر که بود ایلچیان از جانب قیصر آمدند تا برا و بفهمانند که نقض عهد کرده و هم او را
بتجدید مصالحه تکلیف کنند خسرو ایلچیان را با احترام پذیرفت و با کمال دقت بعرض ایشان
کوش فرا داشت همینکه مطالبشان باخر رسید خسرو در جواب کفت باعتقاد من مثل
معروف که خداوند انسان را هیچ نوش بی نیش کرامت نمیفرماید صحت دارد چه خنده
ما بکریه و عیش ما بغم و مکنت ما بغصه مخلوط است و هیچ کس را سعادت تمام نیست
من بدون زحمت این شهر را بیاری خداوند فتح کردم اما وقتیکه عده مقتولین را

مشاهده میکنم و میبینیم که غنیمت این فتح بخون مغلوبین آلوده است خوشنود نمیشوم
علت حقیقی هر بدبختی که عارض شد سماجت اهل شهر است که با اینکه استطاعت حصار داری
نداشتند جسور اند برایرانیان که مظفر و بشهر داخل شده بودند حمله میبردند با کسان
معتبر مرا تکلیف کردند که شهر را محاصره و همه اسرا را مقتول نمایم اما من باین عقیده که
متعرض بیچارگان شدن گناه بزرگ است مکنر را تحریک کردم که از شهر بگریزند و جان بدر
برند پروکپ میگوید که خسرو این عبارات را با هنگ حزین اداء کرد تا برایلچیان بنماید که از
آسیبی که بشهر انطاکیه وارد آمده غمگین است ولی ایلچیان امید داشتند که اینکه خسرو سکنه
بگریختن تحریک کرد برای این بود که مبادا اهل شهر در یک دره که نمایان بود قشون بکمین
گذارده باشند و ایرانیان را تلف کنند این پادشاه برخلاف خیالات خود سخن میراند و
حقیقت را مخفی میداشت و با کمال تدبیر گناهان ملت نبین را بشان بی گناهان وارد
میآورد و همیشه هر نوع وعده میداد و بمجرد اعتبار قسم میخورد و بوعده وفا نمیکرد با اینکه
از بشره او آثار تقدس ظاهر بود و بیانش بر قبح اعمال بد دلالت میکرد هر دفعه که موقع
او اقتضا داشت از ارتکاب بدترین اعمال پرهیز نبود وقتیکه شهر سورا را بحیله گرفت
میگویند یک زن مسیحی دید که دست طفل کوچکی را که نمیتوانست راه برود در دست
و سربازان اثر و ابخاری میکشیدند خسرو که این حالت بدید آهی از دل برکشید و باحالت
گریه که جعلی بود بسفرا و چند نفر معتبرین دیگر که حضور داشتند گفت که از درگاه
خداوندی مستدعیم که بانی این همه آلام را بسزا برساند مقصودش ژوستینین بود
و حال اینکه میدانست که خود او تقصیر دارد خسرو با وجود سنگی اعتقاد که میگفت دارد
شهر انطاکیه را بخاک یکسان کرد و بعد از آنکه چند شهر دیگر را گرفت و سکنه را جزو
کرد آنوقت بمصالحه تمکین کرد این مصالحه همان قدر که برای او افتخار داشت مایه

منزلت

خفت رومیان بود چرا که متعهد شدند که یک مبلغ معتنابه باو بدهند خسرو ایشان را
گفت گمان نکنید که باین مبلغی که داده اید صلح ابدی تحصیل میکنید دوستی که با پول
تحصیل شود بقدر همان پول دوام دارد و میرود دیگر تنخواه خرج شد آن دوستی هم
مستعمل نیست چنانچه دیر یا زود بقای صلح مایل باشید باید همه ساله یک وجهی بدهید
کراز خوانده بعد
ایلچیان گفتند در اینصورت رومیان باید بایرانیان باج خسرو گفت چرا این است
که تنخواهی که باید بدهید بعنوان مواجب خواهد بود نه باج چنانکه بقوم هون و اعراب
هم میدهید که در حفظ سرحدات روم بکوشند با وجود انعقاد مصالحه خسرو در
مراجعت بایران شهر دارا را که از رومیان بود محاصره کرده نتوانست متصرف شود
ولی سکنه باین شرط که فورا دست از محاصره بکشد باو مبلغ معتنابه دادند رفتار
خسرو نسبت باسرائیکه در این جنگ بدست آمده بودند برخلاف آن بود که گمان میرفت
بدین
برای ایشان کنار یک شهر بمسافت یک روزه راه بنا کردند که انطاکیه خسرو نام نهاد
حمام عام و تماشاخانه مخصوص سکنه ساخت و جمعی عراده چی و سازنده که از شهرهای
مسخره آورده بود در آنشهر گذارد و همه عمر انواع ماکولات فراوان برایشان ارزانی
داشت و قرار داد که این شهر بلا واسطه بخود او مربوط باشد و باین واسطه لفظ باید
ضمیمه اسم شهر کنند و هر برده که بدانجا پناه برد و معلوم شد که با سکنه انجا خویشی
دارد مالک آن برده هر قدر رتبه بلند داشته باشد نتواند بر او ادعا کند خلاصه
خسرو از اینکه در این جنگ فواید تام دیده بود ظاهر میشود که خیال ندارد در صلح
اخلال ببیند از دولت قیصر روم از بی قولی پادشاه ایران متغیر گشته باز بایران را بجنگ
ایران مامور کرد سردار روم فورا قشون ایالات مجاور دجله الجزیره جمع کرد اسلحه و آذوقه
داد و اهتمام کرد که ایشان را قوی القلب سازد زیرا چنان دل باخته بودند که اسم ایرانی

که میشنیدند میل نمیکردند در حینی که سردار روم باین کارها مشغول بود خسرو در
لازیک با سکنهٔ انجا در نزاع رومیان میکوشید بلکه غیاب اورا مغتنم شمرده
بخاک ایران تاخته خرابی رسانید غنیمت زیاد برد و باسلامبول مراجعت کرد سال
بعد یعنی در سنهٔ پانصد و چهل و دو خسرو بگمان اینکه باز رومیان با ایران بتازند از
لازیک با ایران آمده بهار بفلسطین رفت که اورشلیم را بچاپد اما در بین راه از انجا
که بغلط موری خوانند که بلیزر با استعداد زیاد دارد بجوانب اینکه مبادا سردار روم راه
بازگشت بر او مقطوع کند از شط فرات گذشت که با ایران باز گردد بظاهر شهر کالینک
کرد سید دیوارهای انجارا تعمیر میکردند با انکه سردار روم قول داده بود که در خاک
روم هیچ خصومت نکند آن شهر را چاپید و بسیاری از سکنه را اسیر برد سال بعد
بار دیگر تاخت و تاز پرداخت روم در ضمن از رومیان انمبلغی را که قرار بود برای بقاء
صلح همه ساله بدهند مطالبه نمود ژوستی نین بدون اینکه جوابی بدهد به نارسس
حکم کرد که با قشون بر پرسارمنی یعنی بخاک ارمنستان که تعلق بایران داشت داخل شود
این سردار قصد کرد تصرف قلعهٔ انگلون را که بسیار مستحکم و از برای ان ولایت کرد در
انجا بنیاد شده بود در دربندی و چهار هزار ایرانی پاسبان داشت نابادوس که برایشان
ریاست داشت منتشر ساخت که چونکه استطاعت مقاومت با رومیان ندارد قلعه را خالی
میکند سردار روم که این بشنید با کمال اعتماد که در قلعه مستحفظی نخواهد بود عازم
تصرف نجاشد بقلعه که نزدیک امد دید ایرانیان تمام با اسلحه در جلو قلعه صف جنگ
آراسته مصمم اند که بر رومیان بتازند مقدمة الجیش لشکر روم قبل از انکه ایرانیان
برسند فرار کردند ایرانیان تاخته اورده در قشون هزیمت انداختند از غرایب
این بود که سی هزار رومی از چهار هزار ایرانی میگریختند نابادوس احتیاط نمیکرد که چنانچه

مبادا

مبادا لشکر او بمخاطره بیفتند از رومیان خیلی را بقتل رسانیدند نارسس سردار نیز
زخم برداشت سال بعد دو سال پانصد و چهل و چهار خسرو باز بخاک روم رفت [illegible]
شهر ادس را که نتوانسته بود سابقا بگیرد محاصره نمود باز هم بمقصود نائل نگشت از
قشون او خیلی تلف شدند دست از محاصره کشید اندکی بعد باز از طرف قیصر ایلچیان
آمده مبلغ گزاف داده صلح پنجساله منعقد شد این صلح هم دوامی نکرد وان بابت مملکت
لازیک باز میان خسرو و قیصر نزاع برخواست سکنه آنجا از اینکه رومیان با دیگران برایشان
وارد میاوردند ایرانیان را بامداد خویش طلبیدند ولی چونکه فوراً دیدند که صرفه ایشان
بازدر این است که در قید اطاعت رومیان باشند از قیصر توقع کردند که قشون بخاک ایشان
روانه دارد ایرانیان در ابتدا اگرچه غالب و بعد مغلوب شده مصالحه کردند
اناتوزاد پسر بزرگ خسرو از اینکه پدرش شوریده بود بحکم خسرو در شهر لاپاتو که
هفت روزه راه بمداین مسافت داشت مغضوب بود چونکه بعد در سالی پانصد و پنجاه
خسرو ناخوش شده اناتوزاد فوراً خود را پادشاه خواند بعد چونکه شنید پادشاه هم
یافته شهر لاپاتو را شورانیده ما فابور که از طرف خسرو بدفع او آمده بود جدال کرده
مغلوب و اسیر شد خسرو برای اینکه پسرش هرگز نتواند بتخت بنشیند حکم کرد چشمهای اورا
با سوزن گداخته سوزانیدند سال بعد یعنی پانصد و پنجاه و یک باز قیصر مبلغ گزاف داد
و متارکه پنجساله منعقد شده ممکن بلیت و پنجسال بعد از وتا یکه ذکر شد خسرو میتوان گفت
در ابتدای سلطنت خود سلوک میکرد همه با رومیان جنگ و مصالحه کرد و مصالحه را
در صورتی مجری میداشت که با صرفه و مقرون باشد اما همینکه سرداری روم بهنه بر
رسید از قابلیت و همتی که داشت نزدیک بود صدمات چندین ساله را یکباره تلافی
کند تفصیل اینکه در بهار سال پانصد و هفتاد و شش که خسرو از تدارکات دولت روم

مطلع نبود بارمنستان داخل شده بود چونکه هنوز بقدر کفایت لشکر نداشت که بقشون
خسرو حمله برد و برا بمصالحه تکلیف کرد و هم ضمناً به ژوستی نین پسر ژرمن که از سرداران
قابل با بر ثت بود پیغام کرد که تدارک لشکر ببیند که در صورت لزوم در جنگ با خسرو بکار
برد و وقتی که فرستادهٔ بر نزد خسرو رفت خسرو باو اطمینان داد که طالب صلح است و
گفت چنانچه قبل از شروع بجنگ از طرف رومیان ایلچی بجهة تکلیف صلح می‌آمد از ایران
پا بیرون نمیگذارد ولی حالا که براه افتاده از برای او خفت است که عقب بنشیند امّا
همینکه بایران مراجعت کرد چند نفر مأمور میفرستد که با فرستادگان قیصر در باب
مصالحه مذاکره کنند در آن بین خسرو اطلاع یافت که ژوستی نین سردار با لشکری
مستعد بکاپادوس وارد میشود این خبر که بشنید قصد کرد که خود را قبل از وصول
بقیصریه باو برساند ولی سردار روم عجله کرده از قیصریه گذشته در ارمنستان کوچک
در نزدیکی ملی تین بهم رسیدند لشکر روم نخبه مردان جنگی فرنگستان و آسیا بود
خسرو میترسید که بجنگ ابتدا کند تا اینکه یک نفر از قوم سیت کور نام که از جانب
سردار دست راست همین لشکر روم داشت با سواره جمعی خویش بر یسار لشکر ایرانیان
تاخته ایشانرا پراکنده کرده خیمه و اسباب سفر پادشاه را بگرفت خسرو که باقی لشکر
روم در مقابل او بودند نمیتوانست که دسته از قشون خود را بجهة دفع کور مأمور ۱
نماید کور بعد از آنکه خزانه و اشیاء نفیسه خسرو را متصرف گردید بطرف شام بر ژوستی نین
ملحق شد همینکه شب در رسید خسرو مشعلها افروخته یکدسته از پیش قراولان لشکر
روم را پراکنده ساخته بعد به ملی تین رفته و آنجا را آتش زد و وقتیکه میخواست از
شط فرات بگذرد باو خبر دادند که رومیان او را تعاقب کرده اینک میرسند خسرو از
این خبر وحشت کرده بفیل سوار شده از شط بگذشت بیشتر لشکر که خواستند از

قفای او

قفای او بروند غرق شدند خسرو از این خرابیها مأیوس شده بایران رفت و قانون
نهاد که از آن به بعد سلاطین ایران در جنگ با رومیان فی نفسه سرداری لشکر را بعهده
نگیرند ژوستی نین از شط گذشته بلامانع بخاک ایران داخل شد رومیان تا — فرات
دریای مازندران رفته همه کشتیهائی را که یافتند متصرف شده شهرهای دریابار را
چاپیدند و سوزانیدند و زمستان را در ایران بسر بردند در تابستان سال بعد
بخاک روم بازگشتند نقد اسیر را داشتند که هر نفری را ببهای یک مسکوک طلا
میفروختند خسرو که مأیوس بود به تیبر قیصر روم تکلیف صلح کرد مذاکره بطول
انجامید در این بین اتفاقی روی داد که رشته مذاکره منفصل شد تخسرو که از
جنگجویان نامی ایران بود تدارک لشکر قابل دیده در ارمنستان در سال پانصد و هفتاد
و هفت ژوستی نین را شکست فاحش داد این فتح مایه تجدید امید خسرو گشته باز جنگ
در پیوست موریس که بجای ژوستی نین بسرداری مأمور بود عازم شد که با تخسرو بجنگد
سردار ایران چونکه دانست که قشون روم بمراتب بیشتر از قشون ایران است از میان
آذرانون عقب نشست موریس از قفای او شتافت ولی مرض مانع آمد که خود را باو
رساند همینکه صحت یافت آذرانون را تاخت و تاز و بعضی شهرها را متصرف کرد و اسیر
زیاد گرفته قصد محاصره شهر کلومار کرد بیکان نام ایرانی که کوتوال قلعه بود از برای
اینکه سکنه شهر را از آلام محاصره محفوظ بدارد سردار روم تکلیف کرد که همه طلا و نقره
شهر را باو بدهد که دست از محاصره بکشد موریس در جواب داد که چنانچه شهر را تسلیم
نماید در خدمت قیصر مناصب عالیه و مراتب بیش از آن مکنت که در خدمت خسرو داشت
میابد تمکین ننمود و در جواب گفت که در ازای تاج سلطنت هم راضی نمیشوم که — بیکان
به آقای خود خیانت نمایم کمال اهتمام در مدافعه نمود و رومیان مأیوس شده دست از محاصره

کشیدند موریس طرفین شط بغداد را چاپید و قلعه سنگار را گرفت و زمستان را
در الجزیره بسر برد بالجمله خسرو که از وقت جنگ ملیتین علیل شده بود روز بروز از صحت
او کاهیده میشد در مدت این توقف داشت و بنهایت افسرده بود که بر مصالحه تکلیف
کرده را و امر مذاکره در سال پانصد و هفتاد و نه خسرو فوت کرد سلطنت او چهل و هشت
سال بود تو بومی گوید که این پادشاه را در تاریخ خسرو بزرگ می خوانند اهالی مشرق
زمین وی را انوشیروان یعنی سخی الطبع لقب داده اند و او اسکندر ایرانیان است
ایرانیان از جهت فتحهائی که کرده و نظر بلندی و عقل کاملی که داشت او را بر همه سلاطین
سابق حتی کیخسرو ترجیح میدهند او را لقب عادل نیز داده اند و این لقب از برای سلاطین
بهتر از لقب کبیر است اما مصنفین یونان که با خسرو معاصر بوده صفات او را بطور
دیگر نقل میکنند چونکه فتحهای او را نمیتوانند منکر شوند در عوض وی را جبار و قسی القلب
و لئیم و بخیل صفت داده اند فتحهای این پادشاه انقدر مایه افتخار ایرانیان و هم
اسباب خفت رومیان شده که نه مدح اینها و نه قدح آنها را میتوان اعتماد کرد خصایل
خسرو مجهول مانده با اینکه خلافت که شخص بشهود معرض رجوع بکند از انجا که سندی
بجز نوشتجات یونانیان در دست نیست که باید در این باب بان نوشتجات رجوع کرد ۱
ولی متذکر میکنیم که بهمه عیوبی که از برای خسرو شمرده اند نباید اعتقاد کرد
هرمز چهارم پسر خسرو در سال پانصد و هفتاد و نه مسیحی بر تخت نشست در
همان ابتدا آثار کبر و بی احتیاطی از او بظهور رسید جلوس خود را بتخت رسما بروم اعلان
نکرد سهل است وقتی که از جانب قیصر وزرای مختار آمدند که جلوس او را تهنیت بگویند
و هم بهمان شرایطی که خسرو راضی شده بود مصالحه منعقد کنند خسرو بی اعتنائی کرده
نامه تنها ایشان را نپذیرفت و عاقبت جواب داد که با شرایطی که خسرو پدر او تکلیف کرده

بودند

بودند راضی نیست که صلح کند ضمنا چونکه از اول مطمئن نبود که کار صلح بجائی بکشد
موریس را بالجزیره روانه کرده بود که چنانچه پادشاه ایران بصلح تمکین نکند در جنگ بکوشد
سردار روم از شط بغداد گذشته مملکت مدیرا چاپیده زمستان که نزدیک شد بقیصریه برد
کاپادوس وقت بهار سال بعد که سال پانصد و هشتاد بود ادارمان سردار ایران را
در کالینیک شکست داد این سردار فورا از شط بغداد گذشت و همه الجزیره را
برومیان واگذارد رومیان اغلب قلاعی که در سلطنت دو پادشاه از دست داده بودند پیش
پس گرفتند در سال پانصد و هشتاد و یک باز بمذاکره صلح پرداختند و بجائی نکشید
میانه رومیها و ایرانیها در دشت قسطنطین تلاقی روی داد ایرانیان بکلی مغلوب
شدند تمخسرو سردار ایران مرگ را بر زندگی ترجیح داده خود را بر قلب لشکر خصم زده
کشته شد سال بعد ایرانیان در پهلوی قلعه اکبا رومیان را شکست دادند تا یکسال
بالمتجاوز جنگ موقوف شد بعد از ان موریس قیصر روم فیلیپیک نام را بجنگ
ایران فرستاد این سردار در اوایل کاری نکرد اما در سال پانصد و هشتاد و شش
در حوالی قلعه سولاکون در پای کوه ایزالا ایرانیان را شکست فاحش داد بقیة السیف
لشکر ایران نزدیک تپه رفته با اینکه اذوقه نداشتند مدت سه شبانه روز تمکین
نکردند که تسلیم شوند بلکه دسته از قشون روم که مراقب ایشان بودند غافل از
اینکه ایرانیان در عسرت هستند یا از ترس اینکه بستوه که آمدند دلیرانه نبرد کنند
با اینکه بعد آنها اعتنا نکردند از دور تپه دور شدند همینکه ایرانیان رومیان
دیدند که عقب میکشند بر ایشان تاخته ولی مجبور گشتند پس نشستند جنگ بطول انجامید
رومیان باز بکرات بر ایرانیان فایق آمدند در سال پانصد و نود در حوالی شهر
مارتیروپولیس که ایرانیان انجا را تصرف کرده بودند جنگ سختی روی داد غفلة

مبود پس سردار ایران کشته شد ایرانیان مغلوب شدند ولی رومیان نتوانستند
ایشانرا مانع شوند که باشهر مدد به هند سال بعد جنگی دیگر در نزدیکی نزیب
در حوالی قلعه سهسادبان اتفاق افتاد ایرانیان در ابتدا غالب و بعد بواسطهٔ
شجاعت هرقل که بدست خود افراط سردار ایران را کشت مغلوب شدند و بر نزیب
پناه بردند جرئت اینکه با ایران بروند نداشتند چه پادشاه ایران بسیار سفاک بود
گفته بود که اگر مغلوب شوند سردار و سرباز همه را خواهد کشت از این واهمه بقیة السیف
لشکر ایران از ورآرام نام که بر پادشاه شوریده بود اطاعت کردند تفصیل شوریدن سردار
این سردار این است که او وقتیکه پادشاه ایران با رومیان در جنگ بود بکلستر از
قشون او بریاست ورآرام شمال دریای خزر در جنگ با ترکان بودند و اران ترکان شکست
داد و ایشانرا مجبور کرد که باج بدهند در حالتی که سابق از ایران باج میگرفتند
پادشاه ایران قابلیت ورآرام را دیده او را روانهٔ لازیک کرد که رومیانرا از انجا
بیرون کند در بینی که بمحل ماموریت میرفت در سواحل رود آرس با دومن نام
سردار دشمن دوچار شده مغلوب گشت پادشاه ایران متغیر شده خدمات سابق
او را فراموش کرده لباس زن برای او روانه کرد و او را از سرداری معزول نمود
ورآرام که بهمه سربازان مطمئن بود کاغذ جوابانه به پادشاه نوشت همینکه ورآرام
نام که بجای او بریاست لشکر یافته بود آمد او را زیر دست و پای فیل پاره پاره کردند
از جهت نفرتی که ایرانیان از پادشاه داشتند پیوسته از اطراف آمدند و بلشکر
ورآرام ملحق شدند من جمله بقیة السیف لشکری بود که بدست هرقل مغلوب شده بودند
اما چونکه ورآرام چند قلعه تصرف کرده بود پادشاه ایران برای اینکه نگذارد
شورش او اعتباری پیدا کند بسرداری کشیکچی باشی قشون بدفع وی مامور کرد

این سردار

این سردار که با ورآرام مقابل شد شب او را بکشتند و لشکرش بطرف مداین رفته با پادشاه
که از تفصیل اطلاع یافت مجملا بمداین رفت طولی نکشید که بندوی نام که او را
پادشاه بعنف حبس کرده بود از حبس برسته با لشکری که سابقا داداده سردار مقتول
بود بحضور پادشاه رفت و او را از جهة خلافهائی که کرده بود سرزنش کرد پادشاه
بمستحفظین خویش حکم کرد که او را بگیرند کسی تمکین ننمود فورا بندوی تاج سلطنت
از سر پادشاه برداشت وحکم کرد همان مستحفظین او را بحبس بردند خسرو پسر پادشاه — برداشت
از ترس اینکه مبادا مانند پدر گرفتار شود آن هنگامه مغتنم شمرده فرار کرد بندوی پس
او را اطمینان داده وعده کرد که وی را بتخت بنشاند هرمیسداس که در حبس بود خواهش
کرد که مجلسی از نجبا انعقاد بدهند تا در انجلس برائت ذمت خود محقق بدارد مجلس که
منعقد شد از بدبختی خود و رعیت اظهار داشت و بشدت کسانی که او را از تخت
انداخته بودند ذم کرد و از نجبا استدعا نمود که پسرش خسرو را از اینکه میگفت قابلیت
ندارد بجای او منصوب نکنند و یک پسر دیگرش را که جوان تر بود پادشاه بخوانند سخنان
او موثر نیفتاد و معاندین خسرو را سلطان کردند هرمیسداس که از جلو چشمهای او
آهن گداخته گذرانیده کور کرده بودند در حبس بماند
خسرو ثانی در سال پانصد و نود و دو جلوس کرد در ابتدا بطور رافت با پدر رفتار کرد
برای او شرابها و اغذیه ممتاز میداد و در صدد تدارک اسبابی بود که در حبس بر او سخت
نگذرد این همه محبت بیشتر مهیج طبیعت وحشی او گشت و چونکه خسرو دید که بهیچوجه
نمیتواند او را آرام کند بقتلش حکم داد بعد از ارتکاب اینعمل شنیع جشنها برای خود منعقد — جلوس
کرد و مبالغ گزاف بر نجبا تقسیم کرد و حکم کرد اغلب محبوسین را مستخلص کردند مقصود
او این بود که بنماید که چه قدر طبیعت او با پدرش متفاوت است بعد تحف بسیار ممتازی — طبیعت

برای وارام روانه کرد و باو نوشت که چنانچه از صرافت سلطنت بیفتد در برادر دولت
رتبه دوم شخص میدهد وارام تحف او را رد کرد و عریضه بی ادبانه در جواب عرض
نمود ضمناً خود را دوست خدا و دشمن ظالمین و پادشاه دین دار لقب داده بخسرو
حکم کرد که دست از سلطنت باز دارد و به پیش او آید در عوض ولایت یکی از ممالک
ایران بنماید خسرو کاغذ او را در حضور رجال دولت بخواند همگی او را لعنت کردند
اما پادشاه باز بملاحظه پیشرفتی که انتظار داشت مجدداً با ملایمت فرمانی بعهده او
صادر کرد و چونکه اعتماد نداشت که فایدتی ببخشد لشکر جمع آوری نموده به نزیب
کرد در حوالی آنجا که وارام بود در مدت شش روز متوالی بمذاکره پرداختند اثری نبخشید
قشون پادشاه چونکه دیدند که میترسند ایشانرا با دشمن برابر کنند همه دلها را باختند
خسرو که از مراتب مطلع شد زنان خویش را روانه نمود و قصد کرد که خود نیز روز
بعد بگریزد اما قبل از وقت وارام تاخت آورد و بزودی در لشکر پادشاه هزیمت
انداخت خسرو با معدودی از مستحفظین بگریخت و از بیابانهای الجزیره بگذشت
و با جمعیتی قلیل و زنان خویش که اغلب طفل شیرخوار داشتند بسرحد روم وارد شدند
پرنوس که از طرف رومیان کوتوالی داشت پادشاه را با احترام تمام پذیرفت روز
بعد خسرو به موریس قیصر روم نامه نوشته از او استمداد نمود در بینی که قیصر ضمن
از برای این کار مجلس مشورت میآراست وارام در تمام الجزیره در تفحص بود که
خسرو را گرفتار نماید تنها بندوی را که مغلولش ساخت با چند نفر از بزرگان ایران
که هواخواه پادشاه بودند بدست آورد ولی بار عبث بطور ملایمت رفتار کرد و
تدارک حفظ سرحدات برآمد و کسانی را که باو نزدیک میشدند تعارف بسیار داد
عاقبت با کمال افسردگی دید که با وجود اهتمامی که میکند نجبا باز با او خصومت دارند

بجمعیت هم

بجمعیت هم مطمئن نبود ولی چونکه دید که نمیتواند حرص خود را فرو نشاند و طول
زمان هم تغییری در حالت ایرانیان نخواهد داد لهذا مجلسی منعقد کرد و علامات پادشاهی
زیب و زینت پیکر خویش ساخت و بتاخلوی قلعه مارتیروپولیس پیغام کرد که در
مدافعه سخت پا بیفشانند از طرف خسرو برای اینکه در ظاهر بنماید که از پی برانی رومیان
ممنون است یکنفر پیر مارتیروپولیس پیش کوتوال آنجا فرستاد و نوشت که قلعه را
برومیان تسلیم کند ولی این پادشاه مخفیاً پنهانی بهمان کوتوال پیغام کرد که بر طبق
فرمانی که بعهده او صادر شده رفتار نکند در همان اوقات در سال پانصد و نود و شش
مسیحی از جانب وارام و هم از طرف خسرو مأمور باسلامبول روانه شد وارام بقیصر
تعهد کرد که اگر بی طرفی اختیار کند شهر نزیب و خاک آنجا را تا شط فرات برومیان
واگذار کند از طرف خسرو وعده داد که مارتیروپولیس و دارا و همه ارمنستان را
واگذارد و با قیصر همیشه در صلح باشد و وجوهاتی را که در معاهدات سابق ذکر
شده بود مطالبه ننماید قیصر طرف خسرو گرفت و اغلب بزرگان ایرانرا که در جنگ
باسیری گرفته بودند بخدمت او فرستاد پادشاه ایران همینکه بدوستی دولت روم
مطمئن شد باز از شط فرات بگذشت و تا قسطنطین رفت اما کبر و سفاکی وارام
اسباب شده بود که همه نجبا باطناً هیچ راضی بسلطنت او نبودند انوی بنهایت متنفر
شدند صاحب منصبان معتبر قشون بقصد عناد با او دست و داد داده بندوی را
از محبس بیرون آورده بریاست او بقصد سلطنت تاختند وارام چونکه بوقت اطلاع
یافته بود قشون خود را آماده داشت جنگ تمام شب طول کشید عاقبت وارام فایق
آمد بعضی از معاندین را بدست آورده روز بعد همگی را دست و پا بریده پایمال
فیل شدند اما بندوی پس که گریخته بود بمملکت مک رفت اغلب کسانی را که بر آرام

تازه اطاعت کرده بودند بفرمان پادشاه و او در طول نکشید که قشون معتدی
جمع آوری نمود در همان وقت سرداری که از جانب روم در ارمنستان بود حکم شد که
هر استعدادی که دارد در راه خسرو مصروف کند بعضی از قشون وارام هم سر تمکین پیش
آوردند حاکم نزیب این شهرها را با چند شهر دیگر که در اداره حکومت او بود تسلیم
نمود سناخلوی مارتیر و پولیس موافق حکم مخفی پادشاه باکمال جد و جهد مشغول
مدافعه بودند عاقبت رومیان بحیله خسرو بصیرت یافته او را مجبور کردند که حکم
بدهد شهر را فوراً تسلیم بنمایند اما وارام که بنهایت اهتمام داشت که از وسیله که با
بنفشد همه قشون ممتاز ایران را جمع کرده در صدد دفع خسرو بر آمد یکنفر صاحب منصب
مبرادودن نام را با یک دسته قشون بقلعه اناتا در نزدیکی سیرسیزیوم فرستاد که
معابر فرات را مسدود نماید و یکنفر دیگر را نیز برای گرفتن نزیب روانه کرد هیچ
یک از این دو شخص بمقصود نرسیدند و اسباب یاس هواخواهان وارام شد در آن وقت
خسرو نامه بقیصر نوشت و مبلغ معتنابه از او بقرض خواست و بموجب نوشته تعهد
کرد که همینکه بر سلطنت مستقل شد آن مبلغ را ادا کند قیصر خواهش او را پذیرفت
خسرو این وجه را چه در وجه هواخواهان خویش انعام کرد و چه در تحصیل هواخواهان
دیگر خرج نمود و هم از قیصر تمنا کرد که کوماتیول نام سردار روم را که اهمال او احتمال
داشت اسباب خرابی کار بشود بخواهد سرداری لشکر روم را بنارسیس دادند
و خسرو با استعداد رومی و ایرانی براه افتاد اغلب شهرهای سرحد من جمله دارا
تسلیم شدند در این قلعه از جانب قیصر یک دسته بند شمشیر مکلل بسنگهای گرانبها
و یک تاج با چند فقره اثاث البیت ممتاز برای خسرو آوردند بعضی از قشون خاصه
قیصر همراه این هدایا آمده بودند که مستحفظ پادشاه باشند خسرو از راه امتنان

بالازروی

بالازروی که نزدیک بابلها شهر دارا را برای قیصر فرستاد و هم نوشته را که ضمناً دست
از حقوقات خود کشیده و شهر را بقیصر بخشیده بود ارسال داشت خلاصه قشون براه
افتاده بکنار شط بغداد رسید خسرو در آنجا منتظر بود که بعضی لشکر امدادی بیاید
یکی از رؤسای لشکر وارام که برزاس نام داشت گرفتار و لشکر او مغلوب شد خسرو
حکم کرد برزاس را گوش و بینی کردند و در یک مجلسی که برای ضیافت صاحب منصبان
انعقاد داده بود گفت او را احضار کردند بعد از آنکه ایرانیان ویرا تخفیف زیاد
دادند خسرو برای اینکه قدغن مذهبی بود که در بین غذا حرف بزنند باشاره فرمان
داد او را پاره پاره کردند رومیان از این کار نفرت کرده خود را از مجلس رفتند
اما مبودس بود خسرو با قلیلی از لشکر ماموریت یافته سلوسی و مداین را بگرفته
و نیز شهر انطاکیه خسرو متصرف شد یهودیهای آن شهر را که در شورش وارام شرکت
کرده بودند بکشت میستاکون سردار رومی که از ارمنستان بامداد خسرو
میآمد بعد از آنکه با بندویس ملحق شد بطرف زاب راند و وارام میخواست که این
قشون با لشکر خسرو و نارسیس الحاق یابد ولی نتوانست مانع شود خسرو شصت
هزار لشکر داشت و سپاهیان وارام چهل هزار نفر بودند وارام هر قدر کرد
که بر ایشان شبیخون بزند ممکن نشد تا سه روز هر دو لشکر مقابل هم ماندند
عاقبت سپاهیان وارام هیاهو کنان از اردو بیرون آمدند و طلب جدال
نمودند و فریادهای عجیب بلند کردند ایرانیانی که در اداره خسرو بودند
نیز بنای داد کردن گذاردند اما نارسیس به بندویس و مبودس سفارش کرد که
لشکریان خود را ساکت کنند همینکه نظم برقرار شد سپاه طرفین صف جنگ بستند قشون
مقدمه بر سه دسته منقسم بود خسرو با نارسیس در مرکز قرار داشتند سرداری یمین

لشکر کرد در آنجا ایرانیان و مبستاکون بودند بعهده کفایت میودس واگذار بود
بسیار سپاه متضمن قشون ارمنستان بود سربازهای وارام از عدت و خودداری
خصم متوهم گشته بر بلندی یک کوهی گریختند نارسس تمکین نکرد که موافق میل خسرو
بر ایشان بتازد ولی ایرانیان بامر خسرو حمله بردند و چنانکه سردار روم خبر داده بود
مغلوب و بسیاری از ایشان مقتول شد چنانچه رومیان بامداد نمیآمدند از ایرانیان
کسی باقی نمیماند چونکه وارام یقین داشت که نمیتواند با لشکر متحده در دشت بجنگد
لابد بر بلندیهائی که سواره بدانجا دسترس نداشت پناه برد نارسس و بر او تعاقب
کرد وارام مجبور آن اماکن را خالی کرده در کنار رودخانه بالارات قرار
گرفت نارسس بنزدیکی اردوی او واصل و مقدار جنگ شد و وارام از انجا که بجز چاره
جدال ندید اهتمام کرد که اقلاً قشون او در مواضع خوب جای بگیرد در هر دو اردو
فیل بود و وارام فیلهای خود را در جلو سواره نگاهداشت خسرو با پانصد نفر مستحفظ
از جلو صفوف میگذشت و ایرانیانرا تحریک میکرد که از رومیان در شجاعت باز نمانند
در ابتدا لشکر وارام در یک نقطه فایق آمدند ولی عاقبت مغلوب شدند شش هزار نفر
از ایشان که بکوهی ملتجی شده بودند سر تسلیم پیش آوردند بحکم خسرو ایشانرا
زیر پاهای فیلها پایمال کردند و میان زنان و اطفال و دختهای شاهی
وارام را گرفتند و بخسرو دادند اما وارام با ده هزار قشون بگریخت و از آن ببعد
هرگز کسی بحالات او مخبر نگشت که چه شد بعد از آنکه دشمن مضمحل شد خسرو بشهر
گنزاک رفت و در آنجا از برای صاحب منصبان رومی معتبر مجلس ضیافت منعقد کرد در
انمجلس خود او بتخت نشست و با او از سناد گوش فرا میداشت ده روز بعد قشون
روم را مرخص کرد و ایشانرا اعطائی بخیر تعریف نفرمود چونکه میترسید ایرانیان
اورا

اورا بکشند از قیصر هزار نفر سرباز زره پوش رومی خواهش کرد که مستحفظ او باشند
بعد از آنکه در سلطنت مستقل شد همه کسانی را که در شورش شرکت داشتند
بکشت بندویه که با اینهمه اخلاص بپادشاه خدمت کرده بود منتظر جزای خیر
بود ولی خسرو کرد یکر بوجود او محتاج نبود بمستمسک اینکه سابقا بر پدرش
هرمز بسداس شوریده بود او را در شط بغداد غرق کرد در آن اثنا از جهت تاخت
و تاز اعراب در سرحدات ایران نزدیک بود که رشته صلح ایران و روم منفصل
شود خسرو یا اینکه واقعا اعتقاد داشت و یا اینکه از پی مستمسک میگشت که با قیصر
بجنگد ولاتی بالات و مراکز مها و خاک ایران بودند متهم کرد که کار تاختن اعراب
بر ایران سهل میکنند و بهیچ طور ایشانرا مانع نمیشوند موریس قیصر روم که
آن وقت از جنگ با ایران واهمه داشت وزرای مختار نزد خسرو فرستاد در ابتدا
پادشاه ایشانرا بطور شایسته نپذیرفت ولی عاقبت که همه خدمات رومیانرا باو
اظهار و هم سبق ایرادات و برا ثابت کردند خسرو از صرافت جنگ بیفتاد اندکی
بعد یک واقعه روی داد و خسرو آنرا برای اجرای مقاصد خویش مغتنم شمرد و آن
تفصیل قتل موریس قیصر است که در سال ششصد و دو اتفاق افتاد خسرو همیشه اورا
پدر روحانی خود میخواند و در واقع بواسطه امداد او مجدداً سلطنت یافت در این
صورت موافق انصاف بود که بخونخواهی او سر بلند کند باین مستمسک کاغذ و هم
هدایای را که فوکا قاتل موریس برای او ارسال داشت پس داد و در ابتدا چنین
وانمود کرد که میخواهد یکی از اجزای خانواده موریس را بتخت روم بنشاند ولی بزودی
معلوم شد که اقوال و اعمال او ثباتی ندارد چرا که بر نارسس که بر ضد فوکا علم افراشته
بود امداد نداد مقصودی جز بسط مملکت خویش و ضعف رومیان نداشت در اوایل بهاد

سنهٔ ششصد و چهار با قشون انبوهی بالجزیره رفت در آن مملکت رومیان قشون
قلیلی در زیر بیرق نِدِرَس نام جمع داشتند این سردار که چاره جز جدال ندید با قشون
او بجنگ مغلوب شدند خود او نیز زخم منکر برداشته بعد از چند روز بمرد رومیان
در ثانی در حوالی دارا شکست خوردند ایرانیان اسیر زیاد گرفته بحکم خسرو کشتند
توبومی گوید که این بود ابتدای آن جنگی که بیست و چهار سال بطول انجامید در مجدد
سال اول تا سال دوازدهم سلطنت هرقل رومیان پیوسته مضمحل و مغلوب بودند
خسرو که در علم جنگ مهارت جدش نبود و از آنطرف در سفاکی بر او امتیاز داشت
چونکه دید رومیان سردار قابل ندارند بهر طرف که رواند قتل کرد و آتش افروخت
مردم را بهر سن و در تیر و جنس که بودند میکشت شهرها سوخته و ویران و صحاری
لم یزرع و با اجساد اشخاص پوشیده بود همه اسیای صغیر از شط بغداد الی بوغاز
اسلامبول که با جمعیت و آبادترین اراضی دنیا بود ویرانه شد پادشاهی چون
رومیان در بخت قشون رومیان کوبا کلّه گوسفندند که بتقدیر خداوند جمع آوری
میشد که در ادای خون مورتبی قربانی میشود هر سال ایرانیان بالجزیره و شامات
و فلسطین و فنیقیه میتاختند سکنه این ممالک که معینی نداشتند بقلعه‌جات
پناه میبردند و ایرانیان بهمان غنیمتی که در صحراها مییافتند اکتفا کرده میرفتند
در سال ششصد و نه خسرو قصد آسیای صغیر کرد که تا آنوقت از آلام جنگ محفوظ
مانده بود ایرانیان شهر آدِس را گرفته از شط فرات گذشته قشون را که ابو امجیع
سر ثیوس بود مغلوب نمودند سر ثیوس هم در جنگ کشته شد پس از آن از
صغیر عبور کرده به کاپادوس وارد شدند و در آنجا دو ماینول برادر فوکا را
شکست داده این سردار اینقدر کم دل بود که در شبستانها پنهان شد که جان بدر

بر داز آن پس ایرانیان از گالاتی و فلاگونی و بی‌تینی عبور کرده به دربندهای
شالسدوان رسیدند و از آنجا با غنیمت وافری که تحصیل کرده بودند باز گشتند
چند سال بعد شهر دمشق را گرفته چاپیدند و جمعی از سکنه را باسیری بردند
بالاخره در سنه ششصد و پانزده رمبزارس نام که معروف به شهربار یعنی گراز بود
با قشون معتدی بفلسطین وارد شد و همه آنخاک را تاخت و تاز کرد و بیت‌المقدس را که
مستحفظ نداشت داخل شده چوب دار عیسی را ضبط کرد و اسیر زیاد از هر سن و جنس
که اغلب عیسوی بودند گرفت یهود بهای آنخاک هشتاد هزار نفر از این اسرا را خریدند
که بقتل برسانند سر دار چوب دار را که در لوله و بمهر کشیش ممهور بود بایران برد
مقبرهٔ عیسی مسیح و کلیساها را با خاک یکسان کرد بتکیهائی که ایرانیان در آنوقت
میکردند بجسارتها ختی تاخت و تاز قاطعین طرق شبیه بود خسرو که با وجود ختت طالب
تحصیل اشتهار بود قصد تسخیر مصر که خالی از اشکال نبود کرد در سال ششصد
و شانزده قشون بدان مملکت وارد نمود شهر اسکندریه را چاپیدند و تا سرحد
خاک تیوپی تاخت و تاز کردند در همان بین یکدسته قشون دیگر بسر کردگی سالس
نام شالسدوان را در قید محاصره داشت در اسلامبول خیلی واهمه داشتند که این
شهر که بپای تخت نزدیک بود بتصرف دشمن در آید هرقل چونکه استعداد کافی
نداشت که در دفع سالس بکوشد در صدد اغوای او برآمد سالس که ظاهراً منهو
که فریفته تکالیف هرقل شده خواهش کرد که او را ملاقات کند هرقل تمکین کرده
قایق نشسته تا نزدیک ساحل آمد همینکه سالس او را دید بقسمی که ایرانیان در
حضور سلاطینشان میکنند بخاک افتاد و هرقل را دلالت کرد که برای انعقاد
مصالحه ایلچی نزد خسرو روانه نماید چند روز بعد ایلچیان رومی با دو سالس

آمدند سناس یک قسمت از قشون را برای اینکه در زمستان شهر را در چند
محاصره داشته باشند وخود با ایلچیان عازم ایران شد تا دام کردد خاک روم بود تا بازگزارد
نهایت احترام از ایشان منظور کرد ولی بخاک ایران که رسید ایشانرا بطور اسرا زنجیر
کرده بخدمت خسرو برد کمان میکرد که خسرو ممنون رفتار او میشود ولی پادشاه همینکه
از مراتب مجلس ملاقات او با هرقل اطلاع یافت با کمال تغیر او را سرزنش کرد که چرا در
حضور قیصر بخاک افتاد و گفت بایستی خود قیصر را بگیری و برای من بیاوری فورا
حکم کرد زنده پوستش را کندند و از آن پوست مشکی ترتیب دادند بعد از آن بسفرا
رو کرده گفت وقتی از رومیان دست میکشم که مذهب خود را انکار کنند و خورشید
بپرستند این بگفت و امر کرد ایلچیانرا بحبس بردند یکی از ایشان مریض شده در همان
محبس مرد و دو نفر باقی را بضرب چماق کشتند سرباد بجای سناس برپاست لشکر
منصوب و بمحاصره شالسدوان مشغول شد (٦١٤) شهر را اگر متصرف شد چاپیدی
انکار کرد از آنشهر که بوقت اسلامبول انو هی که در ابتدای محاصره عارض شد بود
برطرف گشت همه ساله ایرانیان در بهار با ایالات روم مجاور ایران میتاختند هرقل
چونکه مشغول بود که از طرف مغرب نگذارد آسیبی بزرگتر بدولت روم وارد آید
لابد نمیتوانست در دفع جسارت ایرانیان برآید همینکه از طرف فرنگستان آسوده
شد در صدد تلافی خلافهای خسرو برآمد بعد از آنکه مدتها تدارک دید در سال
ششصد و بیست و یک قشون معتنی به آسیا فرستاد و خود نیز سال بعد بدانخاک
آمد در ابتدا بتعلیم و تنظیم قشون پرداخت بعد برای زمستان صغیر رفت سرباد
سردار لشکر ایران چونکه دید هرقل بطرف ایران میرود بخاک سپکیسی تاخت که بلکه
او را بطرف خود میل دهد و از صرافت ایران بیفتد بعد از آنکه دید هرقل اعتنا

ندارد

ندارد و باز بسمت مقصود میراند از قفای او آمد که در موقع مناسب متعرض او
شود شبی از شبها ظلمت را مغتنم شمرده قصد کرد که بچند اول لشکر روم بتازد
ولی غفلة حجاب سحاب برداشته و ماه نمایان شد لابد از صرافت اجرای منظور بیفتاد
و ماه را که میپرستید لعنت کرد و با ماکن مرتفعه پناه برد روز بعد پیش قراولان جنگ
مختصری کردند نصرت همی با هرقل یار بود سرباد چونکه میدید که پیوسته از قوت
قلب لشکر او کاسته میشود برای اینکه کار را یکطرفی کند بدشت امد و قشونرا
محاذی شمس که تازه طلوع میکرد بنظام جنگ باز داشت ایرانیان که شمس را می
پرستیدند از طلوع آن داد شادی بلند کردند هرقل برای اینکه در لشکر ایران
تفرقه بیندازد حیله کرد بکربخت ایرانیان لشکرش را تعاقب کردند و قتیکه هرقل
دید که نظم ایشان برهم خورده و با طمینان نصرت بنظام حرکت نمیکنند فرمان
داد لشکریانش برگشتند و بر ایرانیان تاختند همه سربازان ایرانی کشته یا گرفتار شدند
رومیان اردوی سرباد را چاپیدند هرقل بعد از این فتح تدارک توقف زمستانرا
برای قشون در ارمنستان دید و خود باسلامبول مراجعت کرد سال بعد یعنی
سنه ششصد و بیست و سه هرقل زود مصمم جنگ شده تا اتروپاتن و شهرها و رفت
دهاتر اسوزانید و بجرچه در سر راه رسید ضایع کرد بآن ایالت که نزدیک شد
شنید که خسرو با چهل هزار قشون در گانزاک است فورا و بآنشهر که از دو منزلی
اردوی خسرو که رسید باعراب حکم کرد لشکر ایران تاختند ایرانیان بطلایه
باد در گریختند و واهمه در لشکر انداختند خسرو با همه سپاه بکربخت خیلی کشته
و اسیر شدند هرقل بدون زد و خورد به گانزاک وارد شده یک معبد آتش پرستی
که طرف کمال احترام ایرانیان واقع بود و هم مجسمه بسیار بزرگ خسرو را که در

میان عمارت در زیر یک گنبد آسمان مانند گذارده بودند سوزانیدند در اطراف آن
مجسمهٔ شمس و قمر و سایر کواکب ساخته چند که عصای سلطنت بدست داشتند قرار
داده بودند اسبابی تعبیه کرده بودند که بوسیلهٔ آن مجسمها مانند باران آب میریخت
و صدای رعد میکرد خلاصه یک قسمت از شهر هم بسوخت در آنوقت در آن شهر
زیاده از سه هزار خانه برپا بود بعد هرقل به تارمس که حالا اردومی مینامند رفت
و آن شهر را بسوزانید و باز از قفای خسرو تاخت چونکه نتوانست باو برسد بمملکت
البانی رفت که در آنجا تدارک توقف زمستان ببینند ایرانیان همی در بین راه متوحش
شدند که غنیمت بسیار و پنجاه هزار نفر اسیر داشتند ولی خایف نبودند چونکه رومیان
هوا بشدت سرد شده هر نوع مددی که مقدورش بود باسرا داد و ایشان را مستخلص
ساخت از این گذشت همه باو مهربان شدند و همی دعا کردند که خداوند او را
از شر پادشاه ظالمی که داشت محفوظ بدارد و در عوض سلطانه بر نیکو کاری متصور
روم عطا فرماید
سال بعد (۶۲۴) خسرو سه دسته قشون تدارک دید یکی را به سرپارو دیگری را
به شاهین (؟) سپرد این دو سردار تبدیل دادند آنها را که از آنجا از البانی به ایران میآمد متعرض
شدند چونکه هرقل راه دیگر پیش گرفت شاه هیلاکا از جلو رفت که راه را بر او بربندد
هرقل بر او شکست داده بطرف مقصود راند هر دو سردار ایران باهم ملحق و باز رومیان
مصمم جنگ شدند رومیان که در دامنهٔ یک تپهٔ جنگل زاری بودند منتظر حمله
ایرانیان ایستاده بودند اول ایشان را مغلوب و جمعی را مقتول ساختند و در آن
بین شاهیس نام که از سران سپاه خسرو بود در رسید که در جنگ شرکت کند رومیان
بر لشکر وی تاختند ایرانیان را متفرق و مقتول و بار و بنه را متصرف نمودند ظاهراً شاهیلاکا

دو بند

درجنگ کشته شد سرپارو و شاهین متفقاً همی از قفای هرقل رفتند ولی نتوانستند
بر او غلبه یابند بر البانی کرد رسیدند شاهین سرداری را به سرپارو داد و خود بایران
مراجعت کرد سرپارو در یک عمارتی منزل کرده قشونش دور او و آن عمارت اردو زدند
هرقل غفلةً بر او تاخته از لشکریانش خیلی بکشت و آن عمارت را نیز آتش زد زنهای
سرپارو با چند نفر صاحب منصب که در آن عمارت بودند جمله سوختند و چه هنگام فرار
از شرار آتش از دیوار جستند و تلف شدند سرپارو خود در همان حمله وهم کرده بگریخت
با اینکه در این جنگ همیشه سردارهای خسرو مغلوب بودند باز با تدبیر نگذاردند
که رومیان بداخلهٔ ایران ورود کنند در سال ششصد و بیست و پنج هرقل که قشون
او صدمه خورده بودند قصد کرد با سپاه صغیر برود تا در آنجا قشونی که از مملکت
تراس و چند ایالت دیگر خواسته بود بسهولت باو ملحق شوند سرپارو که ملتفت مقصود
هرقل بود او را تعاقب کرد واز پیش گفته در روی شط فرات پلی از طناب
که از یک طرف بطرف دیگر کشیده بودند ترتیب داده همینکه رومیان نزدیک شدند
سفارش کرد پل را برداشتند هرقل که معبری یافته بود از شط بگذشت سرپارو هم
از قفای او برفت و بکنار رود ساروس رسید که در ماوراء آن لشکر خصم اردو
زده بود فاصلهٔ میان دو لشکر پلی بود که رومیان در تصرف داشتند در بین که
ایرانیان تدارک میدیدند که از رود بگذرند بعضی از لشکریان روم بر ایشان تاخته
جمعی را بقتل رسانیدند چونکه با وجود قدغن هرقل مکرر از این جنگ مختصر
میان هر دو لشکر روی میداد سرپارو جسارت رومیان را غنیمت شمرده یکدسته
قشون در کنار رودخانه در میان بیدستانها و نیزارها در کمین گذارد و با لشکر
روم طرح جنگ ریخت جمعی از ایشان که بجنگ رومیان از قفای او تاختند میان لشکر او

رومیان

ابتدای

قید

وان ک...

زان کشا هنکر در کمینگاه بودند واقع شدند ایرانیان بسهولت ایشانرا تلف کردند
و بطرزین مستحفظین پل تاختند اگر هرقل با نخبه قشون خویش بامداد نمی آمد پل
بتصرف ایرانیان در می آمد از طرف ایرانیان یکنفر سوار که بسیار عظیم الجثه بود
بسوی هرقل تاخت قیصر با نیزه او را کشته جسدش را برودخانه انداخت مرگ این
شخص که بقوت و شجاعت معروف بود از قوت قلب ایرانیان کاسته بگریختند شهر
براز سپهبد سرباز با باقی لشکر عقب نشست و از فرات بگذشت خسرو برای تلافی
شکستهائی که لشکر او خورده بودند حکم کرد زینت کلیساها را برداشته و محض لجاج
خاطر هرقل که کاتولیکی مذهب بود همه عیسویان تبعه ایرانرا مجبور کرد که دین
نستوریوس اختیار کنند اما از آنجا که اینگونه کارها جبران شکستهای وارده را نمی کرد
خسرو مجدداً تدارک سه دسته لشکر دید نخبه قشون را که عبارت از مردمان آزاده
بودکان و غرباء و غیره بودند بشاهین سپرد که با بیستی با هرقل جنگ کند در جزو
لشکر جمعی این سرباز پنجاه هزار نفر بود که در همه ایران منتخب کرده و با فوج طلائی
معروف بودند چرا که آهن تیرکمان ایشان مطلا بود سرباز هم با یکدسته قشون دیگر
مامور اسلامبول بود که با قوم آبار و بلغار و اسکلاوون همدوکوش این پای تخت تهدید
یکدسته قشون دیگر هم بسرداری دارا آتش بحفظ و حراست مملکت مامور بود
شاهین از شط فرات گذشته و خاک ارمنستان صغیر شود و در جوار قیصریه شد
ایرانیان مغلوب شدند و شاهین چند روز بعد از دعوا از غصه هلاک شد خسرو
حکم کرد جسد او را روغن زده پیش او آوردند بر آن جسد گفت چوب زدند و هی لعن
کرد سرباز که همدست شاهین بود و اشت عازم بود که بقوم آبار ملحق و متعرض
اسلامبول شود و لی چونکه این قوم را رومیان پس نشانیدند سرباز از جای خود حرکت
نکرد

نکرد سال بعد (۶۲۴) هرقل همه کردستانرا تاخت کرد دارا آتش که بحفظ این مملکت
مامور بود از قفای رومیان میرفت که بموقع طرح جنگ بریزد اما هرقل از رودخانه زاب
بزرگ گذشته و حوالی نینوا اردو زده بود چونکه شنید که دارا آتش منتظر قشون امداد است
او را مجبور کرد که فوراً از در جنگ در آید جنگ از صبح الی شام طول کشید از طرف ایران سردار
کل و همه صاحب منصبان و نصف لشکر کشته شدند از رومیان تنها پنجاه نفر کشته و لی بسیاری
زخمی شدند قبل از دعوا مکرر بجنگ تن بتن میان طرفین روی داده بود در این
جنگها چونکه همیشه ایرانیان مغلوب شدند بفال نامیمون گرفته از قوت قلبشان کاسته
شد بعد از جنگ هم فرار نکردند و در میان اجساد مقتولین ایستادند روز بعد وقتیکه
باردوی دشمن داخل شدند اسلحه ممتاز من جمله سپر دارا آتش را یافتند که با چند ورقه طلا
پوشیده بود   هرقل بعد از آن فتح بسوی خسرو راند پادشاه ایران کتاب مقاومت در
خود ندید با زنان و اولاد خویش بآن شهری رفت که ایرانیان گدزد و یونانیان سلوکیه
مینامیدند این شهر در   شوشتر در نزدیکی رود دجله واقع بود خسرو   ماورای
چونکه قشون نداشت بسرباز نوشت که بامداد او بشتابد چاپاری که حامل این حکم بود او را
رومیان گرفته پیش هرقل بردند حکم کرد او را نگاه داشته چاپاری دیگر نزد سرباز روانه   قیصر
کرد از جانب خسرو باو گفتند که چونکه ایرانیان بر رومیان فایق آمده اند در همانجا که بود
بمحاصره شهر مشغول بماند سرباز فریب خورده بحکم خسرو رفتار نکرد از آنطرف
خسرو بگمان اینکه سرباز با او از در خیانت در آمده بنا بر آن حکم فرستاد که او را بقتل
برسانند و لشکر را با ایران بیاورد رومیان نیز این حکم را بدست آورده برای سرباز فرستادند
سرباز که این بدید در فرمان ضمیمه کرد که چهار صد نفر از صاحب منصبان لشکر را نیز بکشند
و مضمون فرمانرا با آنچه خود اضافه کرده بود بر لشکریان بخواند فوراً سرباز و صاحب منصب

متغیر گشته گفتند باید دست از محاصره باز کشید و بایران رفت خلاصه با اینکه
شورش لشکر شهرباز بر پیشرفت کار قیصر میافزود باز خسرو را بصلح تکلیف کرد پادشاه
ایران تمکین ننمود این پادشاه از جهت کبر سن و زحمت زیاد و غصه ضعف داشت
بناخوشی دوسنطاریا نیز مبتلا شد آن وقت قصد کرد که تاج ایران را برای
یکی از پسرانش مرداناس نام باقی بگذارد مادر این پسر عیسوی مذهب و شیرا نام داشت
خسرو این زن را بر سایر زنان خود ترجیح میداد اما سیروس (شیرویه) پسر بزرگ
خسرو که در حبس بود بحیله بیرون آمده بیست و چهار نفر از برادران خود را که بچنگ
آورده کشته همه ملت را با خود کرد پدرش خسرو را مغلولاً در یک برجی محبوس و
حکم کرد مرداناس را در حضور خسرو بکشند و خود خسرو را بگذارند از گرسنگی بمیرد
چونکه پنج روز بعد از این حکم باز خسرو زنده بود بامر شیرویه او را بضرب تیر کمان کشتند
پس از ارتکاب این خلافهای بزرگ شیرویه با رومیان مصالحه کرد باین شرط که ممالک
طرفین بهمان حدود سابق باقی باشند و اسرا را رد کنند و چوب دار عیسی را که شهرباز
از اورشلیم آورده بود پس بدهند این مصالحه بعد از بیست و چهار سال جنگ منعقد شد
قشون ایران که در شهرهای ممالک سریان و مصر و الجزیره بعنوان ساخلوی بودند این
شهرها را خالی کردند و بجای ایشان قشون رومی قرار گرفت شیرویه در سال ششصد
و بیست و سه بعد از شش ماه سلطنت از طاعون بمرد
اردشیر سوم پسر شیرویه که هفت ساله بود بتخت نشست پس از هفت ماه
شهرباز که سردار روم داماد خسرو بود و ذکر احوالش در پیش گفته شد این پادشاه را
بکشت و تاج سلطنت را غصب کرد او را بعد از دو ماه کشتند و پوران دختر خسرو را
بتخت نشانیدند سلطنت او هفت ماه بود هرمزداس چهارم که بجای او نشست پس

از چهار سال سلطنت کشته شد او که برطرف شد در سال ششصد و سی و دو یزدجرد
سوم بتخت قرار گرفت در عهد سلطنت او اعراب ایران را مسخر کردند مورخین یونانی
بتفاصیل متعلق بانقراض دولت ساسانیان را ننگاشته و در اغلب وقایعات عمده
مختلف رای داده اند نگارنده کتاب تاریخ عالم از ابتدای خلقت وقایع اواخر سلطنت
آن دودمان را بدین تفصیل شرح داده اند که هرمزداس را موافق قول بعضی از مصنفین
یزدجرد از حیثیت نسب بانتخاب رعیت بتخت نشست در عهد او آشوب زیاد روی داد
اعراب برخاسته جانشینان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بایران تاختند
مورخین یونان در تفصیل تسخیر ایران با هم یک رای نیستند بعضی میگویند که قیصر
که هرقل بایران رفت در جزو لشکر او جمعی از اعراب بودند که همینکه صلح منعقد شد
بعربستان رفتند هموطنان خود را بتسخیر ایران تشویق کردند برخی را اعتقاد
اینست که حضرت ختمی مرتبت ص بنفسه در عهد خسرو بایران تاختند و خسرو بمعاونت
لشکر ترک اعراب را مغلوب ساخت اما رای اغلب بر این است که اعراب بعد از تسخیر
اورشلیم بایران ایلغار کردند و در جنگها گاهی این طرف گاهی آن طرف غلبه داشتند
بعضی از مورخین هرمزداس را با یزدجرد را پادشاه بیهمت خوانده اند برخی قایلند
که با کمال اهتمام بمدافعه پرداخت تا وقتی که ایرانیان بکلی دل باختند موافق قول
بعضی یزدجرد در این جنگ کشته شد یزدجرد آخرین پادشاه ایران از نسل
اردشیر بود دولت ساسانیان بعد از آنکه چهار صد سال با افتخار تمام دوام کرد
باشخص یزدجرد منقرض شد انقراض یک دولتی باین عظمت در انظار دنیا اگر
دفعتاً هم یک ایالت پیش از آن مدتی که اعراب هم ایران را گرفتند مدافعه میکنند بنا
غریب مینماید اما باید دانست که جانشینان حضرت محمد صلی الله علیه و آله با خود یک گروه

همراه داشتند که امیدواری ایشان در توقف در ممالک محروسه بود بمحض اینکه
یزدجرد را مضمحل کردند همه اراضی و املاک را میان خود تقسیم نمودند یزدجرد
بیکی از ایالات دور دست ایران پناه برده در سنه ۳۰ یا سنه ۳۱ فوت کرد
این بود عقیده مورخین یونان و فرنگ در باب سلاطین ایران از اوایل کیان تا آخر
ساسانیان ولی عقیده مورخین ایرانی در باب این سه طبقه سلاطین که کیان و
اشکانیان و ساسانیان باشند از این قرار است

کیان

این طبقه با اسکندر یونانی ده نفرند اول کیقباد که شرح حال او سابق مسطور شد
بعقیده مورخین ایران صد و بیست و پنجسال پادشاهی کرد و از نبایر منوچهر بود
دوم کیکاوس احوال او نیز نگاشته شده مدت سلطنتش صد و پنجاه سال حضرت
داود ع و سلیمان ع و لقمان در عصر او بودند سیم کیخسرو و گذارش کیخسرو نیز مجملا نگاشته
یافت پادشاهیش شصت سال فیثاغورث حکیم را بعضی با وی معاصر دانند چهارم
لهراسب بن اورند شاه برادر کیکاوس آتشکده معروف نوبهار را در بلخ او ساخت
پادشاهیش صد و بیست سال ارجاسب نبیره افراسیاب از توران با ایران لشکر کشید
او را بکشت پنجم گشتاسب بن لهراسب بزردشت گروید و ترویج دین او نمود سقراط
و جاماسب حکیم در عصر او بودند اسفندیار پسر خود را با لشکری بتوران فرستاده که کینه
پدر را از ارجاسب بخواهد و چون با ظفر برگشت بوسایط از پدر درخواست که پادشاهی را
باو واگذار کند گشتاسب او را بسیستان بجنگ رستم فرستاد و رستم کار او را باتمام
رسانید پادشاهیش شصت سال ششم بهمن بن اسفندیار که اردشیر دراز دست نیز
دانا و عادل بود ذیمقراطیس حکیم و بقراط طبیب در عصر او بودند همای دختر خود را بحباله نکاح

کردند

که پدر او بدار آبستن شد و بهمن تاج پادشاهی را بر شکم همای نهاد و آنجنین را
ولیعهد و جانشین نمود هفتم همای دختر بهمن هشتم دارا پسر بهمن بن اسفندیار
که با یونانیان جنگها کرد پادشاهیش دوازده سال افلاطون الهی شاگرد سقراط معاصر با او
نهم دارا بن دارا که اتفاقی نداشته با اسکندر جنگ کرده بقول معروف در جنگ بدست
دو نفر سرهنگ خود کشته شد و بعقیده بعضی و منکر در سرا پرده بخواب بود شخصی
همدانی خود را ببالین او رسانید و پهلوی او را درید در همان حال اسکندر بر او آمد
اظهار تاسف نمود پادشاهیش چهارده سال دهم اسکندر بعضی او را پسر فیلقوس گویند
و برخی او را پسر دارا و مادرش را دختر فیلقوس دانند چون یونانیان میخواستند اصطخر را
که پای تخت ملوک عجم بود خراب کنند اسکندر در عهد او شبی در پایان کستی سرخوش
از قتل و اسر و نهب ایرانیان در یونان مذکور شمع او نمودند او حکم کرد اصطخر را
آتش زدند پادشاهیش سیزده سال در شهر بابل در گذشت

اشکانیان

از اول اشکانیان تا آخر در ایران ملوک الطوایف سلطنت کردند و حالت تاریخ ایشان مغ
شوش است شماره ایشان را مورخین سی و پنج دانند و بعقیده مورخین ایران با استهین
که یکی از سرداران اسکندر بود و او را سلکوس نیز گویند و در کتب ایرانی انطیخس نویسند
پیشتر بودند اول استهین چهار سال در فارس حکمرانی کرد دوم اشک پسر دارا بر
استهین غلبه کرده ایران را از یونانی خالی کرد پادشاهیش پانزده سال سیم اشکان
خالوی اشک که از نبایر برادر کیکاوس بود حکمرانیش نه سال چهارم اشک بن اشکان
پادشاهیش هفت سال پنجم شاپور بن اشک دانا و نیکوکار بوده پادشاهی او شصت
سال در عصر او حضرت عیسی علیه السلام ظهور فرموده ششم بهرام بن شاپور پادشاهی

بزرگ بوده پادشاهیش پنجاه سال هفتم بلاش بن بهرام سلطنتش شانزده سال هشتم
هرمز بن بلاش حکمرانیش نوزده سال قاد سپهر و نهروان را ابناخت نهم نرسی بن بلاش
پادشاهیش چهل سال دهم فیروز بن هرمز حکمرانیش دوازده سال بجهة ستمکاری مقتول
شد یازدهم بلاش بن فیروز سلطنتش دوازده سال شهرها را بناساخت دوازدهم
خسرو بن بلاش بدکار و نفس پرست بود پادشاهیش چهل سال سیزدهم بلاش بن بلاش
حکمرانیش دوازده سال چهاردهم اردوان بن اشغ سلطنتش بیست و نه سال پانزدهم
خسرو بن اشغ پادشاهیش نوزده سال شانزدهم بلاش بن اشغ حکمرانیش دوازده سال
هفدهم کودرز بن بلاش سلطنتش چهل سال هجدهم نرسی بن کودرز پادشاهیش بیست سال
نوزدهم کودرز بن نرسی حکمرانیش پانزده سال بیستم اردوان بن نرسی سلطنتش سی سال

ساسانیان

بیست و نه نفر بودند اول اردشیر جلوسش در سال دویست و بیست و شش علیحده از اولاد
ساسان پسر بهمن بن اسفندیار بوده چون مادرش دختر بابک بوده او را اردشیر بابکان
نامند بر اردوان غلبه کرده او را بکشت و دخترش را بحرم خود آورد و بهمراه او مقتول
شد و او را همخوابه خود نمود و آن دختر آبستن شد و چون وقتیکه او را همخوابه خود نمود
نمیدانست دختر اردوان است پس از حمل او آگاه شد او را بوزیر داد تا زنده در گور کند
وزیر او را در سردابی نگاه داشت شاپور از او بوجود آمد گویند وزیر از برای دفع
اتهام خود را خواجه کرده بود اردشیر کرانو افیروزآباد خوانند در فارس و اهواز در
خوزستان و کواشیر در کرمان از بناهای اوست پادشاهیش چهل سال دوم شاپور
ابن اردشیر عراق عرب و شامات و حلب و سبواس را مسخر کرد با والرین قیصر روم جنگ
کرد او را بگرفت و محبوس نمود و در حبس او درگذشت در اوامر پادشاهیش مانی نقاش

دعوی

دعوی نبوت کرد ولی از ترس وی بهند گریخت سلطنتش سی سال سیم هرمز بن شاپور
رام هرمز از بناهای اوست پادشاهیش یکسال و دو ماه چهارم بهرام وی پوست
مانی را کنده بر دروازه جندیشاپور آویخت و معتقدین او را بکشت سلطنتش
سه سال و کسری پنجم بهرام بن بهرام حکمرانیش هشت سال ششم بهرام بن بهرام
ابن بهرام پادشاهیش سیزده سال او را سکان شاه خوانده اند زیرا که در عهد پدر
حاکم سکستان که سیستان باشد بود هفتم نرسی بن بهرام دوم دانا و نیکوکار
بوده سلطنتش هفت سال هشتم هرمز بن نرسی پادشاهیش هشت سال نهم
شاپور بن هرمز چون پدرش مرد در رحم مادر بود تاج شاهی را بالای سر مادرش
آویختند و با مادرش شرایط جلوس پادشاهان را تقدیم نمودند گویند پس از تولد
آثار رشد و دانش از ناصیه او پیدا بود چنانکه در شش سالگی شبی هیاهوئی شنید از
آن استفسار نمود گفتند جسری که بر شط وسط شهر است برای آمد و شد مردم وافی
نیست و این همهمه مزدحمین است حکم کرد جسری دیگر بنا کردند که راه آیندگان و روندگان
دو تا باشد چون در طفولیت او اعراب با ایران دست اندازی کرده بودند در شانزده
سالگی بنای کشورگیری نهاد و بسیاری از اعراب را بکشت و چون شانهای ایشان را سوراخ
میکرد او را شاپور ذو الاکتاف خواندند گویند عمر بن تمیم که از معمرین عرب بود
از سبب قتل اعراب از او سوال کرد گفت یکی سزای دست اندازی ایشان با ایران دیگر
آنکه منجمین گفته اند که اعراب بر عجم استیلا خواهند یافت و دولت عجم را منقرض خواهند نمود
عمر گفت اگر حکم منجمین راست است که در هر حال خواهد شد و اگر دروغ است خون بیگناهان را
چرا باید ریخت شاپور از این گفته دست از قتل اعراب کشید و بعضی بجای عمر مالک نصر را
نوشته اند با رومیان نیز جنگها کرد و فتح نمود مداین را پای تخت کرد پادشاهیش هفتاد سال

دهم اردشیر برخی او را پسر بزرگ هرمز و بعضی خالوی اردشیر گفته‌اند چون
او را لایق سلطنت نمیدانستند پادشاهی را از او گرفته و به شاپور بن شاپور دادند
سلطنتش ده سال یازدهم شاپور بن شاپور پادشاهیش پنج سال و کسری دوازدهم
بهرام بن شاپور اول چون ظالم بود مقتول گردید حکمرانیش چهارده سال سیزدهم
یزدجرد پسر بهرام چهارم است چون ظالم و گناهکار بود او را یزدجرد اثیم خوانند
روزی اسب خوبی برای او آورده بودند چون نزدیک اسب شد اسب جفته بینداخت
او زده وی را بکشت پادشاهیش سی سال چهاردهم بهرام بن یزدجرد او را پس از تولد
یزدجرد بنعمان بن که از جانب او در ولایت عرب حکومت داشت سپرد که تربیتش
نماید و نعمان قصر خورنق و سدیر را بمعماری سنمار برای بهرام ساخت و هنگامی که
نعمان خود بعبادت پرداخته و خدمت بهرام را بمنذر پسر خود گذارده بود پدر
بهرام درگذشته و پادشاهی را بکسری نامی از نبایر اردشیر بابکان داده بودند بهرام
که شنید با منذر و لشکری بسیار رو بمملکت ایران کرد چون بایران نزدیک شد
بزرگان ایران او را استقبال کرده و در سزاوار بودن او و کسری سلطنت را گفتگو
کردند و امر قرار شد تاج پادشاهی را میان دو شیر گذارند و هر کس ربود سلطنت
او را باشد چون چنین کردند بهرام بکسری گفت پیش رو و تاج را بردار او گفت الان
پادشاهی مراست تو اگر خواهی تو را شود بدین کار اقدام کن بهرام پای پیش نهاده
هر یک از شیران را بمشتی بکشت و تاج را برداشته بر سر گذاشت و پادشاه شد و آن
روز بتن بیست سالگی بود منذر را با اعزاز بمملکت خود باز گردانید و عدل و نیکوکاری
پیشه نمود مردم را مرفه میخواست چنانکه برای تکمیل عیش مردم از هند دوازده هزار
مطرب بایران خواست و چون اغلب شکار او گور بود او را بهرام گور خوانند خاقان

ابن امرء القیس

چین

چین از آب آمویه گذشته قصد ایران داشت او را شکستی عظیم داد پادشاهی او شصت
و سه سال پانزدهم یزدجرد نرسی را بروم فرستاد و مانند پدر باج از آن مملکت گرفت
سلطنتش هجده سال شانزدهم هرمز بن یزدجرد چون پادشاه شد فیروز برادر بزرگ
که حکمرانی سیستان او داشت در بدخشان نزد پادشاه هیاطله رفته اظهار داشت که پدر
در حق من ظلم کرده که برادر کوچکتر مرا ولایت عهد داد پادشاه هیاطله با لشکری او را
بسر هرمز فرستاد بر او دست یافت و پادشاهی را از او بگرفت پادشاهی هرمز یکسال
هفدهم فیروز گویند در عهد او هفت سال چنان خشکسالی شد که در دجله و جیحون نم نبود
او مالیات از رعیت نگرفت و اعتبار را فرمان داد که از فقرا پرستاری کنند و گفت در هر
آبادی که بشنوم یکی از گرسنگی مرده همه اهل آن آبادی را خواهم کشت و خود نیز کمک بسیار
بفقرا کرد چنانکه در آن مدت جز یکتن از گرسنگی نمرد با ملک هیاطله جنگ کرد سلطنتش
یازده سال هجدهم بلاش پادشاهیش پنج سال نوزدهم قباد در پادشاهی بلاش برادرش
بترکستان رفت و در نشابور دختر دهقانی را بزنی خواست و آن دختر آبستن شد در
مراجعت از ترکستان جویای آن حمل شد بدید او را پسری شاد شده و انوشیروان او را نام
نهاد و در همان روز خبر مردن بلاش شنید از یمن آن مولود دانست و بمداین شتافت
و بپادشاهی نشست در سال دهم پادشاهی او مزدک نیشابوری بمداین آمده دعوی نبوت
کرد و زن و مال مردم را بر یکدیگر حلال خواند و همخوابگی با دختر خود و سایر خویشان که
جایز نیست جایز شمرد و معتقدین دور او جمع شدند و قباد نیز فریفته او شده چند
بار خواست بمادر انوشیروان دست درازی کند انوشیروان که شش ساله بود باو
التماسها کرد تا درگذشت آخر بزرگان خلع و برادرش جاماسب را بجای او نشاندند
و قصد قتل مزدک کردند و گفتند باید اول قباد را کشت تا این کار میسر شود قباد را

هیاطله و را آخر

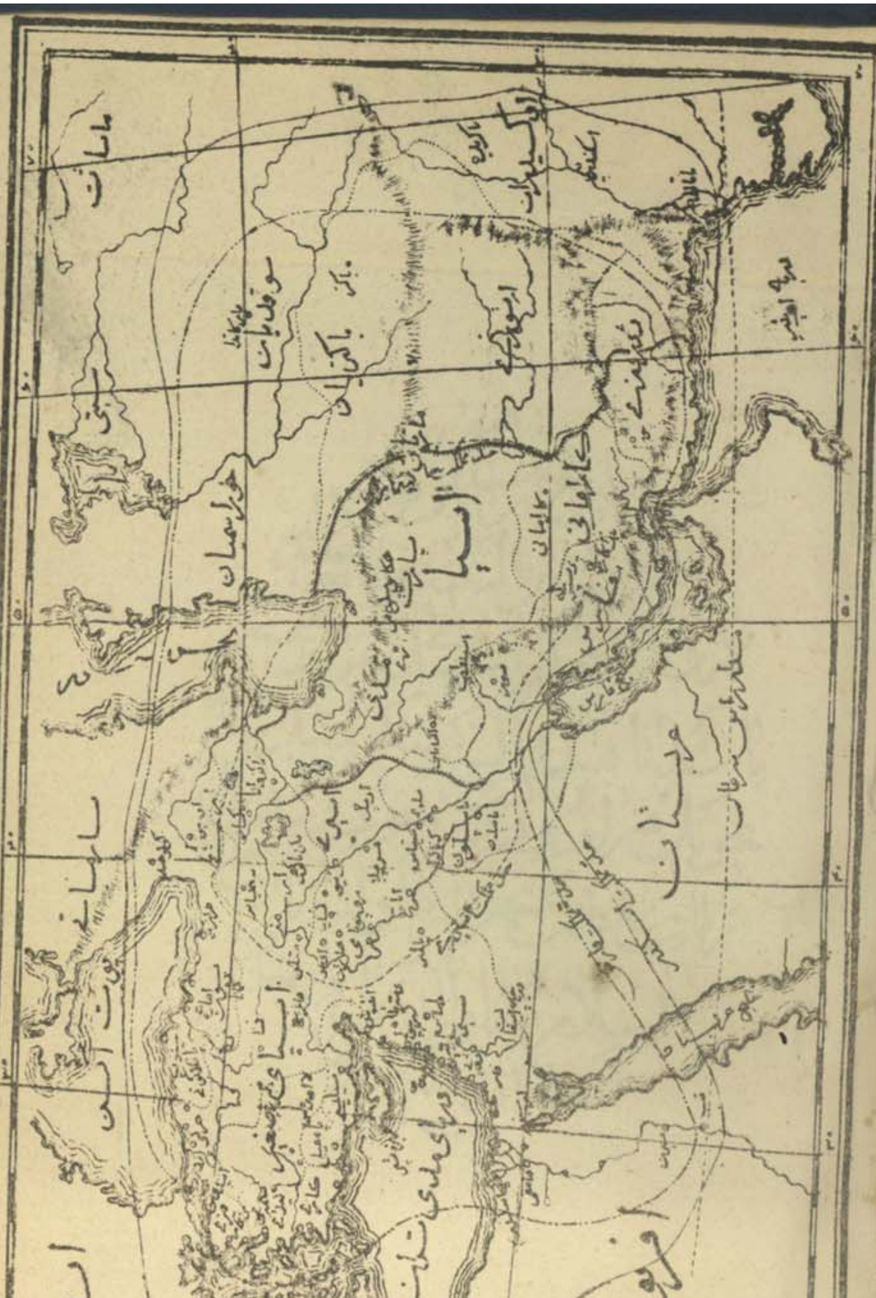
ایران قباد را

خواهری بود که با آیین مزدک همخوابه او شده بود بزندان شد و او را خبر کرده صبح او را
بمملکت هیاطله گریزاند و پس از چندی با لشکری بایران آمد چون تاب مقاومت در خود ندید
باز تمکین او کردند و از او معذرت خواستند و او قبول نمود و از مزدک کناره
کرد و دیگر بار اعتنائی ننمود کرکان از بناهای اوست سلطنت او چهل و سه سال
بیستم انوشیروان عادل پسر قباد قصه عدالت او مشهور است گویند شبی خواب دید
خوکی جام شراب خورد و بجای او بر تخت نشست برای تعبیر این خواب از هر جا دانشمند را
خواست بوذرجمهر که پسر یکی از حکمای خراسان بود بدربار آوردند و اظهار داشت
که مردی در لباس زنان در حرم سراست و پس از تفتیش چنان بود که مردی با یکی از کنیزان
معاشقه داشته و کنیز او را با آن لباس در حرم سرا نگاه داری میکرده هر دو را بسزا رسانید
و انوشیروان بوذرجمهر را بر سایر وزرا تقدم داد و نصایح بزرگ از او اخذ کرد در
یکروز هشتاد هزار نفر از مزدکیان را با خود مزدک بکشت هیاطله را مطیع کرد بخارا
و فرغانه را که ترکان تصرف کرده بودند باز پس گرفت با پادشاه روم جنگ کرده انطاکیه
و حلب و بعضی از آن بلاد بگرفت و چون از وضع انطاکیه او را خوش آمد نزدیک مداین
شهری مانند انطاکیه ساخت که شباهتش با انطاکیه چندان بود که خلق انطاکیه را
که بدانجا آوردند بی اهتمام کسی راه خانه خود پیش گرفت و این شهر را انطاکیه کسری
خوانده اند پادشاهیش چهل و هشت سال بیست و یکم هرمز بن نوشیروان از سوء تدبیر او
از اطراف لشکر بایران کشیدند لشکر ترکستان را بسرداری بهرام چوبینه که از سرداران
بزرگ بود بشکست و چون پاداش او بنیکی نداد بهرام میان او و خسرو پرویز فرزند
او آشوب کرد و بندوی و بسطام که خالوهای خسرو بودند هرمز را کور کردند خسرو
بپادشاهی نشست ولی از پدر معذرت خواست و با بهرام چوبینه چند بار جنگ کرده

امر باسلامبول

امر باسلامبول که پایتخت قیصر او را اعزاز کرده دختر خود را بمریم او داد و او را با لشکر
زیاد او را معاونت داد و بهرام را بترکستان گریزانید و بهرام در آنجا بمرد پادشاهی
هرمز دوازده سال بدست بندوی و ... کشته شد بیست و دوم خسرو پرویز بعد
از اتمام کار بهرام پادشاه شد بندوی و بسطام را بوصیت پدر بکشت با رومیان
جنگ کرده شکست یافت و چون عیاش بود بزرگان بر او شوریدند او را محبوس و شیرویه که پسرش بود
پادشاه کردند و خسرو را بکشتند شیرویه نیز قاتل پدر را بکشت پادشاهیش سی و هشت سال
بیست و سیم شیرویه نامش قباد بود پادشاهیش هفت ماه ببادی از برادرانش را بکشت
بیست و چهارم اردشیر بن شیرویه در هفت سالگی پادشاه شد بدست شهرزاد
که یکی از سرداران ایران بود کشته شد حکمرانیش شش ماه بیست و پنجم
شهرآزاد قاتل اردشیر چون از نسل پادشاهان نبود بزرگان او را بکشتند
حکمرانیش چهل روز بیست و ششم پوراندخت خواهر شیرویه بر تشمار
پادشاهی کرد بیست و هفتم آزرمیدخت خواهر شیرویه بود دانا و زیبا و عادل
بود فرخ هرمز را که یکی از سرداران او بود بجرم اینکه با او مهر ورزیده بکشت
و پسر فرخ هرمز از خراسان لشکر کشیده آزرمیدخت را بقصاص پدر بکشت
پادشاهیش چهار ماه بیست و هشتم فرخ زاد پس از شورشهای چند چون
سنوات بزرگان شنیدند یکی از پسرهای خسرو فرخ زاد نام در نزد یکی خاک
روم است او را آورده پادشاه کردند پس از یکماه یکی از غلامانش او را
مسموم کرد بیست و نهم یزدجرد بن شهریار بن خسرو گویند چون
خسرو از منجمین شنیده بود که یکی از نبایر او ایران را از دست خواهد داد
پسران را از زن خواستن منع کرد شهریار در پنهانی دختر یکی از بزرگان

وسطام



نقشهٔ قدیم ایران و اسامی که سابقاً ممالک ایران بدان نامها موسوم بودند

فارس را خواست و یزدجرد بعمل آمد و پس از چندی خسرو آگاه شد خواست
یزدجرد را بکشد شیرین که معشوقهٔ خسرو داشت مانع شد لهذا حکم کرد تا او را
دور کردند بادی پس از مرگ فرخ زاد پادشاه شد و در آن سنوات
چند بار عجم شکست دید تا از لشکر عمر بن خطاب برداری
سعد وقاص بقادسیه آمدند و یزدجرد لشکری بسرداری رستم فرخ
بجنگ ایشان فرستاد و رستم کشته شد و یزدگرد در نهاوند از این شکست
آگاه شد و باصفهان گریخت و پادشاه ترکستان و ملک هیاطله نیز بتحریک
ماهویه کدخدای او قصد گرفتن وی کردند یزدگرد پی در پی فرار کرده در نزدیکی
مرو بآسیا خانه پناه برد آسیابان بطمع زر و جامه او را
بکشت و سلطنت عجم منقرض
گشت

چون در موضعی از ترجمه های فرنگ اظهار شده که شوش همان شوشتر است
اعلان مینماید که در عبارت تسامحی هست و آن اینست که شوش در لغت فرس
قدیم بمعنی خوب است و نام شهری که پای تخت خوزستان بوده بوده و چون آن
شهر خراب شد در نزدیکی آن شهر دیگر بنا نهادند و آنرا شوشتر نامیدند یعنی خوب‌تر

از عرب

هو

تاریخ ایران از تولد

حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله

که در واقع از استیلای عرب بعجم

باشد تا هذه السنة که سنه تنگوز ئیل مطابق

تحویل هزار و دویست و نود و نه

زمان سلطنت شهریار عادل [illegible]

اسلام پناه ناصر الدین شاه قاجار

خلد الله ملکه و دولته

سنه

هو الله

وقایع حضرت فخر کاینات محمد مصطفی ص

نسب حضرت ص

محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن نزار بن معد بن عدنان

تولد حضرت ص

در مکه سال پانصد و هفتاد بعد از میلاد مسیح ع مطابق با عام الفیل قبل از تولد آنحضرت ص پدر بزرگوارش عبد الله وفات نمود و چون بشش سالگی رسید آمنه مادر آنحضرت بعالم باقی شتافت در سال هشتم ولادت با سعادت حضرت ص جد بزرگوارش عبد المطلب رحلت نمود و در سن سیزده سالگی با ابو طالب عم خود عزیمت سفر شام فرمود

مزاوجت حضرت با خدیجه بنت خویلد

در سن بیست و پنج سالگی بعد از مراجعت از شام

بعثت حضرت ص

در سن چهل سالگی در ششصد و ده بعد از میلاد مسیح

هجرت حضرت ص

از مکه بمدینه در ششصد و بیست و دو بعد از میلاد مسیح سیزده سال بعد از بعثت

فتح مکه و کسر اصنام

سال هشتم هجرت حضرت ص مکه را فتح نموده و بتها را فتح نموده و بتان را که در خانه کعبه بود بشکستند

ابنای بزرگوار حضرت ص

چهار نفر بودند قاسم طاهر عبد الله ابرهیم و بعضی سه نفر دانسته اند و طاهر را لقب عبد الله گفته اند

بنات مطهرات حضرت ص

چهار نفر بودند حضرت فاطمه زهرا ع رقیه زینب ام کلثوم

زوجات حضرت

بعضی نه نفر نوشته اند صاحب اخبار الدول یازده نفر گفته و چهار نفر از ایشان را غیر مدخوله دانسته و اسامی یازده نفر از ایشان را نوشته اند خدیجه سوده عایشه حفصه ام سلمه زینب بنت جحش ام حبیبه زینب بنت خزیمه میمونه بنت حارث جویریه بنت حارث صفیه بنت حیی بن اخطب

غزوات حضرت

بنا بر روایات صحیح شمار غزوات حضرت بیست و هفت است و بعضی که اختلاف کرده اند از اینجهت که یک غزوه که اسامی متعدد داشته و اسباب سهو و تخمین شده است و اسامی غزوات از اینقرار است غزوه ابوا بواط عشیره بدر اولی بدر کبری بنی قینقاع که شعبه از یهود باشد سویق و قرقرة الکدر که این غزوه را بنی سلیم و بحران نیز گویند غطفان احد حمراء الاسد بنی النضیر بدر صغری بنی المصطلق خندق بنی قریظه دومة الجندل ذات الرقاع بنی لحیان ذی قرده حدیبیه خیبر ذات السلاسل فتح مکه حنین طایف تبوک

القاب مبارکه و کنیت حضرت

کنیت حضرت ابو القاسم و القاب بسیار است از جمله محمد رسول احمد نبی شاهد بشیر مبشر نذیر منذر هادی نور خاتم النبیین

رحلت حضرت

در سال یازدهم هجرت اتفاق افتاده در وقتی که آفتاب در برج جوزا بود عمر آنحضرت شصت و سه سال

ابوبکر بن ابی قحافه

بعد از رحلت حضرت رسالت پناه متقلد امر خلافت گردید در زمان خلافت او دفع مسیلمه کذاب شد ابتدای خلافتش سال یازدهم هجری وفاتش در سال سیزدهم خلافتش بروایت صاحب اخبار الدول دو سال و نیم صدیق و عتیق لقب اوست

عمر بن الخطاب

ابتدای خلافت عمر

در سال سیزدهم هجری شام و ایران و مصر و طرابلس در خلافت او فتح شد بروایت روضة الاحباب هزار و سی و شش بلده در زمان خلافت او مفتوح شد تاریخ هجری را او وضع نمود در سال بیست و سیم هجری مقتول شد قاتل او فیروز غلام مغیرة بن شعبه که مکنی با بولؤلؤ بود میباشد گویند هزار و چهار صد مسجد بنا کرد بنای کوفه در سال هفدهم هجری سعد وقاص بامر او نمود لقب او فاروق و کنیه او ابو حفص است مدت خلافتش بروایت صاحب الاخبار الدول و غیره ده سال و شش ماه

عثمان بن عفان

ائمهٔ اثنی عشر ع

ابتدای خلافت عثمان در سال بیست و سیم هجری بوده در سال سی و پنجم بدست محمد ابن ابوبکر مقتول شد بعد قسمت از ساحل شمالی افریقیه در خلافت او در سال بیست و پنجم هجرت مسخر شد بعقیده بعضی مورخین در سال هشتم خلافت او سلطنت ساسانیان منقرض شد در سال کشته شدن عثمان عبدالله بن عامر حکومت بصره و خراسان داشت و خود عبدالله در بصره بود و حنف بن قیس را از جانب خود بخراسان فرستاده بود و اشعث بن قیس والی اذربایجان بود و سایب بن اقرع حاکم اصفهان بود و بشر بن اصید حکمرانی همدان داشت خلافتش دوازده سال

علی ابن ابیطالب ع

کنیت حضرت ابوالحسن و ابوالسبطین و ابوتراب والقاب حضرت بسیار است از جمله یعسوب الدین و امام المسلمین امیرالمؤمنین و سید الوصیین با سه طایفه محاربه فرمود ناکثین و قاسطین و مارقین

جنگ ناکثین

جنگ با طلحه و زبیر است که با حضرت مخالفت نمودند و این جنگ را جنگ جمل گویند و در سنه سی و شش هجری در بصره واقع شد و حضرت در این جنگ نصرت یافت و طلحه و زبیر با سیزده هزار کس کشته شدند

جنگ قاسطین

جنگ با معاویه است و این جنگ در صحرای صفین در سنه سی و هفت هجری اتفاق افتاده و برای اصلاح از جانب حضرت ابوموسی اشعری و از جانب معاویه عمرو بن العاص حکم شدند و عمرو بن عاص ابوموسی را فریب داده حکم بر خلع خلافت حضرت داد و عمرو بن عاص خلافت معاویه را امضا نمود و متابعان حضرت چند فرقه شده از او تخلف کردند

جنگ مارقین

جنگ با خوارج نهروان است و حضرت در این جنگ ظفر یافت و این جنگ بعد از ظهور حکم حکمین مذکور و انتشار آن برپا شد

پسرهای حضرت

حضرت حسن ع حضرت حسین ع عبدالله عثمان عباس جعفر یحیی عون محمد اکبر معروف بمحمد حنفیه عمر الاکبر محمد الاوسط محمد الاصغر

شهادت حضرت ع

در سال چهلم هجرت صبح روز نوزدهم رمضان از ابن ملجم ضربت خورده روز بیست و یکم انتقال فرمود مدت خلافت حضرت بروایت صاحب اخبار الدول چهار سال و نه ماه و عمر شریفش شصت و سه سال

امام حسن مجتبی ابن علی ع

بعد از پدر بزرگوار شش ماه خلافت نموده بعد از ششماه استعفا فرمود و هشت سال

ائمه اثنی عشر

بعد از سال استغفار انتقال فرمود تولد حضرت سال سیم هجرت در مدینه طیبه بوده القاب بزرگوار تقی و سید و ذکی و بروایتی طیب و ولی و سبط است عمر شریف بروایت اصح چهل و شش سال و چند ماه

امام حسین بن علی ع

تولد حضرت در سال چهارم هجرت در مدینه منوره اتفاق افتاده کنیت آن بزرگوار ابو عبدالله و القاب شریفش رشید و سید و طیب و وفی و ذکی و سبط در سال شصت و یک هجری در دهم محرم چنانکه مشهور است بدرجه رفیعه شهادت رسید عمر شریفش پنجاه و شش سال و پنجاه و چند روز

امام زین العابدین علی بن الحسین ع

ولادت آن بزرگوار در سال سی و هشتم هجری در مدینه مطهره بوده و بعضی سی و هفت و برخی سی و شش و طایفه سی و سه گفته اند کنیت حضرت ابو محمد و ابو الحسن و ابو القاسم نیز گفته اند و لقب شریفش زین العابدین و سجاد بوده مادر آنحضرت را شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار دانسته اند گویند در واقعه کربلا سنین عمر مبارک آن بزرگوار به بیست و سه رسیده بوده در نود و پنج هجری رحلت فرموده و بنا بر روایت عمر شریفش پنجاه و هفت سال بوده است

امام محمد باقر بن علی بن الحسین ع

در پنجاه و هفت هجری در مدینه معظمه تولد فرموده مادر آنحضرت فاطمه دختر امام حسن بوده القاب آن بزرگوار باقر و شاکر و هادی نیز گفته اند و کنیه حضرت ابو جعفر در صد و چهارده هجری انتقال فرموده و بقولی که اصح اقوال است عمر شریفش پنجاه و هفت سال

امام جعفر

امام جعفر بن محمد الصادق ع

در سال هشتاد هجری یا هشتاد و سه هجری آن بزرگوار در مدینه طیبه متولد شد کنیت حضرت ابو عبدالله و بعضی ابو اسمعیل گفته اند القاب حضرت بسیار است از جمله صادق صابر فاضل طاهر مادر حضرت ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر یا ابی سمره بوده است سن شریفش شصت و پنج یا شصت و هشت سال در صد و چهل و هشت انتقال فرموده

امام موسی بن جعفر الکاظم ع

ولادت حضرت در صد و بیست و هشت یا صد و بیست و نه هجری در ابوا ما بین مکه و مدینه اتفاق افتاده مادر آنحضرت ام ولد مسماة بحمیده بربریه بوده کنیت آن بزرگوار ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبدالله نیز گفته اند و بجهة وفور حلم و کظم غیظ آن بزرگوار را کاظم خوانده اند و صابر و صالح و امین نیز از القاب آنجناب است در صد و هشتاد و سه هجری در بغداد انتقال فرموده و مدت حیات شریفش پنجاه و پنج سال

امام علی بن موسی الرضا ع

در سال صد و پنجاه و سه هجری در مدینه منوره تولد فرموده و بروایت بعضی تولد حضرت در صد و چهل و هشت بوده و والده آنجناب ام ولد بوده در اسم او اختلاف کرده اند کنیت حضرت ابو الحسن و القاب شریفش بسیار است رضا و مرتضی و صابر و رضی و وفی از آنجمله در دویست و سه هجری یا دویست و هشت رحلت فرموده مدت زندگانی حضرت پنجاه [illegible] سال

امام محمد تقی بن علی بن موسی ع

ولادت حضرت

ائمه اثنی عشر

ولادت حضرت در صد و نود و پنج هجری در مدینه مشرفه اتفاق افتاده مادر آنحضرت ام ولد بوده و در اسم او نیز اختلاف کرده اند و چون کنیت و نام این بزرگوار با حضرت امام محمد باقر ع موافق است ورا ابوجعفر ثانی گفته اند در دویست و بیست هجری در بغداد انتقال فرموده سن شریفش بیست و پنج سال

امام علی محمد ع

در دویست و چهارده هجری یا دویست و دو از ده در مدینه طیبه تولد فرموده مادر آنحضرت سمانه بوده و بعضی ام فضل دختر مأمون گفته اند چون کنیت این بزرگوار چون کنیت حضرت علی مرتضی و علی الرضا بوده او را ابوالحسن ثالث خوانده اند القاب شریفش بسیار است نقی و هادی و عسکری و ناصح از آنجمله است و عالم و طیب و فقیه و امین و ناصح نیز گفته اند در دویست و پنجاه و چهار هجری از سر من رای بفردوس اعلی خرامید عمر شریفش چهل سال

امام حسن بن علی العسکری ع

ولادت این بزرگوار در مدینه معظمه در دویست و سی و یک هجری بوده مادر آنجناب ام ولد مسماة بحدیث یا سوسن یا عرفان بوده او آنحضرت با امام حسن مجتبی همنام و یک کنیت داشته و لقبش زکی و عسکری و خالص و سراج نیز گفته اند در دویست و شصت در سر من رای رحلت فرموده سن مبارکش بیست و نه سال بعضی بیست و هشت و بیست و هفت نیز گفته اند

امام ابوالقاسم محمد بن الحسن

تولد با سعادتش در دویست و پنجاه و پنج یا دویست و پنجاه و هشت در سر من رای بوده مادر آن بزرگوار ام ولد مسماة بصیقل یا سوسن یا نرجس یا حلیمه و بعضی بجای حلیمه حکیمه نوشته اند و این از تصحیف کتاب است کنیت آنحضرت با حضرت رسول ص موافق و القاب آنحضرت بسیار است از جمله مهدی و منتظر و صاحب الزمان و حجة قائم ع

در سال انتقال پدر بزرگوارش بروایت اصح پنجساله و بروایتی دو ساله بوده در دویست و شصت و پنج یا دویست و شصت و شش در سر من رای از انظار غایب شد

خلفای بنی امیه چهارده نفر بودند

معاویة بن ابی سفیان

تولد او در اوایل ماه هشتم مبعث بوده هنگام قتل عثمان بن عفان در شام حکومت داشته بتمسک قصاص خون عثمان چنانکه ذکر شد با حضرت علی بن ابیطالب ع جنگ کرده و تمکین خلافت آنحضرت ننمود و خود را خلیفه خواند بعد از شهادت حضرت خلافت او رواج و انبساط یافت مصر و مدینه و مکه و یمن را مطیع کرد و مملکت اسلام را وسعت داد و یزید پسر او در زمان او شش هفت سال اسلامبول را محاصره نموده ولی چون نتوانست تصرف نماید بعد از خسارت زیاد معاویه ناچار قبول صلح نمود مدت خلافتش بیست سال و در شصت هجری درگذشت در زمان او عبدالله زیاد بسرداری خراسان بود

یزید بن معاویه

در شصت هجری خلیفه شد در شصت و یک واقعه کربلا را برپا کرد و در شصت و دو مدینه را قتل و در شصت و سه مکه را خراب نمود و بقولی قتل مدینه و خرابی مکه هر دو در شصت و سه بود مدت خلافتش بروایت صاحب اخبار الدول سه سال و نه ماه بوده بعضی سه سال و بعضی دو سال و نیم نیز گفته اند طرفه حادثه لشکر او

در بلغه

خلفای بنی امیه

در مدینه عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه و در مکه عبدالله زبیر بود

معاویة بن یزید

ابولیلی کنیهٔ او بود در شصت و سه هجری تقریباً چهل روز خلیفه شد ولی چون پرهیزکار بود از این شغل استعفا نمود و او گفته است الملک بعد ابی لیلی لمن غلبا

مروان بن حکم

از طایفهٔ بنی امیه بود در مکه در سال شصت و چهار هجری خلیفه شد و بر عبدالله زبیر غلبه نموده شام را محکوم کرد عبدالملک پسر خود را ولیعهد کرد مادر خالد بن یزید که زوجه او بود او را خفه کرد در خواب خلافتش نه ماه

عبدالملک بن مروان

در شصت و پنج هجری خلافت یافت و ارکان خلافت او دمشق بود مکه را بسرداری حجاج بن یوسف بن ابی عقیل الثقفی که مردی سفاک و جابر بود سردار او شد محکوم کرده و حجاج عبدالله زبیر را بکشت بالجمله مملکت خود را عبدالملک از طرف هند و ترکستان و بعض دارا غلب بلاد ایران در تصرف داشت و امر حکومت عراق و خراسان را بحجاج داده بود معظمات وقایع ایام خلافت او بدست حجاج اتفاق افتاد مصر و شام و یمن و حجاز را مسلم داشت در هشتاد و شش هجری در گذشت پوشیده نباشد که از خلافت ولید ابن عبدالملک تا آخر خلفای بنی عباس در سنوات تواریخ خلفا الا غیره کوعیتی از عقیده تر کان شده و اختلاف که در سنین تاریخ پیدا شده بجهت مسامحهٔ مترجمین است که تفاوت سال شمسی و قمری را ملاحظه نکرده اند[7]

ولید بن عبدالملک

در هشتاد و شش هجری خلیفه شد افضل خلفای بنی امیه بود بجهت رشادت و نیز در کسر دارها او نمود فتوحات زیاد خلافت او که در عهد خلافت او مملکت اسلام از یکطرف بغاز جبل الطارق و از طرف دیگر بسرحد تاتارستان

[7] والا با هیچ اختلاف نداشت یا اگر اختلاف داشت بنا در کم بود چون بعد از طبع اغلب ذجزوها دریافت به تا محرکنهانند

مهمنه ۸

و بوغاز جبل الطارق سابقا معروف به تنگه هرقلس و فنی نیز بزقاق موسوم بود چون طارق بن زیاد از جانب موسی بن نصیر که از جانب ولید والی مغرب بود بفتح اسپانیا مامور شد و از این تنگه بگذشت و بر کوهی که در آن حول واقع است درود در آن کوه بجبل الطارق و آن تنگه ببوغاز جبل الطارق موسوم شد کاشغر و بعضی از اراضی هند نیز مفتوح ولید شد با مروی معبد یهود ان در بیت المقدس وسعت یافت و مسجد مدینه را مجدداً بنا کردند و در دمشق کارها افزاوم بنجانه برای مردم بنا نمودند در نود و سه هجری در گذشت و بعضی موت او را در نود و شش نوشته اند ولی ایام خلافتش معینا کمتر از ده سال نبود

سلیمان بن عبدالملک

ببعضی روایات در نود و شش هجری خلیفه شد و در نود و نه در گذشت و بعضی مدت خلافت او را از نود و سال الی نود و پنج نوشته اند کویند خوش العاده میل باکل داشته و از اشتهای او نوشته اند عقل از قول ان ابا امینا باید عمر بن عبدالعزیز را ولایت عهد دا

عمر بن عبدالعزیز بن مروان

در نود و نه خلافت یافت و در صد و یک وفات نمود و مدت خلافتش دو سال و پنجاه بود و بعضی مدت خلافت او را از نود و پنج الی نود و هشت دانند عدل و نیکوکاری او معروف است چون و فتحی تسم سوی برش رسیده شکست او را اشیح بنی امیه نامند

یزید بن عبدالملک

در صد و یک هجری خلافت یافت و تا صد و پنج که سال فوت او بود مشغول این شغل بود

خلفای بنی امیه

وبعضی خلافت او را از نود وهشت الی صد ودو گفته اند عباس بود ودر کار ملک زیاد اهمال مینمود

هشام بن عبد الملک

در صد وپنج هجری خلیفه شد وتا صد وبیست وپنج که سال وفات او بود خلافت نمود بروایتی خلافت او از صد ودو تا صد وبیست ویک بوده نصر بن سیار را که از امرای بزرگ عرب بود ایالت خراسان داد واو مردان کافی در ان نواحی گذاشت وکار ان بلاد منتظم شد فتح قبادیه ولشکر کشیدن ملک خزر باذربایجان وظهور وشهادت زید بن علی بن الحسین[ع] در خلافت او بوقوع پیوست خلافتش ۲۰ سال

ولید بن یزید

در صد وبیست وپنج هجری خلافت یافت وچون بملاهی مشغول وکارها او از روی اعتدال بود پس از چهار ده ماه خلافت در محاربه یزید بن ولید بن عبد الملک در صد وبیست وشش مقتول شد

یزید بن ولید بن عبد الملک

پس از کشته شدن ولید یزید خلافت یافت کویند ناقص واز طرف مادر بسلاطین عجم وارد ایشان نسب میرسید واز اینجاست که میگفته است انا بن کسری وابی مروان وجدی قیصر وجد خاقان مرحوم سپاهیان کم کرد واز اینجهة مشهور بناقص شد ونصر بن سیار هنوز در خراسان همین کار کرده مردم از اطراف متنفر شدند وبا جدیع کرمانی بیعت کردند ومیان نصر وجدیع منازعه بود تا زمان خروج ابومسلم مروزی که فرمان هر دو نهضت نمود وکرمانی بدست یکی از نوکرهای نصر کشته شد وپسر کرمانی با نصر حرب نمود واندک اندک قوت در کار

نصر پیدا شده خواست بخدمت ابومسلم بشتابد واحمد مانع او شده بسرخس گریخت واز انجا بطوس واز طوس بگرگان رفت ودر انجا بیمار شد وچون از ابومسلم خائف بود اورا در محفه نشاندند وبساوه بردند ودر ساوه درگذشت بالجمله مدت خلافت یزید شش ماه بوده است ودر صد وبیست وشش بمرض طاعون درگذشته

ابرهیم بن ولید

بعد از یزید بنا بوصیت او دمشقیان با ابرهیم بن ولید بیعت کردند وکار او رونق نیافت زیرا که مروان حمار که قتل ولید بن یزید اورا ملایم افتاده بود هشتاد هزار لشکر از مردم جزیره وحمص فراهم اورده متوجه دمشق شد ابرهیم نیز با صد وبیست هزار لشکر بمقاتله او امده شکست خورده بروایتی کشته شد وبروایتی پنهان بود واخر بیرون امده با مروان بیعت نمود مدت خلافتش سه ماه بود

مروان بن محمد بن مروان ملقب بحمار

بروایت اصح در هاران که از الجزیره است خلافت یافت مدت خلافت او بقولی از صد وبیست وهفت هجری بود الی صد وسی ودو وبروایتی از صد وبیست وهشت تا صد وبیست وهشت و در جمیع غزوه غالب امد اخر الامر مغلوب عبد الله سفاح شده در منزل ذات السلاسل از حدود مصر است بدست صالح بن عباس یا ابوعون بفرمان سفاح مقتول شد ظهور عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار وشهادت انجناب وقتل جدیع کرمانی وخروج ابومسلم مروزی در زمان او بود وخلافت بنی امیه بدو منقرض شد معروف است که اعراب هر صد سال را سنة الحمار گویند وچون از استیلاء معاویة بن ابی سفیان تا وقت حکومت مروان

صد سال چیزی کم یا بیش بوده اورا حمار گفتند یا بمعنی مثل معروف فلان اصبر من حمار

فی الحروب این لقب یافته باشد

خلفاء بنی عباس و عدد ایشان

خلفاء بنی عباس سی و هفت نفر بوده اند

اول سفاح

چون مروان حمار از لشکر عبد الله سفاح گریخت و در صعید مصر بدست یکی از لشکریان

عبد الله سفاح کشته شد ابو العباس عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن

عبد المطلب بن هاشم معروف بسفاح که بسبب کثرت خونریزی این لقب یافته بود بمعی عبد الله

عموی خود و ابو مسلم مروزی که والی خراسان بود بخلافت جلوس نمود و انبار دار الملک

او بود بنی امیه را مقهور و مقتول کرد خلافت او بقولی از صد و سی و دو الی صد و سی و شش

هجری است و بقولی از صد و بیست و هشت الی صد و سی و دو و مدت زندگانیش بروایتی چهل و

دو سال بود خلافتش چهار سال

دوم ابو جعفر منصور برادر سفاح

اسم او نیز عبد الله و لقب منصور است برادر سفاح از اوایل سنه صد و سی و شش تا صد و پنجاه و سه بود

بسر ... صد و سی و دو ... هجری تا ششصد و پنجاه و شش خلافت نمودند و ... خلافت ... از ...

بهرحال مدت خلافتش و بیست سال است عبد الله عموی خود و ابو مسلم مذکور را بجهت

بدگمانی که با ایشان حاصل کرده بود کشت با اولاد حضرت علی بن ابیطالب و طایفه بنی ...

و بنو فاطمه مقاتله نمود شهر بغداد را در دو سال بنا و آنرا دار الخلافه کرد در شمال ایران و

اسپانیا عبد الرحمن منصور قات بعضی شلیند و لی مملکت اسپانیا را بنی امیه از او گرفتند و در شام و

الجزیره کار بر عیسویان تنگ نمود مروج علم بود کتاب کلیله و دمنه و اقلیدس در زمان

او بعربی ترجمه شد و چون خانواده باعمال بد و انیق و جبات بود مشهور بدوانیقی گردید

در منزل بئر میمون وفات کرد مدت عمرش شصت و سه سال بود

سیوم مهدی بن منصور

ابو محمد مهدی مکنی با بو عبد الله و دانا و عادل بود حکیم بن عطا که مردی ساحر و شعبده بود

در زمان او خروج نمود و چون از شدت کراهت چهره از طلای احمر ساخته بروی خود

میکشید که زشتی او مشهور نباشد بمقنع مشهور شد و مقنع تخت در مرو نزول نموده بعد

بماوراء النهر در نواحی شهر کش در قلعه منیع متحصن شد دعوی الوهیت داشت دو ماه

از چاه نخشب ماه مانند ماه صورت مدور رو منور بیرون می آورد مهدی خلیفه ابو سعید حرشی را

با سپاهی بدفع او مامور نموده او را محاصره کردند و او در قلعه مذکور او اول کسان خود را

مسموم بعد خود در خم شراب رفت و معن زایده شیبانی که در دولت بنی مروان مکرمی بوده

و در عراق عجم و آذربایجان حکومت داشت در زمان منصور جنگ مختفی و بعد مشمول الطاف

خلیفه گشته حکومت یمن یافت و پس از حکومت یمن ولایت سیستان را باو تفویض نمود در

زمان خلافت این خلیفه بدست دلیران سیستان کشته شد بالجمله خلافت مهدی بقولی از

صد و پنجاه و هفت الی صد و پنجاه و نه و بروایتی از صد و پنجاه و سه الی صد و شصت و سه بود

خلفای بنی عباس معاصرین

مدت عمرش شصت و سه سال ایام خلافتش بروایتی دو سال و بروایتی ده سال

چهارم هادی بن مهدی

مکنی بابو محمد   در زمان فوت مهدی در گرگان بود از آنجا عاجلا ببغداد آمده خلیفه
گشت گویند بخونریزی مایل بوده و هر وقت سوار میشده پیادها با شمشیر برهنه و عمودها
و کمانها پیش پیش او میرفتند ظهور حسین بن علی بن حسن بن امام حسین ع و شهادت او و مدت
لشکرهای که در این زمان بود خلافت او بروایتی از صد و شصت و نه تا صد و هفتاد که سال وفات
اوست میباشد و بقولی از صد و شصت و سه الی صد و شصت و چهار مدت حیاتش بیست و شش
سال خلافتش یک سال

پنجم هرون الرشید ابی جعفر بن مهدی

بروایتی از صد و هفتاد هجری الی صد و نود و سه خلافت نمود و بقولی خلافت او از صد و شصت و
چهار الی صد و هشتاد و هفت است در هر حال مدت خلافت بیست و سه سال میباشد از غرایب
اینکه در شب وفات هادی هرون خلافت یافت و مامون متولد شد بنابراین در یک شب یک خلیفه
وفات کرد و یک خلیفه متولد شد و یک خلیفه بخلافت رسید تولد هرون در صد و چهل و پنج
هجری یا صد و چهل و هشت هجری در ری بوده و وفاتش در صد و هشتاد و هفت یا صد و نود و
سه اتفاق افتاده گویند در طفولیت مهدی او را با لشکری جرار بروم فرستاد و این لشکر تا
اسلامبول رفته قتل و غارت زیاد نمود و چندان غنیمت بچنگ آن سپاه افتاد که قیمت
یک راس اسب بیک درهم رسید و از کارهای هرون یکی این بود که آنچه از دولت اسلام را
در جزیره سیاه دریا اسیرا تخیرات فوق العاده یافت مکرر در این امپراطوری اسلامبول و

یعقوب را

یعقوب را مغلوب کرد با شارلمان پادشاه فرانسه ارتباط حاصل نمود و هدایا از قبیل
ساعت آبی که معمول قدیم بوده و شمشیر و غیره برای شارلمان فرستاد در ترویج علوم و
صنایع کوشید گویند تیره دل بوده انقراض برامکه چنانکه در ذیل شرح حالشان بیاید
بدست او شده در آخر عمر او رافع بن لیث بن نصر بن سیار در سمرقند و خراسان بمخالفت
او مبادرت نمود خلیفه برای دفع او متوجه خراسان شد و در طوس درگذشت و در کنار گنبدی
که حالا در روضه رضویه است مدفون گشت

حالات برامکه

اول شخص برامکه جعفر است و او مجوس و در نوبهار که آتشکده ایست در بلخ آتش پرستی میکرد
بعد از آن اسلام قبول کرده در زمان خلافت سلیمان بن عبد الملک ببغداد الملک شام
رسید چون بدرگاه سلیمان بن عبد الملک وارد شده رنگ سلیمان تغییر نموده اشاره کرد
تا او را از مجلس بیرون بردند خواص تعجب کردند سلیمان گفت این شخص زهری همراه دارد
که من دو مهره بر بازو دارم که هر گاه زهر بمجلس آورند آنها بالخاصیه حرکت کنند حضار از
جعفر استفسار نمودند اذعان کرده گفت در زیر نگین انگشتری من مقداری زهر است که عند
برای چنین گفت برای آنکه در شدائد بخورم لهذا جعفر و اخلاف او ببرمک ملقب شدند
بالجمله بار دیگر سلیمان جعفر را طلبیده بمجلس اذن جلوس داده و برمک و اولادش در دولت
بنی امیه و مروان محترم بودند تا در خلافت عباسیان جعفر در زمان سفاح بوزارت
رسید اما یافعی گوید اول کسی که از آل برمک بوزارت رسید خالد بن برمک بود و در وزارت
سفاح رسید و تا آخر ایام سفاح متصدی این شغل بود و در زمان منصور در اوایل خلافتش
معزول و ابو ایوب موریانی وزیر شد و خالد را حکم تربیت یحیی پسر خود نموده و یحیی مردی سخی و خوش

رفتار

خلفای بنی عباس معاصرین

رفتار بوده و چهار پسر داشته فضل و جعفر و محمد و موسی فضل از همه سخی تر و متکبرتر بوده جعفر با وصف سخاوت متواضع بوده محمد با همت عالی و عیاش و موسی شجاع و دلیر بوده و از اول خلافت هرون تا زمان تغییر مزاج خلیفه بر برامکه نظام امور ممالک بیست سال در دست خلیفه بدست یحیی و اولاد او بوده و در درجه بلند داشته اند گویند سبب تغییر مزاج خلیفه بر برامکه این بود که چون میل مفرط بجعفر و نیز بعباسه خواهر خود داشت و میخواست که این هر دو در مجلس نشاط او حاضر باشند عباسه را بنزاوجت جعفر در آورده مشروط کرد در غیر حضور او باهم ملاقات نکنند و جعفر در مستی بنا اختیار با عباسه مباشرت نموده اولاد از او بعمل آمده خلیفه در یافت و قتل ایشان از اراده داشت سر جعفر بدست یاسر خادم بریده شد امر هارون بتوسط سندی بن شاهک بانجام رسید و بعضی دیگر گویند علت تغییر مزاج خلیفه بعضی اشغال ملکی بوده العلم عند الله

ششم محمد امین بن هرون الرشید

مکنی بابی عبدالله و مادرش زبیده و سال تولدش صد و هفتاد هجری است خلافتش از صد و نود و سه الی صد و نود و هشت بوده و بروایتی خلافت از صد و هشتاد و دو تا صد و نود و یک شد زندگانیش بیست و هفت سال چون بعیش و لهو مشغول و از امور ملکی غافل بود در دار الخلافه محصور و مقهور و طاهر ذو الیمینین شده بعد یکی از ملازمان طاهر مقتول و طاهر سرش را بمرو نزد مامون فرستاد مدت خلافتش چهار سال تا پنج سال

هفتم عبدالله مامون بن هرون

تولد این خلیفه چنانکه ذکر شد در سال صد و هفتاد هجری و جعفر بن یحیای برمکی او را تربیت کرده بود گویند در زمان هرون ایالت عراق و کرمان و قاموس و طبرستان و خراسان و کابلستان و هندوستان و ماوراء النهر و ترکستان داشته میان او و امین چنانکه ذکر شد پس از فوت هرون خلاف در گرفت و بر امین غلبه کرد بحد اغماض و عفو از جرایم و میل بترویج علوم در درجه انتها و بافت اغلب کتب علمیه یونانی را بعربی بامر او ترجمه نمودند که در یونانیان غالب شد و بیشتر از جریره کانفوا انتهر قه نموده فضل بن سهل ذو الریاستین ابتدا وزیر او بود بعد از فضل احمد بن ابی خالد و در وقت او یافت خروج ابرهیم مهدی و نصر بن شعیب و بابک خرم دین در زمان او بوده و حسن بن سهل را که پوران دخت نام داشت بزاوجت خود در آورده و حسن در این جشن بخششها کرد که بوصف در نیاید و در شب زفاف هر ا دو دانه که هر یک بقدر بیضه کنجشک بود بر سر پوران دخت نثار کرد بروایتی از صد و نود و هشت تا دویست و هجده خلافت نموده در این سال در گذشت و بقولی خلافت از صد و نود و یک الی دویست و ماند و میباشد بهر دو روایت مدت خلافت بیست سال است زندگانیش چهل و هشت سال گویند با روم نیز جنگ کرده که ان ایشان کرمان جنگ یونان را غزوه روم خوانده اند ظهور آل طاهر در زمان او بوده

آل طاهر

آل طاهر پنج تن بوده اند و فرمان فرمائی ایشان در خراسان بحکم خلفا پنجاه و پنج سال و شش ماه است اول ایشان طاهر ذو الیمینین بن حسین بن مصعب چهار سال بعهد مامون حکومت خراسان نمود دویم طلحه بن طاهر او نیز بحکم مامون تقریبا چهار سال در خراسان

خلفای بنی عباس و [illegible]

فرمان فرما بود سوم عبدالله بن طاهر که در دربار مقام داشت بعد از فوت طلحه از
مأمون بایالت خراسان فایز و تا زمان الواثق بالله در خراسان حکمرانی داشت چهارم
طاهر بن عبدالله تا زمان المستعین بالله حکومت خراسان مینموده مدت حکومت
او را هجده سال نوشته اند پنجم محمد بن طاهر بفرمان المستعین بالله ایالت خراسان
یافت در ایام حکومت او یعقوب بن لیث صفار در سیستان قوی شده لشکر بهرات
کشید و عامل محمد را از هرات بیرون کرد خود محمد از فوشنج هرات که دار الملک طاهریان
بود بنشابور رفت و استیصال یافت

هشتم المعتصم بالله بن هرون

دویست و هشتاد هجری متولد شد هشتم خلفاست هشت فتح در ایام او روی داده و هشت
ملکزاده از ابناء ملوک عجم که خصم [illegible] بستند و هشت ماه خلافت نمود و هشت قصر سال [illegible]
بنا نمود و چند [illegible] دیگر نسبت باو داده اند بالجمله در دویست و بیست و هفت انتقال
نموده عمرش چهل و هفت سال بنابراین روایت ابتدا خلافت او در اول سال دویست و یا هشت
نوزده هجری است بروایت دیگر دویست و یازده هجری تا دویست و بیست خلافت کرده
و در سرمن رای که خود بنیان نموده بود اقامت داشت لشکر ترک که بعدها خلفا را عزل
نصب مینمودند او وضع و ترتیب کرده در دویست و [illegible] بابک نام را که [illegible]
تازه اختراع کند بکشت و بابک در [illegible] هجری دعوی نبوت کرد و مبنا دین بر لهو
و لعب و قتل و غیره بود بیست سال در مقابل سرهای خلفا مقاومت کرد و دولت
خلفا را متزلزل داشت تا آخر الامر المعتصم بالله او را دستگیر کرده دست و پا او را برید
جدا و را در بغداد بدار کشیدند) از کارهای که در زمان المعتصم بالله اتفاق

افتاد

افتاد فتح عموریه بود در تاریخ گزیده مسطور است که در زمان خلافت معتصم زنی مسلمه
در عموریه بدست یکنفر افتاده گفت وامعتصماه رومی گفت معتصم را بگوی بر اسب ابلق [illegible] در روم
خود سوار شود و بیاید ترا اغاثت دهد معتصم بشنید و محض استخلاص او لشکر بعموریه کشید
آن زن را خلاص نمود و در آن غزوه معتصم و لشکر او همه بر اسب ابلق سوار بودند بعضی
دیگر نوشته اند که آن زن چون اسیر شد رومی [illegible] او را گرفته [illegible] آن زن گفت وامعتصماه مردم
چنان دانستند که او گفت وامعتصماه بعرض خلیفه رسانیدند و خلیفه در صدد استخلاص او بر آمد

نهم الواثق بالله بن معتصم

اسم او هرون بود در سرمن رای خلیفه شد و از دویست و بیست و هفت تا دویست و سی و دو
خلافت کرده در این سال وفات نمود بروایتی از دویست و بیست و [illegible] تا دویست و بیست و پنج
خلافت نموده در هر حال مدت خلافتش تقریبا پنج سال است

دهم المتوکل علی الله بن معتصم

اسم او جعفر بوده مدت خلافتش چهارده سال است چون پسر خود منتصر را اذیت میکرد
منتصر با بزرگان اتراک که در دربار خلافت بودند ساخته ایشان را بقتل پدر واداشت
و ایشان او را بقولی در دویست و چهل و هفت هجری بقولی در دویست و [illegible] بکشتند
در سرمن رای بخلافت رسید فتح بن خاقان وزیر او بود کلیه امور با مهارت او انجام میرسید
و در شب قتل متوکل او نیز بدست ترکان کشته شد گویند در زمان او [illegible] قریه از قرا
[illegible] در زمین فرو رفت و در دامغان و بسطام زلزله شدید شد و در ری و جرجان و
نیشابور و صفاهان نیز این حادثه دست داد

یازدهم

خلفای بنی عباس بن معاصی

یازدهم المنتصر بالله بن المتوکل

وچهل

اسم او محمد بوده بیست و از دویست و هفت هجری الی دویست و هشت و بقولی از دویست و سی و نه تا دویست و چهل خلافت کرده ولی مسلم است که مدت خلافتش شش ماه است در اواخر سال بخلافت نشسته و در اوایل سال دیگر درگذشت چنانش را بیست یکسال نوشته اند

دوازدهم المستعین بالله بن معتصم

اسم او احمد بود چون بسبب قتل متوکل بعض ترکان داشت با غرامی از بزرگان ایشان مصلحت دیدند تا بکشت و این معنی و بعضی بقاعده کار بهای مکروه سبب اختلال امر خلافت او شده و ترکان از او رنجیدند و از در مخالفت در آمدند و مستعین از سامره ببغداد گریخته محصور شد و از خلافت استعفا نمود و بدست المعتز بالله بن متوکل پسر عمش کشته شد خلافت او چهار سال سه ماه کم نوشته اند در تاریخ فرنگ خلافت او را از دویست و چهل تا چهل و چهار نوشته اند در تواریخ ایرانی مشوش است صاحب اخبار الدول قتل او را در سال دویست و پنجاه و دو نوشته و مدت خلافت او را دو سال و نه ماه ضبط کرده مدت عمر او را سی و یکسال گفته ولی تواریخ ایرانی عمر او را سی و پنجسال نوشته اند

سیزدهم المعتز بالله بن متوکل

اسم او محمد و بعضی زبیر گفته اند گویند برادر خود را بکشت نیز از ترکان یکی را که

موسوم به بوقا صغیر و او را سرائی میخواندند بامر او کشتند ترکان بمخالفت او برآمدند و او را از خلافت خلع المهتدی بالله را خلیفه کردند مدت خلافتش نفری یا چهار سال و نیم در دویست و پنجاه و پنج در مجلس از جوع یا از عطش درگذشت بقولی خلافت او از دویست و چهل چهار تا دویست و چهل و هفت بوده است المهتدی

چهاردهم المهتدی بالله بن واثق

نام او جعفر یا محمد بوده خلافت او یازده ماه و چند روز بود ترکان را که یکی از بزرگان بود امیر الامرا نمود و بسبب مخالفت همان طایفه در دویست و پنجاه و شش مقتول شد بقولی از دویست و چهل و هفت تا دویست و چهل و هشت خلافت کرد گویند چون متعبد بود و خواست رسم ملاهی و مناهی را براندازد مردم خاصه ترکان از او رنجیده او را بکشتند صاحب اخبار الدول گوید که چهار هزار نفر از ترکان را بکشت و جنگ برپا بود تا لشکر او منهزم و خود او مقتول شد

پانزدهم المعتمد علی الله بن المتوکل

١

اسم او احمد بوده او دوباره پای تخت را بغداد نمود در مدت خلافت کلیه اختیار بدست برادر خود الموفق بالله واگذار کرده بود و خود مداخله نمیکرد بمسرات اشتغال داشت خروج یعقوب بن لیث صفار در خراسان و سیستان در زمان او بود در دویست و هفتاد و نه وفات کرد اوقات خلافتش بیست و سه سال با بقاعده در دویست و پنجاه و شش خلافت یافته بقولی خلافت او از دویست و چهل و هشت تا دویست و هفتاد

بلده

خلفای بنی عباس و معاصرین

بوده ظهور ملوک سامانی نیز در زمان این خلیفه است

صفاریه

چهار تن بودند و چهل سال حکمرانی کرده اند

اول ملک یعقوب بن لیث سیستانی

یازده سال حکمرانی کرده گویند نسب او با نوشیروان عادل میرسید بهر حال لیث رویگر بوده بلکه یعقوب نیز رویگری مینموده ولی بسبب سخاوتی که در نفس او بود جهانگیری برخاسته هر سال ملکی را متصرف نمود و با المعتمد بالله در دویست و شصت و دو محاربه نموده شکست خورد و در دویست و شصت و پنج در گذشت ظهور ابتدای او در دویست و پنجاه و یک بوده یعقوب سیستان و خراسان و طبرستان و فارس را مسخر نمود در سال وفات عزیمت تسخیر بغداد کرده در بین راه بمرض قولنج در گذشت چون اطاعت خلیفه نکرد خلیفه حکم لعن او کرد

دویم ملک عمرو بن لیث

بعد از برادر بیست و سال و نیم یا بیست و پنج سال در ولایت و بحکم المعتمد بالله حکمرانی کرد آخر بدست امیر اسمعیل سامانی گرفتار شد و در محبس المعتضد بالله مکتفی در بغداد در گذشت گویند چون گرفتار امیر اسمعیل شد در گرسنگی از خادمی غذا طلبید خادم قطعه گوشتی در سطلی از آب طبخ میکرد ناگاه سگی سر در سطل کرده دهنش سوخت مضطرب شد از سطل بیرون آورده در سطل بگردنش افتاده میدوید و سطل را میکشید عمرو لیث این بدیده خندید و گفت صبح خوالسالار شکایت میکرد که مطبخ را سیصد شتر بار نمیکشد و الان سگی میکشد

سیم ملک طاهر بن محمد بن عمرو لیث

شش سال حکمرانی کرد در دویست و نود و سه بدست سبکری غلام عمرو لیث که بر او خروج کرده بود اسیر شد او را ببغداد فرستاد و در محبس خلیفه بمرد

چهارم امیر خلف بن احمد بن یعقوب سیستانی

پادشاهی بزرگ بوده و پانزده سال حکومت داشته آخر الامر بدست سلطان محمود غزنوی گرفتار و در محبس او در گذشت و حکومت سیستان با قربای او منتقل شده ولی ایشان از جانب سلاطین غزنویه و سلجوقیه حکومت داشته اند

ملوک سامانیه

نسب سامان که ملوک سامانیه بدو منسوبند ببهرام گور پادشاه میرسد گویند سامان از اولاد سامان یکی از اعیان بوده بعد در ترکستان براهزنی و عیاری مشغول شده تا اندک شوکتی پیدا کرده و شهر اشناس را متصرف نموده در زمان خلافت مامون رشید و لد سامان با جهاد دیگر خود بمرو آمده منظور نظر عنایت خلیفه شد و اسد در مرو در گذشت و در وقتی که مامون عزیمت بغداد نمود ایالت خراسان و ماوراء النهر را بغسان بن عباد عم زاده فضل بن سهل ذو الریاستین تفویض نمود و او را فرمود که اولاد اسد را در سمرقند و اطراف آن نماید و مخصوص احمد بن اسد را ایالت داد و بعد از عزل غسان هر کس حاکم خراسان میشد اولاد اسد را بایالات میداد هنگام خروج یعقوب بن لیث و انقضاء ایام طاهریه نصر بن احمد بن اسد بن سامان محل اعتماد خلیفه شد و ریاست ماوراء النهر یافت نصر در سمرقند اقامت نموده برادر خود اسمعیل را حاکم بخارا ساخت و فتنه میان برادران نزاع در گرفته کار بمقاتله انجامید اسمعیل غالب و لشکر بخارا نصر را اسیر نموده نزد اسمعیل آوردند اسمعیل از مرکب پیاده کمال احترام را از او منظور داشته او را

خلفای بنی عباس و معاصران سلاطین

بر تخت نشاند و نسبش را ابو سعید و با زاوارا بهرام چوبینه رسانیده عمو مقرر داشت که بدستور حاجی
در بخارا اینها ابنا را و نماید یادی دارا و اخود و بیست و هفتاد و نه شد وفات و حکمرانی تمامی بلاد
ماوراء النهر باستقلال تعلق با امیر اسمعیل یافت و امیر اسمعیل را اول ملوک سامانی دانند

اول امیر اسمعیل

با پادشاه ترکستان محاربه کرده او را با خواتون اسیر نمود و غنیمت بسیار بدست بخاریان
افتاد که عمرو لیث را بفیصله رسانید آنگاه منشور حکومت ماوراء النهر و خراسان و
سیستان و مازندران و ری و اصفهان از دربار المعتمد با المعتضد بدو رسید بروایتی هشت
سال و بقولی پانزده سال حکومت کرد

دوم امیر احمد بن اسمعیل

المکتفی خلیفه لوائی برای او فرستاد و تمام مملکت امیر اسمعیل را باو تفویض نمود
بدست غلامان خود کشته شد و بدین واسطه او را امیر شهید گفتند شش سال و کسری
حکمرانی کرده

سوم امیر نصر بن احمد بن اسمعیل

در سال وفات پدرش هشت ساله بود بحکم تقدیر بر مملکت پدر سی سال حکمرانی
نمود و بعضی سی و سه سال و بعضی بیست و هفت سال نیز گفته اند

چهارم امیر نوح بن نصر

ملقب بامیر حمید بود قریب سیزده سال بجای پدر حکمرانی کرد

پنجم امیر عبد الملک بن نوح

مکنی بابو الفوارس بود در زمان او در خراسان فتنها و بلای عظیم شیوع یافته
اکثر خلق را هلاک نمود در سنه سیصد چهل و پنج در چوگان کوی بازی از اسب افتاده در
گذشت مدت حکمرانیش هفت سال و کسری بوده البتکین را که غلام نصر بن احمد بود
ایالت خراسان داد

ششم امیر منصور بن عبد الملک بن نوح

ابو صالح کنیه داشته پانزده سال یا پانزده سال بجای پدر حکمرانی کرده وزیرش ابو علی
محمد بن محمد بلعمی مترجم تاریخ طبری است

هفتم امیر نوح بن منصور

مکنی بابو القاسم بوده ابو الحسن عتبی که مرد کافی و هنرمند بوده وزیر او گشت و درآن ایام حکومت
البتکین که شانزده سال با دولت و اقبال ایالت کرده بود در گذشت و اسحق پسر البتکین
بایالت قائم شد و بجهت نکذشته اسحق وفات کرد و سبکتکین که مردی دانا و غلام حاجب
البتکین بود بجای او حکمرانی یافت و در محاربانی که برای امیر نوح اتفاق می افتاد او و
محمود پسرش امیر نوح را امداد می نمودند و همین امداد اسباب قوت و غلبه امیر نوح بود
در سیصد و هشتاد و هفت در گذشت مدت حکمرانی او را از بیست و یک سال الی بیست و دو سال
نوشته اند ابو الحسن سیمجور از امیر نوح امارت خراسان یافت و در هنگام در گذشت او ولد
سیمجور بمخالفت امیر نوح برخاستند و امیر نوح ایشان را بمعاونت سبکتکین و محمود منهزم

خلفای بنی عباس و معاصرین

کرده دقیقی شاعر معاصر امیر نوح است

هشتم امیر منصور بن نوح بن نصر

مکنی بابو الحارث بود بعد از وفات پدر یکسال و هفت ماه حکمرانی کرد
سپاه خود را امیر بکتوزون داده و اخر الامر بسبب خشونت خلافی که داشت بکتوزون
او را مهمل کرده در سلخ صفر او را میل کشید در زمان او امیر سبکتکین وفات کرد
پسرش محمود کسی نزد منصور فرستاده طلب منصب موروث خود نمود رسول بی نیل مقصود
باز گشت محمود مجددا تحف فراوان برسالت ابو الحسن حمولی بطلب آن مسئول فرستاد چون
ابو الحسن در اداء رسالت تهاون نمود محمود بی تحمل شده لشکر بنیشابور کشید و بکتوزون
از نیشابور فرار کرد چون این خبر بمنصور رسید برای دفع محمود از بخارا بسرخس امد و محمود
تا بمرو کذشته بمرغاب رفت

نهم امیر عبد الملک بن نوح

برادر منصور بوده مدت حکمرانی او نه ماه است صاحب اخبار الدول گوید
در اول حکومت محمود را غلبه کرده وی ببخارا رفت ایلک خان او را گرفت و مملکت
او را متصرف شد

دهم اسمعیل بن نوح

بروایت صاحب اخبار الدول اخر ملوک سامانی اسمعیل بن نوح است و مدت حکمرانی
او را معین نکرده و بعضی دیگر اخرین ایشان ابرهیم منتصر را نوشته که در هر حال
او هم پسر نوح بوده مجدد بجا رباط در طلب ملک موروث بوده کاری از پیش نبرد
و دولت سامانیان منقرض شد غزنویها قوت و استیلا یافتند

پوشیده نباشد که در این سنوات سه نفر از بنی حسن و سه نفر از بنی حسین در طبرستان
و دیلم حکمرانی کرده اند اول ایشان حسن بن زید بن محمد بن اسمعیل بن حسن بن زید بن
جواد بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است که در دویست و پنجاه و پنج حکمرانی
یافته بعد از او القائم بالحق محمد برادر او و بعد از ان مهدی الحسن زید بن قائم بالحق
و بعد از او محمد بن الحسن ولی از استیلای عرب و عجم تا زمان مغول اغلب طبرستان
بحکومت اولاد ملوک سامانی بوده است

اسم دو نفر دیگر را ملخص ننوشت

شانزدهم المعتضد بالله بن الموفق

اسمش احمد بوده در دویست و هشتاد و نه هجری الی دویست و نود و نه خلافت کرده
بروایتی خلافتش از دویست و هفتاد الی دویست و هشتاد و نه بوده در هر حال مدت
خلافتش نه سال و نه ماه و کسری بوده سال وفاتش را صاحب اخبار الدول دویست و
نود و شش هجری نوشته ولی بروایتی دویست و نود و نه و بروایت ثانیه دویست و
هشتاد است مدت زندگانیش چهل و شش سال بعضی از قرمطیان در زمان او مشغول
فساد شده اند و بنای مذهب ایشان بر ابطال شرع شریف بوده و بحسب ظاهر
خود را اسمعیلیه میشمرده اند و بامامت محمد بن اسمعیل بن حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام
اعتراف داشته اند و اول شخص ایشان بروایت تحفة الملوک عبد الله بن میمون القداح اهوازی
بوده و چون یکی از بزرگان ایشان حمدان قرمط بوده بقرامطه معروف شده اند

هفدهم المکتفی بالله بن المعتضد

اسمش علی بوده بروایت صاحب اخبار الدول یکسال و هشت ماه خلافت کرده

بروایت

خلفای بنی عباس و مصریان

در دویست و نود و نه وفات نمود مدت جهانگیری چهار سال است و در تواریخ فرنگ
خلافت او را از دویست و هشتاد هجری تا دویست و هشتاد و شش نوشته‌اند قرامطه در ایام معتضد
ظهور نمود و بعقیده فرنگان ابن خلیفه مصر و شام را بعد از آنکه سالها بود در تصرف خلفا خارج بود
مسخر نمود

هیجدهم المقتدر بالله پسر المعتضد

در دویست و نود و پنج هجری خلافت یافت و بیست و پنج سال خلافت کرد بدست یکی از لشکریان
مونس خادم که بمخالفت خلیفه برخاسته بود در سیصد و بیست مقتول شد زمانی که او سی و
هفت سال بود بروایت فرنگان خلافت او از دویست و هشتاد و شش تا سیصد یازده بوده منصور
حلاج در زمان خلافت او بقتل رسید ابن مقله که واضع و استاد چند خط است از وزرای او بوده وی
قرامطه در خلافت او طغیان نمودند و راه مکه مسدود شد المقتدر طایفه از حاج را بهمراه معتمد
در ایام بمکه فرستاد و سالم بمکه رسیدند ولی در وقت ورود به بدست ابو طاهر قرمطی در مسجد الحرام
کشته شدند و ابو طاهر کشتگان را در چاه زمزم انداخت و باد توسعی حجر الاسود را شکست و از
محل خود بیرون آورد و در حرم معظم زیاده از بیست سال نزد قرامطه بود تا در خلافت المطیع لله
باز پس دادند و دوباره در موضع خود نصب کردند آل قابوس و آل بویه در زمان المقتدر
بالله ظهور نمودند

آل قابوس که ایشان را آل زیار و بنی مرداویج نیز گویند

بعضی نسب ایشان را به بعضی از اعراب رسانیده ولی گویند یکی از نبیره در عجم آمده
و بعجم چه خواست و از او با سلسل بن دیلم بوجود آمده و اصل قبایل دیلم است بعضی دیگر
نسب دیالمه را بامرای طبرستان که در زمان کیخسرو در کیلان و آن حدود والی بوده‌اند

برادر

میپرستند بهر حال در بالمه و طبقه آل طبقه آل زیار و بعقیده بعضی نخستین ایشان ماکان بن کاکی است
که در سیصد و دو از هجری بر گیلان و طبرستان استیلا یافت و در سی و سه اسفار بن شیرویه
که بر ماکان خروج کرده و با او محاربه نمود و او را منهزم ساخت و بجای او نشست بعضی هم طور
اخبار — دیگر نوشته‌اند ولی بعقیده صاحب کتاب دول نخستین اول آل قابوس مرداویج از زیار است در سیصد و
یازده در گرگان و قزوین و دیلم و همدان و دینور و اصفهان و قم و کاشان و طبرستان استیلا یافت
همدان را قتل عام و تا حلوان بلاد را غارت نمود با مظفر بن یاقوت که از جانب خلیفه حاکم
اصفهان بود در همان نواحی جنگ کرده مظفر منهزم شد و علی بن بویه که عنقریب ذکرش بیاید
با برادرانش پس از در یافت غنیمت و افر بشیراز رفتند و مرداویج در حمام بدست غلام خود
کشته شد

دوم وشمگیر بن زیار در دوره حکمرانی یافت با رکن الدوله که از جانب عماد الدوله متوجه ری
شده بود محاربه نموده ظفر یافت در سیصد بیست و سه از لشکر امیر نوح سامانی شکست خورد و
بمازندران رفت از آنجا نیز از حسین بن فیروز شاه منهزم شد بخارا بود بنزد امیر نوح بن نصر رفت امیر
نوح او را اعزاز کرده لشکری بدو داد تا ملک خود را از حسین پس گرفت اما پیوسته میان او و
رکن الدوله جنگ بود در سیصد و پنجاه و هفت در وقت شکار از حرکت اسب افتاده وی را آسیب
افتاد از آن صدمه در گذشت بعضی او را وشمگیر مخفف دشمن گیر خوانده‌اند

بیتون — سیوم بیستون یا بهستون یا بهمنون بن وشمگیر گویند بعد از پدر دو سال حکمرانی کرده و
مورد الطاف رکن الدوله بوده است

چهارم شمس المعالی قابوس بن وشمگیر عالم و شاعر و خوشخط بوده صاحب جنا الدوله
گویند عضد الدوله او را از مملکت گرگان بیرون کرد و در خراسان هجده سال در حمایت
سامانیان با همت و قوت بسر برد بعد باز حکمرانی مازندران و طبرستان و گیلان یافت و

چون

خلفای عباسی و معاصرین

چون با امرا درشتی میکرد او را خلع کرده پسرش را بجای او مالک دادند ابو منصور ثعالبی معاصر اوست
پنجم فلک المعالی منوچهر بن قابوس در کتب حکمران شد القادر بالله منشور حکومت بلاد
متعلق بقابوس را برای او فرستاد و او را بفلک المعالی ملقب کرد و خطبه بنام سلطان محمود کرد
یکی از دختران او را بحبالهٔ خود در آورد و کار او محکم شد قایلین اکثر بیست و پنجسال
حکمران بود صاحب حبیب السیر پس از فلک المعالی نوشیروان شاه پسر فلک المعالی را نوشته
و گوید با این شخص این طبقه منقرض میشود و سلطان محمود ممالک او ممالک او میکرد اما تواریخ
ایرانی سر تعمیر بعد از فلک المعالی نوشته‌اند و ما هم متابعت کرده ثبت مینمائیم
ششم دارا بن قابوس معروف بامیر کالنجار منقاد سلطان مسعود بود اما وقتی
که مسعود بجرجان آمد بجلیقها شاقی باو کرده لهذا او جرجان را گذاشته ببعضی قلاع متحصن
و هم در انجا درگذشت مدت حکمرانیش را بیست سال نوشته‌اند
هفتم امیر کیکاوس اسکندر بن قابوس مدت بیست و یکسال حکمرانی کرد صاحب
قابوس نامه میباشد و باسم پسرش گیلانشاه نوشته
هشتم گیلانشاه بن کیکاوس مردی حکیم بود آخرین این طبقه است انقراض این طبقه
در بعضی در چهارصد و شصت و هشت نوشته‌اند و حکومت ایشان را صد و پنجاه سال گفته‌اند
پس از ایشان حکمرانی بحسن صباح منتقل شد

آل بویه

گویند نسب بویه به بهرام گور یا یزدجرد بن شهریار که آخرین ملوک عجم است میرسد بعضی
او را بالمره گفته‌اند بویه از نسل دیلم بن ضبه بن صعصعه بوده ولی صحیح این است که انتساب ایشان بجو

در قریهٔ دیلمان که نزدیک گیلان است ساکن بوده اما تبار را نسبت بان ده داده دیلمی گفته‌اند
و بویه را سه پسر بوده اکبر ایشان عماد الدوله ابو الحسن علی بن بویه و بعد از ان رکن الدوله ابو علی الحسن
و بعد از او معز الدوله ابو الحسین احمد صاحب اخبار الدول گوید عماد الدوله سبب ترقی کار آل
بویه شد و اینطایفه مالک عراقین و اهواز و فارس شدند و بخو بوین سبکی بهشت آکو کردند عدد
اشخاصشان هفده بود

اول عماد الدوله علی بن بویه

در سیصد و بیست و دو در خلافت القاهر ظهور نمود در ابتدا حال نوکر مرداویج رفت و مرداویج
او را اینجا فرستاد در بعضی حدود امارت را او نیز فتوح نمایان کرد چون مظفر بن یاقوت در حکم
اصفهان شکست خورده بطرف لرستان که آنوقت مضرب خیام عماد الدوله و اتباع او بود رسید
در انجا با او محاربه میان او و عماد الدوله اتفاق افتاده مظفر منهزم و غنیمت وافر بچنگ عماد الدوله
و برادران او افتاده بفارس رفتند و بعد از قتل مرداویج اکثر لشکر او نزد عماد الدوله جمع شدند
و معز الدوله را بعد از فتح کرمان ببغداد روانه کرد و رکن الدوله را امارت اصفهان داد و خود
در شیراز اقامت داشت و از عجایب زمان این بود که چون بشیراز رفت در کید بود که لشکر مواجب
میخواستند و خزانه خالی بود و وزیر متفکر بسقف عمارت نگاه میکرد ماری دید که سر از سوراخی
بیرون آورده حکم کرد سقف را شکافتند که مار را بکشند چون سقف را شکافتند گنجی عظیم یافتند
و ان گنج را تصرف نمود و دیگر خیاط والی سابق را طلبید که برای او ترتیب لباس نماید در
حین نطق چوب بزبان داشت خیاط گمان کرد که او را چوب میخواهند بزند گفت حاجت بچوب نیست
هفده صندوق متعه والی نزد من است تسلیم میکنم عماد الدوله خندید و انها را بتصرف
آورد روز دیگر دست اسبش در سوراخ رفته دران جا نیز گنجی پیدا شده بچنگ او افتاد

خلفاء بنی عباس و معاصرین

و این خوش بختیها کار او را بالا برده و در سیصد و سی و هشت که درگذشت حکمرانیش را شانزده سال نوشته اند

دوم رکن الدوله حسن بن بویه

میان او و امرای سامانی جنگها روی داد با وشمگیر محاربات نمود عضد الدوله و مؤید الدوله
و فخر الدوله پسران او بودند و عز الدوله بختیار پسر معز الدوله بود و بعد از پدر امارت بغداد
داشت چون وقتی بر خلاف میل پدر عضد الدوله لشکر به بغداد کشید و عز الدوله را بگرفت و
بعد پشیمان شده از پدر طلب عفو کرد رکن الدوله پسرهای خود را با صفهان طلبید و دو روز
بمهمانها ابو الفضل (ابو الفتح) بن عمید که در آن مجلس فارس و کرمان و اهواز را تا سرحد
بغداد بعضد الدوله و همدان و اعمال جبال و ری و طبرستان را بفخر الدوله و اصفهان و اعمال آنرا
بمؤید الدوله داد تا خلاف در میان برادران و بنی اعمام برخیزد و در سیصد و شصت و شش که
درگذشت حکمرانیش را چهل و چهار سال نوشته اند صاحب بن عباد از اصحاب او ست

که وزیر او بود

سیم معز الدوله احمد بن بویه

بر بغداد استیلا یافت اول با المستکفی بیعت کرده او را و معز الدوله لقب یافت بعد المستکفی را
خلع و حبس کرده المطیع لله را خلافت داد ولی بنام امور مملکت خود او بود جز به اخراج
خلیفه جدید و خلیفه در حبس او انتقال نمود و بصره و موصل بتصرف او آمد ولی بعد از محاربه
با ناصر الدوله حکمران موصل صلح کرد مشروط که خراج را مبلغی معین به او ادا کند
گویند بیست و یک سال حکمرانی کرده بعد از او عز الدوله بختیار در بغداد بجای او امارت یافت

المستکفی

چهارم عضد الدوله فنا خسرو بن رکن الدوله حسن

یکی از

یکی از لشکریانش که با یکی از کنیزانش را می داشت گنجی یافت کنیزک در وقتی لشکری حال را به
بعضد الدوله گفت و بعد شیوه العمل عضد الدوله از لشکری خواست که او را بر سر گنج برد لشکری قبول
کرده چون اجابت نمود عضد الدوله و معتمدی دیگر او را با ایشان بسر گنج رسیدند و گنج را
تصرف نموده عمارتی رفیع از وجوه آن بر سر تربت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع بنا کرد
بلطایف الحیل قیاصره را بران داشت که برسم قدیم پدر پادشاهان سلاطین ایران اهدایا فرستند
وقتی که کارا پادشاه رسول قیصر گفتگو میکرد دو وزغان صدا میکردند یکی را گفت بوزغان بگوی
عضد الدوله میگوید صدا مکنید او و دیگری داد و بوی حواله بختیار از خاصیت آن وزغان خاموش
شدند رسول حیرت کرده پس از مراجعت برای قیصر نقل کرد و ما به وقع عضد الدوله را
ملک عمان را متصرف شد ابو الفوارس را بحکومت کرمان فرستاد و وقتی عز الدوله بختیار در
بغداد مقهور ترکان شده او را معلولا بواسطه پدر نمود و ما دم مجابت عضد الدوله بختیار
یافت ولی بعد از رکن الدوله با عز الدوله محاربه کرده او را دستگیر کرد و گردن زد اعمال جزایر
در عتبات عالیات بناها ساخت بند امیر بود و کرده و لیت و که اصطخر از که هفت با سه داشت و اکرد
هزار کس از آن بر کتاب خود بخیر با خالی شده اوست باختیار و او هم شاهنشاه می نامیده اند گویند
سی و چهار سال سلطنت کرده با الطایع معاصر بوده

پس از یکسال

پنجم مؤید الدوله بن رکن الدوله

چون برای تصرف مملکتی که پدر باو داده بود از عضد الدوله اذن خواست عضد الدوله او را بقوت
حکمرانی چون فخر الدوله این رعایت نکرد عضد الدوله او و حیدر مؤید الدوله را بجنگ او فرستاد
او را منهزم کرده فخر الدوله از شوهر خاله و پدر زنش قابوس بن وشمگیر مدد طلبیده باز هم چون
شکست خورده با قابوس بخراسان رفت از امیر نوح بن منصور کمک یافت تا اینکه مغلوب شد و مؤید الدوله

بقتل

خلفاء بنی عباس معاصر

فخر الدوله را

استقلال یافت تا در گذشت و بعد از او پادشاهی صاحب کافی اسمعیل بن عباد از خراسان طلبیدند و پادشاه کردند و صاحب وزیر او شد

ششم فخر الدوله بن رکن الدوله

صمصام الدوله بن عضد الدوله بجای رکن الدوله از الطایع بالله خلعت گرفته دو سال داشت صاحب بن عباد وزیر خود فخر الدوله بضبط طبرستان فرستاد و صاحب خوب از عهده بر آمده چند قلعه را در آنجا مفتوح نمود

و فتح فخر الدوله در ایام دولت بهاء الدوله بن عضد صاحب لشکر مجلل کشیده بمقصد بابل شد صاحب پس از هیجده سال وزارت مستقل انتقال نمود و اعیان دیلم از کمال شان او پیش تابوت وی زمین بوسیدند کتابخانه صاحب چهار صد شتر میکشید بعد از فوت او فخر الدوله با کسی خوبی نکرد

هفتم شرف الدوله بن عضد الدوله الملقب بابو الفوارس

بعد از پدر از کرمان بشیراز آمد و اهواز و بصره را بنو بگرفت و ببغداد رفته صمصام الدوله برادرش که امیر الامراء بغداد بود نزد او آمد اول او را اعزاز و بعد حبس نموده و باستقلال حکمرانی کرد تا در گذشت

هشتم صمصام الدوله ابو کالنجار مرزبان بن عضد الدوله

ابو کالیجار مرزبان بن عضد الدوله

بعد از شرف الدوله از قید او خلاص شده با بهاء الدوله برادر خود که حاکم بغداد بود جنگها کرد و دو نفر از اولاد عز الدوله را بکشت و چهار نفر را حبس کرد آخر خودش هم در دست یکی از این چهار نفر کشته شد

نهم بهاء الدوله ابو نصر خسرو فیروز بن عضد الدوله

ابو نصر خسرو فیروز

بعد از شرف

بعد از شرف الدوله حاکم بغداد شد اهواز را تصرف کرد و شیراز و اولاد عز الدوله را از کار مرتفع کرد از قادر بالله شهنشاه قوام الدین لقب داشت

دهم مجد الدوله ابو طالب رستم بن فخر الدوله

وقتی که حکمرانی یافت صغیر و مادرش عاقله بود و به نظم ملک قیام مینمود بعد از رشد پسر با مادر خلاف پیش گرفت از جمله بیرجان او شیخ الرئیس ابو علی را در اوقات رفاه رنجیده بکردستان نزد بدر بن حسنویه شتافت که او را اعزاز کرده با لشکر شایان در وصل ملازمت او بر آمد مجد الدوله را دستگیر و مادر او را استقلال داده و معاودت نمود و مادر مجد الدوله پس از چندی در حکومت باز پسر را با اعانت داد اما زمام امور بدست مادر بود شمس الدوله برادر مجد الدوله را حاکم همدان و ابو جعفر علاء الدوله کاکویه را حکومت اصفهان داد و شیخ الرئیس وزیر علاء الدوله بود بعد از فوت مادر مجد الدوله محمود غزنوی ولایات او را مسخر و برا با اسود پسر و سایر خاص گرفته محبوسا بغزنین فرستاد و سلطان مسعود پسر خود را در آنجا گذاشته مراجعت کرد

یازدهم سلطان الدوله ابو شجاع بن بهاء الدوله

پس از پدر حکمران شد جلال الدوله برادر خود را ببصره فرستاد برادر دیگر ابو الفوارس را والی کرمان نموده وی در کرمان مکنتی یافت بفارس آمده شیراز را مسخر نمود سلطان الدوله او را شکست داد بکرمان رفت و از آنجا بخراسان رفته از یمین الدوله مدد خواسته معاودت کرد سلطان الدوله شنیده از بغداد بفارس آمده ملک را مضبوط کرد و او را همجا تعاقب نا بیطاقیه کرد بخت آخر الامر کرمان را با او داد مشروط که دیگر خلاف نکند بعد از آن شرف الدوله

ابن بهاء

خلفای بنی عباس و معاصران

ابن بهاء الدوله بخلاف برخاستند لشکر مایل او شدند بعد از جنگ صلح کردند و شرف الدوله در عراق عرب بنیابت سلطان الدوله مینمود و سلطان الدوله را اهواز و فارس بماند

دوازدهم شرف الدوله ابو علی حسن بن بهاء الدوله

در بغداد بمخالفت برادر برخواست و خطبه بنام خود خواند شرح حالش ذکر شد

سیزدهم ابو کالیجار مرزبان بن سلطان الدوله

لقب او را بعضی عماد الدین گفته اند با ابو الفوارس عمش مقاتله میکردند و گاهی غالب و گاهی مغلوب بود تا ابو الفوارس درگذشت و او باستقلال حکمران کرمان و فارس شد انگاه با جلال الدوله که امیر الامراء بغداد بود بمنازعه برخواست پس از سالها نزاع کردند و جلال الدوله فوت نمود و ابو کالیجار در بغداد خطبه بنام خود خواند اما در اوان وفات کار سلجوقیان بالا گرفت و دیلمیان منخفض شدند

چهاردهم جلال الدوله ابو طاهر بن بهاء الدوله

در بغداد چنانکه ذکر شد امارت یافت میان او و اتراک بغداد بکرات مقاتله شد

پانزدهم ملک عبد الرحیم عماد الدین الله

فضل بن حسن که مشهور بفضلویه شبانکاره است اعیان فارس را با خود موافق و مخالف اولاد ستون شد او را گرفتار و در قلعه حبس نمود گویند بعد از دو روزی چند فوج دشمنان از بند رسته بخدمت سلطان الب ارسلان شتافت و بلاد حکومت شهر از حاصل کرده مراجعت نمود

و برخی بر آنند که در حبس فضلویه مرد

شانزدهم ابو علی کیخسرو بن ابو کالیجار

بعد از برادران بخدمت الب ارسلان شتافت الب ارسلان نوبندگان را با او واگذاشت و در آنجا برفاهیت حکمرانید تا درگذشت و دیگر از طبقه احکام نماند ظهور این طایفه در سیصد بیست و دو هجری و انقراض ایشان در چهارصد و پنجاه و هشت بدست فضلویه شبانکاره نوشته اند با بو ابن صد و سه سال الحکما فی داشته اند

پوشیده نماند که در عصر دیالمه معروف بحسنویه بن حسین برهم در کوهستان حکومت داشت غالبا با دیالمه مخالفت داشت و گاه در ملازمت عضد الدوله را اختیار کردند و بدر بن حسنویه را عضد الدوله یاری داد و او مانع از اهواز اکراد بود و از المطیع و الطائع ناصر الدین و الدوله لقب یافت و بدر را پسری بوده هلال نام متعرد و لهذا پدر او را رنجیده کار ایشان بجدال کشیده بدر مغلوب و محبوس او شد و لیکن خود نیز مغلوب بهاء الدوله دیلمی گردید و باز بدر را استقلال داد و حتی در زمستان بدر خواست لشکر کشی کند اعیان او مانع شدند او نیز بر قتل ایشان لجاج او بدینسبب امده او را بکشتند و در زمان او وفات پسرش نیز بدست دیلمیان کشته شد

بهاء الدوله

نوزدهم از خلفای بنی عباس القاهر بالله بن المعتضد

اسم او محمد و مکنی بابو منصور بود مونس خادم او را بکشتن ابن معتضد وارث این خلیفه

خلفای بنی عباس و صفات

نموده و یکی از قتل مونس از خلیفه خایف شده بکرمخت و با اتراک یار شده ایشان را بخلع خلیفه

ترغیب میکرد و آخر الامر بهمان مقدم اتراک چشم خلیفه را میل کشید و او را از خلافت انداخت گویند

در جامع بغداد گدائی میکرد و میگفت صدقه دهید کسی را که دیروز خلیفه شما بود و امروز گدای

شما است خلافتش را یکسال و شش ماه و عمرش را پنجاه و دو سال نوشته اند و سیصد و بیست و دو

چشمش را میل کشیدند ولی عقیده مورخین فرنگ در باب القاهر این است که بجهت سختدلی و بدرفتاری

و عیش با او شوریده بیم شبی در حالتیکه مست بود و غفلت بر سر او در حجره چشمهای او را کندند و او را در جای

محبوس داشتند پس از دو سالی یکدانه از خلافت او را از سیصد و ده تا سیصد و دوازده دانسته

و گویند در زمان او آل بویه در الجزیره مملکت علیحده وضع نمودند و محمد اخشید بمصر مسلط شد

و اصل اخشید از ترک است یعنی آفتاب سفید و ملوک فرغانه بدین اسم موسوم اند چنانکه ملوک

روم بقیصر

بیستم از خلفای عباسی الراضی بالله بن المقتدر

اسم او محمد و مکنی بابو العباس است ادیب شاعر و سخی بود از سیصد بیست و سه تا سیصد بیست و نه

هجری که سال وفات او است خلافت نمود مدت خلافتش شش سال و دو ماه در زمان او کار خلافت

سخت مختل و معدوم و در دست ملوک الطوایف شد زیرا که بصره و واسط و اهواز بدست عبدالله

بریدی و برادران او و فارس بتصرف عماد الدوله دیلمی و موصل و دیار بکر و دیار ربیعه و دیار

مصر مسخر بنی حمدان و مصر و شام مسلم اخشید بن طغج و مغرب و افریقیه محکوم مهدی و اندلس

بحکومت بنی امیه و خراسان و نواحی در سلطنت نصر بن احمد سامانی و یمامه و بحرین در اطاعت

ابو طاهر قرمطی و طبرستان و گرگان در ملک دیالمه آل زیار بود با جمله ابن مقله وزارت را

خلیفه را ابن نموده ولی چون مراسله بحکم حاکمانی غلام مرداویج بن زیار کرد و بعضی از بلاد عرب

استیلا یافته بود نوشته او را امیر بغداد خواندند و این معنی بر خلیفه معلوم شده دست او را برید و او بعد

قلم را بر ساعد بسته کتابت میکرد و بمانعه اعمه و ذوات وزارت داشت لهذا زبان او را نیز بریدند و بریدن

او را کردند زندان عقیده مورخین فرنگ این است که الراضی از سیصد و دوازده الی سیصد و هجده

خلافت کرده و چون رتبه امیر الامرائی را معمول کرد سلطنتش بکلی تمام شد

بیست و یکم از خلفای عباسی المکتفی بالله ابن المقتدر

بعضی از مورخین بجای لفظ المکتفی المتقی نوشته اند اسمش ابرهیم و مکنی بابی اسحاق است در زمان او

بحکم غلام مرداویج بغداد را مدعی جمیع احوال خلفا را ضبط کرده و مقاتله با اکراد کشته شد و بجکم

از امرا بجکم که توزون نام داشت چشم خلیفه را میل کشید و او را از خلافت خلع و حبس المکتفی را

خلیفه کرد گویند با توزون سال در محبس بماند تا وفات کرد مدت خلافتش سه سال و یازده ماه ابتدای

خلافتش از سیصد و بیست و نه هجری است و زندگانیش چهل و شش سال مورخین فرنگ خلافت او را

از سیصد و هجده تا سیصد و بیست و دو دانسته اند

بیست و دوم از خلفای عباسی المستکفی بالله المکتفی

چنانچه ذکر شد معز الدوله دیلمی چشم او را بعد از یکسال و چهار ماه خلافت میل کشید و المطیع را

خلیفه کرد و المستکفی پس از چندی در حبس معز الدوله وفات کرد زندگانیش چهل و شش سال ابتدای

خلافتش سیصد و سی و سه و بعقیده فرنگیان از سیصد و بیست و دو بخلافت رسید و پس از شانزده

ماه معز الدوله چشم او را میل کشید محبوس نمود و بعد از چهار سال حبس انتقال نمود

خلفای بنی عباس و مصر

بیست و سیم از خلفای بنی عباس المطیع لله بن المقتدر

در زمان خلافت این خلیفه چنانکه ذکر شد زمام کارها بدست معز الدوله بود و او از معز الدوله
روزی صد دینار موظف بود و در زمان در بالمره خلفا را اعظم و اعتبار نبود و باز در عهد این خلیفه
در بغداد غلائی شد که اطفال را خوردند بلکه با گوشت سگ تغذیه کردند و در مصر سه سال
زلزله شدید شد و در دیگر توابع نیز زلزله عظیم حادث شد   و حجر الاسود را قرامطه
در خلافت این خلیفه باز پس دادند در سنه سیصد و شصت و سه المطیع را فلج عارض شد و زبانش
سنگین گردید و خلافت را به الطایع پسر خود واگذار نمود مدت خلافتش بیست و نه سال و دو ماه و کانت
شصت و سه سال ابتدای خلافتش از سیصد و سی و چهار و بعقیده مورخین فرنگ از سیصد و بیست و
چهار تا سیصد و پنجاه و دو خلافت کرده ظهور سلاطین غزنویه در اوقات خلافت او است

سلاطین غزنویه

چنانکه ذکر شد البتکین غلام نصر بن احمد سامانی از امیر نوح سامانی ایالت خراسان
یافت چون در گذشت ایالت غزنین به پسرش اسحق شد ولی چیزی نگذشت اسحق وفات کرد و
سبکتکین بجای او حکمران شد این طبقه چهارده تن بوده اند

اول امیر ناصر الدین سبکتکین

چند قلعه از هند متخر کرد جیپال که بزرگترین پادشاه هند بود چند دفعه مغلوب او شد
بخواهش ابو القاسم نوح بن منصور سامانی لشکر بخراسان کشیده آن بلاد را متخر کرد در سیصد
سی و هفت هجری درگذشت بیست سال حکمرانی او بود ابو الفتح بستی که از افاضل بلغاست علم

ابونصر

او منصب انشا را صاحب بوده و تا ابتدای دولت سلطان محمود نکشید این شغل مینموده پسرانش
بترکستان گریخته و در آنجا در گذشت

دوم امیر اسمعیل بن ناصر الدین

بعد از پدر بنابوصیت او در بلخ جلوس نمود و این خبر در نشابور بمحمود برادر بزرگترش رسید
مکتوبی بدو نوشته حاصل مضمون اینکه چون من سزاوارترم دار الملک غزنین بمن گذار تا ولایت
بلخ و امارت سپاه خراسان بتو مسلم دارم امیر اسمعیل قبول نکرده کار بجدال کشید و امیر اسمعیل
منهزم و در قلعه غزنین متحصن شد سلطان محمود او را به پیمان بیرون آورد و کلید خزاین
از او بگرفت و پس از چندی کارها را با برادر ببلخ رفت در کوشکی روزی سلطان محمود از امیر اسمعیل
پرسید اگر بر من غالب میشدی با من چه میکردی جواب داد برادر را بحبس در قلعه میداشتم لهذا سلطان
محمود او را چنانکه گفته بود محبوس داشت تا در گذشت

سیم سلطان محمود بن سبکتکین

پادشاهی بقدرتمند بوده و چون مادر وی از زنان اعیان زابلستان بود او را محمود زابلی
نیز گویند بعد از ابتدا از امیر نوح بن منصور سامانی سیف الدوله لقب داشت القادر بالله او را
یمین الدوله و امین الملة ملقب کرد این خلف بن احمد سیستانی را که سرکشی میکرد در سیستان
گرفته مملکتش را متخر کرد اغلب از هندوستان حتی قنوج و سومنات را بتصرف در آورد و با ایلک
خان که پس از چندی هم موافقت و مصاهرت با او مخالفت میکرد غلبه نمود ماوراء النهر و
ترکستان و خوارزم را نیز متخر کرد در اواخر عمر اطراف عجم را از تصرف مجد الدوله دیلمی
خارج و به پسر خود مسعود داد و برغور نیز دست یافت محمد بن سوری ملک غور و نکبتی زهر آلوده

یکی

خلفای بنی عباس و معاصرین

دیگری که در کار شت ملک غرجستان شاه شار را بتوسط عتبی مؤلف تاریخ یمینی که از افاضل شعرای عصر او بوده مطیع کرد ابو العباس مأمون بن مأمون که بعد از برادرش ابو منصور احمد بن مأمون از جانب سامانیها خوارزمشاه بوده اند امرای او را بکشتند چون داماد سلطان محمود بود سلطان محمود بخوارزم رفته کشندگان او را بکشت و حکومت خوارزم را بیکی از امرای خود واگذاشت و سلطنت آل فریغون منقرض شد ابو العباس فضل بن احمد اسفراینی و احمد بن حسن میمندی و امیرک حسنک میکال وزارت او کرده اند سلطنت سلطان محمود سی و یکسال با پنج سال گویند در چهارصد و بیست و یک درگذشت و اوقات جهانگیریش سی و سه سال بود

چهارم محمد بن محمود سبکتکین

بموجب وصیت بجای پدر نشست و مسعود بمحاربه او برخاست و او را مغلوب و محبوس و کحل کشید و بعد او را از حلق او بخت و چشم محمد را میل کشید برادرش صاحب کرنیده قبل از آن سال نخست چهار سال پادشاهی کرده نه سال نیز در حبس ماند بعد از قتل مسعود نیز یکسال فرمان فرمائی نمود در چهارصد و سی و چهار در گذشت

پنجم مسعود بن سلطان محمود

در چهارصد و بیست و دو پادشاه شد علاء الدوله جعفر کاکویه پسر خال مجد الدوله دیلمی چند گاه در اصفهان از جانب مسعود حکومت داشت بعد از آن استقلال زد چند دفعه عزیمت هند کرد و همین عزیمت بر اختلال کار ملک او افزود با سلاجقه محاربه کرده منهزم شده بغزنین رفت پسر خویش مودود را با بعضی از لشکریان ببلخ فرستاد و خود با محمد مکحول بن

بلدی محمود

محمود

محمود و اولاد او بطرف هند رفت چون از آب سند عبور کرد هنود احمال و اثقال او را بطرف بود که غلامان او خزینه را غارت و محمد مکحول را پادشاه کردند و مسعود حبس شده بحکم محمد بعد کوفتاد شده او را حبس نمودند و پسر محمد بی اذن پدر با جمعی او را بکشت ابو ریحان محمد بیرونی که کتاب التفهیم فی التنجیم از مصنفات اوست در عصر مسعود بوده قتل مسعود در چهارصد و سی و سه اتفاق افتاده

ششم سلطان مودود بن مسعود

بعد از مسعود از بلخ بغزنین آمد محمد مکحول نیز از حدود سند بدان نواحی شتافت جنگ عم و برادرزاده در گرفت و مودود ظفر یافت محمد و اولاد او و جمعی را که مایه فساد بودند بکشت در غزنین و قندهار و بعضی بلاد هند رایت ایالت برافراشت با سلاجقه جنگ کرد ظفر یافت ملوک ماوراء النهر مطیع او بوده اند ولی در زمان او خراسان بتصرف سلجوقیان بوده بعد از هفت سال پادشاهی در چهارصد و چهل و یک درگذشت

هفتم مسعود بن مودود

بوصیت پدر بتخت نشست چون در عهد صغر بود از عهده پادشاهی بر نمی آمد ارکان دولت بعد از یکماه او را خلع و عمش علی بن مسعود را پادشاه کردند و دو سال حکمرانی کرد بعد عبد الرشید که بزعم بعضی پسر مسعود بن محمود و بقولی پسر محمود بود بر او خروج کرده وی بغزنین فرار کرد این عبد الرشید در قلعه در میان غزنین و بست محبوس بود عبد الرزاق بن احمد میمندی که بجنگ سلاجقه بسیستان مامور بود او را از حبس بیرون آورد و سران سپاه را مطیع وی کرد چون عبد الرشید در غزنین مکنتی یافت طغرل حاجب را بسیستان فرستاد

او استقلال

خلفای بنی عباس و معاصر

او پیشتر از فرخزاد جعفر بیرون آورده و خود دم از استقلال زد و بجز یک عبدالرشید امیر
او و تمامی اولاد محمود را بکشت و دختر محمود را عنفاً بزنی خود در آورد و به نیروی استظهار
ملقب بکافر نعمت شد عاقبت بدست جمعی کشته شد و فرخزاد که بقولی پسر مسعود بن محمود
و بقولی پسر عبدالرشید بود از حبس طغرل بیرون آمده پادشاه شد

هشتم فرخزاد

چون جلوس کرد زمام امور را بدست حرخیر که از اکابر غزنین و باعث هلاک طغرل بود داد داود
سلجوقی که از انقلاب غزنویه آگاه و لشکر بدانجا کشیده بود از حرخیر منهزم شد بعد فرخزاد لشکر
بخراسان کشیده کلباروق را با چندین نفر دیگر از امرا اسیر کرد چغربیگ سلجوقی خبر شده پسر خود الب ارسلان
را بجنگ فرخزاد فرستاد و بر او غلبه نمود فرخزاد ناچار کلباروق را مخلع و رها نمود سلجوقیان
نیز امرای غزنویه را که گرفته بودند رها کردند وفات فرخزاد در چهارصد و پنجاه و سلطنتش شش سال

نهم سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود ملقب بظهیر الدوله

عادل و نیکوکار بود با سلاجقه صلح کرده دختر ملکشاه را بزن او حیث مسعود پسر خود در آورد در
هند جدال نموده ظفر یافت رحلتش در چهارصد و نود و دو گذشت ازرقی شاعر معاصر او است

دهم مسعود بن ابراهیم ملقب بجلال الدوله یا علاء الدوله

شانزده سال پادشاهی کرده و بروایت صاحب گزیده در پانصد و هشت در گذشت

یازدهم شیرزاد بن ابراهیم ملقب بکمال الدوله

بروایت گزیده مدت یک سال پادشاهی کرده بعد بدست ارسلان شاه برادر خود کشته شد

دوازدهم ارسلانشاه بن مسعود

سه سال یا چهار سال پادشاهی کرده یکی از برادران او بهرامشاه نام گریخته نزد خالی خود سنجر سلجوقی
که آنوقت از جانب برادر خود محمد بن ملکشاه فرمانفرمای خراسان بود رفته با مداد سنجر لشکر
بغزنین کشیده و در دشت ابوالفضل والی سیستان با او پیوست و با ارسلان محاربه در داد ارسلان
مادر خود که خواهر سنجر بود با هدایا نزد سنجر فرستاده طلب صلح کرد ولی بهرامشاه رضا نشد
و در یکمنزلی غزنین با ذیبن الجانبین قتال در گرفت و بجلادت ابوالفضل غزنویان
منهزم و غزنین مفتوح شد سنجر خزاین غزنویان را بالتصرف نمود و مملکت را به بهرامشاه داده
بخراسان رفت یکدو نوبت دیگر بازمیان دو برادر محاربه واقع و آخر ارسلان دستگیر
و بهرامشاه او را هلاک کرد

سیزدهم بهرامشاه بن مسعود

برخی لقب او را علاء الدوله و بعضی یمین الدوله و طایفه معز الدوله گفته‌اند چند مرتبه
بهند رفته فتوحات نموده را آخر علاء الدین حسین غوری لشکر بغزنین کشیده ولی
قبل از وصول او بهرامشاه در گذشته بود وفات او بروایت روضة الصفا در پانصد و
چهل و هفت و بروایت حمدالله در پانصد و چهل و چهار بوده بروایت اول سی و پنج سال
بروایت دوم سی و دو سال پادشاهی کرده حکیم سنائی معاصر او است

چهاردهم خسروشاه بن بهرامشاه

خلفای بنی عباس و صاحبان

بعد از پدر پادشاه شد و چون متواتر خبر توجه علاء الدین حسین را بغزنین شنید بهند
کوچ کرد علاء الدین بغزنین آمده قتل و غارت زیاد نمود بعد برادرزادگان خود سلطان
غیاث الدین و سلطان شهاب الدین را حاکم آن سرزمین کرده و خود باز گشت حمدالله و بعضی
مورخین گویند علاء الدین خسروشاه را جنگ او کرده محبوس نمود و در پانصد و پنجاه و
پنج در حبس او در گذشت صاحب روضة الصفا گوید خسروشاه پس از فرار در لهاور
پادشاهی یافت و پس از او پسرش خسرو ملک جانشین او شد عاقبت سلطان غیاث الدین
بلهاور رفته خسرو ملک را گرفته بغزنین فرستاده در آنجا محبوس نمود و سایر اولاد ملوک غزنوی
بدست غوریان مقتول و منقرض شدند بعضی مدت سلطنت این طبقه را صد و نود و پنج سال نوشته اند

بیست و چهارم از خلفای بنی عباس الطایع لله بن المطیع

اسمش ابوبکر یا عبد الکریم بوده صاحب اخبار الدول گوید که در زمان الطایع عضد الدوله دیلمی
بر بغداد استیلا یافت و پس از فوت عضد الدوله خلیفه پسر او صمصام الدوله را بجای پدر
نشاند و ملقب بشمس الملة کرد و شرف الدوله برادر شمس الملة قصد او کرده بر او غالب شد
و چشم او را میل کشید و لشکر بطرف شرف الدوله رفتند و پس از فوت شرف الدوله خلیفه ابو نصر
برادر او را بهاء الدوله لقب داده بجای برادر نشست و طمع در اموال خلیفه کرده بخلافت او را
عادت نموده بی اجازه داخل قصر خلافت شده بر کرسی نشست و چند نفر از امراء دیلم پیش
رفته خلیفه گمان کرد بدستبوس می آیند دست دراز کرده و ایشان دست او را گرفته پایین
کشیدند و از آنجا بموضع دیگر بردند و کس بطلب القادر بالله فرستادند مدت خلافت الطایع
هفده سال و نه ماه نوشته اند و سال خلع او را از خلافت سیصد و هشتاد و یک گفته اند مدت

زندگانیش شصت و نه سال یا هشتاد و سه سال بعد از خلع شدن از خلافت سالها بزیست و بعضی
مدت خلافت این خلیفه را از سیصد و پنجاه و دو تا سیصد و شصت و نه نوشته اند

بیست و پنجم از خلفای بنی عباس القادر بالله بن اسحق بن المقتدر

اسمش احمد بوده در سیصد و هشتاد و یک تا چهارصد و بیست و دو که سال وفات اوست خلافت نموده
مدت خلافتش چهل و یک سال و از خلافت جز اسمی نداشته و تحقیق فرمان خلافت او را از سیصد و
شصت و نه الی چهارصد نوشته اند و گویند این خلیفه با ملل مجاور همیشه در صلح بوده

بیست و ششم از خلفای بنی عباس القائم بامر الله بن القادر بالله

اسمش عبدالله بوده در زمان او طایفه و بعض الروسا در او و بساسیری که از امرای دیلم بود تغلب
پیدا شده بساسیری از بغداد بیرون آمده از مستنصر علوی حاکم مصر مدد طلبید لشکر بدار الخلافه
کشید و کار را بر خلیفه تنگ کرده او را بعانه فرستاد بعد بمعاونت طغرل بیک سلجوقی مجدداً
استقلال یافته بمقر خلافت آمد و از آن ببعد مدت طغرل بیک را جانشین خود کرد و بکلی
محکوم رای او شد در چهارصد و شصت و هفت در گذشت در چهارصد و بیست و دو خلیفه شد
خلافتش چهل و پنج سال و فرمانکان خلافت او را از چهارصد و نه تا چهارصد و پنجاه و سه
نوشته گویند در عصر او در مصر چنان قحطی شد که جز قحط زمان حضرت یوسف هیچ قحطی نظیر نبوده
مردم یکدیگر را خوردند ظهور سلاجقه و انقراض آل بویه نیز در زمان او بوده

سلاجقه

خلفاء عباس و معاصرین

نسب سلجوق را گویند با فراسیاب میرسد پدر سلجوق دقاق از امراء بیغو که حکومت اتراک
و خزر داشته بوده و بشجاعت معروف است بعد از فوت او بسبب رشادت سلجوق او را سباشی
یعنی مقدم الجیش مینامیدند و پادشاه او را رنجیده و او را افشا با صد سوار و اموال خود را که
هزار و پانصد شتر و پنجاه هزار گوسفند بوده برداشته بسمرقند رفت و در جند با جمیع
اقربا اسلام قبول کرده و در آنجا در محاربات کرده بشوکت مشهور شد و ملوک ترکستان
و ماوراء النهر از او حساب بهانه بر گرفتند و ابراهیم سامانی را در محاربه ایلک خان حاکم سمرقند
مدد داد انگاه از جند با بخارا در نواحی بخارا مسکن کرده و چهار پسر از او شد میکائیل و
اسرائیل و موسی و بیغو که ارسلان لقب داشت میکائیل در جوانی در محاصره یکی از قلاع
ترکستان کشته شد و از او دو پسر ماند طغرل بیک و چغری بیک سلجوق این دو نبیره را تربیت کرده
ولیعهد نمود این دو برادر چون دانا بودند سردار ایل و حشم شده ترکمن خرد و دیگر مردم
تابع نمودند ایلک خان از ایشان خایف و جمع آوری لشکر بر ضد ایشان بغراخان حاکم
چین و ختا ملتجی شدند و او از ایشان پذیرائی نمود ولی از احتیاط متفقا با وی ملاقات
نمیکردند چنانچه روزی دستگیر کند آخر طغرل را قراخان بگرفت چغری بیک جری شد با او محاربه
نموده لشکرش را منهزم کرد قراخان پشیمان شده بعد از بذل اموال و نفایس اسباب چین
طغرل را رها نمود و او با برادر بسمرقند آمد و چون لشکر ایلک خان را مستعد رزم دیدند
بموجب صلاح طغرل ببیابانی که عبور سپاه بر آن دشوار بود رفت و چغری با سی سوار از
آب آمویه گذشتند و بخراسان آمد و از میان ملک محمود غزنوی شتابان [illegible] آمد و از
دی بروم رفت و در راه طایفه از ترکمن بدو پیوستند و در روم غزوات کرده با غنایم
بخراسان باز گشت و از بیم حکام آنجا خدام را متفرق و در لباس تجار بمرو و آذر و بخارا
رفت و با مسرت بطغرل پیوست و با رمال الله جمعیت شدند و پس از استعلا بخراسان مسکن

کردند

کردند و در عهد مسعود بن محمود تمام خراسان را مسخر و سلطنت یافتند و از ایشان سه طبقه یاد
کرد یکی در خراسان و عراق عجم و عرب یکی در کرمان و توابع یکی در روم طبقه اول چهارده تن
بودند و صد و شصت سال حکمرانی کردند

اول طغرل بیک محمد بن میکائیل بن سلجوق

طغرل بیک

لشکر سلطان محمود را شکست بر مسعود بن محمود غلبه کرده دولت غزنویان در خراسان
زوال یافت در چهارصد و سی و هفت طغرل بیک پادشاه شد و چغری بیک بهرات بمتابعت
او رفت عم خود را والی هرات کرده بمرو رفت بلخ را از حاکم مسعود بگرفته تسلیم چغری بیک
نموده و قبل از انجام این کار مسعود در گذشت خوارزمشاه را که جمعی برادر یاغی بودند و به
چغری بیک ملتجی گردید چغری بیک و طغرل بیک او را مدد دادند و خوارزم را فتح کردند و چغری بیک
بخراسان رفته طغرل بیک بگرگان آمده آنجا را مسلم نمود بعد لشکر بری کشیده کمتر از
یکسال تمام بلاد عراق عجم را متصرف شد در چهارصد و چهل و شش آذربایجان را فتح
کرد و بغر و روم رفت در دوم مظفر ببغداد آمد و با القائم بیعت کرد و ملقب برکن الدوله شد
و شر ملک رحیم دیلمی را از بغداد کوتاه کرد ابراهیم ینال برادر مادری خود را که بمخالفت او
قیام نموده مقهور و مقتول کرد یکی از مخدرات خلیفه را تزویج کرده با او بری آمد که زفاف کند
اما قبل از نیل مقصود در گذشت و سلطنتش بیست و شش سال و زندگانیش هفتاد سال بود و در
زمان او چغری بیک حکمران خراسان بود سال فوتش چهارصد و پنجاه و پنج هجری است

دوم الب ارسلان بن چغری بیک

در سال

خلفاء عباسیین و معاصرین

در سال فوت عم بوصیتش پادشاه شد از القائم عضد الدین لقب یافت خواجه نظام الملک
ابو علی حسن بن علی بن اسحق طوسی وزیر او بود و تا پل شد از کنار دجله بغداد تا جیحون را
آباد کرده هزار و دویست تن از حکام اسلام در پای تختش صف می بستند ارمانوس قیصر روم
که لشکر بایران کشیده بود در جنگ اسیر او شد پس از خذلان او را اعزاز کرده بر کرسی نشانید
و دختر او را جهت ارسلان پسر خود در آورد و ارمانوس را بروم معاودت داد
و خود باصفهان رفت در آنجا سلطنت کرمان را بقاورد برادر خود داد و بخشا بود که
دار الملک او بود متمکن شد در آنجا ملکشاه ولد ارشد خود را ولیعهد نمود و حکومت
خوارزم بارسلان شاه داده در دار الکان در حضور اعیان ملکشاه را بر تختی از طلای
احمر نشاند و امر کرد همه با او بیعت کردند و پیشکش داده تهنیت گفتند آنگاه بتسخیر ماوراء النهر
شتافت و قلعه برزم را که در کنار آب آمو بود گرفت یوسف کوتوال آن قلعه را حضور او
آوردند امر بقتل او داد یوسف با کاردی در وی در آویخت پس بجانب او انداخت بر خلاف
همیشه تیر خطا و بزخم کارد یوسف بملک بقا شتافت و این در چهارصد و شصت و پنج بود
مدت سلطنتش ده سال و شش ماه

و بروی

سیم معز الدین ملکشاه

بعد از پدر باهتمام خواجه نظام الملک پادشاه شد و خواجه وزارت و پادشاه المقتدی
او را یمین امیر المؤمنین لقب داد علما و فضلا و شعرا را مرفه میداشت در کم تدبیر در
تمام ممالک خود سیر کرده سمرقند را فتح کرده سالی یکدفعه رسم باج حاج را بر انداخت و قیصر
قیصر بجاده باج را داده چونکه دو پادشاه برابر شدند روزی ملکشاه با معدودی بشکار رفته
دستگیر فوجی از سپاه روم شد فی الفور بغلامان سپرد مرا تعظیم نکنید و چون خود شمرید

اینج

نیز خواجه شنید شبانه آوازه در انداخت که شاه از شکار برگشت روز دیگر برسالت نزد قیصر رفته
صلح نمود آنگاه قیصر گفت جمعی از شما گرفتار لشکر ما شده اند خواجه تجاهل کرده قیصر گرفتاران را
تسلیم نمود و خواجه با ایشان سخنان درشت گفت و با ده خود روانه شد و بین راه پیاده شده رکاب
شاه بوسید و شاه او را نوازش کرده بعد با قیصر مقاتله نموده او را مغلوب و اسیر نمود و چون
او را بپایگاه آوردند ملکشاه را شناخته گفت اگر شاهی ببخش و اگر تاجری بفروش و اگر قصابی
بکش ملکشاه گفت شاهم و او را با تهیه معاودت داد ملک روم را بسلیمان بن قتلمش بن اسرائیل
تفویض کرد بعد از فوت المقتدی تزویج کرد بقولی دختر خود را بخلیفه تزویج داده در اواخر عمر از خواجه
برنجید و در اغلال از اصفهان ببغداد رفت و خواجه نیز از عقب او روان شده در رحل رود نهاوند

فدائیان

بیکی از باشاره حسن بن صباح و تاج الملک ابو الغنائم در چهارصد و هشتاد و پنج بکارد یکی
او را برابا طاهر روان کرد خواجه از المقتدی امیر المؤمنین لقب داشت و هیچ وزیری تا آنوقت این
لقب نیافته بود و در سال وفات خواجه بعد از چندی روز ملکشاه در گذشت مدت سلطنتش بیست
سال حسن بن صباح که احوال او در ذیل نگاشته میشود در عصر او بوده

احوال حسن صباح و کسانیکه بعد از او حکمرانی کرده اند

این طایفه را اسمعیلیه قهستان نامند اول ایشان حسن و خود مدعی بوده که نسبش بمحمد بن صباح حمیری
میرسد از کلام خواجه نظام الملک چنین بر می آید که حسن پسر صباح بوده پدرش فاسد العقیده و در
ری سر میکرده و چون شهرت داشت که هر کس نزد امام موفق نیشابوری تحصیل کند بدولت
رسد پدر حسن او را بنیشابور نزد امام موفق آورده و با حکیم عمر خیام نیشابوری و خواجه در نزد
امام موفق همدرس و هم تحصیل شدند که هر یک بدولت رسند او را نیز در آن شرکت دهند چون خواجه
وزیر الب ارسلان شد عمر نزد او آمده خواجه خواهش او را روا داشته و بیست مثقال طلا مطلوب او را

برار

خلفای بنی عباس و حسن صباح

برادر و با ملکشاه بود نوشت و عمر در اخذ و در تحصیل و تکمیل پرداخته در علم هیئت کامل شد اما حسن گمنام بود تا زمان ملکشاه به نیشابور نزد خواجه آمد خواجه بنا بر معاهده معرفی جوئی از او نزد ملکشاه نموده معتمد شد و نیک اخلال را در کار خواجه گذاشت وقتی ملکشاه جمع و خرج ممالک خواست خواجه گفت در دو سال انجام یابد حسن چون در حساب مهارت داشت گفت با جمیع نویسندگان چهل روزه من مینویسم و نوشت ولی قبل از دیدن ملکشاه یا باشاره خواجه یا خود دیگران دفترها از ترتیب افتاده در وقت عرض هر چه ملکشاه پرسید حسن در جواب عاجز و خجل شده دیگر نتوانست در دربار ملکشاه بماند و فرار ابو یحیی رفته با عبد الملک بن عطاش داعی اسمعیلی ملاقات و مذهب اثنی عشری را ترک و اسمعیلی شد آنگاه باصفهان رفت چندی در آنجا پنهان بود بعد باذربایجان رفت و در چهار صد و هفتاد و یک بمصر نزد مستنصر علوی رفته مورد الطاف او شد بعد از یکسال و نیم مستنصر نزار پسر خود را از ولایت عهد خلع و مستعلی پسر دیگرش را ولیعهد نمود و حسن مردم را بخلافت نزار میخواند مستنصر دریافت و امیر الجیوش مستنصر حسن را با طایفه از فرنگان در کشتی نشانده بمغرب فرستاد و او بیکی از شهرهای نصاری رسیده با کشتی دیگر بحدود شام و از آنجا بحلب و از حلب باصفهان آمده مردم را بامامت نزار خواند هم اعیان بقلعه الموت و سایر قلاع رودبار فرستاده داعی‌گری باطنی بدو گرویدند و قوت یافت و در حدود الموت ساکن شد و اظهار تقوی مردم آنجا با او بیعت نمودند و او را بقلعه الموت بردند و مهدی علوی را که از جانب ملکشاه حاکم آن قلعه بود در اختیار کرد و از او قطعه زمینی که یک پوست گاو بر آن محیط شود به سه هزار دینار خرید و قیمت را حواله رئیس مظفر حاکم گرده‌کوه دامغان که مرید او بود کرد آنگاه پوست گاو را تسمه‌ها باریک کرد و دور قلعه کشید و بدین حیله قلعه را مالک و علوی مهدی را از قلعه بیرون کرد و پس از چندی که علوی مهدی چنین شد نزد رئیس مظفر رفته وجه برات را دریافت کرد باری کار حسن بالا

گرفت

گرفت و باندک زمانی تمام بلاد رودبار و قهستان را تصرف و سی و پنج سال بدولت گذرانید بعد از او هفت تن از اتباع وی حکمرانی کردند مدت ملکشان صد و هفتاد و یک سال و حسن همیشه اظهار ورع میکرد یک پسر خود را بجرم شرب خمر و یکی را بجهة اینکه نسبت قتل نفسی باو داده بودند بکشت ملکشاه سلجوقی از او را حمله کرده با او صلح کرد در زمان او فدائیان باطنی از اشراف را در اطراف بکشتند ابتدای حکمرانی این طبقه سال چهار صد و هشتاد و سه هجری است

کیا بزرگ امید رودباری

بعد از حسن بروش او حکومت کرد با سلاجقه چند بار محاربه نموده غالب شد در زمان او فدائیان در هر جا فتنها انگیختند و اکابر را کشتند حکومتش چهارده سال

محمد بن کیا بزرگ امید رودباری

در اوایل حکومتش فدائیان الراشد بالله عباسی را با باطنی از مردم دیگر کشتند محمد نیز پیرو حسن بود فدائی را باسم رفیق می نامیدند

حسن بن محمد

از اوایل اسمعیلیه را بتعلیم و تعلم مدارا و چون پدرش حامی او و نسبت بپدر فضلی داشت دعوی امامت کرد و پیروان در اطاعتش مصر شدند ولی پدرش انکار او نموده جمعی معتقدین او را بکشت و او از بیم پدر از دعوی ساکت و بعد از پدر باز همان ادعا نمود در زمان او فسق و کفر آشکار شد و از آن وقت مردم اسمعیلیه را ملاحده خواندند عاقبت برادر زن او که متهم بشرع بود او را در قلعه لامسر بکارد از پای در آورد حکومتش چهار سال بین العوام بعلی ذکره

السلام

خلفاء عباسی معاصر وی

السلام مشهور بود

محمد بن حسن

بعد از پدر در الموت حاکم شد دعاوی او از پدر بیشتر بود در زمان او و وفقا خونها ریختند گویند جلال الدین حسن پسر او که منکر دین او بود او را از میان برداشت

جلال الدین حسن بن محمد

چنانکه گفته شد منکر دین آبا و مطیع شرع غرا بود اجداد خود را در حضور مفتیان لعن کرد خلیفه و علما و سلاطین تصدیق پاک دینی او کردند مصنفات حسن صباح که مشتمل بر قواعد دین اسمعیلیه بود بسوخت یازده سال حکومت کرده در گذشت

علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن

روش اجداد را پیش گرفته دوباره کار را دیگرگون کرد در زمان او ناصر الدین محتشم حاکم قهستان حکیم امجد خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله را بقلعهٔ الموت برده تا هنگام استیلای هلاکو خان بر قلاع ملاحده در آن حصار بماند و اخلاق ناصری را خواجه بنام او نوشته باری علاء الدین در ششصد و پنجاه و سه کشته شد گویند باشارهٔ پسر او رکن الدین خورشاه کشته شد

رکن الدین خورشاه بن علاء الدین

بعد از پدر در الموت حاکم شد در زمان او هلاکو خان از توران بایران آمده قلاع ملاحده را متصرف و نسل بزرگ امید را بر انداخت و رکن الدین را با اتباعش بدرگاه منکو قاآن روانه کرد و عمر او را در اثر بپایان رسید و این طایفه منقرض شدند حکومتشان یکسال بوده

چهارمی از سلجوقیان برکیارق بن ملکشاه

بعد از پدر بوصیت وی در اصفهان پادشاه شد ابتدا برادران و اعمامش با او مخالفت کردند ولی او بعطاوت تکین و تتش حاکم دمشق بر آنها غلبه کرد یکی از برادرانش محمود نام پس از دو سال حکومت اصفهان بمرض آبله درگذشت برادر دیگر محمد بعد از محاربات با او صلح کرد عمش ارسلان شاه را بزخم کارد بکشت تتش نیز در مقاتله یا مقتول یا اسیر و شده محبوس وی بود تا بمرد وفاتش در چهار صد و نود و هشت سلطنتش چهارده سال

پنجم محمد بن ملکشاه سلجوقی

بعد از برادر پادشاه شد در قلع ملاحده و ترویج شرع مصر بود از مستظهر خلیفه قسیم امیر المؤمنین لقب یافت با سیف الدوله صدقه بن منصور امیر حله که شیعی مذهب و بیست و دو سال امارت کرده بود جنگ سختی کرده او را با سه هزار نفر از لشکریانش بکشت از بغداد بعد که باصفهان آمده عبد الملک عطاش را که در آنجا خیانت کرده مقتول ساخت وفاتش در پانصد و یازده سلطنتش سیزده سال سعد الملک آوجی و فخر الملک و ضیاء الملک پسران نظام الملک وزرای او بودند

ششم سنجر بن ملکشاه سلجوقی

خلفای بنی عباس معاصرین

در چهار صد و هفتاد و نه یا هفتاد و شش در سنجار که شهریست از دیار بکر متولد و بجهت آن اسم موسوم گردید در پانصد و یازده پادشاه شد در پانصد و پنجاه و دو در مرو درگذشت عمرش هفتاد و دو سال قریب سی و شش سال باستقلال سلطنت کرد پیش از پادشاهی سالها از جانب برکیارق حکمرانی خراسان میکرد بالجمله شاهی بزرگ بوده و اهل شعر و علم و فضل را نیکو میداشت و با سلاطین اطراف نوزده جنگ کرده در هفده جنگ ظفر یافته احمد بن سلیمان حاکم سمرقند را مغلوب نموده ولی باز سمرقند را بدو داد با مسعود بن محمد برادرزاده خود جنگ سختی کرده او بخدمت شتافت و سنجر بهمدان آمده عراق عجم را با بجان بوی امارت بغداد و عراق عرب برادرش طغرل را داد بترغیب ابو سرمردم قراختای که در حدود سمرقند و با مکنت بودند هفت امیر را اموال آنها گرد ایشان مبلغی گوسفند و شتر میدادند که سنجر با ایشان بلطف باشد امرا راضی نشدند در اغال کورخان حاکم قراختای که شوکتی کامل داشت بمقابله سنجر آمده سنجر از روی غرور با او جنگ کرده شکست فاحشی خورد و سی هزار لشکر او مقتول و خود ناچار با سیصد تن بصفوف دشمن زده با ده پانزده تن جان بدر برده بجانب بلخ شتافت و در این مقدمه شکوه سنجر بکاست

و پس از این هزیمت سنجر در حدود هرات علاء الدین حسین غوری را شکست داده باز عظمتی پیدا کرد ولی حکومت غور را بعلاء الدین واگذاشت در زمان سنجر چهل هزار خانوار از ترک مشهور بغز در نواحی ختلان و چغانیان و حدود بلخ و قندز و بغلان اقامت داشتند و سالی بیست و چهار هزار گوسفند برای مطبخ سنجر میدادند وقتی خوانسالار سنجر با ایشان بدسلوکی کرده او را هلاک و ترک رسم پیشکشی نمودند سنجر با ایشان قتال کرده مغلوب و اسیر شد چهار سال گرفتار

در رونیور

برتخت نشانده از قول او فرامین صادر میکردند و شب او را در قفسی آهنین مینمودند و چون ترکان خاتون زوجه او نیز اسیر بود تدبیر فرار نمینمود تا ترکان بمرد بعد از آن امیر احمد قماج کشتیها کنار آمو حاضر کرده سنجر با امیر الیاس عز کنار جیحون بشکار آمده احمد منتظر او بوده با کشتی مترصد بماند او را با غلامان و لشکر یافته پیوسته بمرو آمد و مرو را خراب دید از اندوه بیمار شده درگذشت مشاهیر شعرای عصر او امیر معزی و انوری و حکیم سوزنی و عبدالواسع جبلی است

هفتم محمود بن محمد بن ملکشاه

برادرزاده و داماد سنجر است بغزوات و شکار و زن بسیار مایل بود چهار صد سگ شکاری با قلاده مرصع و جل زربفت داشت در پانصد و یازده در عراق بسلطنت رسید در پانصد و بیست و پنج در همدان درگذشت وقتی با سنجر مخالفت کرده با او محاربه نموده شکست خورد بعد پشیمان شده معذرت خواست و سنجر از او درگذشته باز دیگر او را حکمران کرد مدت حکومتش چهارده سال

هشتم طغرل بن محمد بن ملکشاه

بعد از برادر بحکم سنجر سه سال در عراق حکمرانی کرد در پانصد و بیست و نه در همدان درگذشت

نهم مسعود بن محمد بن ملکشاه

وقت فوت برادر در بغداد بود بهمدان آمده حکمران شد با مسترشد و راشد محاربات کرده ظفر یافت و این هر دو خلیفه در زمان او بدست فدائیان کشته شدند و او المقتفی را خلافت داد با برادران و خویشان نیز جنگها کرده غلبه نمود در

خلفای بنی عباس و معاصرین

آذربایجان و عراقین استقلال بهم رسانید در پانصد و چهل و هفت در همدان در گذشت حکمرانیش هجده سال

دهم ملکشاه ثانی ابن محمد بن محمود

بعد از عم خویش سه ماه حکمرانی کرده مقهور امرا بود

یازدهم محمد بن محمود بن محمد

چون امرا ملکشاه را خلع کردند او را در همدان در پانصد و چهل و هشت پادشاه نمودند با سلیمان بن ملکشاه که چند گاه او را در آذربایجان حکمران کردند محاربه کرده با آنکه سلیمان از المقتفی مدد خواست و اتابک ایلدگز بدو پیوست مقهور محمد شد پادشاهی محمد هفت سال بوده در پانصد و پنجاه و چهار در گذشت

دوازدهم سلیمان بن محمد بن ملکشاه

بعد از محمد از موصل او را طلبیدند و در همدان پادشاه نمودند او بجهت استرضای اتابک ایلدگز ملک ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بن الب ارسلان را ولیعهد کرده بملاهی مشغول شد بعد او را خلع و حبس نمودند و ملک ارسلان را پادشاه کردند سلطنتش یکسال و شش ماه باشتاه در پانصد و پنجاه و شش در حبس در گذشت

مرگ وی در زندان امیر ... بود

سیزدهم ارسلان بن طغرل

بعد از خلع سلیمان در همدان پادشاه شد و بتوجه ایلدگز مملکتش معمور بود و کسب شجاعت برادران مادری را جهان پهلوان و قزل ارسلان هر کس قصد او

میکرد منهزم میشد پانزده سال و هشت ماه یا سه ماه سلطنت کرده در پانصد و هفتاد و یک در گذشت

چهاردهم طغرل بن ارسلان

بعد از پدر پادشاه شد ملک انجار که قصد آذربایجان کرده بود و برادر او محمد که متوجه عراق گردیده هر دو بتوسط جهان پهلوان و قزل ارسلان در یکماه مقهور شدند تا اتابک محمد ایلدگز زنده بود کار طغرل منظم بود بعد دیگرگون شد و قزل ارسلان بخلاف او برخاست و بر او غالب شده لوای سلطنت برافراشت ولی دیگران که خود را از او بیم داشتند او را بکشتند بعد علاء الدین خوارزمشاه بعراق آمده قلعه طبرک را فتح کرد بعد با طغرل صلح کرده مشروط که ری را بدو واگذار کند و تکش نیز متعرض سایر ولایات نشود در پانصد و هشتاد و نه نقض عهد کرده قلعه طبرک را بگرفت و گماشته تکش را بکشت و باز میانه او و تکش جنگ در گرفت و در مستی شعر از شاهنامه خوانده میدان تاخت و از روی مستی گرز بدست اسب خود زده اسب زیر پا در آمد و او در غلطیده گرفتار قتلغ اینانج بن جهان پهلوان که محرک تکش بود شده او را بکشت و جسدش را بر شتری نشانده نزد تکش برد و تکش سر او را بریده نزد ناصر خلیفه فرستاد و سلطنت انقطاع یافت بعضی در پانصد و نود هجری منقرض شد پادشاهی طغرل نوزده سال یا بیست سال حکیم نظامی گنجه و نظامی عروضی معاصر او بوده

طبقهٔ سوم سلاجقه که در کرمان و عمان حکمرانی کردند

اول قاورد بن چغری بیک بن میکائیل در چهارصد و سی و سه از جانب عم خود طغرل بیک حکومت کرمان یافت با برادر خود ملکشاه در چهارصد و شصت و پنج حرب کرده اسیر

خلفای بنی عباس و معاصرین

و منضم شد حکومتش سی و دو سال فارس را نیز در چهارصد و پنجاه و پنج تصرف کرد

دویم سلطان شاه بن قاورد بعد از فوت پدر بفرمان ملکشاه بجای او نشست و در آنجا ده سال حکمرانی نمود

سیم تورانشاه بن قاورد بعد از برادر سیزده سال حکمران بود

چهارم ایرانشاه یا امیرانشاه بن توران بجای پدر پنج سال حاکم بود

پنجم ارسلانشاه بن کرمانشاه بن قاورد که از ترس امیرانشاه در دهکان کفکری پنهان بود بعد از فوت او چهل و دو سال بجای او حکم راند

ششم طغرلشاه بن محمد دوازده سال حاکم بود

هفتم بهرامشاه و ارسلانشاه و تورانشاه اولاد طغرلشاه اند و بیست سال میان ایشان قتال بود و هر چند گاه یکی غالب و حکومت مینمود و بدین جهت اختلال زیاد در کرمانیان پیدا شد

هشتم محمد بن بهرامشاه بعد از یکدو ایام دوازده سال حکومت کرد مبارکشاه سلجوقی بمحاربه او آمده مقهور شد و بعد گریخت در پانصد و هشتاد و سه ملک دینار که از قوم غز بوده بر کرمان مستولی شد و قاوردیان منقرض شدند

طبقهٔ سیم سلاجقه که در روم فرمانروائی و سلطنت کردند

گویند قتلمش بن اسرائیل سلجوقی با الب ارسلان محاربه نموده کشته شد الب ارسلان خواست اولاد او را براندازد خواجه نظام الملک مانع شده گفت بهتر آنست که اسم شاهزادگی از ایشان برداری و لقب سپهسالاری بایشان دهی و بملک گیری مشغولشان نمائی الب ارسلان پذیرفته لشکری بسلیمان بن قتلمش داد و او را بشام فرستاد و سلیمان اغلب آن بلاد را

فتح نموده انطاکیه را که حاکم آن باج گذار سلاجقه بود مسخر کرد و منشور ایالت آنجا که از ملکشاه بدو رسید بعد از آن ملکشاه او را بخشیده داود پسر او را بجای او نشاند و داود قونیه را از قیصر گرفت و کار این طبقه را انتظام داده قوامی پیدا کرد بالجمله چهارده تن از این طبقه در مدت دویست و بیست سال در ارزروم و قونیه حکمرانی کردند عاقبت غازان خان سلطنت این طبقه را از آن بلاد فتح نموده زوال یافتند

بیست و هفتم از خلفای بنی عباس المقتدی بامرالله

اسمش عبدالله و بعضی او را پسر صلبی قائم دانسته و برخی نبیره نسبت داده اند حالات او را محققین نوشته اند اقرب بصواب این است که بقوت ملکشاه سلجوقی استقلال یافت و بهمین واسطه چنانکه در حالات ملکشاه ذکر شد با او مصاهرت حاصل نموده در ترویج علوم خاصه نجوم کوشید گویند از زمان متوکل تا زمان او هیچیک از خلفا باستقلال نبوده اند زمان خلافتش از چهارصد و شصت و هفت الی چهارصد و هشتاد و هفت مدت خلافت نوزده سال عمرش سی و هشت سال بعقیده مورخین فرنگ خلافت او از چهارصد و پنجاه و سه الی چهارصد هشتاد و دو میباشد

بیست و هشتم از خلفای بنی عباس المستظهر بالله

اسمش احمد پسر المقتدی بوده خلافتش از چهارصد و هشتاد و هفت تا پانصد و دوازده بوده مدت خلافتش بیست و پنج سال و کسری زندگانیش چهل و یک سال بعقیده مورخین فرنگ از چهارصد و هفتاد و دو تا چهارصد و نود و شش خلافت نموده گویند سخی و طالب علم بوده اما او صاحب

خلفای بنی عباس و مغاربه

که سلطنت را شایند نداشته و محکوم برکیارق میبودند در عهد او شش سیاره غیر زحل در برج
حوت اجتماع کردند و منجمین حکم بطوفان نمودند اتفاقا جمعی از حاج در این سال آب برد
واز اثر این اجتماع دانسته‌اند در سال پنجم خلافتش واهالی فرنگ بیت المقدس را متصرف شدند
و نیز در زمان او فرنگیان در شام تمکن یافتند ظهور خوارزمشاهیان در عصر او بوده

خوارزمشاهیان هشت نفر بودند

اول محمد بن انوشتکین

جد سلاطین خوارزم انوشتکین غلامی ترک و مملوک ملکشاه بن الب ارسلان بوده و چون
ملکشاه آثار دولت در ناصیه او دید بر طشت دار و شحنه خوارزم کرد زیرا که منال خوارزم
اخراجات طشت خانه بود تا اخراجات تقرب داشته چهارصد و نود و یک از جانب سنجر که
بحکم برکیارق والی خراسان بود محمد بن انوشتکین حاکم خوارزم شد و خوارزمشاه و قطب الدین
لقب یافت حکمرانیش سی سال در پانصد و بیست و یک درگذشت

دوم اتسز بن قطب الدین

مردی فاضل بود نظر بخدمات او سنجر تقرب یافت و محسود امرا شده قصد هلاکش کردند
بحیله از سنجر رخصت یافته بخوارزم رفت و تمرد ورزید و با سنجر محاربات کرد و آخر با هم
ناچار صلح کردند بیست و نه سال حکمرانی کرد در شانزده سال استقلال داشته در
پانصد و پنجاه و یک درگذشت رشید وطواط در ملازمت او بود

سیم ایل ارسلان بن اتسز

در پانصد

در پانصد و پنجاه و یک بجای پدر حکمرانی یافت هفده سال یا هفت سال و نیم
حکومت کرده

چهارم سلطان شاه بن ایل ارسلان

بعد از پدر حکمرانی یافت و برادرش با او نزاع کرده حربها کرده آخر صلح کردند بعضی
بلاد خراسان مسلم او شد در پانصد و هشتاد و پنج یا هشتاد و نه درگذشت
حکمرانیش بیست و یک سال

پنجم علاء الدین تکش بن ایل ارسلان

بعد از برادرش در خوارزم بسلطنت رسید عالم و دلیر و بردل و خونریز بود خراسان
و عراق را بضرب شمشیر مسخر کرد و طغرل سلجوقی را از خوارزم کوتاه کرد و در ترکستان
ترکستان و ایران حکومت داشت و فی الناصر خلیفه برای آنکه بعضی از ممالک او را از وی
بخواهش ممالک شود مؤیدالدین وزیر را با نامه و هدیه نزد وی روانه کرد مؤیدالدین چون
باسدآباد رسید جمعی را وا او را کوفته و تکلیفها برای علاءالدین به پیغام مجهز
کرد علاءالدین که شنید لشکری فرستاده او را و همراهانش را تا بغداد کوچانیدند
پس از جنگ و قبضانی نموده حاکم سقناق از لشکر او گریخت میان لشکر او و سرداران
خلاف درگرفت و اسباب پریشانی او شد پس از جنگ عزم اتمام کار اسمعیلیان نمود
در آن حال درگذشت سلطنتش بیست و هشت سال

ششم سلطان محمد بن تکش

براکثر بلاد سلجوقیان استیلا یافت و ذیل حکمرانی او طولی و وسعت یافت که خراسان
و خوارزم و مازندران و کرمان و سیستان و غور و غزنه و هندوستان و بعضی ولایات
تا تاتار و غیره محکوم او شدند با کورخان حاکم قراختای که شوکتی عظیم داشت جنگ
سختی کرده او را شکستی فاحش داد عزم تسخیر بغداد نمود و شیخ اجل شهاب الدین سهروردی

او را نیز

خلفای بنی عباس و معاصرین

از جانب الناصر بعنا صحبت او آمد اگرچه قبول نصیحت نکرد ولی بعزم خود نیز مایل نشد در اواخر سلطنت غیاث الدین و ابتدای او چنگیز خان برخواست و با سپاه مغول چند نوبت حرب کرده و اگرچه چهارصد هزار سوار داشت مغلوب ایشان شده فراری شد و بهر جا که میرفت جمعی از لشکر مغول متوجه او میشد آخر در جزیرهٔ آبسکون رفته در آنجا درگذشت گویند پیراهن کفن نداشت مدت سلطنتش را بیست و یک سال نوشته اند

هفتم رکن الدین بن سلطان محمد

از جانب پدر پادشاه عراق داشت لشکر چنگیز او را در فیروزکوه گرفته با تمام متعلقان بکشتند مدت حکمرانی او با دو برادر دیگر که ذکر آنها در ذیل ثبت است بنوبت یازده سال بوده است

هشتم غیاث الدین بن سلطان محمد

سلطان محمد در حیات خود کرمان را نامزد او کرده بود ولی بعد از فوت سلطان محمد استقلالی نیافت و چندی سرگردان بود آخر الامر در کرمان بدست براق حاجب در خفیه گرفتار و هلاکش نمود

نهم سلطان جلال الدین بن سلطان محمد

بسیار شجاع و سخی بود سپاه چنگیز را چند بار منهزم کرد و چون خود چنگیز متوجه دفع او شد در کنار آب سند با او قتال کرد و او تاب مقاومت نیاورد ولی مردانه از آب سند درگذشت و متوجه هند شده در آنجا دو سال تسخیرات نمود بعد بعراق آمده در عراق و آذربایجان و گرجستان با ملوک نامدار جنگ کرده فتح کرد و صیت او عالمگیر شد آخر از جرماغون منهزم و در کوهستان ناپدید شد

بیست و نهم از خلفای بنی عباس المسترشد بالله ابن المستظهر

اسم او فضل و خلافت او از پانصد و دوازده الی پانصد و بیست و نه میباشد و بعضی مورخین فرموده اند از چهارصد و نود و شش تا پانصد و بیست و نه خلافت کرده در هر صورت مدت خلافت او هفده سال است و در زندگانی چهل و چهار سال چون از فرط تجبر و تکبر تمکینی از سلاجقه نداشت با سلطان مسعود سلجوقی محاربه نموده اسیر او شد و مسعود او را در خیمه حبس نموده در آن حبس بزخم یکی از فدائیان انتقال نمود و چون این معنی در حدود آذربایجان صورت یافت بعد از تعزیت مسعود جسد او را به مراغه فرستاده در مدرسه یکی از اتابکان آذربایجان مدفون نمودند و در عصر این خلیفه طایفه از اولاد امیر خلف سیستانی بحکمرانی سیستان نایل شدند

حکمرانان سیستان نیمروز

اول طاهر بن محمد

از اخلاف امیر خلف سیستانی بوده بعضی او را از اولاد ملوک عجم دانسته اند بحکم سلطان سنجر سیستان را تصرف نموده حکمرانی آنجا را با امان کرد گویند ابتدای حکومتش سال پانصد و بیست و سه بوده

دوم ملک تاج الدین ابو الفضل

پسر طاهر و داماد سنجر است بجهت جودت و جلادت نزد سنجر دعوی داشته و در معارک از سنجر یاد بها کرده است

سیم ملک شمس الدین محمد

پسر تاج الدین شجاع و مشهور بوده و بجده برادر خود را کشته آخر الامر امرا که از او خایف و متنفر بوده او را بکشتند

چهارم ملک تاج الدین حرب

برادرزاده ملک شمس الدین چون بصفت عدل و سخا و مروت موصوف بوده سیستانیان او را بملک حکمران کردند گویند شصت سال بدولت و اقبال گذرانید

پنجم بهرامشاه

پسر تاج الدین لقبش معین الدین یا یمین الدین بوده سیستان را نیکو امن داشته چون دو نوبت لشکر بقهستان کشیده با ملاحده مقاتله کرده بود فدائیان با او عداوت داشتند و بزخم چهار تن از ایشان کشته شد گویند قتل او در ششصد و هفده بوده ابو النصر فراهی ناظم نصاب معاصر اوست

ششم نصرة الدین بهرامشاه

بعد از پدر حکمران شد و رکن الدین برادر دیگر خود را مقید داشت وقتی هواخواهان او او را از حبس بیرون آورده نصرة الدین را منهزم نمودند و رکن الدین را حکمران کردند نصرة بخراسان و غور رفته از ملوک آنجا مدد طلبیده آمده دوباره مالک حکومت شد آخر الامر در غلبه لشکر مغول بسیستان کشته شد

هفتم

هفتم رکن الدین بهرامشاه

شرح حالش ذکر شد

هشتم شهاب الدین محمود بن حرب

در غلبه مغول بسیستان پنهان بود چون مغول از آن ملک مراجعت کردند بر سر حکمرانی آمد ولی استقلالی نیافته شاه عثمان از خویشانش بمدد براق حاجب حکمران کرمان لشکر بسیستان کشیده او را بکشت ولی تاج الدین سرکرده لشکر براق شاه عثمان را دخلی نداده خود حکمران آن سامان شد و او نیز آخر بدست لشکر مغول مقتول و حکومت این ملک مخصوص حکام چنگیزیه شد

سی ام از خلفاء عباسیه الراشد بالله ابن المسترشد است

اسمش منصور بوده خلافتش یکسال گویند مسترشد مالی قبول کرده بود بمسعود سلجوقی بدهد بعد از او مسعود از راشد آن مال را بتوسط رسول طلبید راشد از دادن آن عار داشت ناچار میان او و مسعود کار بمقاتله کشیده راشد منهزم شده باصفهان فرار نمود و آنجا بزخم یکی از فدائیان کشته شد فرمان خلافتش و ولادتش از پانصد و دو تا پانصد و چهار ده داشته

سی و یکم از خلفاء عباسیه المقتفی لامر الله ابن المستظهر

خلفای عباسی و معاصرین

بعد از آنکه مسعود سلجوقی الراشد بالله را منهزم نمود به بغداد آمده المقتفی را خلیفه
کرد و تا حیات مسعود اقتداری نداشت ولی بعد از آنکه مسعود درگذشت مقتدر شد
خلافت را از تحت اطاعت ملوک خارج نمود و باز آبی بروی کار خلافت آمد و از
پانصد و سی و یک تا پانصد و پنجاه و پنج خلافت نمود مدت خلافتش بیست و چهار سال
مورخین فرنگ خلافت او را از پانصد و چهارده الی پانصد و سی و هشت دانسته اند ظهور
اتابکان آذربایجان و اتابکان سلغری و اتابکان لرستان و ملوک غور در عصر این خلیفه بوده

اتابکان آذربایجان یا نصرتیه اول آنها ایلدگز است

گویند سابق در ولایت قبچاق هر کس خوشگل غلامی می خریده یک غلام با بیع بیشتری
را ایلکان میداده است در زمان مسعود سلجوقی تاجرکانی در آن ولایت بیش سودا
کرده ایلدگز نامی را که غلامی حقیر الجثه و کریه المنظر و ضعیف بود با بیع ارزانی
بدو داد وان تاجرکان چون بدار الملک سلجوقیان رسید وزیر مسعود سلجوقی وبنه
غلام او را برای سلطان خرید و ایلدگز را رد کرد ایلدگز مکرر بگریه افتاده گفت همه را
بمیل خاطر خریدی بخواهشی مرا برای خاطر خدا بخری وزیر از این سخن متنبه شده
او را خریداری نمود و نیز سخن ایلدگز مسموع سلطان مسعود شده امر کرد او را تربیت
کردند و سواری و تیراندازی آموختند و لیاقتها و ورا در سلک امرای مسعود
منتظم کرد مسعود زن برادر خود طغرل که مادر ارسلان بن طغرل بود بما وجب
او داده و حکومت آذربایجان را بدو داد در عهد ارسلان بن طغرل که پسر زن
او بود حکمرانی عراق نیز یافت و تا آخر عمر بدولت و اقبال گذرانید بسیار ولیکن

اتابکان آذربایجان ایلدگز است مدت حکمرانیش را بیست سال نوشته اند

دوم از اتابکان آذربایجان محمد بن اتابک ایلدگز که بجهان پهلوان مشهور است

چون ارسلان بن طغرل که برادر مادری اتابک محمد بوده درگذشت اتابک طغرل
پسر او را که طفل بود پادشاه نمود و خود در عراق و آذربایجان بضبط امور پرداخت
و چنانکه ذکر شد مملکت طغرل را که آخرین سلجوقیان بوده در کمال خوبی منظم
داشت در پانصد و هشتاد و یک درگذشت حکومتش سیزده سال بوده

سیم اتابک قزل ارسلان بن ایلدگز

در زمان اتابک محمد بحکومت آذربایجان قیام داشت و با طغرل مخالفت کرد و
بر او غلبه نموده رایت سلطنت افراشت و چنانکه ذکر شد کسانیکه خود را از او بدین
منصب سزاوارتر میدانستند او را بکشتند مدت حکمرانیش پنج سال

چهارم اتابک ابوبکر بن محمد بن ایلدگز

بعد از قتل عم خویش قزل ارسلان در آذربایجان حکومت یافت و بیست سال حکمرانی کرد

پنجم قتلغ اینانج بن محمد بن ایلدگز

در آن وقت که اتابک ابوبکر برادر او حکومت تبریز داشت او حکمران عراق بود
و در یکماه با برادر چهار جنگ کرده در دفعه چهارم مغلوب شد حکومتش چهار سال
بوده (قتلغ در ترکی بمعنی بزرگ است)

خلفای بنی عباس و معاصرین

ششم اوزبك بن محمد بن ایلدگز

بعد از فوت برادر یازده سال یا پانزده سال حکمرانی کرده آخر سلطان جلال الدین خوارزمشاه قصد آذربایجان نموده اوزبك بقلعهٔ النجق گریخت و زوجهٔ او اسیر سلطان جلال الدین شده چون اوزبك شنید برای غم در گذشت و این سلسله منقرض شدند ظهیر الدین فاریابی معاصر و مداح این طایفه بوده و اتابك ابوبکر بغیر از دهه بتوجه و تربیت او پرداخته است

اتابکان سلغریه بوده اند

گویند در زمان سلف پنجاه هزار ترکمان جلای وطن کرده در جهان میگشتند از آنجمله سلغر نامی با اولاد و اتباع بخراسان آمده در آنجا بود و بنهب و فساد می‌پرداخت و چون سلجوقیان اقتدار یافتند بخدمت ایشان شتافت و منصب حاجبی یافت و اولاد و حشم او بفارس رفته در نواحی خوزستان و لرستان و کوه گیلویه مقیم شدند پس از آنکه سلاجقه فارس را از تصرف دیالمه بیرون آوردند شش نفر از جانب ایشان در فارس حکومت کرد **اول** فضلویه شبانکاره **دویم** رکن الدین خمارتکین **سیم** اتابك چاولی **چهارم** اتابك قراچه **پنجم** اتابك منکوبرس بن داود **ششم** اتابك بوداجه که بر دست سلطان ملکشاه بن محمود بن محمد سلجوقی بقتل رسید و ملکشاه مدت یکسال در شیراز حکمرانی کرده آنگاه سنقر بن مودود السلغری بر وی خروج نموده و ملکشاه طاقت مقاومت نیاورده فرار نموده و سنقر و اولاد او در شیراز پادشاهی نمودند و ایشانرا اتابکان فارس گویند

اول اتابك مظفر الدین سنقر بن مودود السلغری

بعضی بجای سنقر سلغر نوشته اند چون ملکشاه را منهزم کرد در شیراز بپادشاهی نشست و سیزده سال پادشاهی کرد

دویم اتابك مظفر الدین زنگی بن مودود

بعد از برادر چهارده سال پادشاهی کرد

سیم تکله بن زنگی

بعد از پدر بیست سال حکومت کرد

چهارم اتابك طغرل بن سنقر

در حدود عراق حکومت داشت و چند بار با تکله جنك کرده آخر الامر گرفتار شده بقتل رسید حکومتش نه سال بود

پنجم اتابك مظفر الدین ابو شجاع سعد بن زنگی

سخی و شجاع بوده در شیراز آبادی و حصاری حصین برافراخت و مسجد جامع جدید با کمال استحکام بنا کرده و شش صد و چهارده با سلطان جلال الدین خوارزمشاه محاربه کرده اسیر شد ولی خوارزمشاه با او عنایت نموده باو دیگر بتوسط ملك روزن حکومت شیراز بدو داد بشرط آنکه اتابك دختر خود ملکه خاتون را بزوجیت خوارزمشاه

خلفای بنی عباس معاصرین

دهد و پسر خویش را بر در خوارزمشاه فرستد و قلعهٔ اصطخر و اشکنوان را بکماشتگان
سلطان گذارد و ثلث مال فارس بخزانه فرستد اتابک قبول نموده از محل محاربه بمقر
حکومت رفت اما پسر او ابوبکر شرایط را شنیده بر پدر اعتراض و با او بجنگ برخواست
و مغلوب و محبوس پدر شد و اتابک سعد بتقدیم شرایط قیام داشت تا در ششصد و
بیست و سه درگذشت مدت حکمرانیش بیست و هشت یا بیست و نه سال شیخ مصلح الدین
سعدی رحمة الله علیه با او معاصر بوده و تخلص را نسبت باو داده عمید الدین اسعد که از
اجلهٔ فضلا و شعراست وزارت او داشته گویند وقتی عمید الدین را برسالت نزد جلال الدین
خوارزمشاه فرستاده و منظور نظر عنایت او شده تکلیف وزارت خود باو نموده او در قبول
متردد بوده و از آن خبر بازگشت و پس از فوت اتابک سعد بتهمت اینکه با خوارزمشاه مکاتبات
دارد او را اتابک ابوبکر پسر اتابک سعد در قلعهٔ اشکنوان حبس کرده و در آن حبس بود تا درگذشت

ششم اتابک مظفر الدین ابوبکر بن سعد

درجهٔ او از اتابکان دیگر عالی تر بوده مساجد و مدارس خراب شدهٔ شیراز را مرمت
کرد و از اتفاقی از اتسز باخت قطیف و بحرین و بعضی جزایر و سواحل را بکرد و مسلم
نمود چون کار چنگیزیان بالا گرفت از حزم رسول و هدیه بخدمت اوکتای قاآن فرستاده
از او فرمان سلطنت فارس و لقب قتلغ خانی یافت چون هلاکو خان بغداد را مسخر کرد
پسر خود را به تهنیت فرستاده مورد نوازش هلاکو شده در مراجعت بین راه در حالتیکه مریض
بود خبر فوت پدر شنید مرض او شدت یافته بعد از دوازده روز او نیز درگذشت شیخ مصلح
الدین عبدالله سعدی که در عصر او نیز بوده در بوستان و گلستان و قصاید فارسی و
عربی اتابک ابوبکر را مدح کرده

هفتم اتابک محمد بن سعد بن ابوبکر

بعد از مرگ جد و پدر در عهد صغر او را بپادشاهی برداشتند مادرش ترکان که
زنی دانا بود بتدبیر ملک مشغول و رسول و هدیه بدربار هلاکو خان فرستاده نفاذ
حکم خود را معلوم کرد و توقیع حکمرانی پسر را دریافت نمود ولی پسرش بعد از دو سال
و هفت ماه از بام قصر بزیر افتاده درگذشت

هشتم محمدشاه اتابک بن سعد بن زنگی

بعضی محمدشاه را پسر سلغر بن سلغر گفته اند بهر حال سفاک و خونریز بوده ترکان را
بگرفت ولی بحرف او اتفاقی نمیکرد از دربار هلاکو خان او و ترکان احضار شدند
که بطمع در کارهای ایشان داده شود محمدشاه در رفتن اهمال کرد ترکان او را گرفته
بدرگاه فرستاده و نوشت که مجهز او را سلطنت نیست مدت حکمرانیش پنجماه بوده

نهم سلجوقشاه بن سلغرشاه

در سلطنت محمد در اصطخر محبوس بود چون محمد گرفتار شد ترکان جمعی از امراء مغول را
باصطخر فرستاده او را بیرون آورده پادشاه نمود و ترکان را بحبالهٔ زوجیت در آورد ولی چیزی
نگذشت که شب در مستی سلجوقی بفکر نمک بحرام زوجیت افتاده با آنکه ترکان تعلق داشت
حکم کرد تا سپاهی او را بکشت روز دیگر بزرگان مغول حال او را دیگرگون دیدند و از
واهمه از شهر بیرون رفتند ولی لباس معمول برادر ایشان تاخت و بعضی را بکشت و اسوی
در انداخت و خبر طغیان او بهلاکو خان رسیده لشکری جرار بسمت او روان کرده او را

خلفای بنی عباس مستعصم

مغلوب و در ششصد و شصت و دو مقتول نمودند حکومت او دوامی نکرد

دهم ابش دختر اتابک سعد بن ابوبکر بن سعد

پس از سلجوق بفرمان هلاکوخان یکسال حکومت فارس کرده پس از یکسال درگذشت و این سلسله منقرض گرده بلا روایت کرنده پس از یکسال منکو تیمور او ابزاوج خود داود و بعد از زوجش دیگر او را اختیاری نماند و آن خطه بدیوان هلاکو خان و مغول رسید تقریبا صد و بیست و پنجسال این طبقه حکمرانی کرده اند

اتابکان لرستان بنو حدیفه و ابتدای حکومتشان در پانصد و پنجاه

اول

اتابک ابوطاهر محمد بن علی مدت حکمرانیش بیست و پنجسال

دوم

اتابک نصرة الدین هزاراسب حکومتش پنجاه سال

سیم

اتابک تکله بن هزاراسب حکومتش سی سال در تبریز بحکم هلاکو کشته شد

چهارم

اتابک الب ارغون بن هزاراسب حکمرانیش پانزده سال

پنجم

یوسفشاه حکومتش هفده سال بحکم ارغون خان کشته شد
اتابک

ششم

اتابک افراسیاب بن یوسفشاه حکومتش دوازده سال

هفتم

اتابک نصرة الدین احمد حکمرانیش سی و سه سال کتاب تاریخ معجم را ادیب فضل الله بدر ادیب عبدالله وصاف بنام او نوشته تاریخ تجارب السلف که مترجم آن هندوشاه سنجر بن عبدالله الصاحبی الکیرانی النخجوانی بوده بنام اتابک مذکور است و اصل آن تاریخ عربی و از مصنفات منیف صفی الدین محمد بن علی الطقطقی بوده که بنام زنگی شاه بن صاحب السعید بدر الدین حسن بن احمد الدامغانی نوشته و دو سال به نیابت برادرش سیف الدین امیر محمود حکومت کاشان یافته

هشتم

یوسفشاه ثانی حکومتش شش سال در هفتصد و چهل درگذشت

نهم

خلفای بنی عباس و معاصرین

افراسیاب ثانی معاصر امیر محمود بوده آخرین این سلسله است مدت حکومتش معلوم نیست

ملوک غور که ابتدای سلطنتشان در سنه پانصد و چهل و سه و انتها پانصد و نود

نسب اینطایفه بضحاک تازی میرسد سوری نام از اینطایفه که معاصر سلطان محمود غزنوی بوده چون محمود لشکر بغور کشید اورا بکشت و اولاد او از بیم بهندوستان گریختند پس از چندی یکی از ایشان که حسین نام داشت و از اینطایفه جز او کسی باقی نمانده بود در سلک جماعتی از دزدان بدست فوجی از سپاه سلطان ابرهیم غزنوی افتاده ایشانرا نزد سلطان ابرهیم بردند دزدان بامر سلطان مقتول و او چون بیگناه بود مستخلص و حاجب ابرهیم شد و در پادشاهی مسعود بن ابرهیم حکومت غور یافت و بعد از حسین اولاد او علاء الدین حسین و سوری و سام بنای مخالفت نهادند بنابرین اول سلاطین غور علاء الدین حسین را گفته اند

اول علاء الدین حسین

و بعضی علاء الدین حسین گفته اند بهرحال نام پدرش حسین بوده جدش را بعضی حسن و بعضی سام گفته اند چون در غور حکمرانی یافت لشکر بعزم رزم بهرامشاه ابن مسعود و فتح غزنین کشید و بعضی روایات چنانچه مذکور شد قبل از وصول او بغزنین بهرامشاه درگذشت و خسروشاه بن بهرامشاه پادشاه شد و از واهمه وصول علاء الدین بهند گریخت و او بغزنین آمد و بقتل و غارت و سوختن عمارات فرمان داد و قبور آل سبکتکین را سوای قبر محمود نبش کرده آتش زد و بجهانسوز معروف شد و برخی بر این اند که علاء الدین با خود بهرامشاه محاربات کرده

ظفر یافت و با عمال مذکوره پرداخت و چون پیش سام برادرش در فیروزکوه خراسان درگذشته و سوری بدست بهرامشاه کشته شده بود بتعزیت آن دو برادر مشغول شد و بطرف غور بازگشت و از فرط غرور بمخالفت سنجر پرداخت و با سنجر حرب کرده اسیر او شد و چون فضل او معلوم سنجر شد ندیم خاص او گردید و پس از چندی باز حکومت غور بدو داد و چون بفیروزکوه که دار الملک او بود رسید باز عزم جهانگیری کرده بامیان و بعضی حدود دیگر را مسخر گردانید حکمرانیش شش سال بوده

دوم سیف الدین محمد بن علاء الدین

بعد از پدر حاکم ممالک او شد سخی و خوش رفتار بوده وقتی که سنجر در حشم غز گرفتار بود او نیز در جنگ با آنطایفه بنیزه یکی از لشکریان خود از اسب غلطید و غزی را نظر بکمر پادشاهی او که در میان داشت افتاد خواست از او بگیرد چون کمر دیرتر باز میشد کارد برای باز کردن آن کمر استعمال کرده کارد در شکم سیف الدین فرو شد و بدان زخم درگذشت حکومتش یکسال و کسری

سیم غیاث الدین ابو الفتح محمد بن سام

حکمرانیش چهل سال بعد از سیف الدین حکمران غزنین غرجستان و قندهار و خراسان گردید و بعضی حدود دیگر را نیز بگرفت مسجد جامع در هرات ساخت از سایر پادشاهان غور بزرگتر بوده در هرات درگذشت

چهارم شهاب الدین محمد بن سام

در پانصد و هفتاد و نه نیابت برادر یافت و چون فرزند نداشت غلامان ترک را بفرزندی تربیت میکرد چنانکه جمعی از ایشان حکومت یافتند در پانصد و هفتاد و یک لشکر بهند کشیده ملتان را مسخر کرد پس از آن قلاع دیگر را تصرف نموده تا دهلی که دار الملک آن ولایت است تسلیم داشت و یکی از غلامان خود را در آنجا جانشین نموده بخراسان بازگشت چون میان طوس و سرخس رسید خبر فوت برادر شنیده ببادغیس آمد و بلاد خراسان را بر امرای خود تقسیم نمود و بغزنین شتافت و با سپاه غزنین برزم سلطان محمد خوارزمشاه رفته اما از او منهزم شد بعد از آن رسول خوارزمشاه آمد او را استمالت کرد آخر بزخم یکی از فدائیان در دمک کشته قتل و محققا در ششصد و دو بوده ظاهرا دو سال سلطنت کرده است

پنجم سلطان محمود بن سلطان غیاث الدین

بعد از عم خود شهاب الدین پادشاه شد و بفیروزکوه رفته اقامت نمود در ایام او علیشاه بن تکش خان برادر خود محمد خوارزمشاه رنجیده بفیروزکوه آمد و چون شهاب الدین با خوارزمشاه عهد کرده بود که با دوست او دوست و با دشمن او دشمن باشد العهد نامه را نزد محمود فرستاده پیام داد که بر حسب این معاهد علیشاه که اکنون دشمن منست باید که قید کرده با من فرستی سلطان محمود علیشاه را بند کرده جمعی که همراه او بودند پیغام دادند که علیشاه و ما پناه باین درگاه آورده‌ایم و زینهاری را در بند کردن روا نیست و بدین سخنان اعتنا نکرده لهذا اتباع یکی از جماعت محمود را در خانه بقتل رسانیدند گویند بعد از هفت سال خطبه بنام محمد خوارزمشاه خواند

ششم علاء الدین سام بن محمود غوری

گویند بعد از محمود غوریان پسر بزرگتر او علاء الدین سام را که چهارده ساله بود بپادشاهی برداشتند و باز علیشاه را معتقد نگاه داشتند و بعضی هواخواهانش را بکشتند ولی چون انقراض این طایفه مقدر بود اینکارها سودمند نیفتاده خوارزمشاهیان فیروزکوه را بگرفتند و علاء الدین با برادر و مادر بهرات رفت و علیشاه بغزنین رفت و داروغه هرات علاء الدین و برادرش را بخوارزم فرستاد و خوارزمیان اندو را وقت خروج چنگیز خان بجیحون انداختند

هفتم اتسز بن علاء الدین

بحکم خوارزمشاه چهار سال در فیروزکوه حاکم بود و در محاربه تاج الدین یلدوز که از غلامان شهاب الدین غوری که حکومت غزنین و سند یافته بود کشته شد و این طایفه انقراض یافتند و در زمان ایشان چهار کس از همین طایفه در بامیان حکمرانی کرده اند

اول ملک فخر الدین مسعود عم غیاث الدین محمد سام بن حسین غوری

مدتی در بامیان و حدود طخارستان حکومت داشته و او را سه پسر بوده شمس الدین محمد و تاج الدین زنگی و حسام الدین علی

دوم شمس الدین محمد بن فخر الدین

خلفای بنی عباس معاصرین

گویند بعد از پدر چهارده سال حکومت بامیان کرده و مودود الطاف غیاث الدین بوده

سیم بهاء الدین سام بن شمس الدین

امام فخر رازی رساله بهائیه باسم او نوشته مدت حکومت وی را چهارده سال نوشته اند

چهارم جلال الدین علی بن بهاء الدین

گویند بعد از بهاء الدین علاء الدین پسرش حکومت یافت و چیزی نگذشت که در گذشت و پسر او مسعود بن علاء الدین حاکم شد و بنی عم وی به بعثت برادرزاده کشته شد پس بواسطه اینکه این دو دوم اینکه را نکرده اند مورخین بشاهزاده شمار حکام بامیان معدود نموده بعد از بهاء الدین جلال الدین را نوشته اند حکومت جلال الدین هفت سال محمد خوارزمشاه او را بکشت و مملکتش را متصرف شد انقراض این طایفه در ششصد و [illegible] بوده

سی و دوم از خلفای عباسیه المستنجد بالله یوسف بن المقتفی

اسمش یوسف بوده از پانصد و پنجاه و پنج تا پانصد و شصت و شش که سال وفات اوست خلافت نموده مدت خلافتش یازده سال و بعقیده فرنگیان خلافت او از پانصد و سی و هشت الی پانصد و چهل و هشت بوده است در ابتدا متوجه اضمحلال یکی از برادر اتسز که شورش کرده بود شد و پس از استقلال بعقل مملکت داری کردند تا بیش پنجاه و شش سال

سی و سیم از خلفای عباسیه المستضیء بامر الله حسن بن المستنجد

اسمش

اسمش حسن از پانصد و شصت و شش تا پانصد و هفتاد و پنج که سال وفات اوست خلافت کرد مدت خلافتش نه سال بود صلاح الدین سردار کرد ملک مصر را از تصرف خلفای فاطمیه بیرون آورد گویند در جلوس او بر تخت خلافت هزار بار هزار دو سبعه خلعت بمردم داد و در هر حال بسیار خوب خلافت کرده و مورخین فرنگ خلافت او را از پانصد و چهل و هشت تا پانصد و پنجاه و هشت دانسته اند

سی و چهارم از خلفای عباسیه الناصر لدین الله احمد بن المستضیء

اسم او احمد و مردی بزرگ بوده و از فرط حزم از حالات جمیع ملوک آگاهی حاصل مینموده کارهای او خیلی با نظم و شبها بنفسه در کوچه و محله های بغداد می گشته مدارس و مساجد بنا کرده گویند در زمان او شش کوکب از سبعه سیاره در برج میزان اجتماع نمودند و منجمین حکم کردند که باد شدید خواهد آمد و بناهای محکم را خراب خواهد کرد چون اثری ظاهر نشد تاویلات کردند از پانصد و هفتاد و پنج الی ششصد و بیست و دو خلافت کرد باین قاعده مدت خلافتش چهل و هفت سال میشود و بعقیده فرنگیان خلافت او از پانصد و پنجاه و هشت الی ششصد و سه بوده باین حساب مدت خلافت چهل و پنج سال است در هر حال خلافت هیچ خلیفه باین امتداد نبوده ظهور چنگیز خان در عصر خلافت این خلیفه بوده ولی چون ذیل سلطنت چنگیز خان و اولاد او وسیعتر از این است که در ضمن خلافت خلفا گنجد و نیز ایام خلافت نزدیک بانقضاست بعد از انقراض خلافت احوال سلاطین چنگیزی را ایراد میشود

سی و پنجم از خلفای عباسیه الظاهر بامر الله محمد بن الناصر

المستنصر

خلفای عباسیه مصر

اسمش محمد بود و او در عدل و نیکوکاری در خلفای بنی عباس چنان بود که عمر بن عبدالعزیز در خلفای بنی امیه خلافت او بروایتی نه ماه و برخی نه ماه و چند روز بوده

سی و ششم از خلفای عباسیه المستنصر بالله است

اسمش منصور بود در اعمال خیر بسیار و چون پدر عادل و نیکوکار بود مدرسهٔ مستنصریه بغداد از بناهای اوست مهمانخانها در بغداد بنا نمود بیمارستان ساخت ارباب علم را موظف و محترم داشت شیخ عطار معاصر اوست شیخ شهاب الدین سهروردی در عصر او در ششصد و سی و دو رحلت نمود با لشکر مغول که بخاک او تاخته بودند محاربه کرده ایشانرا بیرون کرد بسبب سخاوت و ترویج علوم محبوب القلوب بود و اورا ثانی خلفا نامیده اند از آخر ششصد و بیست و سه تا اول ششصد و چهل خلافت نمود مدت خلافتش شانزده سال و چند ماه بوده و بعقیدهٔ فرهنگیان از ششصد و چهار تا ششصد و بیست و یک بوده

سی و هفتم خلفای عباسیه المستعصم بالله ابن المستنصر بوده است

آخرین خلفای بنی عباس و اسمش عبدالله بوده در ششصد و چهل خلافت یافت چون پیوسته بلهو و لعب مشغول بود و حکیم امجد خواجه نصیرالدین طوسی و مؤیدالدین بن العلقمی وزیر او از او رنجیده بودند تا هر دو محرک هلاکوخان شدند و هلاکو با لشکری جرار از مغول بهمراه تاخته اورا در بغداد محاصره کرده پس از چندی که محصور بود مغول بغداد را متصرف هلاکوخان در آمده قتل و غارت بسیار نمود و خلیفه را در نمد پیچیده مالیدند تا مقتول شد بقولی او و پسر و بقولی یک پسر او را نیز کشتند و ابن عمران نامی را که یکسال قبل تولی حاکم بعقوبه بوده و در زمان احاطهٔ مغول و محاصرهٔ ایشان

بغداد را

بغداد را بجهت رسانیدن آذوقه بلشکر مغول خدمت کرده بود بجای خلیفه بحکمرانی بغداد نشانیدند و طومار خلافت پانصد ساله پیچیده شد مدت خلافت این خلیفه پانزده سال بود و بروایت مورخین ایران و عرب فتح بغداد و قتل خلیفه در ششصد و پنجاه و پنج هجری بوده و بعقیدهٔ مورخین فرهنگ ابتدای خلافت او از ششصد و بیست و یک و قتل خلیفه و انقراض خلافت در ششصد و سی و شش بوده جز دو سه نفر که در شرح حالشان ذکر شد که در سر من رای بوده اند پای تخت باقی از دو یمین خلیفه تا آخر بغداد بوده ۲ از غلط

پوشیده نماند که جز این دو طبقهٔ خلفا که ذکر شد طبقهٔ دیگر در عالم باسم خلافت بوده اند و اگرچه هیچ طبقه دخلی با ایران نداشته ولی محض مزید فایده در سالنامه اسامی آنها نیز مذکور

طبقهٔ ثالث از طایفهٔ بنی امیه که ایشانرا بنی مروان گویند

این طایفه از اولاد بنی امیه اند و بعد از استیلای بنی عباس بمغرب گریخته در اندلس خلافت کرده اند اسامی آنها از این قرار است **اول** عبدالرحمن بن معویة بن هشام بن عبدالملک **دوم** هشام بن عبدالرحمن **سیم** حکم بن هشام **چهارم** عبدالرحمن بن حکم **پنجم** محمد بن عبدالرحمن **ششم** منذر بن محمد **هفتم** عبدالله بن محمد برادر منذر **هشتم** عبدالرحمن بن محمد ایضا برادر منذر **نهم** حکم بن عبدالرحمن **دهم** هشام بن حکم ملقب بالمؤید بالله **یازدهم** سلیمان بن حکم ملقب بالمستعین بالله **دوازدهم** عبدالرحمن بن هشام ملقب بالمستظهر بالله **سیزدهم** محمد بن عبدالرحمن ملقب بالمستکفی بالله **چهاردهم** هشام بن محمد ملقب بالمعتد بالله

طبقه

ابو تمیم المعز لدین الله معد بن اسمعیل مصر را او بر دست جوهر خادم از تصرف کافور اخشیدی
بیرون آورد، و چون خلفای بنی عباس مشغول فتنهٔ دیلمیان بودند نتوانستند مصر را
نگاه دارند و قاهره را جوهر خادم بامر المعز لدین الله بنا نمود پنجم ابو المنصور
العزیز بالله نزار بن معد ششم ابو علی الحاکم بامر الله منصور بن نزار هفتم
ابو الحسن الظاهر لاعزاز دین الله علی بن منصور هشتم ابو تمیم المستنصر بالله
معد بن علی نهم ابو القاسم المستعلی بالله احمد بن معد دهم ابو علی
الآمر باحکام الله منصور بن احمد یازدهم ابو المیمون الحافظ لدین الله
عبد المجید بن ابی القاسم محمد بن المستنصر دوازدهم ابو الفضل الظافر
باعداء الله اسمعیل بن عبد المجید سیزدهم الفائز بنصر الله عیسی بن اسمعیل
چهاردهم ابو محمد العاضد لدین الله عبد الله بن یوسف بن الحافظ

ذکر سلاطین چنگیزیه

از قراریکه بطون تواریخ و سیر خبر میدهد خاقانان ترک را که از اولاد ترک بن یافث
بن نوح بوده اند شعب و قبایل بسیار بوده است و در بلاد مشرق و ترکستان همین بوده
غالبا ریاست و سروریهای بزرگ داشته اند از جمله دو شعبه بزرگ ایشان اولاد
تاتار و مغول اند و تاتار و مغول هر دو پسران النجه خان بوده اند و از نسل هر یک
ازین دو چند نفر بخانی یعنی پادشاهی رسیده اند چنانکه از نسل مغول خان قراخان
و اغوز خان و چند تن دیگر بوده اند و ذکر ایشان و پادشاهی ایشان در قراقوم و آن
حدود درجه اشتهار دارد بالجمله نسب چنگیز خان بمغول خان میرسد و نیز با الانقوا
می پیوندد و گویند الانقوا زنی بوده که چون مریم مادر عیسی از نفخهٔ الهیه آبستن شده

در سنه

خلفای عباسیه مصر

طبقهٔ دوم از طایفهٔ عباسیه اند بعد از انقراض خلافت در بغداد در مصر خلیفه شدند

اسامی ایشان از ابتدا تا انقراض

اول المستنصر بالله احمد بن الظاهر بامر الله که از خلفای بغداد بود دوم
الحاکم بامر الله احمد بن علی سیوم المستکفی بالله بن الحاکم چهارم الواثق
بالله ابرهیم بن المستمسک بالله پنجم الحاکم بامر الله احمد بن المستکفی ششم
المعتضد بالله ابوبکر بن المستکفی هفتم المتوکل علی الله محمد بن المعتضد هشتم
المستعین بالله ابو الفضل نهم المعتضد بالله داود بن المتوکل
دهم المستکفی بالله سلیمان بن المتوکل یازدهم القائم بامر الله حمزة بن المتوکل
دوازدهم المستنجد بالله یوسف بن المتوکل سیزدهم المتوکل علی الله عبد العزیز
ابن یعقوب برادرزادهٔ مستنجد چهاردهم المستمسک بالله یعقوب بن عبد العزیز
پانزدهم المتوکل علی الله محمد بن المستمسک

طبقهٔ سیم از خلفاء علویه که ایشان را فاطمی گویند

این طایفه چهارده تن اند سه نفر ایشان در مغرب خلافت کرده و یازده نفر در مصر و شام
و پس از آن بخت مصر این طایفه را خلفای مصر نیز گفته اند اول ابو محمد عبید الله المهدی
و نسب او را چنین نوشته اند مهدی بن حسن بن محمد بن علی الرضی بن موسی الکاظم مهدیه را
در افریقیه او بنا کرد دوم ابو القاسم القائم بامر الله محمد نزار بن مهدی
سیوم ابو الطاهر المنصور بالله اسمعیل بن محمد نزار چهارم

رابع

اول چنگیز خان ابن پیسوکا بهادر ابن برتان بهادر

در سنه پانصد و چهل و نه متولد شد گویند وقت تولد مقداری خون
منجمد در مشت داشت و آنرا دلیل بر خونریزی و دلیری او گرفتند نام او تموچین
بوده بعد از آنکه پدر او درگذشت دوچار مهالک شد ولی بتقدیر الهی
از روی دانائی طوایف مغول را که در اطاعت پدر او بودند مطیع نمود
قوتی یافت در چهل و نه سالگی در سال پانصد و نود و نه و بروایتی در
شش صد و دو هجری بتخت خانی نشست و بعد از زمانی یکی از متعبدان
مغول بت تنکری نام که مادر او را بمنزله جفت خود در آورد او را چنگیز خان
نام داد و بت تنکری بسبب جسارتی که داشت بحکم چنگیز خان مقتول شد
و وسعت ممالک چنگیز خان و اولاد او بدرجه رسید که بیان آن در حیز
اشکال است در تاریخ وصاف مسطور است که وسعت ممالک اولاد
چنگیز خان از اقصی بلاد چین تا مصر و از کنار دریای سند و ظاهر هند
تا باطن روم و بلغار و قرم مشتمل بر بلاد ختای و قرقیز و سلنکای و تنکوت
و قراقرم و ایغور و ترکستان و فرغانه و ماوراء النهر و خوارزم و خراسان
و غور و غرجستان و غزنین و کابل و زابل و سیستان و کرمان و فارس و
قهستان و عراقین و دیار بکر و موصل و جزیره میافارقین و ماردین و حلب
و شام و گرجستان و آس و روس تا کلار و باشغرد متصل بخاک فرنگ
که طولاً و عرضاً زیاده از پنجهزار فرسنگ باشد بوده است و اینهمه در
کمتر از مدت پنجاه سال مسخر شده بالجمله معین است که چنگیز خان مردی
بسیار دانا و متقن قواعد و یاسا بوده و هنوز قوانین او در عالم منبسط است

و بسیاری معمول میدارند و نیز سخت دل و خونریز بوده چون پادشاه
شد حکام و خوانین ترکستان و مغولستان را منهدم و منهزم و تمام
بلاد شرق و شمال را مسخر کرد جوچی و جغتای و اوکتای که سه پسر معتبر
او بودند بتسخیر خوارزم فرستاد جرجانیه را که دار الملک خوارزم بود و ترک
آنرا اورکنج خوانند مسخر و قتل و غارت نمودند و زیاده از سی هزار سوار عقب
سلطان محمد خوارزمشاه فرستاده او را تعاقب کردند و بهر دیار که رسیدند
از قتل و نهب فرو گذار نکردند چنانکه در اکثر بلاد خراسان و آذربایجان
و بعض حدود عراق قتل عام کردند و چنانکه سابق ذکر شد سلطان محمد
خوارزمشاه همه جا از دست سپاه او گریزان تا آخر در جزیره آبسکون
استراباد بمرد و پسر او سلطان جلال الدین خوارزمشاه را نیز با لشکر
چنگیز خان محاربات مردانه بوده ولی آخر از دست چنگیز خان و لشکر او
عاجز شده دلیرانه از آب سند گذشت و بهند رفت عمده مسخرات معظم
زمان چنگیز خان که متعلق بایران است قتل و خرابی بلکه قلع و نابود کردن
چهار شهر معظم خراسان و بعض قصبات و آبادیهای دیگر آنحدود است
و تفصیل آن اینست که بعد از آنکه چنگیز خان بخارا را فتح نمود و در آن بلد سواره
داخل مساجد شد و صنادیق مصاحف را لشکر او آخور اسبان کردند
و افسار اسبان خود را بدست مشایخ کبار دادند و اموال بسیار از مردم
گرفتند و عمارات آنشهر را بجهة آنکه کسان خوارزمشاه در آن پنهان شده
بودند تمام بسوختند و جز مسجد جامع و معدودی از ابنیه که از خشت
پخته بنا شده بود چیزی باقی نماند چنانکه یکی از بخاراییان در خراسان

سلاطین مغول

بشهر خراسانی که از این حادثه استعلام می‌نمود گفت آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند آنگاه از بخارا با لشکر خود ببلخ آمد که یکی از شهرهای معتبر خراسان است و هرچند بلخیان امان خواستند بجائی نرسید و آن شهر را که آنوقت در ایران و ترکستان پای تخت و مرکز همه شهرها بود با خاک یکسان نمود گویند جز معدودی که در شبستان مسجدی بودند تمام اهل این شهر مقتول شدند چنانچه درویشی در آن وقت بدان شهر داخل شد شهر را خالی دید گفت الحمد که نفسی بی این خلق کشیدیم باری این یک شهر خراسان بدست چنگیز خان خراب شد ولی سه شهر دیگر که مرو و نشابور و هرات باشد بدست تولیخان که نیز از پسرهای معتبر چنگیز خان بود منهدم گردید و تبیین این فقره اینست که پس از واقعهٔ بلخ چنگیز خان تولیخان را با هشتاد هزار سوار بتخریب این شهرها روانه و مأمور کرد و تولیخان اول بمرو آمده بمحاصره پرداخت و پس از غلبه جز چهار صد تن از ارباب حرف و صنایع جمیع خلق مرو حتی اطفال را بکشتند و بعضی شمارهٔ کشتگان این شهر را دو کرور و سیصد هزار و کسری گفته اند آنگاه تولیخان بنشابور راند گویند چون تولیخان بنشابور راند بار جمعی در مرو جمع شده دم از تمرد زدند و چنگیز خان در نخشب این واقعه شنیده بمرو آمد و دو ثانی چنان قتلی کرد که جز چهار نفر کسی در آن محل نماند بالجمله چون تولیخان بنشابور رسید مردم بمدافعه برخاستند و بعد از کشش و کوشش تولیخان غلبه کرده در آنجا نیز هفت شبانه روز قتلی کرد که بوصف در نیاید و بعد از قتل آب بشهر بسته تمام عمارات را هموار ساخت و بجای آن زراعت نمود گویند جز چهل

تن

تن از ارباب صنایع همه خلق نشابور مقتول شدند و شمار کشتگان را سوای عورات و اطفال سه کرور و دویست و چهل و هفت هزار نوشته اند بعد از نشابور بهرات تاخت و بمقاتلهٔ هرویان پرداخت اهل این بلد نیز حصاری شده بمدافعه پرداختند اما چون آب و هوای هرات پسند تولیخان نشده بود نمیخواست که این شهر را نابود کند از آنطرف هم هرویان کار را سخت دیدند لابد امر بمصالحه گذشت و پس از صلح جز دوازده هزار نفر از اتباع خوارزمشاه کسی را نکشت و پس از چندی یکی از امرای خود را حاکم این بلد کرده بطالقان که معسکر چنگیز خان بود عود نمود ولی بعد از معاودت او هرویان شورش کرده حاکم را بکشتند و خبر بچنگیز خان رسید با تولیخان عتاب آغاز کرده گفت اگر هرویان را نیز کشته بودی چنین نمیشد و مجددا لشکری جرار بهرات روانه کرد این دفعه پس از شش ماه محاصره فتح و جز معدودی تمام خلق را بکشتند عدد مقتولین این شهر را سه کرور و صد هزار و کسری نوشته اند باری چنگیز خان پس از بیست و پنج سال سلطنت در ششصد و بیست و چهار هجری وفات کرد و قبل از وفات اوکتای قاآن را که پسر کوچکتر او بود ولیعهد نمود و همیشه پسران را در حال حیات باتحاد و یکدلی ترغیب میکرد و جز این چهار پسر که اسامی ایشان ذکر شد پنج پسر دیگر داشته که از آنها رشدی نامی نداشته اند علمای هر مذهب را احترام میکرد محمود یلواج بخارائی وزیر او بود شیخ نجم الدین کبری در جنگ خوارزم بدست لشکریان او شهید شد

دویم اوکتای قاآن بن چنگیزخان

بعضی بر این اندکه پس از چنگیزخان اولاد او حرف سلطنت بر زبان نراندند و تا
دو سال دیو و تنهای خود بودند بعد از دو سال در اول بهار در قراقرم که از
اردو بالیغ نیز نامیده اند جمع شدند و اوکتا قاآن را بعد از آنکه انکار از پادشاهی
داشت و میگفت برادر بزرگم جغتای شایستگی اینکار را بیش از من دارد
باصرار و بنا بر وصیت چنگیزخان بتخت خانی نشاندند و او بدفع اندک اختلالی
که در کار مملکت پیدا شده بود پرداخت و لشکرها باطراف و جوانب توران
و ایران روان کرد و لشکر بهر جا رفتند ظفر یافتند و با غنایم موفور باز گردیدند
از جمله جرماغون نوئین را که از سردارهای بزرگ بود با سی هزار لشکر بعراق و
آذربایجان بدفع سلطان جلال الدین خوارزمشاه که از هند معاودت کرده
در آنحدود حکمرانی مینمود روانه داشت و خوارزمشاه مقهور او گردیده آخر
الامر در کردستان ناپدید شد بعضی از جدود و در همان زمان اوکتای قاآن
مسخر شد بلاد روس و چرکس و بلغار و کاشغر را در هفت سال پسر و برادر
زادگانش متصرف شدند در قراقرم قصر سلطنتی بنا کرد ارغون آقا را که در
عهد چنگیزخان حکومت خراسان و ماوراء النهر و غرجستان و سیستان
و کرمان و فارس و عراق و آذربایجان و روم داشت والی خراسان کرد بعضی
اسرای هرات را بوطن خود معاودت داد بلکه اینخرابی در زمان چنگیزخان
روداده بود تلافی نمود و در اندک وقتی هرات و سایر بلدان آباد کردید
بالجمله این پادشاه در عفو و اغماض و جود و فتوت بر جمیع سلاطین عالم برتری داشته
و حکایات عطایا و بخششهای او ثبت صحایف است و ما از اغماض و جود او اقتصار بدو حکایت مینمائیم

حکایت

حکایت در اغماض قاآن

گویند یاسای مغولان اینست که در بهار کسی در آب نرود روزی قاآن
با جغتای در شکارگاه مردی را دیدند در آب رفته جغتای خواست او را
بقتل رساند قاآن مانع شد گفت فردا اینکار را کنیم و او را بملازمی سپرده
شب یکی را فرستاده بالشی زری در آن آب انداختند و بآن مرد نیز سپردند
که فردا در پیشگاه قاآن معروض دارد که مردی فقیرم و بالش زری از من
در آب افتاده بود رفتم او را بیرون آرم و بهمین نحو فردا در دربار قاآن عرض
کرد قاآن برای اسکات جغتای یکی را در آن آب فرستاده آن بالش را بیاوردند
قاآن بجغتای گفت این مرد از فقر خلاف یاسا کرده باید بالشی بر این بالش
افزوده بدو عطا کرد و چنان که گفته بود بنمود

حکایت در عطای قاآن

نوشته اند که روزی صد بالش
به بینوائی بخشید ملازمان گفتند معلوم میشود قاآن مبلغ صد بالش
نمیداند که پیوسته این مبلغ و زیاده بر این بذل مینماید فردا آن مبلغ را بر سر
راه قاآن نهادند تا بر او مطلب معلوم شود قاآن پرسید این چیست
گفتند صد بالشی است که بفلان بینوا بخشید ولی شده مقصود ایشان را
دریافته فرمود مرا از این فقیر خجل کردید زیرا که من گمان میکردم صد بالش
زیاده از این است صد بالش دیگر بر این بیفزائید و تسلیم او نمائید باری
بنا بر این عطایا او را حاتم آخر الزمان خوانده اند مدت سلطنتش سیزده
سال یا چهارده سال یا بیست و پنج سال است هفت پسر داشت از جمله
کیوک خان است که بعد از او پادشاه شد فوت تولیخان بن چنگیزخان در عهد

بنی

سلاطین مغول

این پادشاه اتفاق افتاده و در همین سنوات کمال الدین اسمعیل که از جلال الدین
خوارزمشاه لقب خلاق المعانی داشت باعث لشکر مغول در اصفهان مقتول شد

سیم کیوک خان ابن اوکتای قاآن

در وقت فوت قاآن در بلاد روس و چرکس فرمانفرمائی میکرد چون فوت
قاآن مسموع او شد بدار الملک آمده یکسال پادشاهی کرده گویند از زمان
فوت قاآن تا وصول کیوک خان بدار الملک چهار سال طول کشیده و در
اینمدت زمام امور سلطنت بدست مادر او بوده کیوک خان نصرانی مذهب است

چهارم منکو قاآن ابن تولیخان

بعد از کیوک خان در قراقرم او را بتخت خانی نشاندند و او هلاکو خان برادر
خود را بقمع اسمعیلیه قهستان بایران فرستاد فتح بغداد و انقراض خلافت
عباسیان در عهد او بدست هلاکو خان اتفاق افتاد در وقت توجه بطرف
چین و ماچین در ششصد و پنجاه و پنج هجری در گذشت مدت خانیش نه سال
بوده گویند بعد از او پادشاهی که قبیلهٔ چنگیز تمام مطیع او باشند بوجود نیامد
و پس از منکو قاآن قبلا قاآن و اولاد و قبیلهٔ او در حدود تاتار و ترکستان و
دشت قپچاق و غیره پادشاهی کردند و قبلا قاآن چین را مسخر نموده مضاف سایر
ممالک نمود و اکثر بر این اند که سلاطین حالیه چین اولاد قبلا قاآن میباشند و سلطنت
ایران که مقصود اصلی ما در این نگارش آنست بهلاکو خان مخصوص شد و
هلاکو و اولاد او را طبقهٔ ایلخانیه شمرده اند

سلطنت هلاکو خان و اولاد او در ایران

چون سرداران منکو قاآن که بایران آمده بودند از مستعصم خلیفه بدربار او شکایت
نوشتند و دیگران نیز از بیداد اسمعیلیه عرض ها کردند هلاکو خان را با بعض
بزرگان بتسخیر ایران مأمور نموده فرمود باید از کنار جیحون تا اقصی ولایت مصر را
مسخر و منظم نمائی هلاکو خان بامر او در ششصد و پنجاه و شش بسمرقند آمده
و از آنجا بخراسان شتافت و ملک شمس الدین کرت حاکم خراسان که ذکر او بیاید
در رسم پیشکشی بعمل آورده مورد الطاف او شد و هلاکو خان سرداری با لشکر
بفتح قهستان و رودبار فرستاد و پس از چندی ملک شمس الدین را برسالت
نزد ناصر الدین محتشم که از قبل رکن الدین خورشاه الموتی در یکی از قلاع قهستان
حکومت داشت روانه کرده ناصر الدین از در اطاعت در آمده با ملک شمس
الدین بخدمت هلاکو خان آمد و محل عاطفت واقع شد بعد هلاکو خان
بولایت رودبار آمده رکن الدین خورشاه بملازمت و مبادرت نموده و قلاع
و بقاع ملاحده بتصرف هلاکو خان در آمد و از آنجا روانه بغداد شد و
بطوریکه در حالات مستعصم خلیفه ذکر شد بغداد را مسخر و خلافت را منقرض
ساخت انگاه عزم تسخیر ولایات شام کرد و بدر الدین لولو که از اتابکان
موصل بود دوستی داشت بدربار هلاکو خان آمده اظهار انقیاد نمود هلاکو
خان او را نواخته بمحل حکمرانی خود فرستاد و پس از در گذشتن بدر الدین پسرش
ملک صالح را نیز حکمرانی عنایت کرده ولی پس از چندی بخلاف برخواسته
مقهور و مقتول گشت و موصل بتصرف مغول آمد
(اتابکان موصل دوازده نفر بوده اند (اتابک آق سنقر که بحکم ملکشاه

حکومت داشت) (عماد الدین زنکی پسر آق سنقر که شام را تا اهم داشت نور الدین محمود پسر او ملک صالح پسر او سیف الدین غازی قطب الدین مودود سیف الدین غازی عز الدین مسعود نور الدین ارسلان عز الدین مسعود بدر الدین لولو (ملک صالح مدت ملکشان تقریبا صد و پنجاه سال) (باری پس از اطاعت بدر الدین هلاکو خان بدیار بکر شتافت و میافارقین و ماردین و نصیبین و بعضی بلاد دیگر را متصرف نمود آنگاه بحلب رفته بباب انطاکیه نزول فرمود حلب را نیز متصرف شد چون اهل دمشق از این وقایع آگاه شدند هدایا بدربار هلاکو خان فرستاده اظهار انقیاد کردند و ایلخان کیدبوقا که از امرا بود بضبط دار الملک شام فرستاد ولی سلطان مظفر پادشاه مصر لشکر بر سر کیدبوقا کشیده او را و بسیاری از مغول را پس از شکست مقتول ساخت وزارت هلاکو خان بشمس الدین ابن بهاء الدین محمد جوینی تعلق داشت پدر شمس الدین نیز در سلطنت مغول وزارت داشته و جد شمس الدین که بهمین لقب ملقب بوده مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه میبود باری شمس الدین جوینی وزیر هلاکو خان از افاضل بلغا و مردی بزرگ بوده معروف بصاحب دیوان میباشد و برادر او علاء الدین عطا ملک جوینی صاحب تاریخ جهانگشای جوینی را نیز هلاکو خان ایالت بغداد داده بود و از ملتزمین اردوی هلاکو خان حکیم امجد بزرگوار خواجه نصیر الدین طوسی روح الله روحه میباشد که چندی در قهستان ساکن بود و وقتی قصیده در مدح مستعصم خلیفه انشاد فرموده بدربار خلافت فرستاده ابن علقمی

را موافق طبع نیامده پشت نسخه همان قصیده بناصر الدین محتشم حاکم آن خطه نوشت که خواجه با خلیفه مراسلات دارد بنا بر این خواجه بزرگوار را در الحدود محبوس داشتند تا پس از غلبه هلاکو خان بر قهستان از حبس مستخلص و محترم این پادشاه شد و مقرر شد که همیشه با اردوی هلاکو خان باشد و در کارها طرف مشورت هلاکو خان بود و در مراغه با امر او خواجه زیجی بست که ذکر آن هنوز در افواه است اثیر الدین اومانی از معاصرین هلاکو خان است (اومان قریه ایست در حدود همدان) وفات هلاکو خان در مراغه در سنه ششصد و شصت و سه اتفاق افتاد

و هلاکو خان را ایلخان مینامیده اند

دوم اباقا خان ابن هلاکو خان

هلاکو خان دوازده پسر داشت ولی ارکان اباقا خان را که در مازندران بود طلبیده بر سریر خانی نشاندند و او یشمت برادر خود را حکومت دربند و شیروان داد و برادر دیگر خود تبشین اغول را (تبشین) حاکم خراسان کرد در زمان او براق که از نسل چنگیز خان و از خانان بزرگ بود هوس کرده ایران نمود بدین سوی لشکر کشید ولی پس از محاربه و کوششهای زیاد منهزم شده بترکستان گریخت و در ترکستان نیز با شاهزاده قیدو که از نسل اوکتای قاآن بود محاربات کرد که آخر مقهور و مقتول شد و نیز اباقا خان منکو تیمور برادر خود را بتسخیر بلاد شام مأمور نموده او بدانصوب شد و با سلطان مصر سیف الدین قلاوون مشهور بالفی در حدود حمص محاربه نموده شکست

خود دو وزیر اباقاخان اول خواجه شمس الدین جوینی صاحب دیوان بود و برادر او عطاملک نیز که ثانی الثانی بود حکمرانی بغداد داشت ولی در آخر بسعایت مجد الملک ابوالمکارم یزدی که در دربار بقاء آن راه یافته بود کار هر دو برادر رو به تنزل نهاده مجد الملک وزیر شد اکابر معاصرین اباقاخان یکی مولانا جلال الدین رومی صاحب مثنوی معروف و یکی قطب الدین علامه شیرازی و یکی عماد لوا است که از مصاحبان صاحب دیوان بوده مجد همکر و امامی هروی نیز در این عصر بوده اند وفات اباقاخان در ششصد و هشتاد هجری و سلطنتش هفده سال بوده است

سیم تکودار ابن هلاکو خان ملقب بسلطان احمد

بعد از اباقاخان بتخت خانی نشست و چون دین اسلام قبول کرده بود ملقب بسلطان احمد شد در اکرام و تقدیم شرایط اسلام مجد بود و بعد از استقلال بر سریر سلطنت باز خواجه شمس الدین محمد جوینی را وزارت داد و عطاملک را طلبیده مورد عنایات فرموده مجدداً حکومت بغداد داد و مجد الملک را بملازمان عطاملک سپرده تا مکافات بدکرداریهای او را بنمایند و با آنکه سلامت نفس و بزرگواری عطاملک میخواست مجد الملک را معفو و مخلع نماید ملازمان مصلحت ندیده او را بکشتند ولی قبل از آنکه بقتل رسد باز از روی سعایت بارغون ابن اباقاخان که در آنوقت حاکم خراسان بود نوشت که شمس الدین جوینی پدر ترا مسموم کرده و این فقره در دل ارغون کینه کرد بیادگاری اصرار سلطان احمد بترویج اسلام مایه مخالفت کلیه مغول شد بمنازعت و برخواستند و با ارغون خان پس از آنکه مقهور و محبوس سلطان احمد شده بود اتفاق نمودند

وسلطا

و سلطان احمد را مقتول و ارغون خان را پادشاه نمودند سلطنتش را دو سال الی سه سال نوشته اند

چهارم ارغون خان ابن اباقاخان

بعد از سلطان احمد بتخت خانی جلوس نمود خواجه شمس الدین جوینی را که با اصفهان گریخته بود کس فرستاده بدربار آورده اول او را اطمینان داد و بعد او را بقتل رسانید و چون ارغون بکوشش بوقا بپادشاهی رسیده بود او را وزیر نمود و تمام زمام امور را بدست او داد و چون بوقا خود بهمه کار دست میکرد و هیچکس را دخلی نمیداد بزرگان از او رنجیده و از او نزد ارغون خان سعایت نمودند و اگرچه ارغون خان بسعایت ایشان التفات نمی نمود ولی همین نیز مایه مزید غرور بوقا شده با ارغون خان و بختان او اعتنائی نمینمود و دواعی کدورت مهیا گردید و یکی از اولاد هلاکو خان را که در کنار فرات بود بسلطنت دعوت نمود و این معنی معلوم ارغون خان گردید و او را نابود و از آن اوان ذکری از سعد الدوله ولد صفی الدوله هبة الله بن مهذب ابهری که مردی خوش مذهب بود و داخل اطبا در بغداد اقامت داشت و در دربار ارغون شده او را احضار نمود و از محاسن اتفاقات چون او بدربار آمد ارغون خان را مرضی عارض شد و سعد الدوله آن مرض را نیکو معالجه کرد و پس از تقرب بخان چند از مصالح ملک عرض نمود و از اتلاف و اسراف کارکنان و بوقا شرحی معروض داشت و بعد بقصد بغداد مأمور شده وجهی معتد به از آنجا آورده عاید خزینه داشت لاجرم بوقا معزول و او وزیر شد و اکثر ممالک ارغون خان را بحکومت خویشان خود داد و اگرچه مملکت را منظم و معمور کرد ولی از فرط غرور و ادب او در حضرت

سلطان

سلطان کو کردید و امرا بر او حسد بردند و هرچند ابتدا در تشیید قواعد اسلام ظاهراً میکوشید ولی در اواخر میخواست تا کعبه را بتکده نماید بلکه خود بین یهود را اینچنین تا فی بغداد د یهودا سال عبدیه کا داو را اباحت و او را با دو نفر از سرکردگان که با او یکدل بودند بزرگان مغول مقتول نمودند و چون در زمان او فات ارغون خان بمعجون یکی جوکی مداومت داشت و بدین واسطه رنجور شده بود بمعالجه پرداخت داروی بهبودی حاصل شد اما باز جوکی او را شربتی داد و تجدد را مرض اشتداد یافته درگذشت مدت سلطنتش هشت یا هفت سال است قاضی القضاة ابو سعید الدین بیضاوی صاحب تفسیر معروف معاصر اوست و از شعرای آن زمان نجم الدین زرکوب وفاتش ظاهرا در ششصد و نود بوده است

پنجم کیخاتو خان بن اباقا خان

در زمان ارغون خان حاکم روم بود بعد از فوت ارغون خان بجانب آذربایجان شتافته در ششصد و نود بر سریر خانی جلوس کرد پس از چندی از روم خبرهای شنیده بدانصوب شتافت در غیبت او بعضی از شاهزادگان و امرا خیال الخلاف کرده بترتیب اسباب فساد مشغول شدند ولی چیزی نگذشته که او مظفر مراجعت نموده و بخلاف واقعه منصور بود مخالفین را مورد عنایات کرد و خواجه صدر الدین احمد خالدی زنجانی را وزیر کرده صدر جهان لقب داد گویند سخی ترین اولاد هلاکو خان بوده و با طبع ملایم نیکوکاری شعار داشت ولی چون بمباشرت شغف تمام داشت دست اندازی به بنین و بنات بزرگان و غیره میکرد و دائما بشرب خمر میپرداخت و نیز شبی در مستی حکم کرده که چند مشت بر دهن بایدو زدند و اگرچه صبح عذرخواهی کرد ولی بایدو از او رنجیده خاطر بغداد رفت بنابراین دو ا

امرا بر سلطنت بایدو اغول متفق شده او را از بغداد طلبیدند و در مغان در ششصد و نود و چهار کیخاتو را بکشتند سلطنتش سه سال و چند ماه در زمان او خواستند چاو را که بمنزله اسکناس روسی است معمول نمایند سر نگرفت

ششم بایدو خان بن تراغای بن هلاکو خان

پس از قتل کیخاتو خان در حدود همدان امرا بایدو خان را بر تخت خانی نشانیدند و او صدر جهان را از وزارت معاف داشت غازان خان بن ارغون خان چون از قتل کیخاتو خان خبر یافت خشمناک شده بدستیاری امیر نوروز پسر ارغون آقا که در سلطنت چنگیز خان در ایران و غیره حکومت بزرگ داشت و غازان خان نیز چند با او محاربات داشت آخر صلح کردند لشکری فراهم آورده در راه کرده بخارا بورد رسیدند و صدر جهان نیز از بایدو گریخته بغازان خان پیوست و با امیر نوروز همراه شدند و قرار دادند که غازان خان را در ابهر و [illegible] با لشکری جرار در راه گیلان پنهانی ناگاه بر سر بایدو بریزند و کار وی را تمام کنند و بر طبق این رای عمل کرده نیز در یکی لشکر بایدو رسیدند و طغاجار و اکثر امرا که با امیر نوروز و با ایشان در خفیه یکدل بودند خبر نمودند و این نیز با لشکری که محکوم او بود با ایشان پیوست بایدو از کار آگاهی یافته با چندتن رو بفرار و بیابان گریخت و امیر نوروز وی را تا نخجوان دنبال کرده در آنجا او را بکشت سلطنتش شش ماه

هفتم غازان خان بن ارغون خان

در ششصد و نود و چهار هجری بتخت خانی جلوس نمود و منصب وزارت خود را بصدر جهان داد و امیر نوروز را امیر الامرا و بزرگ لشکر نمود پسران قاآن از ترکستان بخراسان بقصد تصرف آمده تاراج [illegible] و امیر نوروز

بدفع او مامور شده بود او را منهزم کرد و چون غازان قبل از وصول بسلطنت
با امیر نوروز و صدر جهان عهد کرده بود که بعد از استقرار بر سریر پادشاهی
دین اسلام گزیند و مردم را نیز بدین مذهب نماید بعد از نیل مقصود دعوت
بوعده وفا نمود و امیر نوروز کلیساها و معابد نصاری و اوثان و مذاهب را
خراب کرده بجای آنها مساجد بنا نمود و مردم را بدین اسلام خواند و
هر کس سر می پیچید او را میکشت و اهل کتاب که جزیه میدادند محفوظ
بودند و چون از جهت صدر جهان و امیر نوروز دشمنی او کار کوتاه کرده جمال الدین
دستگردی را وزارت داد و طغاچار و بعضی امراء منافق را نیز غازان
خان بکشت و بعضی دیگر که زنده ماندند و راه نوروز پیش که فتنه بودند
کار آنها را نیز امیر نوروز ساخت و چون اخرا امیر نوروز از فرط غرور
اعتنائی بغازان نداشت و نیز او را بباب حسد او را متهم کرده بودند غازان
قصد قتل او کرد او بهرات گریخت و پناه بفخر الدین کرت برد و ملک فخر الدین
باحقوقی که از امیر نوروز بر گردن او ثابت بود و سمت مصاهرت او نیز داشت
را عقوق کرفته امیر نوروز را بقتلغشاه نویین که مامور بانجام کار او بود
تسلیم کرد و قتلغشاه امیر نوروز را بدست خود گردن زد و نیز غازان خان را
با سلاطین مصر و شام و نیز در نواحی حمص مقابله دست داده غازان خان
ظفر یافت و حکومت بلده از بلاد شام را بیکی از امرا داد و باز گشت و او
بواسطه خوب نگاهداشتن قلاع شام از مکاهد اکراه آن بلده ها خوشدل از عقب
غازان خان باذربایجان آمده تا بنا غازان خان بشام رفته بود وزی چند
در نواحی حلب بود و نصرت از امرا را باستخلاص ولایت مامور کرد

و باز

و باز کرد بید در انحال ملک ناصر پادشاه مصر بر سر آن دو امیر تاخته لشکری
از سپاه غازان را کشته بر ایشان غالب شد بالجمله غازان خان پادشاهی نیکوکار
و عادل بود بنیاد اوسوم ناپسند و مراسم ظلم را برانداخت قواعد نیکو احداث
کرد منجی و باذل بود در هفتصد و سه در گذشت و در شنب غازان تبریز که
که او بنا گاهی عالی است و برای مدفن خود بنا کرده بود مدفون شد سلطنتش نه سال

هشتم محمد بن ارغون خان معروف به الجایتو

در زمان غازان خان بحکم او حکومت خراسان داشت پس از فوت وی متوجه
تبریز شد و بسریر شاهی نشست و وزارت خود بخواجه رشید الدین فضل الله و خواجه
سعد الدین تفویض کرد الجایتو مسلمان و اثنا عشری بود در چمن سلطانیه شهری
بنا کرد و آنرا پای تخت خویش نمود و در آن شهر مساجد و عمارات عالی و مرضعهای
خوب ساخت یکی از گنبدهای عالی که بنا کرده بود هنوز برپاست و تا عهد او
گیلان مسخر سلاطین مغول نشده بود او بجاد بات در قبضه تصرف آورد و بعضی
از شاهزادگان ترکستان بمملکت ایران آمده بودند امرا را مامور کرد تا ایشانرا
منهزم و از مملکت بیرون کردند و فتنه امیر دانشمند بدار السلطنه هرات و کشته
شدن او در قلعه اختیار الدین در عهد این پادشاه اتفاق افتاد و این حکایت در
ذکر ملوک کرت بیاید در هفتصد و شانزده الجایتو در گذشت و در گنبد سلطانیه
مدفون شد سلطنتش هفده سال و بعضی تقریبا نه سال گفته اند او را خدا
بنده خوانده اند شهاب الدین ادیب عبدالله شیرازی صاحب تاریخ وصاف
از معاصرین اوست

نهم سلطان ابو سعید خان بن الجایتو

مالی از

پس از آنجا امیر چوپان که از سرکردگان بزرگ بود بتوسط قاصدی سلطان ابوسعید را
از مازندران طلبیده با اعزاز تمام او را بتخت پادشاهی نشانید چون پادشاه
در آن وقت ده ساله بود یکباره کار لشکر و کشور را با میر چوپان واگذارده و این معنی مایهٔ
رشک دیگر امرا شد و در وقتی که برای نظم گرجستان بدان طرف رفته بود باهم در کشتن
او یکرای شدند امیر چوپان خبر شده بسلطانیه کوچ کرد آنگاه قاصدی از امرا نزد سلطان
ابوسعید آمد و پیام آورد که اگر چوپان را بما سپاری مطیعیم والا از تو دور گردانیم سلطان
ابوسعید با لشکری که در سلطانیه داشت بجنگ ایشان برخاست و محاربه در گرفت
و خود پادشاه شمشیر کشیده در آن جنگ رشادت نمود و لشکر هم بمتابعت او جلادت
کردند تا مخالفین منهزم شده لشکریان شاه فراریان را تعاقب نموده بکشتند و در این پیکار
چون پردلی سلطان مشهود شد او را بهادرخان نامیدند و بار دیگر کار چوپان در ترقی یافت
و سرداران در سلطانیه را و بعد کار شاه مصر بودند و در دمشق خواجه فرزند او که در دیار بود
نیز برفتارهای بد سلطان را برنجانید و لیکن چیزی که کار چوپان را باخت این بود که دختر
صاحب حسن بغداد خاتون نام داشت و سلطان عاشق او شده وی را خواستگاری
کرد چوپان تمکین نکرده دختر را بامیر حسن یکی از سرداران داده به تبریز فرستاد و سلطان را
از پای تخت بغداد برد که از این صرافت بیندازد ولی بیفایده بود نکرده سلطان بهمان عشق
باقی بود و کینهٔ چوپان در دل داشت چوپان در یافت و بهانه اینکه خراسان آشوب شده
با جمعی از لشکریان بدان سامان رفت و سلطان از بغداد بسلطانیه آمده دمشق خواجه را
بکشت و امیر چوپان نیز در هرات بدست غیاث الملک حاکم هرات که بناه باو برده بود
باشارهٔ سلطان مقتول شد و سلطان بغداد خاتون را همخوابهٔ خود کرد گویند
آخر بغداد خاتون او را مسموم کرد و وفات او در نواحی قراباغ در سنهٔ هفتصد و

سی و شش

سی و شش سلطنت هفده سال و بعضی نوزده و بیست سال گفته اند و در مدفنی که
در حوالی سلطانیه بنا کرده بود مدفون شد شیخ صفی الدین اردبیلی و علاء الدوله
سمنانی و شیخ اوحدی اصفهانی و قطب الدین رازی صاحب شرح مطالع و شمسیه در منطق
معاصرین این پادشاه اند و حمدالله مستوفی که معاصر ایشان بوده است در احوال
علاء الدوله سمنانی آورده که بعد از نقل عمل دیوان در زمان ارغون در ایام
وزارت تائب شده در عبادت مرتبهٔ عالی یافت کتاب مکاشفات از مصنفات
علاء الدوله است

گفته‌اند که او ملقب بشیخ ذوالفنون سمنانی

دهم ارپاخان

پس از ابوسعید چون جانشین نداشت ارپاخان را که از نژاد تولیخان بود بپادشاهی
برداشتند و او بجای تاج مکلل بجواهر و کمر زرین کلاه نمد و کمربند چرم اختیار کرده
گفت در خور مردان اینست و امرا و لشکریان را گفت از شما پایداری و جان فشانی است
و از من زربخشی و مهربانی از کارها که کرد این بود که پادشاه ازبکان که هنگام مرگ
ابوسعید بدربند آمده بود و بعضی از بلاد اذربایجان را متصرف شده ارپاخان
او را منهزم و از مملکت بیرون نمود دختر الجایتو را بمزاوجت خود در آورد
امیر علی پادشاه که از نسل اویرات در دیار بکر بود تمکین پادشاهی او نکرده با وی محاربه نمود
و ارپا شکست خورده بدست لشکریان وی در اوجان مقتول شد

یازدهم موسی خان

این پادشاه از نژاد هلاکوخان است چون علی پادشاه کار ارپاخان را ساخت این
پادشاه زاده را در اوجان بر تخت نشاند و خود تمام کارها را بدست گرفت و امیر جلال
الدین جاولد تاج الدین را وزیر کرد ولی چون بر کم امرا کار دیگر دید از او نصرت

دکناره

وکناره کردند و محمدخان نامی را از اولاد هلاکوخان با موسی خان و علی پادشاه بجنگ
برخواست و بزور امیر شیخ حسن ایلکانی بر موسی خان غلبه کرد و علی پادشاه بدست
نوکرهای شیخ حسن ایلکانی کشته شد بنا بر قول جمعی آخرین پادشاه مغول محمدخان را
دانند ولی بعد از موسی خان شش نفر دیگر از نسل هلاکوخان سلطنتی نه بطور
استقلال کرده اند ولی مقهور و محکوم ایلکانیان و چوپانیان بوده بعد از این ششنفر
این دودمان منقرض شده اند و اسامی شش نفر از اینقرار است

محمدخان   ساتی بیک خاتون بنت الجایتو   طغاتیمور   جهان تیمور بن
الافرنک   سلیمان خان   انوشیروان   و بتفصیل حال ایشان این است

که محمدخان چنانکه ذکر شد بزور شیخ حسن ایلکانی بر موسی خان غالب شده چندگاهی
بپادشاهی قیام کرد و شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان که او را امیر شیخ حسن کوچک
نیز خوانده اند با بعضی امرای دیگر بسلطنت محمدخان راضی نبودند لهذا اسباب
قتال فراهم آورده با شیخ حسن ایلکانی و محمدخان جدال کردند و شیخ حسن ایلکانی
به شوشتر گریخت و محمدخان بدست شیخ حسن چوپانی کشته شد و شیخ حسن چوپانی نیز
از تیمورتاش پدر خود زخم کاری خورده اگرچه کارگر نشد ولی بکوهستان گریخت
و ساتی بیک را بپادشاهی برداشت و بر سلطانیه و آذربایجان استیلا یافت و عزم
رزم شیخ حسن ایلکانی کرد شیخ حسن ایلکانی نیز از قزوین بمصاف ایشان پرداخته
ولی قبل از وقوع جدال صلح کردند اما چون شیخ حسن ایلکانی بر آن صلح اعتمادی نداشت
کس بمازندران نزد طغاتیمورخان که در مازندران و بعضی ولایات خراسان
فرمانفرما بود فرستاده او را بسلطنت دعوت کرد و طغاتیمور متوجه آنصوب گردید
و امیر شیخ حسن ایلکانی در دماوند بدو پیوسته خدمات نمایان نمود ولی چون

طغاتیمور محکوم رأی دیگران بود سودی برای شیخ حسن نکرد و از کرده پشیمان شد و جرأت
چاره نداشت ولی شیخ حسن چوپانی میان طغاتیمور و شیخ حسن ایلکانی را نفاق انداخته
طغاتیمور بخراسان گریخت پس از آن شیخ حسن ایلکانی جهان تیمور بن الافرنک را بپادشاهی
برداشته بعراق شتافت و بغداد و دیاربکر و توابع و مضافات آنرا متصرف کرد و بعد از آن
شیخ حسن چوپانی خیال کرد که سلطنت ایران بی مهر پادشاهی ساتی بیک که ضعیفه ایست انتظام را
تنزل خواهد کرد سلیمان خان را که از اولاد یشمت بن هلاکو بود بپادشاهی برداشت ساتی بیک را
طوعاً و کرهاً بعقد او درآورد و در سال هفتصد و چهل سپاه بکدله را و جان با طاعت
او درآورد و میانه دو شیخ حسن جنگ در گرفت و شیخ حسن چوپانی ظفر یافته شیخ حسن
ایلکانی ببغداد گریخت و در آنجا بواسطه عدم لیاقت جهان تیمور او را از پادشاهی خلع کرد
و امیر حسن چوپانی پس از فتح بدیاربکر شتافته امیر سیورغان بن چوپان را با برادر خود ملک
اشرف امارت عراق عجم داد و امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان را حاکم فارس
نمود بار دیگر شیخ حسن ایلکانی لشکری از عرب و ترک فراهم کرده بآذربایجان آمد
و سلیمان خان با امرا برای دفع او با او جنگ دهند و در آن ایام امیر یاغی بن چوپان
بنابر توهمی که از شیخ حسن کوچک داشت فرار کرد و سلیمان خان رو گردانید و اسنان
شاهزاده را که تعلق بها کرده بود در پیش افکنده میرانند اتفاقاً کذا را و از بردگی
معسکر شیخ حسن ایلکانی بود لشکر شیخ حسن گرد و غبار دیده خیال سپاه دشمن کردند
و ترسیده بمحل خود بازگشت نمودند و مقارن این حال شیخ علی کاون برادر طغاتیمور
باستصواب او عزم عراق و آذربایجان کرد و شیخ حسن چوپانی برادر خود ملک اشرف را
بدفع او مأمور کرده او را مقهور نمود و او فرار نموده نزد طغاتیمور آمده و برادر
طغاتیمور بحرب سربداران فرستاده در جنگ ایشان کشته شد و طغاتیمور نیز در

چوپانیان

هفتصد و پنجاه و سه در جنگ سربداران مقتول گردید و چند گاه دیگر نیز انوشیروان نامی را ملک اشرف بپادشاهی برداشته او را انوشیروان عادل میخوانید و خود با نوکران و سرکردگان محاربات مینمود اختیار در سلطنت بکلی داشته خود در تبریز دفع کار میکرده‌اند و چون ملک اشرف مرد ظالمی بوده بهر طرف مردم بر او شوریده گرد انوشیروان جمع شدند و انوشیروان بمعاونت جانی بیک خان پادشاه ازبکان ملک اشرف را بکشت و خود بپادشاهی قیام داشت و او نیز بود که در گذشت

از اواخر دولت مغول تا اوایل دولت تیموریان چند طبقه مختصر و متوسط در بعضی ممالک ایران سلطنت کرده که شرح احوال ایشان در این محل مناسب است

چوپانیان دو نفر بوده‌اند

اول شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان و چوپان از سرداران بزرگ غازان خان والجایتو خان و مرد بزرگ و سخی بوده و داستان عشق سلطان ابوسعید به بغداد خاتون دختر او بنا بر حالات وی ذکر شد و او را نه پسر بوده از جمله تیمورتاش پدر امیر شیخ حسن است و این امیر را شیخ حسن کوچک نیز گفته‌اند و بسیار حالات او در اواخر دولت مغول ثبت شد و مجمل آن این است که در آذربایجان و عراق عجم و دیار بکر و بعضی حدود روم حکمرانی میکرده و بمردم سخت میگرفته آخر زوجه‌اش که بیعقوب شاه نامی عشق میورزید از بیم آنکه شیخ حسن از کار او واقف شود شبی در حین مستی خصیه‌اش را گرفته فشرد تا مرد حکمرانیش هفت سال سلیمان تاوچی در عصر او بود

دوم ملک اشرف برادر شیخ حسن مجملی از حالات او نیز ذکر شد مرد بسیار ظالمی بوده گویند چهارصد قطار قاطر و هزار قطار شتر جواهر و نقود او را بار مینمودند ولی عقل قبول این معنی نمینماید چه حال قاضی محی الدین بردعی از ظلم او

ایلکانیان

آگاه شده بجانی بیک خان ازبک اظهار داشت جانی بیک خان برای دفع او متوجه آذربایجان گردید و اخر الامر او را در خوی بجنگ آورده بکشت و زر و سیم که بظلم فراهم آورده بود نصیب دیگران شد در حق او گفته‌اند دیدی که چه کرد اشرف خر

او مظلمه برد و دیگری زر

ایلکانیان چهار نفر بوده‌اند

آق بوقا پدر امیر ایلکان در سلطنت کیخاتوخان از امرای بزرگ بوده در جنگ بایدوخان کشته شد پسرش امیر حسین در پادشاهی سلطان ابوسعید در خراسان بزرگ سابقه بوده دختر ارغون خان را بزوجیت خود در آورده و چون امیر حسین در گذشت پسرش شیخ حسن بحکمرانی رسید

اول امیر شیخ حسن

او را شیخ حسن بزرگ نیز گفته‌اند برخی از حالات و محاربات با شیخ حسن کوچک مسطور شد گویند هفده سال حکمرانی کرده آخر کار حکومتش در بغداد بوده در همانجا در هفتصد و پنجاه و هفت در گذشت کوفه در عصر او خراب شد و مردم کوفه بولایات متفرق شدند

دوم شیخ اویس پسر شیخ حسن

بعد از پدر از بغداد بآذربایجان آمده جلوس نمود پادشاهی عادل و نیکوکار بود اخی جوقی که بعد شهادت جانی بیک در تبریز حکمرانی میکرد با شیخ اویس محاربه کرده منهزم شد پس از چندی باز او را بملاطفت بدربار خوانده ولی آخر بدجنسی او معلوم شده او را هلاک کرد خواجه امیر جان که از جانب او حکومت بغداد داشت یاغی شده شیخ اویس او را مقهور کرد ارمن و شیروان را مسخر نمود با شاه شجاع

مصاف

ایلکانیان

مظفریه را محصور نموده و نزاع مینمود حکمرانیش نوزده سال در عصر او آب دجله بغداد را طغیان کرده چهل هزار نفر را بکشت

سیم سلطان حسین سلطان اویس

بعد از پدر در تبریز پادشاه شد با بیرام بیک و قرا محمد ترکمان محاربه کرده بعضی قلاع متصرفی ایشان را بگرفت و آخر کار بصلح انجامید و بزرگان ترکمان بر عهده گرفتند که سالی بیست هزار گوسفند پیشکش او نمایند شاه شجاع مظفری نیز لشکر بجانب او کشیده او را منهزم و تبریز را متصرف شد و چهار ماه در تبریز بود که خبر مخالفت شاه یحیی شنیده بشیراز باز گشت و بار دیگر سلطان حسین از بغداد به تبریز آمده بر سریر سلطنت تمکن یافت عادل آقا نامی در دولت او تمام کارها بدست داشت و خدمات باو نموده گویند در هفتصد و هفتاد و یک در عهد سلطان حسین مرض وبا سیصد هزار کس را در تبریز بکشت و سلطان حسین در هفتصد و هفتاد و شش بدست سلطان احمد برادر خود مقتول شد

چهارم سلطان احمد ابن سلطان اویس

خونریز و سفاک بوده در نظم شعر و علم موسیقی دستی داشته خواجه شمس الدین حافظ شیرازی او را مدح نموده چون چهار سال از حکمرانی او گذشت و محاربات با عادل آقا و غیره نموده امیر تیمور گورکان آذربایجان را مسخر کرد و سلطان احمد بعد از مکرر با امیر تیمور محاربات کرد بروم گریخته هشت سال در ظل حمایت ایلدرم بایزید خان بموافقت قرا یوسف ترکمان که او نیز در پناه آن شهریار بود معاودت نموده در تبریز با قرا یوسف جنگ کرده شکست خورد و بدست کسان قرا یوسف مقتول و دولت ایلکانیان منقرض شد حکمرانی سلطان احمد دوازده سال بوده است

بعد

شیخ ابو اسحق

چون یکنفر است در ذیل این طبقه ذکر او بی مناسبت نیست شیخ ابو اسحق از بزرگان شیراز و از نبایر عبد الله انصاری رحمة الله علیه بوده و در عهد سلطان ابو سعید مقامی یافته پس از کشته شدن اربا خان از امیر پیر حسین چوپانی پسر عم شیخ حسن چوپانی حکومت اصفهان یافت پس از چندی که ملک اشرف برادر شیخ حسن چوپانی بعراق آمد ابو اسحق ترک حقوق امیر پیر حسین را گفته بدو پیوسته با او بتسخیر فارس مشغول شدند ولی هنوز بمقصد نرسیده تدبیری اندیشید و خود را از دست ایشان رهانیده بقلعه سپید و سرکشی پرداخت و ملک اشرف در سر حد آن ملک از اینحال کامشده بعضی از آن حدود را آتش زده بآذربایجان روان شد و ابو اسحق بحکمرانی فارس مشغول شد پس از آن امیر حسن برادر شیخ ابو اسحق امیر مسعود را با امیر یاغی باستی پسر امیر چوپان بر سر شیخ ابو اسحق فرستاده شیخ ابو اسحق شیراز را گذاشته ایشان را کناره رفت و در شیراز میان امیر یاغی باستی و امیر مسعود کدورت حاصل شده امیر یاغی باستی امیر مسعود را بکشت ولی بعضی بزرگان باز با شیخ ابو اسحق یکدل شدند و امیر یاغی را گریزاندند و امیر اسحق دوباره بفرمانفرمائی آمد و خطبه و سکه بنام خود نمود و او مهربان و با داد و دهش بود خواجه شمس الدین حافظ ثنا و مدح گفته آخر بفرمان مبارز الدین مظفری در میدان سعادت شیراز که خود ساخته بود مقتول شد پادشاهی او چهارده سال و بیش از پادشاهی نه سال از جانب سلاطین حکومت میکرد

آل کرت هشت نفر اند

نخستین ایشان ملک شمس الدین محمد است از جانب پدر نسبش بسنجر سلجوقی میرسد

آل کرت

ولیبر دختر ملک رکن الدین است و نسب ملک رکن الدین بعز الدین عمر مرغنی می‌پیوندد
و عز الدین از بنی اعمام غیاث الدین محمد بن سام است که ذکر او در حکام بامیان
گذشت و عز الدین حکومت هرات داشته و پس از او رکن الدین نیز در اعمال غور
حکومت یافته و شمس الدین از ترهیب با مکان او رست و چون رکن الدین از جهان
منتقل شد حکومت خیسار و غور و توابع یافته بود هر گاه بدربار میرفت شمس الدین
محمد را همراه میبرد تا خوب از رسوم مغول آگاه شد تا چندی پس از فوت رکن
الدین نظر عنایت دلی که در یکی از جنگها در خدمت منکوقاآن بظهور رسانید امارت
هرات و غور و غرجستان و اسفزار و فراه و سیستان یافت

اول ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت

چنانکه ذکر شد از منکوقاآن حکومت یافت بهلاکوخان نیز در جنگی خدمت کرد
و برا مخلع و صاحب طبل و علم کرد و چون براق خان بخراسان آمد طوعاً کرهاً
بملازمت او رفته ولی اطوار براق خان را پسند نکرده بقلعه خیسار رفت و چون براق
از لشکر اباقاخان در عراق منهزم شد حسودان باباقاخان عرض کردند که اگر آباد
هرات و اطاعت شمس الدین براق نبود لشکر جغتای در این ولایت استقرار نمیکردند
لهذا اباقاخان قصد تخریب هرات کرد اما شمس الدین چوبیخ او را از صرافت انداخت
و باستمالت و اصلاح ذات البین چوبیخ اباقاخان از شمس الدین گذشت درگذشته
او را بدربار طلبید و در اواخر سنه ششصد و هفتاد و شش او را مسموم کرد
حکمرانیش بیست و هشت سال

دوم ملک رکن الدین مشهور بملک شمس الدین کهین

پسر شمس الدین محمد است بعد از پدر اباقاخان او را آباد کردن هرات و حکومت

آل کرت

آن بلده فرستاد و او را ملقب بپدر خواند و او هرات را معمور کرده بغور رفت
و چند ماه در خیسار ماند مردم را بزراعت و عمارت ترغیب کرد در ششصد و
هفتاد و هفت قندهار را مسخر کرده بهرات باز گشت و چون اباقاخان در
گذشت شمس الدین پسر خود علاء الدین را بحکومت هرات گذاشت و خود
بخیسار رفت و چون در زمان ارغون خان از او سعایتی کردند او در خیسار
ماند تا در هفتصد و پنج در گذشت حکومتش سی و سه سال

سیم فخر الدین بن ملک شمس الدین

وقتی پدرش او را زنجیر کرده و برا حبس کرد پس از هفت سال بند خود را شکسته متحصن شد
امیر نوروز که در دولت غازان ریاست کلی داشت بوساطت شفاعت فخر الدین
کرده با برام او را بجانب خود طلبید و چون بخدمت رسید او را اعزاز کرده دختر
برادر خود را بمزاوجت او در آورد و لیاقتش را معروض غازان داشت و او را
طبل و علم و منشور حکومت هرات مطاوعت داد و آن بلده را معمور کرد ولی
چون امیر نوروز از غازان گریخته بدو پناه برد او حقوق را فراموش کرده و برا
بقتلغشاه نوئین که بانجام کار او مامور بود داد تا او را بقتل رسانید و دانشمند
بهادر نیز در زمان او در قلعه اختیار الدین هرات بدست محمد بن سام کشته شد
و تفصیل آن این است که جماعت نکودریان از عراق و آذربایجان در زمان
غازان گریخته بفخر الدین پناه برده بودند و نیز در زمان الجایتو فخر الدین تمکین نکرده
بود امیر نیز بود مامور شده که او را با نکودریان بدربار آورد و بعد از صلح و خلاف
امیر دانشمند بهادر بدست محمد بن سام که از نوکرهای فخر الدین بوده کشته شد و
پسران او اموال خود را گذاشته از بیم جان فرار کردند و چون الجایتو آگاه شد

آل کرت

بوجای پسر امیر دانشمند را بحو بخواسی پدر در آنند کرد و امیر شاه ولد را بحکومت خراسان فرستاد و محمد بن سام را دستگیر کرده کشتند و بعضی از این واقعه فخر الدین بن داود گذشت و [illegible] است که مدت حکمرانی او معلوم نیست

چهارم ملک غیاث الدین پسر شمس الدین کهین

از ایلخان بحکومت هرات و اسفزار و غور و غرجستان یافت و با طبل و علم بدان ساحت شتافت و بعد التیمور اخت و فتنها و در ابن عصیان متهم کردند و از در بار ایلخان احضار شد و چنگ بدر بار دبود تا دوباره بمنصب اول رسید با خود و حصار تولک را فتح کرد امیر چوپان چنانکه ذکر شد با و پناه برده پناه نیافت و مقتول شد مسجد جامع هرات را دوباره آباد کرد در هفتصد بیست و نه در گذشت امیر حسینی که از اجله عرفا و صاحب مصنفات نثر و نظم است در عصر او بوده

پنجم ملک شمس الدین غیاث الدین

بعد از پدر ده ماه حکومت کرد جلوسش در هفتصد و بیست و نه فوتش در هفتصد سی گویند در این ده ماه یکروز هوشیار نبوده

ششم ملک حافظ بن ملک غیاث الدین

بعد از برادر دو سال حکومت هرات یافت خوش خط و خوش رو بوده در زمان او غوریان بر ملک او استیلا یافتند و در هفتصد و سی و دو او را بکشتند

هفتم ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین

دانا و عادل و سخی و بزرگ بوده با وجود صغر سن بعد از برادر غوریان را [illegible] مطیع کرده حکمران شد و پس از سلطان ابو سعید که کار ممالک مختل شد بزرگان هر جا سر [illegible] بحضرتش شتافتند و طغا تیمور را [illegible] خطبه بنام خود خواند

قراختائیان

ولی با او اتحاد داشت و دختر او را بزن گرفت و جنگ خواست با امیر وجیه الدین سربدار مقابله کرده ظفر یافت با ماوراء النهریان و غیره نیز جنگ کرده صاحب بناهای عالی است در هفتصد و هفتاد در گذشت حکمرانیش سی و نه سال ملا سعد تفتازانی مطول را باسم او نوشته

هشتم غیاث الدین پیر علی بن معز الدین

دوازده سال بعد از پدر حکمرانی کرد با خواجه علی موید که در آخر سربداران و امیر است بغرض مذهبی محاربات کرده در دنیا بود خرابیها نمود آخر الامر محکوم امیر تیمور شد و امیر تیمور خواهر زاده خود را بزنی با و داده دوباره حکومت هرات فرمود ولی چون حرکات نالایق داشت با اولاد و اقربا حبس و در دولت امیر تیمور هلاک و منقرض شدند

قراختائیان هشت نفر بوده اند

اول براق حاجب

این کلدون از امرای کورخان ختای بوده نزد خوارزمشاه برسالت آمده رخصت مراجعت یافت و چون مغول استیلا و خوارزمشاهیان ضعف یافتند از راه کرمان قصد هندوستان کرد چون بدانجا رسید حاکم کرمان ابو القاسم دوری طمع در اموال او کرده نزاع برخواست براق بر ابو القاسم غلبه کرده کرمان را بگرفت و مدت یازده سال در آنجا حکمرانی کرد و چون سلطان محمد خوارزمشاه او را حاجب خود کرده بود براق حاجب مشهور شد ولی در دستگاه سلطان محمد علاوه بر حاجبی مناصب بکونیز داشته با وکتای قاآن بتوسط رسول اظهار انقیاد نموده لقب قتلغ سلطانی و ایالت کرمان یافت

دوم رکن الدین خواجه جق

ابن براق حاجب و او را مبارک خواجه نیز نوشته اند شانزده سال بجای پدر حکمران بود در زمان
او وفات قطب الدین برادرزاده براق در مغولستان در ظل تربیت محمود یلواج بسر
میبرد چون منکو قاآن پادشاه شد محمود قطب الدین را بحضور برده منشور ایالت
کرمان برای او گرفت رکن الدین شنیده بدربار منکو قاآن شد که علاجی کند قطب الدین
نیز از عقبش رفت منکو قاآن رکن الدین را بوی سپرد تا بقتل آورد

سیم قطب الدین محمد مذکور

شش سال حکمرانی کرده در ششصد و پنجاه و پنج درگذشت

چهارم

قتلغ ترکان زوجه قطب الدین از هلاکو خان حکومت یافت و او دو پسر داشت
حجاج و سیورغتمش ترکان سلطنت را بنام حجاج کرد و پس از چندی از او رنجیده حجاج
خایف شده بهند گریخت بعد از ده سال سلاطین هند لشکری همراه او کردند که بیاید
ملک موروث را متصرف نماید در راه فوت کرد و قریب بیست و شش سال ترکان در
کرمان اختیار داشت

پنجم سیورغتمش

ابن قطب الدین با دو پسر سلطان احمد خان رفته حکومت کرمان و عزل ترکان
حاصل نمود و هنگامیکه سیورغتمش با بیدو رفت ترکان متحیر شده برای دفع این
غایله شتافت اما بمقصود نرسیده درگذشت بعد از سلطان احمد خان ارغون خان
سیورغتمش را احضار کرد و با خراسان پادشاه حاضر شد بوقا بیک باصلاح کار آن
پرداخته خواهرش پادشاه خاتون را که منازع او بود در سلک ازدواج کیخاتو

کشیده

کشیده بروم فرستاد و خان زاده کردوجین دختر شاهزاده منکو تیمور بن هلاکو خان را
که مادرش ابش دختر اتابک سعد بن ابوبکر است به سیورغتمش داد و حکومت کرمان را
بدو تفویض کرده با کردوجین بکرمان فرستاد پس از ده سال که ارغون درگذشت
و کیخاتو از روم بآذربایجان آمده پادشاه شد خواهر سیورغتمش پادشاه خاتون عزم
انتقام برادر کرده سلطنت کرمان بنام خود کرد و با شوکتی تمام در ششصد و نود و یک
بکرمان آمده برادر را گرفته در قلعه شهر حبس کرد ولی شاهزاده کردوجین و بعضی از
هواخواهان سیورغتمش او را بگریزانیدند لیکن باز گرفتار و بخواهش خواهر در ششصد و
نود و سه هلاک کرد حکمرانیش نه سال

ششم پادشاه خاتون

معروف بصفوة الدین دختر قطب الدین فاضل و شاعر و خوش خط بوده پس از تمکن
در کرمان در ششصد و نود و چهار کیخاتو کشته شد و بایدو پادشاه گردید و دختر سیورغتمش
مسماة بشاه عالم در حباله بایدو بود کردوجین در این وقت شادمان شده از کرمان بیرون
رفت و لشکرها از اطراف بدو پیوسته بقصد پادشاه خاتون رجعت کرد و امرای پادشاه
خاتون متفرق شدند و او کرمان را متصرف کرده بر پادشاه خاتون غالب آمد و او را
با خواص گرفته بقصاص شوهرش بکشت حکمرانی پادشاه خاتون هشت سال

هفتم مظفر الدین محمد

ابن حجاج در ششصد و نود و چهار بفرمان غازان خان حکمرانی کرمان یافت در
هفتصد و یک درگذشت حکمرانیش هفت سال

هشتم قطب الدین شاه جهان

ابن سیورغتمش بعد از وفات محمد بحکم غازان حکمرانی کرمان کرد چون جوانیکه شجاعت

داشت

۱ آل مظفر

داشت دیگر بعضی از اوصاف حکمرانی متصف نبود در سلطنت الجایتو از حکومت معزول
شد پس از این طبقه الجایتو حکمرانی کرمان را بملک ناصر الدین محمد بن برهان داد و
او و پسرش قطب الدین نیکروز سی و پنج سال حکمرانی کردند و در هفتصد و چهل و یک
این مملکت بتصرف آل مظفر در آمد حکمرانی قطب الدین پنج سال

۲ آل مظفر هفت نفر بوده اند

جد امیر مبارز الدین محمد بن مظفر غیاث الدین حاجی خراسانی مردی عظیم الجثه بود
مولدش حدود خواف در تسلط چنگیز بر خراسان از مولد خود بیزد رفت سه پسر
داشت ابوبکر محمد منصور ابوبکر و محمد ملازم علاء الدوله حاکم
یزد شدند و از این دو نسلی نماند اما منصور که همیشه در خدمت پدر بود دارای
سه پسر شد امیر محمد امیر علی امیر مظفر و امیر مظفر از همه دلیرتر بود
لهذا منظور نظر اتابک یوسفشاه ولد قائم مقام علاء الدوله که در یزد وزیر بود
ترقی کرد چون اتابک یوسفشاه بعضی ایلچیان ارغون خان را کشته و از بیم متوجه
سیستان شد امیر مظفر بار دیگر در ارغون خان آمد و بتوسط امیر محمد جوشی منصب
پیاولی ارغون یافت و چون گیخاتو خان یافت مرتبهٔ امیر مظفر زیاد شد در
زمان غازان خان با امارت هزاره و طبل و علم مفتخر شد بعد از غازان
در سلطنت الجایتو باز درجهٔ امیر مظفر رو بتزاید گذاشت تا در هفتصد و سیزده
درگذشت و در مدرسه میبد که از بناهای خود او بود مدفون شد و امیر محمد
مبارز الدین بملازمت سلطان ابوسعید شتافت چون ابوسعید درگذشت و ایران
از نسل چنگیز پادشاه مقتدری نماند امیر مبارز از فرط جلادت بخیال کشورگیری افتاد
و تهیهٔ لشکر نمود

۱ آل مظفر

اول امیر مبارز الدین محمد بن مظفر

در سنه هفتصد متولد شد در هفتصد و چهل و یک که کرمان را مسخر کرد ابتدای
حکمرانی اوست در هفتصد و پنجاه و چهار شیراز را فتح نمود در هفتصد و پنجاه و هفت
اصفهان را گرفت اما چون سفاک بود و پسران خود شاه شجاع و شاه محمود را
اذیت زبانی میکرد ایشان باتفاق جمعی از امرا او را گرفته حبس کردند و در هفتصد
و شصت چشمش را میل کشیدند و بعد از آن چهار سال و هفت ماه زندگانی کرده و
در زمان او امیر حسین چوپانی بعد از آنکه مبارز الدین از او متوهم شده اعراض نمود
از ملک اشرف چوپانی منهزم شده به تبریز رفت که از پسر عم خود شیخ حسن چوپانی
استمداد نماید شیخ حسن او را مسموم کرد

۲ عمادیه ... امیر حسن چوپانی

دوم شاه شجاع جلال الدین

در هفتصد و شصت پادشاه شد و پس از چهار سال میان او و برادرش شاه محمود
مخالفت دست داده شاه محمود یزد را بگرفت و بعد از اصفهان محصور شاه شجاع
شد بعد از آن صلح کردند و خطبه بنام شاه شجاع خواندند اما باز دیگر در فارس
باب مخالفت و محاربت باز نمودند و شاه محمود از سلطان اویس ایلکانی مدد یافته
غالب و شاه شجاع مغلوب گردید و شیراز بتصرف شاه محمود آمد و شاه شجاع
بابرقوه رفت و از آنجا بکرمان شتافت و دولتشاه را که از جانب شاه محمود
بمحصلی مالیات کرمان رفته بود و در آنجا دم از استقلال میزد بکشت و کرمان را
متصرف شد پس از جنگ باز شیراز را از تصرف شاه محمود در آورد و شاه محمود
باصفهان رفت و از آن پس کمال تمکین را از برادر بزرگتر مینمود تا در هفتصد و
هفتاد و شش درگذشت و بلدهٔ اصفهان بنا بر قلمرو شاه شجاع مضاف شد

شاه محمود

شاه محمود دختر سلطان اویس ایلکانی را بزاوجت داشت و فوت سلطان اویس را با او در یکسال نوشته اند و شاه شجاع در هفتصد و هشتاد و شش در گذشت سلطنتش بیست و پنجسال و کری خواجه شمس الدین حافظ شیرازی در مدح گفته

سیم شاه محمود بن مبارز الدین

شرح حالش و سال وفاتش در ضمن شرح حال شاه شجاع گذشت حکمرانیش شانزده سال مادر او و شاه شجاع دختر شاه جهان بن قطب الدین حاکم کرمان که در قراختائیان ذکرش گذشته بوده

چهارم سلطان زین العابدین بن شاه شجاع پنجسال حکمرانی کرده

ششم سلطان احمد بن مظفر الدین

هفتم شاه یحیی بن برادر مبارز الدین

این چهار تن اخیر از آل مظفر با هم محاربات نموده هر یک گاهی غالب گاهی مغلوب بوده تا در سلطنت امیر تیمور گورکان منقرض شدند

حکام سبزوار که ایشانرا سربداریه گویند

اول امیر عبد الرزاق

از اهل باشتین که قریه ایست از قرای بیهق میباشد مردی قابل و شجاع بوده و بهمیز واسطه و توسط برادر خود امین الدین بملازمت سلطان ابوسعید رسید و حکومت کرمان یافت و مال دیوان کرمانرا صرف عیش خود کرده پس از هوشیاری در وطن تفکر بود که خبر فوت سلطان ابوسعید را شنیده بباشتین معاودت نمود در آنحال در آنجا فتنه برپا شده بود و چون طلب مادرت داشت گفت در این فتنه

باید مساهله نمود که سربدار بودن به نیکنامی بهتر از فرین ننگ و عار شدن لهذا الطایفه سربدار معروف شدند بالجمله امیر عبد الرزاق بر خواجه علاء الدین محمد وزیر خراسان غلبه کرده و خواجه در حرب مقتول شد سبزوار را متصرف کرد بدست برادر خود امیر وجیه الدین مسعود کشته شد حکومتش هفت سال

دویم امیر وجیه الدین مسعود

بسبب اتفاق شیخ حسن جوری که مریدان بسیار داشت کار او بالا گرفت و اصحاب جوری این طبقه خوانده اند چون داعیه تسخیر هرات داشت با معز الدین حسین کرت جنگ کرده ولی مغلوب شد با امیر شیخ علی کاون که از جانب طغا تیمور بدفع او مامور بود حرب کرده ظفر یافت و طغا تیمور را او گریخته بلاد مازندران گرفت آخر الامر امیر وجیه الدین پس از محاربات که در مازندران با جلال الدوله اسکندر حکمران رستمدار نموده منهزم و بدست او کشته شد حکمرانیش شش سال و چهار ماه گویند یکصد و هفتاد هزار سوار ترکمان جانی قربانی را که میخواستند بکمر شبیر او بتازند چون دست رسید او با دو هزار پیاده و هزار سوار از صبح تا عصر منهزم کرد و معروف شد که امیر وجیه الدین سربدار یکصد و هفتاد هزار لشکر بکمر را شکست

سیم محمد آی تیمور

از غلامان پدر امیر وجیه الدین بوده و در سبزوار در نیابت او را داشته بعد از قتل او چون سخی و عادل و شجاع بود مردم را استمالت نموده حکمران شد خواجه شمس الدین علی وی را معزول و مقتول و کلو اسفندیار را بجای وی نشانید حکمرانیش دو سال

چهارم کلو اسفندیار

سربداریه

چون بی اصل و نسب جابر و متکبر بود سربداریان او را نیز بعد از سیزده ماه حکومت بکشتند

پنجم شمس الدین فضل الله برادر امیر وجیه الدین

چون عیاش بود و بکار دیگر سربداریه نمیرسید شورش در او پدید آمد طغا تیمور خبر شد و قصد تسخیر ملک سربداریه کرده شمس الدین از قصد او آگاه و از دار ابو دعوا ترجیح داد حکومتش هفت ماه

ششم خواجه شمس الدین علی جشمی

شجاع و با فراست و تیز و شروع بوده حیدر قصاب که از ملازمان و عمال او بود باقی داده بود برو سخت گرفت و دشنام داد و او با صواب خواجه یحیی شمس الدین علی را بکشت حکومتش چهار سال

هفتم خواجه یحیی

شجاع و سخی و اصیل و پرهیزکار بوده طغا تیمور خان که در گرگان استیلا داشت او را باطاعت خود دعوت نموده او بر حسب ظاهر قبول کرده با سیصد نفر مرد جنگی بگرگان رفته داخل خانه طغا تیمور شده او را بکشت و از این جلادت خلق حیرت کردند و شهرت تمام یافت حکومتش چهار سال و هشت ماه برادر زنش او را زخمی زده او نیز زخمی بقاتل خود زده هر دو مقتول شدند

هشتم خواجه ظهیر الدین خواهرزاده خواجه یحیی

بموافقت حیدر قصاب بعد از خواجه یحیی حکمرانی یافت و چون او مردی حلیم و کم آزار و پیوسته بلعب شطرنج اشتغال داشت و کارها بدست حیدر قصاب بود بعد از چهل روز معزول و حیدر حاکم شد

نهم حیدر قصاب

پس از چهار ماه حکومت بدست غلام پهلوان حسن دامغانی که قابع بوقا نام داشت کشته شد

حالات امیر تیمور

دهم امیر لطف الله ولد امیر وجیه الدین مسعود

بسعی حسن دامغانی یک سال و سه ماه حکمرانی کرد بعد از آن حسن او را گرفته بکشت

یازدهم پهلوان حسن دامغانی

چهار سال حکومت نمود با خواجه علی موید سبزواری که در دامغان خروج کرده بود کشته شد

دوازدهم خواجه علی موید

چون هفت سال بعد از حسن حکمرانی کرد رایات امیر تیمور گورکان در خراسان استعلا یافت در ظلال رایات بملازمت صاحبقران شتافت

حالات امیر تیمور

در آخر سلطنت مغول باز کار پادشاهی ایران اختلال یافت و در ایران و ترکستان پادشاهی نبود که استقلالی داشته باشد تا امیر تیمور ظهور نمود در ایشان استقلال یافت اصل امیر تیمور از ترک و نسباً و آباء بچنگیز خان می پیوندد ترغای نام داشت (پدرش) چون سبب داماد امیر حسین حاکم توران بوده معروف بگورکان شده زیرا که معنی این لفظ داماد است در هفتصد و سی و شش هجری در شهر کش سمرقند که او را شهر سبز نیز نامند متولد شد و در هفتصد و هفتاد و یک بر تخت پادشاهی جلوس کرد و در هشتصد و هفت براه [illegible] خرامید سلطنتش سی و شش سال عاقل و نیکوکار و مدبر بوده مملکت خود را منظم داشته برای افاضل وظایف برقرار کرده قرای معموره و مستغلات فراوان وقف کرد و در نسق امور دیوان و تحصیل مالیات قواعد نیکو نهاده از علو همت میگفته معموره زمین گنجایش دو پادشاه ندارد بادی خصال پسندیده او بیشمار بوده و بدین واسطه قلوب با او میل داشته بیازی شطرنج مایل و مهارت در آن بانهی معروف است پسران او چهار تن بوده اند جهانگیر و عمر شیخ که در زمان وی در گذشت و میرانشاه

حالات امیر تیمور

ومیرانشاه و میرزا شاهرخ ولی در وقت وفات امیر تیمور سی و شش نفر نبیره و اولاد
ذکور و هفده تن اناث از نسل او زنده بوده‌اند از سرحد ختا تا اقصای شام و از
اقصای سند تا ماچین قرمان را متصرف شده مکرر از سمرقند به ایران امده و باز
گشته چنانچه اسفار او را یکی را یورش سه ساله و یکی را یورش پنج ساله و یکی را یورش
هفت ساله نامیده‌اند و اگرچه وضع سفرهای او را باختلاف نوشته‌اند ولی انچه
بنظر صحیح می اید بطور کلیه ذکر مینماید

امیر تیمور در وقت وبچگی الکی عنبت تغلتمورخان (تغلقتمورخان) که از خانان
بزرگ ترکستان بود رسیده حکومت شهر کش یافت بعد با امیر حسین که از حکام
ان حدود بود همدست شده بملک گیری پرداخت واخر که امیر حسین رشک برده
بنفاق برخواست با یکدیگر مقاتلات نمودند تا در قلعه هندوان که جایگاه امیر حسین
بود او را مقهور و مقتول نمود بالجمله بعد از انکه قوتی یافت تمام بلاد ترکستان
و مغول و خوارزم را مسخر کرد و وقت توجه او بخوارزم حسین صوفی حکمران انجا که در
گذشت و یوسف صوفی بجای برادر نشسته با امیر تیمور از در صلح در امد مشروط
که خانزاده صوفی برادر خود را بجهانگیر پسر امیر تیمور دهد و هر سال جزیه بدهد و باز او در
در هفتصد و هشتاد و دو از توران به ایران امد و در دفعه اول هرات و فوشنج را
مسخر کرده باز گشت و در دفعه دوم تمام خراسان را متصرف کرد بعضی بجنگ و زور
و برخی را بدوستی کاری و تدبیر در هفتصد و هشتاد و نه سیستان و قندهار در
فتح کرد چون مردم انجا اطاعت نکردند لوا در قتل و غارت و خرابی انجا بعد
ما زندران و کرگان را که کلستان استا میگفتند مسلم نمود از ان پس لرستان
و اذربایجان را مالک گردیده انگاه خبر رسید که توقتمش خان که بفرمان او

۲ و کرمان و سیستان با اصفهان در سنه ۷۸۹ عراق و فارس

در قبچاق حکمران طایفه جوجی خان بود عصیان می ورزد بدانسوی شتافته او را منهزم
و در قبیله جوجی قتل و غارت کرد باز دیگر باز از ایران از راه دربند بر سر توقتمش خان
رفته او را مستاصل نمود پس از انجام این مهم باز به ایران شتافت و بر وفق ادراک سفر
اغلب شهرهای ایران را بقبضه کرد دید و دید و یکباره کار حکام مازندران و ال
مظفر و سایر ولایات عراقین و دیار بکر را بدلخواه یکطرفه کرد شاه منصور مظفری
و باقی بازماندگان این طایفه را بکشت و در ملک ایشان عمر شیخ پسر خود را حکمران
کرد و چون ببغداد در رفت سلطان احمد جلایر حاکم بغداد که بخت چند در انجا بوده کار
باذربایجان امد حکومت خراسان و مازندران را بمیرزا شاهرخ داد و میرانشاه
شاه را باذربایجان و گرجستان فرستاد عمر پسر زاده خود را بسمرقند گذاشته در
سنه هشتصد لشکر بهند کشید و در دهلی و اغدود فتوحات کرده براه کابل
از حکمرانان انجا باج مقرر نمود و با غنیمت وافر باز گشت و بعد و در ایران امد
بری رسید و میرزا شاهرخ و حکام فارس بکرد باد او امده و میرانشاه را که در
غیاب او زمدتی او مت و کثرت شرب بو انشده بود با مرا و دست و کردن بسته
ببرد او او در که ند پس از ان باذربایجان شتافت و لشکر بشام و حلب کشید و در انجا
با پادشاه مصر ملک فرج مقاتله کرده او را منهزم ساخت و خونریزی و خرابی زیاده در ان
نواحی نمود از ان پس عزم غزو قیصر روم کرده و بجانب انگوریه روان شده کرد در
راه ابادیهای انجا را از قتل و غارت ویران میکرد تا بانگوریه نزول فرمود ایلدرم
بایزید سلطان روم که این قصه شنید با لشکری موفور باستقبال او خرامید و امیر
تیمور نیز از انگوریه رو بجانب وی کرد چون بیکدیگر پیوستند حرب عظیمی واقع و ایلدرم
بایزید شکست خورده و خود او نیز بدست کسان امیر تیمور گرفتار شد او را دست بسته

حالات امیر تیمور

بحضور او ومند چون امیر تیمور او را بدید احترام کرد تا دست او را باز کردند و با عزاز
او را نشانید و ملاطفت کرد و مژده معاودت دادن او را بمقر سلطنت وعده داد
و منظور امیر تیمور این بود که او را بکشور خود باز فرستد و بسلطنت نایل سازد اما
او در آن ایام درگذشت گویند که او را ابیرا و داد و چون از آن حدود بازگشت
لشکر بگرجستان کشید و ابخاز را خراب نمود و کرکین نامی که در آن نواحی حکومت داشت
قبول جزیه و متابعت کرده و در هشتصد و هفت بسمرقند رفت و برای تسخیر چین و ختا
لشکری فراهم کرده روان شد چون باترار رسید بیمار شد پیر محمد پسر خود را در ترکستان
جانشین خود نمود و از شاهزادگان و بزرگان پیمان گرفت که از اطاعت او سر نپیچند
و پس از وصایا وفات کرد و در عهد او خواجه محمود شهاب و خواجه یحیای سمنانی و
خواجه عماد الدین مسعود سمنانی و جلال الاسلام و خواجه علی سمنانی و خواجه
عماد الدین مسعود سمنانی و خواجه سیف الدین تونی بودند مشاهیر و فضلای عصر او عبد الله
لسان الدین محمد که در علم نجوم بی نظیر بوده نجم الدین منشی مترجم کامل التواریخ
ابن اثیر ملا سعد تفتازانی میر سید شریف جرجانی بهاء الدین نقشبند خواجه ... بخارایی
شمس الدین حافظ شیرازی محمد شیرین مشهور بمغربی کمال الدین خجندی خواجه عصمة الله.

میرزا شاهرخ بن امیر تیمور

در هفتصد و هفتاد و نه متولد شد در هشتصد و هشت در هرات بر تخت پادشاهی
جلوس نمود در هشتصد و پنجاه وفات کرد پادشاهی او چهل و سه سال هفت پسر داشت
که پنج از آنها در حیات او درگذشتند با جمله پادشاهی عادل و دانا و بردبار بود بعد
از امیر تیمور هر یک از شاهزادگان که در خطه حکومت داشتند بخیال سلطنت افتادند
چنانکه میرزا خلیل سلطان پسر میرانشاه از همه پیشتر بسمرقند که پایتخت بود در رفته پادشاه

اولاد امیر تیمور

نخست پیر محمد جانشین امیر تیمور در حیات او بجهاد با تاج شاهی بسر نهاد و نیز اولاد
میرانشاه میرزا عمر و میرزا ابوبکر در ابتدا با یکدیگر بخیال شهریاری افتادند و رستم
و پیر محمد فرزندان عمر شیخ در شیراز و اصفهان خود را سلطان خواندند باری این
شاهزادگان جنگ در هم افتاده با یکدیگر جنگها کردند و خونریزیها شد و میرزا
شاهرخ بترکستان و فارس و آذربایجان لشکر بر سر برادران و برادرزادگان کشید و
با ایشان محاربها کرده در همه جا ظفر یافت تا در سلطنت ایران و ترکستان استقلال
حاصل نمود و با قرا یوسف ترکمان که بعد از امیر تیمور در گرجستان و آذربایجان
و بغداد رایت تسلط افراشته بود عزم رزم نمود ولی قرا یوسف در آن اوقات
درگذشت پسران ترک قرا یوسف با او لاد او محاربه کرده ایشان را مقهور و آن
ملک را مستخلص نمود در اواخر عمر او سلطان محمد پسر بایسنغر پسرزاده او که در همدان
حاکم بود طغیان کرده لشکر بعزم تسخیر فارس بدان صوب کشیده باصفهان رسید چون
این خبر در هرات بعرض میرزا شاهرخ رسید با وجود ضعف پیری با لشکر رو باصفهان
نهاد و چون باصفهان رسید سلطان محمد بلورستان گریخت و میرزا شاهرخ بیمار
شده در نواحی ری وفات نمود و فضلا و مشایخ در عهد او بسیار بودند از آنجمله محی الدین
غزالی طوسی است و اسامی پسرهای میرزا شاهرخ از این قرار است میرزا الغ بیک
میرزا ابراهیم میرزا بایسنغر میرزا سیورغتمش میرزا محمد جوکی
جان اغلان بایدو خان

میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ

۱۹ چون میرزا شاهرخ در حدود ری درگذشت میرزا عبد اللطیف بن الغ بیک جسد او را

بجانب هرات حمل نموده بدان صوب روان شد و گوهرشاد آغا زوجهٔ میرزا شاهرخ جدهٔ او
نیز همراه بود و میرزا عبد اللطیف چون محبت او با میرزا علاء الدوله پسر میرزا بایسنغر
که در هرات جانشین میرزا شاهرخ بود بیشتر دانست و امرا نیز سعایتی کردند و او در وی
سفاهت میرزا عبد اللطیف را با او در آمد اموال گوهرشاد آغا را بکم شبه غارت کرده چنانچه
وقت کوچ او پیاده ماند و با عصائی از پی می آمد تا یکی از ملازمان میرزا شاهرخ
بوی رسیده او را بنواخت. و بر اسب خود سوار نمود میرزا علاء الدوله که در هرات آمدن
خبر را شنید با لشکری فراوان به بسطام سر راه میرزا عبد اللطیف آمده او را گرفته محبوس
و جد میرزا شاهرخ را با دو جنازه و با عزا به هرات آورده و در مدرسه گوهرشاد آغا دفن
کردند و چون میرزا الغ بیگ خبر فوت پدر شنید در سمرقند بپادشاهی نشست و بجهت تصرف
هرات و استخلاص میرزا عبد اللطیف با لشکری روی بخراسان نمود میرزا علاء الدوله
آگاه شد میرزا عبد اللطیف را با ایلچی بحضرت فرستاد و اظهار اطاعت کرده قبول
نمود که سکه بنام میرزا الغ بیگ نماید و لوازم اطاعت را بجا آورد میرزا الغ بیگ خرسند
شده بسمرقند باز گشت و لیکن چون خلاف قول میرزا علاء الدوله ظاهر شد مجدداً میرزا
الغ بیگ لشکر بجانب او کشیده بعد از محاربه میرزا علاء الدوله بگریخت و چون در
هرات نیز نتوانست پایداری کند به بسطام نزد برادر خود میرزا بابر رفت و میرزا الغ بیگ
بهرات آمد و پس از آن اغلب شهرهای خراسان را بگرفت و میرزا عبد اللطیف را بحکومت
بلخ فرستاده بعد از آن میرزا عبد اللطیف چون رنجشی از پدر حاصل کرده بود با وی در کار نخ
و شر کرد کار محدث شده بجای محاربه پدر بجانب سمرقند شتافت میرزا الغ بیگ نیز با
سپاهی بمقابله او آمده جمعی از سپاه او که از وی دلتنگی داشتند از او جدا شده بمیرزا
عبد اللطیف پیوستند و میرزا الغ بیگ مغلوب و آخر بدست پسر گرفتار گردید و او را

پس از صدمات بقصاص ناحقی که پدرش را میرزا الغ بیگ کشته بود سر او را بکشت و
این فقره در وقتی اتفاق افتاد که او را بمکر در دام کرده بودند و در دار الملک بود و میرزا
عبد اللطیف میرزا عبد العزیز برادر خود را و سه روز قبل از این او را نیز کشته بود بالجمله
هجری میرزا الغ بیگ را محمد ترغای نام بوده فاضل و در فنون علوم خاصه ریاضی دانشمند
چنانکه در ظاهر بلده سمرقند فرمان داد تا استادان کامل رصدی بنیاد نهادند و بطلمیوس
ثانی غیاث الدین جمشید و معین الدین کاشی در ترتیب آن بنا سعی موفور مبذول داشتند
و زیج مرتب شد که از آن زیج گورکانی و الغ بیگی نامند مدت سلطنت میرزا الغ بیگ
دو سال و نیم و زیاده از سی سال در توران به نیابت پدر حکمرانی داشته بعد از میرزا
الغ بیگ میرزا عبد اللطیف شش ماه در سمرقند سلطنت کرد و نیز بعد کشته شد صاحب
کتاب شرح نفیسی در علم طب و ملا علی قوشچی که از فحول حکماست در عصر میرزا الغ بیگ بوده اند

میرزا بابر پسر بایسنغر

در حیات میرزا الغ بیگ سلطنت خراسان یافت و سکه و خطبه در جمیع ولایات آن
مملکت بنام او شد و بر گرگان نیز استیلا یافت و بعضی گویند در زمان میرزا الغ بیگ
ملازم رکاب بود و شغلی و حکومتی اشتغال نداشت بالجمله بروایتی اول بعد از میرزا
الغ بیگ میرزا سلطان محمد بن بایسنغر برادر خود را مغلوب و مقتول کرده عراق و فارس
و اصفهان را از تصرف وی بیرون آورد و چشم میرزا علاء الدوله را میل آتشین کشید
ولی آنکس که مباشر این امر بود بر او رحم نموده چنان نکرد که بحدقه دیده او آسیبی رسد
و بعد از آن میرزا بابر لشکر بسمرقند کشیده پس از کشش و کوشش بسیار که میان او و
سلطان سعید اتفاق افتاد کار بصلح انجامیده قرار شد که سلطان سعید بسمرقند قناعت
نماید و ولایات خراسان میرزا بابر را باشد پس از صلح میرزا بابر بهرات باز گشته

اولاد امیر تیمور

چند بیچ در آنجا بود تا درگذشت بعضی گویند وفات او در مشهد مقدس بوده حکمرانیش
هفت سال و حکم از برادرش سلطان محمد که بدست او مقتول شد پنج سال مرحوم استاد
الاساتید امیر الشعرا رضا قلیخان متخلص بهدایت روح الله روحه بعد از میرزا بایسنغر و سلطان
محمد اسامی سلاطین و شاهزادگان تیموری و سلطنت و حکومت ایشان را در اجمل التواریخ
بدینوضع نوشته اند

میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنغر در جنگ بدست میرزا بابر گرفتار شد سیزده سال
مخذول میگذرانید آخر الامر بمازندران رفته در خانه ملک بیستون رستمداری حاکم
نور و کجور درگذشت

میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله در ایران خاصه در عراق و فارس حکمران بود مدتی
با پسر میرزا بابر منازعه داشته گاهی غلبه میکرده در هشتصد و شصت و سه که از اصفهان
قصد مشهد مقدس رضوی داشت در عرض راه بمرد

میرزا شاه محمود بن میرزا بابر در هشتصد و شصت و سه در سیستان مقتول شد

میرزا پیر محمد جهانگیر بن تیمور سه سال پادشاه و سال در کابل در هشتصد نه بدست چاکر خود
پیر علی باد کشته شد

میرزا سلطان ابوسعید بن سلطان محمد هفت سال در هرات استقلالی یافته با میرزا جهانشاه
ترکمان منازعه و مصالحه داشته آخر در آذربایجان بدست حسن بیک ترکمان کشته شد

میرزا سلطان احمد بن ابوسعید بیست و هفت سال حکومت سمرقند داشت و در ماوراء النهر
میبود در سنه هشتصد و نود و نه وفات یافت

میرزا سلطان محمود بن ابوسعید بیست و هفت سال لقب خود را محمود غازی نهاده در سمرقند
و ماوراء النهر استقلالی یافته روزگار میگذرانیده تا درگذشت

میرزا ابراهیم

اولاد امیر تیمور

میرزا ابراهیم سلطان بن شاهرخ بحکم پدر در هشتصد و هفده حکومت فارس داشته و سالها
بوده در هشتصد و سی و هشت درگذشت

میرزا عبدالله بن میرزا ابراهیم سلطان یکسال در هشتصد و پنجاه و پنج چهار فرسنگی
سمرقند کشته شد

میرزا اسکندر بن عمر شیخ در هشتصد و سی و شش بدست برادرش میرزا رستم شهادت یافت

میرزا رستم بن عمر شیخ در هشتصد و سی و شش در اصفهان بمرد

میرزا یادگار محمد بن سلطان محمد بن بایسنغر در هشتصد و هفتاد و پنج در هرات بدست
سلطان حسین بایقرا کشته شد

میرزا عمر بن میرانشاه سه سال در حکومت آذربایجان استقلال داشته

میرزا ابابکر بن میرانشاه بن امیر تیمور مدتها در آذربایجان کر و فری داشته

سلطان حسین میرزا ابن میرزا منصور بن بایقرا از اولاد عمر شیخ بن امیر تیمور سی و هشت سال
در هشتصد و شصت و سه بعد از میرزا ابوسعید خان در هرات جلوس کرده بسلطنت
رسید در نهصد و یازده در موضع بابا الهی درگذشت امیر علیشیر که از اجله وزرای او
مردی بزرگ بوده و شرح حال و اوصاف او نگاشته اند وزیر سلطان حسین بوده

بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا در نهصد و سیزده بخدمت شاه اسمعیل
صفوی پیوسته در تبریز هفت سال بماند در نهصد و بیست با سلطان سلیم خان
باسلامبول رفته بمرض طاعون درگذشت و این سلسله منقرض شد

بعضی تواریخ چنین نگاشته اند که بدیع الزمان میرزا با پدر محاربات داشته تا وقتی
که محمد خان شیبانی رایت استعلا برافراشت آنوقت پدر و پسر با هم متفق شده دفع
او عزم نمودند و قبل از محاربه با شیبانیان سلطان حسین درگذشت و بعد از او

بدیع الزمان

ترکمانان قراقوینلو

بدیع الزمان و مظفر حسین متفقاً بحکمرانی جلوس نمودند و با محمد خان شیبانی
رزم کردند و محمد خان ظفر یافته مظفر حسین باسترآباد رفته در آنجا درگذشت
و بدیع الزمان بوضعی که ذکر شد در اسلامبول انتقال نمود و حضرت استاد امیر الشعرا
عدد تیموریان را بیست و دو نفر و مدت ملکشان را صد و پنجاه سال نوشته اند

ترکمانان قراقوینلو چهار نفر بوده اند مدت ملکشان شصت و سه سال

چون این طایفه با ایلکانیان انتساب داشته اند با امیر تیمور گورکان مخالفت
مینموده

اول امیر قرا یوسف بن قرا محمد بن بیرام خواجه در هفتصد و چهارده بوده در
محاربه امیر تیمور منهزم شده بروم رفته بعد از امیر تیمور با پاسوار و عزیمت آذربایجان
کرده و از حد مصر تا کنار فرات در صد و هشتاد مکان با کوتوال آن قلاع محاربه
کرده در اغلب ظفر یافت و دیار بکر و اخلاط را غارت کرده و با میرزا ابوبکر
ابن میرانشاه بن امیر تیمور محاربه کرده غالب شد و در هشتصد و نه تبریز را
بتصرف آورده و آذربایجان و شروان و گرجستان و قزوین و سلطانیه و
طارم را مطیع کرد میرزا شاهرخ بن تیمور با دویست هزار سوار از هرات
بسلطانیه رسید و در کمال خوف قصد محاربه با او کرد و لیکن در منزل اوجان به
مقدمه مرض قرا یوسف بمرد و اردوی او را اتراکمه غارت کردند حکمرانیش چهارده
سال در هشتصد شانزده درگذشت

دوم امیر اسکندر بن قرا یوسف شانزده سال حکام و امرای کردستان و
اخلاط را مقهور و مطیع کرد و در آذربایجان حکومت داشت

سوم میرزا جهانشاه ترکمان بیست سال باستقلال و جلال پادشاهی کرد

ترکمانان آق قوینلو

بدست حسن بیک آق قوینلو کشته شد

چهارم حسنعلی بن میرزا جهانشاه در نزدیکی آذربایجان از حسن بیک
شکست خورده آخر الامر در محاربه دیگر با حسن بیک در همدان اسیر شده
بکشت سلطنتش دو سال در هشتصد و هفتاد و دو درگذشت این طایفه منقرض شدند

تراکمه آق قوینلو نه نفر بوده اند مدت ملکشان چهل و دو سال

اول حسن بیک بیست و یک سال و بقولی دوازده سال و برادر اینی پانزده سال
پادشاهی نمود در عراق و فارس و کرمان و ایران و مغان و آذربایجان باستقلال
تمام حکمرانی داشت دانا و مهربان بود مساجد و مدارس و پلها ساخت بود و
پادشاه بزرگ غلبه کرد سلطان سعید و میرزا جهانشاه با صفویه دوستی داشت
و با ایشان وصلت نمود در آذربایجان در هشتصد و هشتاد و دو درگذشت
این طایفه خود را از نسل جوجی خان بن چنگیز خان دانند

دوم سلطان خلیل بن حسن بیک شش ماه حکمرانی کرده دیار بکر را امیر
خود یعقوب بیک داد یعقوب بیک با او سرکشی نموده و با آذربایجان آمد سلطان
خلیل با او جنگ کرده شکست خورده کشته شد

سوم یعقوب بیک بن حسن بیک پس از برادر بحکمرانی نشست و سیزده سال
بر خلاف پدر با صفویه عداوت نمود بعضی حکمرانی او را دوازده سال و دو
ماه گفته اند زیاد شعر دوست بوده

چهارم بایسنقر میرزا ابن یعقوب بیک پس از پدر بکوشش صوفی خلیل
پادشاه شد و چون طفل بود کارها با صوفی خلیل بود طایفه آق قوینلو با وی
کار در ضمن نمودند لهذا امیر میرزا پسر حسن بیک را پادشاه برداشتند با صوفی

ترکمانان قراقوینلو

خلیل جنك کرده شکست یافت آخر رستم بیك لشکری جمع آورده با او جنك کرده
جمیع میرزاده را آخر بدست لشکر رستم بیك کشته شد یکسال و ششماه با بایسنقر میرزا حکمرانی کرد
پنجم رستم بیك بن مقصود بیك بن حسن بیك بحکم احمد پاشا آق قوینلو کشته شد
ششم احمد پاشا پسر اوغورلو استقلال نداشته بروم رفته داماد ملك مصر
شده و با اعانت او باذربایجان آمد و بر رستم بیك غالب شد و مستقل گردید آخر در
جنك ایبه سلطان و قاسم بیك که از امرا بودند کشته شد حکمرانی او یکسال یا ششماه
هفتم میرزا محمد بیك و بعضی بجای میرزا محمد بیك مهدی میرزا نوشته اند
یکسال حکمرانی کرده در نهصد و چهارده در جنك سلطان مراد کشته شد.
هشتم الوند میرزا ابن یوسف بیك بن حسن بیك از لشکر شاه اسمعیل صفوی
شکست خورده بدیار بکر رفت و در آنجا درگذشت حکمرانی او سه سال
نهم سلطان مراد بن یعقوب بیك بعد از سه سال حکمرانی شاه اسمعیل او را
از ایران بیرون نمود و در نهصد و بیست در دیار بکر بدست لشکر شاه اسمعیل کشته شد

سلاطین صفویه

اول پادشاه سلسله صفویه شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن شیخ جنید بن شیخ ابراهیم
ابن سلطان علی بن صدر الدین موسی بن شیخ صفی است و شیخ صفی از سادات
موسویه و از مشایخ کبار و اهل عرفان بوده و سلطان حیدر پدر شاه اسمعیل خواهر
زاده حسن بیك آق قوینلو بوده و دختر حسن بیك زن سلطان حیدر بوده
و شاه اسمعیل از او بوجود آمد و تولد شاه اسمعیل در سنه هشتصد و نود بود
طفل بود که پدرش در جنك شیروان بدست لشکر شروانشاه بن سلطان خلیل

ابن

صفویه

ابن حسن بیك آق قوینلو مقتول شد و با مادر و خود در اردبیل پنهان بود تا برادرش
سلطان علی را نیز بکشتند پس از آن بگیلان رفته چندی در آنجا بود در سن سیزده سالگی
از لاهیجان با هفت نفر بعزم کشورگیری بیرون آمده بطالش و از طالش باردبیل
رفت و از آنجا پس از زدن شروان در باذربایجان گذارد چیزی نگذشت که چهار
هزار کس از حدود شام و دیار بکر و سیواس و روم مریدان اجداد او بدو پیوستند
و با شروانشاه کارزار نموده او را بکشت و ملك او را متصرف گشت الوند میرزا ابن
یوسف بیك بن حسن بیك آق قوینلو که آنوقت در آذربایجان پای تخت داشت
و خود را شاه آذربایجان میخواند از غلبه شاه اسمعیل آگاه شده از بیم مملکت خود
با لشکری روی بشروان نهاد و پس از حرب سختی منهزم شد و شاه اسمعیل به تبریز
آمده بتخت شهریاری نشست و مذهب شیعه پنهان بود آشکار کرد و بیکروی سکه را
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و بیکروی دیگر نام خود را نقش کرد
سلطان مراد بن یعقوب بن حسن بیك آق قوینلو که در عراق و کرمان و شیراز و اصفهان
حکمرانی داشت بجنك شاه اسمعیل آمده در همدان از او شکست خورده بشیراز گریخت
و از آنجا ببغداد رفت شاه اسمعیل با لشکر باصفهان و شیراز و فیروزکوه را
نیز متصرف کرده و به تبریز باز گردید و لشکر بگرگان و مازندران فرستاده آن دو
ملك را نیز مسخر نمود پس از چندی بطرف بغداد راند سلطان مراد و حاکم بغداد شنیده
از راه بدون جنك بحلب گریختند و شاه اسمعیل ببغداد وارد گردید و بعد بزیارت
عتبات عالیات فایز شده به تبریز باز گشت و در آنوقت شاه طهماسب بوجود آمد
و هم در آن اوان ایلچی شاه سلیم سلطان روم نزد او آمده شرح داد بعضی از ممالك
روم را که بتصرف ایرانیان درآمده بود خواهش کرد شاه اسمعیل قبول نکرده و شاه

بازگشته

باز گشت و سلطان سلیم با لشکر زیاده رو بآذربایجان نهاده شاه اسمعیل نیز او را
استقبال کرده در دشت چالدران من اعمال خوی بهم رسیدند و لشکر شاه اسمعیل
بیست هزار و لشکر روم دویست هزار بود سلطان روم بر پشته بلند فرود آمده گرد
لشکرگاه از توپ و عراده و تفنگ و سایر آلات جنگ حصاری مرتب نمود و خود در حصار
قرار گرفته دوازده هزار ینگچری را با توپ و تفنگ محافظت مامور کرد و لشکر شاه اسمعیل
بی احتیاطانه بر سپاه روم حمله بردند و خود شاه اسمعیل با شمشیر برهنه صف لشکر
روم را دریده تا عرادهای توپ رسیدند و خود شاه بضرب شمشیر زنجیر عراده را
بریده توپچیان را گردن زد و لشکر او نیز سیصد نفر توپچی را گردن زدند که ناگاه
دوازده هزار ینگچری با دیگران بشلیک توپ و تفنگ مشغول شدند و سپاه ایران
در آن آتش فشانی تلف و شاه اسمعیل منهزم شده بعراق آمد و شاه سلیم به تبریز وارد
شد و چند روز توقف نمود و باحتیاط اینکه ایرانیان تلافی نمایند باسلامبول باز گردید
و شاه اسمعیل در نهضت بود که دوباره با او جنگ کند در این حال در اندران آشوب
شد و در فارس و بابش حاکم را کشتند لابد از خیال گذشته باصلاح این
مفاسد پرداخت و شاه طهماسب را بحکومت خراسان فرستاد اینگاه شیبانیان که در
خراسان و هرات و گرگان بنای تاخت و تاز نهادند و بکرمان نیز دست انداز
کردند شاه اسمعیل با لشکر زیاده رو بخراسان آمده محمد خان شیبانی بن بداق سلطان
ابن ابوالخیر خان بن دولت شیخ اوغلان شیبانی خان بن جوجی خان بن چنگیز خان را که
غلبه بر امیرزادگان گورکانی نموده بشاهی بیک خان معروف شده بود بکشت و اعضا
او را بولایات که از او تمنای حمایت داشتند فرستاد از جمله سر او را بپوست
کنده پر از کاه کرده نزد سلطان بایزید بن سلطان محمد فرستاد و بقول بعضی سر او

طلا گرفته جام میگساری کرده و میگذشت او را نوروز اقا رستم روز افزون حاکم رستمدار
و مازندران که باعتماد بر شاهی بیک خان را خلاف شاه اسمعیل میکرد و میگفت
دست من بدامن تولای شاهی بیک خان است فرستاده پیام فرمود که اگر دست
تو بدامن او نرسید ما دست او را بدامان تو رسانیدیم و آقا رستم از مشاهده
آن حال زهره اش آب شده پس از چند روز بمرد و بالجمله دست ازبکان از آن سامان
کوتاه شد و بواسطه این فتح حکمرانان و شاهزادگان ترکستان و افغانستان بخدمت
شاه اسمعیل شتافتند از جمله او میرزا که از اولاد سلطان سعید گورکانی
حاکم بدخشان و فرستاده ظهیرالدوله بابر پادشاه بود که از کابل بدربار او
آمده بود و بهار آن سال شاه اسمعیل بقصد تسخیر افغانستان و ترکستان نهضت
نمود همینکه بفاریاب رسید حکمرانان افغانستان و ترکستان باهم متفقا از شاه
اسمعیل درخواست صلح کردند او نیز قبول نمود مشروط که آنطرف ورا رود
ایشانرا باشد و اینطرف شاه اسمعیل را پس از آن شاه اسمعیل در آن حدود
بیرام بیک را حاکم کرده باوان معاودت کرد و زمستان آن سال را در قم گذرانید
و در بهار شنید که ازبکان نقض عهد کرده از حد خود تجاوز نمایند امیر نجم ثانی
که از امرای نزدیک شاه اسمعیل و مامور نظم خراسان بود همت بدفع ایشان
گماشت و بمحاصره بعضی قلاع ایشان مشغول شد و بجهة آنکه زمستان بود کار
از پیش نبرد لشکرهم از امیر نجم رنجشی حاصل کرده بودند لهذا در جنگی هزیمت
جستند و امیر نجم گرفتار و بحکم عبیدالله خان ازبک مقتول گردید و عبیدالله
با لشکر زیاد بخراسان آمده بتاخت و تاز مشغول شدند این خبر مسموع
شاه اسمعیل شده با لشکر بطرف او روان شد و او را از خراسان بیرون کرده

به تبریز باز گشت همایون شاه پسر بابر شاه که در هندوستان پادشاهی داشت
و او را خلع کرده بودند بایران امده به تبریز نزد شاه اسمعیل رفت شاه اسمعیل
از او پذیرائی شاهانه نموده باسپاهی او را بهندوستان معاودت داد که او
دوباره ممالک خود گرفت و در بهار همان سال که از جنگ ازبکان باز گشت
بنخجوان رفت و چند روزی در شهر سراب ماند و در انجا بیمار شده انتقال نمود
و شاه اسمعیل را چهار پسر بود طهماسب میرزا بهرام میرزا القاص میرزا
سام میرزا مدت عمرش سی و هشت سال پادشاهی و را بیست و چهار سال تو
از سیزده سالگی سلطنت کرد

شاه طهماسب

پسر شاه اسمعیل مادرش دختر یکی از سرداران ترکمان بود در یازده سالگی در
تبریز بجای پدر نشست چون طفل بود مصطفی سلطان ورنو سلطان تکلو
بکارهای سلطنت میرسیدند و بزرگان استاجلو با ایشان در کار در میامدند و بجهت نفاق
دو طایفه اغتشاش در کار بهم رسید و پادشاهان همسایه بخیال دست انداز
بممالک ایران افتادند و هر یک گوشه را تصرف کردند و لشکر عبید الله خان
بخراسان امده تاخت و تاز نمودند و بزرگان تکلو و استاجلو هم روز با هم جدال
مینمودند و جمعی از طرفین کشته میشدند و حکام ولایات نیز چون اینهم دو طایفه بودند
انها نیز بجدال افتاده و پادشاه نمیتوانست دفع این مفاسد نماید زیرا که طفل بود و
نیز کاری در دست او نبود تا هفده سالگی برشد رسید و از هر دو طایفه تبرا جسته بقزوین
امده انجا را پای تخت کرد و طایفه شاملو را تقرب داده حسین خان شاملو را
امیر الامرای قزلباشیه نموده و هر کس از این دو طایفه مطیع شد امان یافت و هر که

تمرد نموده

تمرد نموده مقتول گشت و چون از این غایله اسوده شد رو بخراسان نموده بدفع ازبکان
پرداخت و عبید الله خان را شکست داده تا ترکستان او را گریزانید و بهرات رفت
و در انجا شنید که حکام ترکستان بکمک عبید الله خان امده با لشکری زیاد دوباره بهرات
نموده اند شاه طهماسب با لشکر قزلباش بطرف ایشان رانده پس از حرب سختی ایشان را
منهزم نموده بدار الملک خود باز گشت بعد از سالی بغداد را نیز مسخر کرده بار دیگر باز
عبید الله خان بخراسان امده شاه طهماسب بدفع او شتافت و او را بیرون کرد
و چون شنید که سلطان سلیمان رومی بایران امده حکومت ان سامان را با نام
میرزا برادر خود داده به اتفاق امد انگاه سلطان سلیمان با لشکر زیاد باذربایجان
رسیده بود چند دفعه این دو پادشاه با هم حرب کرده عاقبت سلطان سلیمان بروم باز گشت
هنوز شاه و لشکر از خستگی کارزار نیاسوده بودند که خبر رفتن سام میرزا بدون
اذن شاه بقندهار و شکست و پریشانی لشکر او و باز گشت عبید الله خان بخراسان
و ظلم ازبکان در انجا و در رسید ناچار لشکری جمع و رو بخراسان نهاد و ازبکان
از نهضت او اگاه شده بگریختند و شاه طهماسب از خراسان و هرات برای گوشمال
ایشان بقندهار رفت و پس از کوشش انشهر را مسخر کرده یکی از بزرگان قاجار را حاکم
انجا نمود و در این وقت عبید الله خان رسولی فرستاده خواهش صلح کرد و شاه طهماسب
با او صلح نموده بقزوین امد بعد از ان لشکر بگرجستان کشیده و برادر خود القاص میرزا را
پیشروان فرستاد و چون بگرجستان رسید هر چه از ان ولایات بگرفت خاصه تفلیس را
که پای تخت گرجستان است اتش زده و مردان را بکشت و زنان را اسیر و اموال انها را
تاراج نموده مگر قلیلی که اهل تشیع بودند جان بدر بردند انگاه بقزوین باز گشت
و القاص میرزا نیز شیروانات را بگرفت و خود را شیروانشاه نامید بعد بعلایت

جمعی میبایندند و برادر بهم خورده شاه طهماسب را بر آن داشتند که لشکر بشروان کشد
و القاص میرزا تاب مقاومت نیاورده باسلامبول گریخت و شاه طهماسب شروانات را
باسم پسر خود اسمعیل میرزا کرد و القاص میرزا که باسلامبول رسید سلطان سلیمان بگمان
اینکه بدستیاری این شاهزاده ایران را میتواند متصرف شود با لشکری بدانجا روانه شد
شاه طهماسب بزودی را استقبال کرده در تبریز و ادربیجان جنگهای عظیم کردند و سلطان و اردبیل
سلیمان بروم باز گشت و القاص میرزا با پنجهزار لشکر عثمانی که در تحت اطاعت او بودند
گاه در همدان و گاه باندیشه شیراز و اصفهان تاخت و تاز و آشوب برپا میکرد آخر لشکریان
شاه طهماسب او را دستگیر کرده نزد شاه طهماسب بردند و او را با پسرش در
قلعه قهقهه حبس کرد بعد از جنگ باز سلطان سلیمان دو لشکر بایران کشید و شاه طهماسب
مهیای جنگ شد این بار چون وزیر سلطان سلیمان محمد پاشا مرد عاقل بود کار را بصلح
گذرانید و بممالک خود باز گشتند و عهد کردند که دیگر بممالک یکدیگر چشم نداشته باشند
و سالها از دانائی این وزیر آن صلح برقرار بود و این دو کشور آسوده بودند و پادشاهان
فرنگ هر چه تحریک کردند که شاه طهماسب دست از جنگ سلطان سلیمان نکشد قبول نکرد
و پسر بزرگتر سلطان سلیم بایزید از پدر رنجیده بایران امد و هرچه کرد لشکری از شاه
طهماسب بگیرد و جنگ بکند نشد و شاه طهماسب از این شاهزاده بدگمان شده او را با
چهار پسرش نزد سلطان سلیم فرستاد و سلطان سلیم هر پنج را بکشت و ده هزار از
لشکریان ان شاهزاده را در قزوین و باغی غارت نمودند بار دیگر شاه طهماسب
بعزم جهاد بگرجستان رفت و بیشتر شهرهای انجا را خاصه کلیساها را خراب کرد
و مردان را کشته و زنان را اسیر کرده بایران اورد چون از راه شکی گذشت الجار انیز
تاخت و تاز نموده از قتل و خرابی فرو گذار نکرد و آشوب گرگان و خراسان و هرات

کرد ایشی بود گاه خود بدانجا رفته دفع میکرد گاه اسمعیل میرزا پسر خود را که حاکم انجا بود
مامور مینمود تا اینکه جمعی دور این شاهزاده را گرفته و برابرکشی و نافرمانی بدبد اشتند
شاه طهماسب که این خبر بشنید جمعی را فرستاده او را مغلوب نموده بگرفتند و در قلعه
قهقهه محبوس کرد و در چند سال اخر پادشاهی از قزوین بیرون نرفت و ملازمانش
بابادی انشهر پرداختند و در عهد او هیچ شهری بابادی قزوین نبود گویند هشت سال
مالیات نگرفت و میگفت حال که با کسی جنگی نداریم که وجهی لازم باشد برای گذران هم
که تنخواه داریم تا جرم نخشیم که انچه که هم بکار تجارت بریم یا سود اکر که از ان سودی
حاصل نمائیم پس وجوه نزد رعیت باشد و از او سود برند بهتر از انست که در خزینه ما
محبوس باشد هر وقت محتاج شدیم از رعیت میتوانیم گرفت در وقتی که این پادشاه بمرض
موت مبتلا شد بزرگان و علما و پرده گیان دو طایفه شدند گروهی خواهان حیدر میرزا
و گروهی طالب اسمعیل میرزای محبوس بودند و در شب وفات شاه طهماسب اشوبها
کردند و اخر الامر حیدر میرزا کشته شد و اسمعیل میرزا را از قلعه قهقهه از حبس طلبید
بعد از شاه طهماسب پادشاه کردند و شاه طهماسب را جز حیدر میرزا نه پسر دیگر بود
وزرای شاه طهماسب میرجعفر ساوه میرغیاث الدین احمد بیک نوکان
مدت عمرش هشتاد و شش سال پادشاهیش پنجاه و پنج سال

شاه اسمعیل ثانی

چنانکه مسطور شد اسمعیل میرزا را از قلعه قهقهه طلبیده او را پادشاه نموده شاه اسمعیل
خواندند و اول دست تصرف پریجان خانم خواهر خود را که مایه سلطنت او شده
بود کوتاه کرد و دیر و زود برگی که مایه قتل حیدر میرزا شده بود و چشم داشت ها را
گرفته بجاشان فرستاد و بنای قتل برادرانرا نهاده وصیت خونریزیها و بلند شده

دوروبرو بیک از او خایف شدند بدلی نداشت و باندو غش مایل بود و حکام را بی سبب
معزول و فرومایگان را منصوب میکرد و چون بمتصوفه مایل نبود و در قزوین جمع
شده بودند و چون سابق وظیفه و اجرا میخواستند وظایف ایشان را قطع و ایشان شورش کردند
لهذا امر کرد و دوازده هزار از این طایفه را بکشت و مقصودش این بود که تمام شاهزادگان
صفویه را مقتول نماید تا سلطنت بطفلی که در آن وقت شش ماهه و شاه شجاع نام داشت
برسد یکی از بزرگان را بحکومت فارس فرستاده و امر کرد محمد میرزا برادر او را که در
فارس بود مقتول سازد و دیگری را نیز بحکمرانی هرات فرستاد و او را نیز دستور العمل داد
که عباس میرزا پسر محمد میرزا را که در هرات بود هلاک سازد ولی قبل از آنکه این دو
ضرر بوقوع پیوندد شاه اسمعیل در گذشت مفصل آنکه با جوانی که معشوق وی بود بخوردن
روغن بنگ اشتغال میداشت تا شبی از زیاد خوردن روغن بنگ و شیرینی بسیار خفه شد
و مردم از ظلم او آسوده شدند وزرای او میرزا مخدوم شریفی و شاه عنایت الله
اصفهانی پادشاهی او دو سال

شاه محمد

بعد از آنکه دل بر ترک نهاده بود و در شیراز بدو مژده پادشاهی رسید شکر و حمد خدای را
بجا آورده بقزوین آمد و چون پریخان خانم باز بمداخله مشغول شده بود دست او را
کوتاه و او را بکشت و کودک یکساله شاه اسمعیل شاه شجاع را نیز هلاک ساخت و بنای
عدل نهاد و مبلغ خرابیها را در کوشید و حکام باطراف فرستاده و بکارها رسیدگی
نمود و با زیردستان بطوری سلوک کرد که همه تأسف میخوردند که چرا بعد از شاه طهماسب
او را پادشاه نکردند جلال خان پسر محمد خان اوزبک با لشکر اوزبک بخراسان تاختند
چون بمشهد رسید مرتضی قلیخان پرناک ترکمان حاکم مشهد که امیری دلیر بود

بالکو خراسان بجنگ کرده جلال خان بجنگ قزلباشان گرفتار شده و دیگر مرتضی قلیخان
آوردند و سرش را بهدیه پایتخت شاه محمد فرستاد و چون چشم این شاه کم میدید
چنانکه باید بنظم امور مملکت نتوانست پرداخت لهذا اغلب کارها اختلالی پیدا شد
و همخوابه او که مادر پسرانش بود مداخله بکارهای سلطنتی میکرد لهذا روزی
جمعی از سرکردگان اتفاق کرده بخانه پادشاه داخل و آن زن و کسانش را بکشتند
و پادشاه و فرزندش حمزه میرزا که در قزوین بودند از خوف باغماض گذرانیدند
سلطان مراد پادشاه روم نیز از اختلال کار ایران آگاه شده مصطفی پاشا را با لشکر
زیادی بدینجا فرستاد و با اینکه هرساله لشکر ایران بدفع مصطفی پاشا میرفت و کاری
از پیش نبرده لشکر مصطفی پاشا شیروان و آذربایجان و گرجستان را تصرف کردند
و چون از سرکشی سرداران شاه محمد و حمزه میرزا که ولایتعهد او داشت بدخل
بودند همه ایران را آشوب گرفته از هر گوشه کسی سر کشی برخواست چنانچه در وقتی که شاه عباس
منظر با یکی از پسرهای شاه طهماسب اشتهار داشت در اصفهان خروج و دعوی پسری شاه
طهماسب در پادشاهی میکرد و لشکرها او را دفع و هلاک کردند و علیقلی خان سردار کرد
هرات عباس میرزا را نگاه داشته باسم او حکمرانی میکرد در سال نهصد و هشتاد و نه
او را بتخت پادشاهی نشانده بالکوی و بر اینجا اسان بخشش داد و این خبر بقزوین رسید
شاه و بزرگان ناصر میرزا اسلیمان دزمی که دخترش در حباله حمزه میرزا بود متوحش شدند
و با شاه و سپاه رو بخراسان آوردند علیقلیخان چون چنین دید با شاه عباس بهرات باز گشت
و شاه محمد و وزیر هرات را محاصره نمودند مدتی ماه گذشت و کاری از پیش نرفت سرداران
بر شتل آمده وزیر را که باعث این جنگ بود بکشتند و آوازه آمدن لشکر مصطفی پاشا
در تبریز مسموع ایشان شده با شاه محمد بقزوین برگشتند و باز علیقلیخان با شاه عباس

و سپاهی خراسان امده مرشد قلیخان حاکم مشهد بجنگ ایشان شتافته شاه عباس را از ایشان
گرفته با خود بمشهد اورد و اسباب سلطنت برای او مهیا و خود باسم وکیل بپادشاهی مشغول شد
و شاه محمد و حمزه میرزا اغلب بجنگ عثمانی گرفتار بوده‌اند و اشوب جاهای دیگر را دفع نمیتوانستند
نمود و چون بعضی سرداران پسر سیم شاه محمد را بولیعهدی اختیار کردند حمزه میرزا بالشکری
بدیشان تاخته بسیاری را بکشت و برادر را گرفته در قلعه الموت حبس نمود و خود بعد که
بکار جنگ عثمانی بود امد باز سرداران غدر کرده یکی را که حمزه میرزا بدو تمایل
بود بر ان داشتند که شبی ان شاهزاده را بکشت و محمد شاه را مجبور کردند که ابو طالب میرزا
پسر بزرگ خود را ولیعهد نماید چون شاه عباس و مرشد قلیخان از این فقره اگاه شدند
با سپاهی بقزوین شتافته و در راه جمعی بدیشان پیوستند پای تخت را مسخر کردند و چون
این خبر در تبریز بشاه محمد و همراهانش رسید جز چند تن از سرکردگان هیچکس نزد او نماند
و همه در قزوین اوردند شاه محمد نیز چون از سلطنت جز نامی برای او نمانده خرسند شد
و با فرزند دیگران بقزوین امد عباس میرزا پدر را استقبال کرده شاه فرزند را در اغوش
کشیده بدست خود تاج بسر او نهاد و خود سری و بعبادت مشغول بود و پس از ان نه سال
زندگانی کرده درگذشت پسرهای او عباس میرزا و حمزه میرزا و ابو طالب میرزا و طهماسب میرزا

شاه عباس

در نهصد و نود و پنج پادشاه شد و بمشورت مرشد قلیخان روز جلوس چند نفر از سرکردگان را
بدخواهی مادر و برادر بکشت دختر مصطفی میرزا عموی خود را تزویج نمود چندی
نگذشت که سرداران برسم سابق اتفاق کرده بر در سرای شاه امده فریاد بر اوردند
که ما مرشد قلیخان را نمیخواهیم و اگر پادشاه او را میخواهد پادشاه را نمیخواهیم شاه عباس

از سرا بیرون امده مرشد قلیخان را بخواست و فریاد بر اورد که من مرشد قلیخان را
خواهانم هر کس مرا خواهد بگو او را بکشد بعضی سرکردگان خایف شده بجانب در رفتند
و برخی که پایداری کردند بحکم شاه عباس سرهاشان بریدند و کار مرشد قلیخان
بالا گرفت انگاه لشکر ازبک با فهرات امده قتل و غارت کردند و شاه عباس
با سپاهی رو بخراسان نهاد در راه مرشد قلیخان را که غرور و کبر پیدا کرده
و بحرف شاه اعتنائی نمیکرد بکشت و میرزا محمد اعتماد الدوله را وزیر کرد و در انجا
شنید که ازبکان در مشهد کشتار زیادی کرده‌اند برفتن تعجیل نمود و چون ازبکان
امدن شاه را شنیدند برگشتند باز گشتند شاه عباس بمشهد امده چندی در انجا بماند
و باقی ماندگان را تسلی داده بقزوین باز گشت و اعتماد الدوله را از بد کرداری پیش خانه
نشین و لغو او را بجانم مبارک اورده و بازی داد و با سلطان محمد پادشاه عثمانی مصالحه نموده
قرار داد که هر چه از ممالک یکدیگر در تصرف دارند واگذارند و اسرای طرفین را مستخلص
دارند و چون از این کار اسوده شد بنظم مملکت پرداخت و اصفهان را پای تخت کرده
ابنیه عالیه در ان ساخت که هنوز برپاست و مطمح انظار است و سالی سه ماه را بجهت
نزدیکی بخراسان بمازندران میرفت که ان مملکت از دست ازبکان محفوظ ماند و در
مازندران نیز بناهای محکم نهاد چند بار لشکر بترکستان کشیده با ظفر باز گشت و با سلطان
عثمانی نیز بارها جنگ و صلح کرد چند نوبت نیز لشکر بگرجستان کشیده بعضی از شهرهای
انجا را خراب کرد و از انجا اسیر اورد و بغداد را نیز بگرفت و بزیارت عتبات عالیات
فایز شد دو دفعه از اسپانیول و پرتغال ایلچی نزد او امده بدلخوشی باز گشتند و او
نیز ایلچیان بدو مملکت و بایطالیا فرستاد و باد تعصب مذهب تشیع را داشت و در
عهد او شخصی تناسخی مذهب در قزوین پیدا شد و جمعی باو ارادت پیدا کردند

شاه عباس حکم کرد او را با برادرانش بکشند پیاده بمشهد مقدس رفت بزیارت و در
بیشتر از مواضع ایران عمارات ساخت و در راه اصفهان کاروانسراها بنا کرد آخر نبیره
خود صفی میرزا را ولیعهد کرده خود در مازندران در هزار و سی و هشت انتقال نمود
پادشاهیش چهل و سه سال

شاه صفی

چون بپادشاهی نشست حکام شهرستانها و باصفهان آمدند و او بعضی را دوباره
بحکومت خود مامور و برخی را معزول کرده دیگری را بجای ایشان گذاشت
پس از چندی اهل گیلان آشوب برپا نموده یکی را بپادشاهی برداشتند و او را
غریب شاه خواندند و جمعی دور او جمع شده روی بمازندران هم گاهی دست
اندازی میکرد شاه صفی لشکری بدانجا مامور و بعد از جنگها بر ایشان غلبه کردند
و غریب شاه را باصفهان آورده در میدان نقش جهان بکشتند و برادر وی در گیلان
سرکشی کرده او نیز بفرمان شاه صفی از پا در آمد و ترکمانان استراباد را که هر وقت آشوب
میکردند نیز مقهور کرده و با همه بزرگان و سرکردگان بخراسان رفت و بسیاری از شاه
زادگان صفوی را در آنجا بکشت بداود خان گرجی شبی در مستی بد گفته وی رنجید
و صبح بجهت باغ رفت و ا گرمان شاه را در آنجا بکشت و با حاکم گرجستان محمد ست
و بتاخت و تاراج در بایجان آمدند شاه صفی نیز با سپاهی عزم گرجستان کرد چون
بقزوین رسید پسری از وی بوجود آمد او را شاه عباس نامید امام قلیخان
افشار را که حکومت شیراز داشت با سه پسرش که ملازم او بودند شبی در مستی
حکم کرد سر بریدند و هرچه از کسان او یافتند نیز بکشتند و حاکم دیگر بجایش فرستاد
و در گرجستان داود خان ترسیده بمملکت عثمانی گریخت و حاکم گرجستان

بمعز رفت

بمعز رفت آمده شاه صفی از او در گذشت و شاه صفی ایروان را که در تصرف عثمانی بود بگرفت
سلطان مراد پادشاه عثمانی نیز لشکر ببغداد کشیده آن شهر را مسخر نمود و قتل و غارت کرد شاه
صفی بطرف بغداد رفت و با لشکر عثمانی صلح کرده شرط کرد که ایروان را گذارده و ایشان نیز
بغداد را تسلیم نمایند آنگاه باصفهان باز گشت و قلعه کاشان را بساخت و پس از
چندی در کاشان در سنه هزار و پنجاه و یک در گذشت پادشاهیش سیزده سال

شاه عباس دویم

بعد از پدر در کاشان در ده سالگی پادشاه شد و بقزوین آمده و از آنجا بپای تخت
کرد و مردم را از شرب خمر منع شدید کرد و پاداش آنکار را کشتن قرار داد از دولت روس
و عثمانی ایلچی آمد و بار او را آمد چون لشکر ترکستان بخراسان خرابی میرساندند رستم خان
حاکم خراسان را حکم کرد لشکر آنها را جمع و مهیا کند تا خود شاه عباس بآنجا رسد رستم خان
برای صلاح کار خود مماطله کرده شاه عباس در خفیه سرکردگان خراسان را بکشتن او فرمان
داد و ایشان او را و برادرانش را بکشتند امام قلیخان پادشاه ترکستان که نابینا چشم کم
شده بود نادر محمد خان پسر خود را بجای خود نشانده قصد مکه معظمه نمود چون بایران
رسید شاه عباس فرمان داد که در راه همه جا از او پذیرائی کنند و در قزوین خود نیز
کمال اعزاز در حق او رعایت نمود بعد از چندی مردم ترکستان بر نادر محمد خان شوریده
فرزندش عبد العزیز خان را بپادشاهی برداشتند نادر محمد خان نزد شاه عباس آمد
شاه عباس قبول نفقات لشکری بدو داده تا دوباره ممالک ملک خود شد و چون
جمعی از ترکمانان و افاغنه بولایات خراسان و گرگان دست اندازی میکردند شاه عباس
بجمع شدن لشکر فرمان داده و خود نیز بجهت بسطام آمد و از آنجا لشکر بقندهار و کابل
فرستاده و آن دو کشور را بگرفت بعد از آن بمازندران رفته چندی در اشرف و فرح آباد

بعضی

بعضی گذرانند و بعد از این آمد و ایلچیان روس و عثمانی مدد با او آمده از ایشان پذیرائی
کرده و باز گشتند و شاه باصفهان آمده مردم را استمالت نمود و باز ندران وقت که
فرمان داد که چند کشتی بزرگ در دریای خزر بسازند و بتفرج دریا و شکار مشغول شد چون
باز عزم اصفهان کرده در دامغان بیمار شد و در هزار و هفتاد و شش درگذشت و جسد را
بقم آورده دفن کردند در آخر اصفهان پای تخت او بود بغیر عمارات عالیه اصفهان را از
قبیل چهل ستون و سر میدان نقش جهان را از او دانند پادشاهیش بیست و پنج سال مدت
عمرش پنجاه و پنج سال و وزرای او محمد بیک و میرزا مهدی صدر الممالک

شاه سلیمان

پسر شاه عباس دوم بنا بر وصیت عهد صفی میرزا پسر او را پادشاه کرده شاه سلیمان
نامیدند و چون نه ساله بود وزیر پدرش کار سلطنت را متقلد نمود و شاه را امراء اهل
تمام واگذار کار مختصر هر حکمی میداد قبول نمیکرد و میگفت حرف اطفال شنیدنی نیست
شاه سلیمان از این معنی خیلی دلتنگ بود تا روزی در تماشا که اسبان خود آمده با شیخ
علیخان زنگنه امیر اصطبل از بدرفتاری وزیر و وضع او شکایت کرد شیخعلیخان
عرض نمود که اگر فرمان دهی وزیر را از میان بردارم شاه چون از وزیر خایف بود
گفت چگونه میشود عرض کرد فردا علما اصطبل را بهانه گرفتن جیره در اینجا جمع کنم
و شاه نیز اینجا بیاید و وزیر را بخواهد و من کار او را تمام کنم صبح چنین کردند و چون
وزیر به اصطبل آمد شیخعلی خان در را ببست و سر وزیر را بریده از بام بزیر انداخت
کسان او چون دیدند متوحش شده هر یک بجائی گریختند و شیخعلی خان وزیر شد
و اعتماد الدوله لقب یافت و سالها طول وزارت کرد که شاه و رعیت همه خوشنود
بودند اکبر شاه پسر محمد شاه هند که از راه فارس بدرگاه شاه آمد و سپاهی خواست

کرد و باید دید چنانکه شاه سلیمان او را پند داده صلح کرد و او را بخشید و براه هرات بیان رفت
و در مشهد مقدس درگذشت و پس از آن آشوب گرگان و شورش ترکمانان که را از آن
نام و جا دارند بر پا شد و این اول آشوب نهادی بنیان دودمان صفویه بود چنانکه
ادینه نامی خود را سردار خواند و جمعی را جمع کرد و استرآباد با دامغان و بسطام را تاخت
و تاراج کرد شاه سلیمان شاملو که سردار بزرگ بود با لشکری را سپهبد دفع او بگرگان
فرستاد ادینه چون آگاه شد همه جا در پشت ترکمانان را دور داشت گرگان کرد او و دو روز
ایلخانی بود که نه و خود با سی هزار سوار در میان خندق آماده جنگ نشست کلبعلی خان
با لشکر بجا رسید از صبح تا عصر مشغول جنگ بودند اگر چه ادینه کشته شد ولی سردار
ایران نیز زخم برداشت چون شب بمنزل خود آمد بمرد و لشکرش باز گشته و متفرق شدند
پس از چندی سلیمان پاشای حاکم سلیمانیه سرکشی آغاز کرد و رستم خان سپهسالار ایران را
بجنگ او فرستادند بعد از چند جنگ سلیمان پاشا مغلوب و سپهسالار ظفر یافت و باصفهان
عود نمود و عبدالعزیز خان پادشاه ترکستان برادر خود را بجای خود نشانده از راه ایران
عزم مکه نمود و شاه سلیمان هم مانند پدر که از پدر او پذیرائی شایان نموده بود چه در ورود
و چه در وداع مهمان شرایط اعزاز را نسبت باو بجا آورده و او را از خود خرسند نموده بود با مجلس
پادشاه بزرگی بوده چند سال مبتلا بدرد پا بوده لهذا کار دعای او بدست دیگرا بود
و از این مرض درگذشت پادشاهیش بیست و هشت سال عمارات هشت بهشت و بعضی بناهای
دیگر اصفهان از اوست

شاه سلطان حسین

اگر چه بعد از شاه سلیمان مرتضی میرزا پسر کوچک تر شاه سلیمان بنا بر وصیت عهد
بایست پادشاه شود ولی بزرگان بجهت بی‌همتی که در خود شاه سلطان حسین را پادشاه نمودند

دارالعز

وازبی کفایتی او کار مملکت اختلال کلی یافت و شاه سلطان حسین چون زیاده با زنان معاشرت
داشت رفتار و گفتار او بان طایفه شبیه شده بود و حرفهای سخیف زنانرا باور مینمود و
بهشت و دوزخ را بگریه میبرد و دوست کسی با دشمن نمیسنجید چنانکه افغانها که از ظلم گرگین خان
گرجی حاکم قندهار بجان آمده میر ویس افغان را باصفهان فرستادند و او هرچه کرد که
عرض خود را بشاه سلطان حسین برساند ممکن نشد و نتوان که در کارها مداخله داشتند
کفایت انکه کاری برای او صورت دهند نداشتند و بعضی از کارکنان هم گرجی و حامی
گرگین خان بودند لهذا او با یاس و حرمان و بصیرت بوضع سلطنت ایران بقندهار باز
گردید و صورت حال را با افغانان باز نمود و ایشان شوریده و غفلة گرگین خان و کسانش را
بکشتند چون این خبر باصفهان رسید کیخسرو خان گرجی برادرزاده گرگین خانرا با سپاهی
بافغانستان فرستاده ولی کاری از پیش نبردند و کیخسرو خان مقتول و اغلب سپاهش نیز از پا
درآمدند و عبدالله خان ابدالی با جمعی از ابدالیان بهرات آمده آن بلده را بگرفت
و امرای شاه سلطان حسین را بطهران اورده چند بار لشکر بهرات فرستادند و هر بار شکست
خورده و سرداران ایشان کشته شد و محمود غلجائی که قندهار را مسخر کرده بود با سپاهی
بهرات آمد و عبدالله خانرا شکست داده او را با پسرش بکشت و عریضه بشاه سلطان حسین نوشت
و مراتب را اظهار بندگی کرده و شاه و بزرگان ازین شاد شده او را قبول کردند و شمشیر مرصعی بنام
او فرستاده او را حاکم هرات و قندهار کردند و باصفهان آمده باسایش پرداختند و
محمود با لشکری بسیستان و کرمان آمده آن مملکت را نیز بگرفت آنگاه حاکم فارس را
مامور کردند که با لشکری بجنگ محمود رود وی نیز با ایشان تاختن رفته مقتول و لشکرش
منهزم شدند با وجود این شاه و امنای او در غفلت بودند و بعیش میگذرانیدند و تا
فتحعلی خان داغستانی وزیر بود و کسانش در فارس و آذربایجان حکومت داشتند

باز کار بطوری میگذشت چون شاه او را باغوای زنان کور کرد پریشانی مملکت شدت یافت
و محمود با هشت هزار سوار و پیاده از راه کرمان باصفهان شتافت و چون این خبر
باصفهان رسید رضا قلیخان شاملو را بشیراز فرستادند که سر راه محمود را بگیرد او
چون بشیراز رسید شراب حلال دانسته مشغول میگساری و لهو شده تا لشکر افغان
بر سر شیراز آمده او را گرفتار نمودند علیقلیخان که وزیر بزرگ بود برای چاره با علما
مشورت نمود آن طایفه نیز چون از کار جنگ اگاهی نداشتند رای ایشان سودی نکرد
وزیر بیچاره لابد در خزینه را گشوده و تهیه جنگ و لشکر پرداخت ولی چون کفایتی
در خود نداشت کارها بیفایده و اسبابها که از غم تهیه میکرد و از پیاده غافل و
بیخبر بود و بر تجملات ظاهری می افزود با تجمل بیطاقت و تحمل بجنگ افغان از شهر بیرون
شدند و منجمین نیز در ساعت خروج سخایف بهم بافتند و محلی برای رزم مشخص کردند
ولی تا اینکار را میکردند افغان لشکر سنگین شهر رسید و ایشان در گلون آباد
اصفهان بلشکر محمود رسیدند و از تجملات لشکر حیرتها کردند چون نوبت مجادله
شد یک افغان برهنه صد سوار با تجمل را مقهور میکرد لابد افغان غالب و لشکر
شاه مغلوب شده اسباب تجمل و خیمه و خرگاه و وجوه ایشان بدست افغان افتاد
فرح آباد آمده شهر را محاصره کرده با همان توپها که از خود ایشان گرفته بودند بگرفتن
شهر پرداختند در انحال طهماسب میرزا ولیعهد را با میرزا حسین استیفا داده
بقزوین فرستادند که شاید انجا لشکری دور او جمع شود و کاری از پیش برود و بنا
بزرگان اطراف نوشته یاری خواستند از جمله از فتحعلیخان قاجار جد اعلا جد بزرگوار
این شهریار کامکار که شرح حالش در آینده و تاریخ این سلسله ابد پیوند نگاشته
خواهد یافت معاونت طلبیدند و آن شهریار با سپاهش جنگها با محمود کرد

وشاه سلطان حسین و وزرای او بان شهریار تلطفات و تکلفات تقدیم نمودند که یکی
از اعاظم شهر جهانگشا است که هنوز هم در این روزها مانند قضا نوامان موجود و بهمینت
مشهور است بالاخره از سوء تدبیر و حکم تقدیر اهل شهر با رنج و بجنبیده خود را بکنار کشید
ولیکن از هفت ماه که کار بر مردم از تنگی تنگ شده علی قلیخان وزیر با علما شاه
سلطان حسین را بر آن داشتند بفرح آباد نزد محمود رفتند و تملقات کردند و اسباب سلطنت را
بوی سپردند و شاه سلطان حسین را خلع و او را پادشاه خواندند و در همان شب محمود
خزاین صفویه را مالک شد و فردا از زر و ارز را انتشار شده در عمارت چهل ستون
بتخت پادشاهی برآمد و شروع نموده از بزرگان و علما استمالتی نمود و مرحمت بکرا
بوسر کار خود گذاشت و لشکری بقزوین بکرفتن شاه طهماسب فرستاد شاه طهماسب
بادربایجان رفت و مردم انجا افغانان را بخود راه دادند ولی بعد از چند روز که
دستاندازی اینان در اموال و عیال خود دیدند شوریده همه را بکشتند و شاه طهماسب
بقزوین برگشت و چون محمود دانست که بزرگان ایران با افغانان یکدل نخواهند شد
ابتدا سرکردگان شاه طهماسب را خوانده همه را کردن زده بعد از آن جمعی از علما را
بقتل رسانید و شاه سلطان حسین را در اندرخانه اصفهان حبس و بعد از چندی روزی
با بیست نفر از صفویه از پدر و برادر و پسر عم در آن روز بصد و سی و چهار بود و باعتقاد بعضی
هم از روز بود بقتل محمود شاه سلطان حسین را مقتول ساخت و محمود بعد از دو سال
دیوانه شده اشرف افغان پسر برادرش او را بکشت و مملکت را متصرف نمود و شیراز
و عربستان و قزوین را بگرفت و پادشاه عثمانی لشکر بجنگ وی فرستاد که بنام شاه و دا
نکرا ابتدا شاه سلطان حسین را از او بخواستند و شاه سلطان حسین تا آنوقت زنده بود
اشرف کس باصفهان فرستاده سر او را از تن جدا کرده آورده و بپاه عثمانی داد که

ولیرا از چند جنگ میانه این دو لشکر صلح اتفاق افتاد مشروط که کردستان و آذربایجان
عثمانی را باشد و اشرف باصفهان بازگشت و وزرای شاه سلطان حسین شاه قلیخان پسر
شیخعلیخان زنگنه محمد مومن خان شاملو میرزا طاهر وحید فتحعلیخان داغستانی
محمد قلیخان و از دو حیثیت که در سلطنت ایران از عهد شاه سلطان حسین اختلال
داشت تا سلسله علیه قاجار ادام الله دولتهم را استقلال تمام حاصل شد و این ممکن را
مصفا کردند پادشاهی شاه سلطان حسین سی سال

شاه طهماسب

چون خبر قتل شاه سلطان حسین در قزوین بشاه طهماسب رسید خود را پادشاه خواند
باذربایجان رفت و در سوی نزد پادشاه روس فرستاد و امداد خواست و لشکر روس
بگیلان و اذربایجان آمدند و سپاه عثمانی نیز که با اشرف مصالحه کرده بودند بآذربایجان
روان شدند و شاه طهماسب که تابش بر ایشان نمی آمد و لشکری که داشتند در هم مرام
جلو که افغان گذاشتند و بهر طرف نامه نوشته کمک خواستند و فتحعلیخان قاجار
بآذربیجن که از شاه سلطان حسین داشت با لشکر خود بیاری آمد و اشرف که این شنید
با لشکر زیاد بر ستاخت و چون دانست که لشکر آماده شاه طهماسب چنین است که در
قم است جمعی را بجنگ آنها گذاشته و خود با اغلب از لشکر بانش رو بشاه طهماسب
نهاد و چون خبر رسید شاه طهماسب بلاد جان دفتر بود فتحعلیخان با سپاه ترکمان
و قاجار بجا و بنا اشرف مشغول شده و چند بار جنگ سختی فرمود ولی چون از شاه
طهماسب خبر نداشت که کجاست بماند زمانی شتافت و در اشرف نیز شاه طهماسب بچی
و او را از رسیدن اشرف خبر داد و خبر توسل آن شهرها در جاده نه بدیده بد و منوسل
کردیده از او استمداد نمود فتحعلیخان شاه طهماسب را بکوکان آورده بجمع آوری

بازاده

لشکر بود الحق محمود ابتدای حال نادر قلی افشار که نادر شاه شد و نسب و حالات او را مورخین
ضبط کرده اند بسبب امدادی بابا علی بیک افشار قوتی پیدا کرده و خروج نموده با
ملک محمود سیستانی که در خراسان بود زد و خوردها نموده کارش بالا گرفت و کلات را
متصرف شد همینکه آمدن شاه طهماسب را بگرگان شنید از روی حزم پیشکشی نزد او و
فتحعلی خان فرستاده اظهار بندگی کرد و ایشان نسبت باو تلطف کرده حکمرانی متصرفات
او را بدو واگذاشتند تا اینکه فتحعلی خان با لشکر قاجار و ترکمان که در دولت بابت
ملازمت ایشان داشت و آماده کرده بود با شاه طهماسب بگرفتن مشهد مقدس روانه
شدند و در نزدیکی شهر مشهد نادر قلیخان با جمعی نزد شاه طهماسب آمده شاه
طهماسب را از وی خوش آمد و او را ملقب بطهماسب قلیخان و امیر کبیر کرد و کار
بدو و مشهد بنا ساخت و نادر مرفت و چون قصد پادشاهی و انجام کار شاه طهماسب
داشت و با بودن فتحعلی خان اینکار ممکن نبود بعد از اسباب قتل آن شهریار را فراهم
آورده و آن بزرگوار بدست یکی از فجرهای و والو شهادت یافت و بزرگان را که
ملازم حضرت او بودند محبوس نموده و لشکر قاجار و ترکمان با شهرها باز گشتند و با محمد
حسن شاه بتعزیت آن شهریار مشغول شدند و چون ملک محمود از فتحعلی خان نهایت
بیم را داشت شاد و آسوده شده در خواجه ربیع بجنگ شاه طهماسب شتافت نادر نیز
با لشکریان او را استقبال کرده و جنگ سختی نمودند و ملک محمود بشهر مشهد گریخت
و دروازها را ببست و حصاری شد و نادر شهر را محاصره کرد و پس از چندی دو نفر
کلان محمود با نادر سازش نموده شهر را دست دادند و نادر و شاه طهماسب وارد شهر
مشهد آورده و ولایات خراسان لشکر فرستاده آن نواحی را مسلم نمود و اگرچه در آن
اوقات میان شاه طهماسب و نادر دو بختی پیدا شده چون نادر قلعه نام داشت و

حکام و غیره از او خائف بودند شاه طهماسب کارها بمیل او انجام کرده و دست نشانده او
بود و نادر هر کار که میخواست میکرد و نیز رضا قلیخان پسر خود را با زنان بمشهد فرستاد
تا شهر را بوم مسکن خود اختیار کرده و سان لشکر را داده شصت هزار بودند بیست هزار
بمحافظت شهر مشهد گذاشت و چهل هزار را برداشته بهرات رفت و آن بلده را گرفته
بهرات بازگشت اشرف افغان که استیلای نادر شنید با لشکر خود رو بخراسان نهاد و در
شهر سمنان را بگرفت و نادر با شاه طهماسب و سپاه رو بجانب او نهاده در محل معروف
بمهماندوست بدو رسیده و آنروز لشکر نادر شصت هزار سوار و پیاده بود توپخانه را
در بلندی جا داده که مشرف بمحل جنگ باشد و لشکر را سه قسمت کرده قسمتی را بدست
راست و قسمتی را بدست چپ و خود نادر با شاه طهماسب در میان قسمت سیم با قشون
و پیادگان را در جلو و سواران از عقب واداشت و لیدادان فرمان داد که تا لشکر
دشمن نزدیک نشود دست بتفنگ و شمشیر نزنند و توپچیان را گفت همینکه لشکر دشمن در میان
میدان آمد بنا توپ نزند اگرکه اردو اشرف و افغانان که سپاه ایران را بیکاره فرض
کرده بودند از این لشکر آرائی ترسیده بی باکانه رو بجنگ آوردند و همینکه بمیان میدان
رسیدند توپچیان شلیک کردند و زنبورکخانه که بدست آنها بود در جلو لشکرشان بود
با جمعی از سواران از پای در آمدند و بقیه پس نشستند اشرف چون چنین دید با غضب
زیاده دست بشمشیر کرده بطرف مقابل تاخت باز توپچیان شلیک کردند و جمعی از لشکر
اشرف باو ملحق شدند و طایفه نزدیک لشکر نادر رسیدند آنوقت تفنگچیان بفرمان
سرکردگان شلیک کردند بناچار افغانان نیز آنجا از پای در آمدند و اشرف و
بازماندگان بگریختند و لشکر نادر آنها را دنبال کرده و خود نیز تا نزدیک اصفهان
نگذاشتند تا عنان اشرف بیاساید و همه جا او را دنبال کرده تا بمورچه خورت رسید

چون اشرف از سر نادر لشکر عثمانی که در همدان بود کمک خواست جمعی از لشکر عثمانی در مورچه خورت باشرف پیوستند و بیاری ایشان مستظهر شده سر راه بر نادر گرفت و در آنجا نیز جنگ سختی کردند و بسیاری از لشکر عثمانی مقتول و اشرف باصفهان گریخت و از آنجا بشیراز رفت نادر نیز شاه طهماسب را باصفهان آورده خود بعد باشرف روان شد و در زرقان نیز جنگی کرده نادر ظفر یافت و تا شیراز او را تعاقب کرده و در فسا طایفه از بزرگان افغان عجب لنکرمان او را افتاده و هر چه جستجو کرد از اشرف نشانی نیافت و باصفهان باز گردید و اشرف از راه سیستان بقندهار رفت و بر محمود نحو خواهی نکرد او را بکشت و چون بسیاری از اصقاع ایران را روس متصرف شده بود با عثمانیان نادر عربستان و لرستان و بروجرد و همدان و کردستان و گیلان و تبریز را و آذربایجان را مستخلص کرد و شاه طهماسب بزرگان از او خایف شدند و تاج و کمر شاهی برای او فرستادند و نوشتند که خراسان اغتشاش دارد و افغانان دست اندازی میکنند بهتر آنست که بدان جانب بشتابید و آنجا را منظم نمائید نادر را اگر چه این فقره مطبوع نیفتاده ولی لابد روی بخراسان نهاده آنجا را منظم کرد و هرات و قندهار را بگرفت و بخراسان بازگشت در آن اوقات شاه طهماسب ببزرگان ساده لوح عزم جنگ عثمانی کردند و لشکر عثمانی از بغداد بسوی همدان رسید و شاه طهماسب با لشکر نیز بدان ناحیت رسید محاربه اتفاق افتاد و شکست فاحشی بلشکر شاه طهماسب وارد آمد و بسیاری مقتول گردیدند و باز ماندگان باصفهان رسیده ناچار با آن دولت صلح کردند و ممالکی هم که نادر از ایشان گرفته بود باز بدیشان واگذار کردند نادر کما زین معنی آگاه شد بسیار متغیر گردیده نامه بشاه طهماسب نوشته پس از ملامت دستور العمل داد که لشکر بسر عراق را جمع آوری نماید تا من نیز با سپاه خراسان

و مازندران و گرگان باصفهان آیم و تلافی کار عثمانی نمایم شاه طهماسب نپذیرفته و چون نادر در مشهد رسید باز نزدیکان شاه طهماسب او را از آمدن نادر باصفهان ترسانیده لهذا لشکر جمع آمده تا شاه طهماسب بقم فرستاد و حکم داد که نادر از همانجا بجنگ عثمانی شتابد نادر با عجز بسیار التماس شرفیابی نموده معروض داشت که لازم است لشکر خراسان را در حضور شاه سان دهم شاه طهماسب ناچار او را طلبیده نادر باصفهان آمد و در حضور شاه طهماسب تملقات فوق العاده اظهار داشت و بعد خواست شاه طهماسب را بهزار جریب که معسکر او بود ببازدید لشکر برد و شب را نیز شاه طهماسب در آن محل برسم مهمانی نگاه داشت و هر گونه اسباب طرب مهیا او حاضر و او مشغول عیش و حرکات ناپسند شد نادر بزرگان و سرکردگان ایران و افغانستان را پشت سراپرده برده حرکات شاه طهماسب را مشهود ایشان نموده ایشان از او تبرا کرده و با نادر گرویدند و با نادر هم عهد شدند و صبح شاه طهماسب را خلع کردند و نادر او را ادواه بخراسان نزد پسر خود رضا قلیخان فرستاد و او را چندی در مشهد نگاهداشته بعد بسبزوار فرستادند و در آنجا و مقتول گردید پادشاهیش ده سال بود و در این ده سال شش سال مخذول افغانان و چهار سال دست نشانده نادر بود

افشاریه

پوشیده نباشد که پس از اغتشاش کار سلطنت ایران و انقراض صفویه تا استقلال دولت جلیله قاجاریه خلد الله ملکهم دو طایفه گاهی مستقل و گاهی متزلزل حکمرانی کرده اند اول افشاریه که نخستین آنها نادر است و شرح از حال و نسبت شد بالجمله در سنه هزار و صد و چهل و پنج که نادر شاه طهماسب را معزول کرده عباس میرزا نام پسر شش ماهه او را منصب باسم نیابت و مملکت داری و کشورگیری میکرد تا اینکه در مغان شورای

کرده انجام مستقلاً پادشاهی او را شد اغلب بمجادله خارجه و داخله مشغول بود و با شدت کار
میکرد و مانند نبرتاخت و با ظفر باز گشت چون فی الجمله دفع اختلال ملک شد بنای
سخت گیری را گذاشت و با بزرگان و مردم از جوانب شوریدند و آخر با تحریک برادرزاده اش
علیقلی خان در سنه هزار و صد و شصت و یک مقتول شد حکمرانی
او شانزده سال ۲ شماه بنام و نیابت شاه عباس و یازده سال و شش ماه باستقلال
و بعد از او محمد علیخان برادرزاده او بمشهد مقدس آمده بحکمرانی مشغول شد و
خود را علیشاه نامید و ابرهیم خان برادر خود را بکلات که اموال نادر در آن بود فرستاد
او با جمعی بکلات وارد شده آن اموال را ضبط نمودند و پانزده نفر از اولاد و نبایر نادر را
در آنجا کشتند و سه پسر و یک نبیره نادر را بمشهد نزد محمد علیخان آوردند محمد علیخان نیز آن
سه پسر را بکشت و آن نبیره را که شاهرخ میرزا ابن امامقلی میرزا ابن نادر و مادر او دختر
شاه طهماسب بود نگاه داشت که اگر مردم تمکین سلطنت او نکنند از نسل نادر و شاه طهماسب
شاهزاده بدست او باشد که بنام او پادشاهی کند و پس از یکسال ابرهیم میرزا ادعای
سلطنت نموده سرکشی بنیاد نمود و محمد علیخان بجنگ او شتافته پس از محاربه بدست ابرهیم خان
گرفتار شد و ابرهیم خان او را کور کرده و خود را ابرهیم شاه نامید سرکردگان خراسان چون
چنین دیدند شاهرخ میرزا را از حبس بیرون آورده پادشاه خواندند و لشکری بطلب او
فرستاده ابرهیم شاه و علیشاه را گرفته بقصاص اولاد نادر بکشتند و پس از جنگ شاهرخ
میرزا را نیز کور کردند و سید سلیمان نامی از دخترزادگان صفویه را پادشاه خواندند بعد
از چند روز او را نیز کور کردند و حکمرانی این چند نفر دو سال بود

زندیه

کریم خان معروف بوکیل بزرگ طایفه زند از ایل فیلی است و پدر او ایناق از توشمالان

۲ [illegible]

و کدخدایان این طایفه بوده ابتدا نادرشاه ایل او را کوچانیده بدره جز و ابیورد خراسان
آورده و بعد از نادرشاه بجای خود باز گشتند و بخیال مملکت گیری افتاده یکدو مرتبه از لشکر
مرحوم محمد حسن شاه طاب الله ثراه شکست خورده و بعد از شهادت آن شهریار بدست
قجرها و اولیای دولت آسیب خورده و با احمد شاه فرزند ارجمند آن شهریار به نیکویی
و احترام رفتار کرده از پادشاهی او خبر داده با جمله وکیل با طایفه افشار و افغان
جنگ کرده بر آنها غالب آمد و عمده مملکت ایران از او مسلم نمود در سال هزار و صد و نود و
سه درگذشت حکمرانیش سی و هشت سال بعد از او پسرش ابوالفتح خان و برادرش صادق خان
و علیمرادخان که از سرداران بزرگ بود و جعفرخان پسر صادق خان و لطفعلی خان بن
جعفرخان در جنگ بخیال حکمرانی بهر سو دویدند و شهرها بتصرف آوردند و کار هیچیک رونقی
نگرفت و سلطنت ایران مستقلاً مسلم آقا محمد شاه طاب الله ثراه شد

ذکر سلطنت و جهانبانی خواقین کامکار و سلاطین نامدار سلسلهٔ ابد پیوند علیهٔ قاجار که آبا و اجداد همایون اعلیحضرت اقدس
شاهنشاه اسلام پناه **ناصر الدین شاه** خلد الله تعالی ملکه
و سلطانه میباشند و بیان حال تولد و جلوس آن اعلیحضرت بر اورنگ خسروی
عادل باذل و معظم و رافع سلطنت
جاوید شوکت حضرت ظل الله
روحنا و روح العالمین فداه بطور اجمال

پوشیده نباشد که اصل این ایل جلیل از نسل ترک بن یافث است و طایفهٔ
قاجار قبیلهٔ معظمی است از قبایل ترک که خود نیز منشعب است بشعب بزرگ منتهی بخانان
با احتشام مشرق زمین که پیوسته در ممالک وسیعهٔ شرقی بر سریر خانی و تخت حکمرانی
تمکن و اقتدار داشته اند و اول شخص این سلسلهٔ جلیلهٔ نامدار که بنام نامی ات
صاف انتساب و اشتهار یافته اند قاجار نویان است که از امرا و بزرگان عالم و سردار
شجاع و محتشم بوده و بفرمان آباقا خان مغول در سلک نزدیکان و خواص اعیان

ارغون خان مغول و از لب آب جوی مشهور بجیحون تا حدود مصر را در تحت حکومت
داشت و اولاد کامکار او همیشه در ایران خاصه حدود گرکان ملجا و مقدم بزرگان
بوده اند و روز بروز در فزونی و حشمت سر مینمودند تا دولت چنگیزیان رو بانقراض
نهاد بعضی از ایشان در ماوراء النهر و اعقاب بر مسند خانیت جلوس فرمودند
و در ضعف دولت گورکانیه ابو النصر حسن بیک آق قویونلو که در نسب با این سلسلهٔ علیه
مشارکت داشت سلطنت یافت و در دولت صفویه نیز بزرگان این طایفهٔ نبیله محترم و شاه
اسمعیل صفوی بجهت قرابتی که از طرف مادر با ایشان داشت هر یک را معزز و مکرم
شمرده بطریق یگانگی و مخالصت راه میسپرد و بعضی را عقیده این است که این ایل
جلیل با هلاکو خان بروم رفته چندی در آن مرز و بوم بودند و در مصاحبت امیر تیمور
گورکان از آن ملک بایران مراجعت فرمودند و پیوسته در نواحی ممالک محروسه
بسر بلندی و افتخار و حکمرانی و اعتبار روزگار میگذرانیده اند و در دوره دولتی از
چنگیزیه تا صفویه و ما بعد ها ایالات بزرگ و مناصب عالیه داشته متقلد اعمال
و اشغال خطیره بوده اند بالجمله اول شخصی که در این سلسلهٔ جلیلهٔ عظیم الشان
باسم شهریاری موسوم و بوصف مملکت گیری و کشورستانی موصوف شد نواب نصرت
انتساب فتحعلی خان بن شاهقلی خان بن مهدی خان بن محمد ولی خان بن شاهقلی خان قاجار
قویونلو است که شهریاری استراباد و گرگان و مازندران و بسیاری و بعضی دیگر از آن
حدود او را مسلم شد و بزرگی و شجاعت و جلادت و حشمت و شوکت این شهریار با
اقتدار بدرجه بود که پادشاهان عصر او که در این ممالک حکمرانی داشته اند پیوسته
از او متوهم میبودند و گاهی از او حمایت و امداد می یافتند و اول سرزمینی که شهریاری
او بنواب جلالتماب معظم الیه اختصاص یافت قلعهٔ مبارک آباد بود که در ساحل

گرگان واقع و از بناهای شاه طهماسب ثانی و بمذهب شیعه کوشید که مسلم این شهر آباد غازی
گردید واز آن پس با آلات مسطوره را بفرجت سعید ونیره و بازو توانا بران ناحیه مضاف
فرموده و شرح غزوات وجلادتها و مفصل در تواریخ و سیر مضبوط است و در اواخر زندگانی
وحکمرانی بسبب غلبه افاغنه بر شاه سلطان حسین صفوی بجانب شاه طهماسب بر خواست
باو بمخیم ارض اقدس و مشهد مقدس رضویه شتافت و چون نادرشاه افشار از ابدالو
از آن حضرت شجاعت آثار در وهراس بوده و کار او عد دیگر بوده لهذا او در حوالی مزار
فایض الانوار خواجه ربیع که نزدیکی مشهد مقدس بدست مهکر قاجار دولو شهادت
یافت ولادتش در استرآباد در سال هزار و چهار هجری و عمر شریفش سی و پنج سال و مدت
لشکرکشی و کوهستانی و استقلال او سیزده سال

ذکر سلطنت شهریار اعظم قدر اورنگ سلطان محمد حسن شاه قاجار

محمد حسن شاه پسر بزرگوار نواب جلالت مآب فتحعلی خان طاب الله ثراه بوده نادرشاه افشار
در زمان استیلای خود چون همیشه در خیال بود که این پادشاه سعادت دستگاه را بچنگ
آورد لهذا حضرتش در دشت ترکمان قرار میبرد تا نادرشاه مقتول و این خبر مسموع
مذاق آن درگاه پادشاهی شد آنگاه باسترآباد آمده رایت سلطنت برافراشت و اکثر
ولایات عراق و آذربایجان و اصفهان را مسخر نمود و آزادخان افغان را که او
نیز داعیه سروری داشت از او عبرت نمود و بفصحت فرمای گنجه و قراداغ گردیده
الصفحات و الانتظام را در نیابت آذربایجان را بفرزند ارجمند اکبر خود حضرت آقا محمد خان
مفوض داشت و بمحاصره شیراز شتافته و کریمخان زند را محصور فرمود و پس از چندی بجهة
کمی آذوقه و اختلاف امرا و عدم و قاجاریه بوخامت عاقبت آثار اختلاف مشهود خدام اجلال

اورادو

او گردیده عنان عزیمت منعطف و باسترآباد تشریف فرما شد و هر آینه اگر خیانت
طایفه مزبوره نبود شیراز نیز مفتوح چاکران آن آستان میگردید زیرا که محصورین شیراز
از بی آذوقگی کمال تنگی را داشتند با این پس از انعطاف و انصراف شهریاری کریمخان
بتعاقب موکب پادشاهی لشکر کشیده با ابوتراب نام از خویشان دکان شاه سلطان حسین
که او را شاه اسمعیل نام نهاده و خود را وکیل میخواند باسترآباد روان شد و
چنانکه در روضة الصفا ناصری مسطور است در گرد حصار استرآباد شکستی فاحش ورا
روی داده شهریار نصرت شعار ما لوای ظفر اعلا یافت پس از چندی موکب شاهی منظم
بلاد مازندران بحرکت آمد و با جمعی از طاغیان [illegible] در سار حرب نموده و مظفر
شاه گودرز خان مقتول و آن نواحی را ضبط [illegible] نموده و پس از تسخیرات زیاد که
جنگهای عظیم با زندیه و افغان و غیره در جرکلباد در جمادی الاخره هزار و صد و هفتاد
و دو هجری بتحریک قاجاریه یوخاری باش سبزعلی بیک نمک نشناس که از چاکران آن
آستان بود آنخاقان با حشمت کوتاه را شهید نمود مدت زندگانی شهریاری [illegible] چهل و پنج
مملکت گیری و کشورداری پنج هشت سال و کسری بود طاب الله ثراه و طیب الله تربته
پوشیده نباشد که اکثر شهریار کوردستان نه پسر باقی ماند اکبر و ارشد
آنها پادشاه شهید سعید آقا محمد شاه بوده و دیگران حسینقلی خان و جعفرقلی خان و
مصطفی قلیخان و مرتضی قلیخان و علیقلی خان و رضا قلیخان و مهدی قلیخان و عباسقلی
بوده اند و کریمخان زند پس از شهادت پادشاه خلد جایگاه محمد حسن شاه خاتم [illegible]
مملکت ایران را بی مانع متصرف شد و شاه شهید آقا محمد شاه و نواب حسینقلی خان را
که والد خاقان صاحبقران فتحعلی شاه و برادر صلبی و بطنی شاه شهید بود بشیراز برده
برادران دیگر را بقزوین فرستاد و از حضرت آقا محمد شاه کمال حرمت را منظور و

کم

قاجاریه

کلبهٔ احزان ایران صاحب شرافت حضور میمنت ورود گردید و در سال ۱۱۸۴ هجری نواب حسینقلیخان
بحکم کریمخان بدامغان فرستاده و در سنه ۱۱۸۵ خاقان صاحبقران بعرصه ظهور قدم نهاده از فر
مقدم مبارک مهد جهانرا مشرف و مزین ساخت و چون سمی جد امجد بزرگوار بود
حضرتش را در حیات شهریار جلالت آثار آقا محمد شاه باباخان گفتند و نواب حسینقلیخان
از دامغان بمازندران شتافته حاکم مازندرانرا [illegible] کرده اصقاع و نواحی
آن مملکت [illegible] و [illegible] نمود و معروف بجهانسوز شاه گردید و
کریمخان بمحاربه او لشکر مامور نمود و در ۱۱۸۸ و بقولی در ۱۱۹۲ در [illegible]
سه نفر از طایفه ایکدر یموت از طوایف ترکمان بتحریک کریمخان جهانسوز شاه را شهید
کردند ولی با سوانح مذکوره کریمخان را رفتار با شاه شهید بتهنیت و احترام اوقات
بود و وقت شهادت جهانسوز شاه حملی از او در بطن زن او بود که پس از شهادت
او متولد شده او را بنام نامی جد نامیدند و حسینقلی خان ثانی گفتند بالجمله کریمخان سالها
بناخوشی سل مبتلا بوده در ماه صفر ۱۱۹۳ مرض او شدت کرد و عمه شاه شهید که در
حباله کریمخان بود برادرزاده را از ناخوشی اطلاع داد و شاه شهید بعزم
شکار [illegible] بیرون تشریف فرما شدند و روز سیزدهم صفر هزار و صد و نود و سه ۱۱۹۳
هجری که بشهر معاودت فرمودند دروازه را بسته دید دانست که کریمخان درگذشته است و
زندیه از تفرقه کلمه که در میان خود داشتند بجنگ و جدال افتادند که هیچیک از ایشان
جسارت [illegible] دولت پادشاهی [illegible] با دو نفر بطهران تاخت در کاشان
خزینه کریمخانرا که [illegible] و پانزده هزار تومان نقد و جنس همیشه غارت [illegible]
و روز هفدهم صفر [illegible] ورود ارزانی داشت و در آن سرزمین سران
قاجاریه و خوانین و ایلات دیگر اطاعتش بگردن جان گرفتند و در مازندران

قاجاریه

مدتی با برادران خود بکاوش و سازش میگذرانید و علیمرادخان زند که پس از کریمخان خیال
سلطنت میکرد بطهران آمده لشکری بمازندران فرستاده شکست خوردند و سپاه پادشاه
ظفردستگاه بنصرت اختصاص یافتند و علیمرادخانرا ناخوشی صعبی طاری شده [illegible]
برگشت و در سال ۱۱۹۸ هجری درگذشت و شاه شهید با لشکر جرار و سران مازندران
و آذربایجان بجانب عراق آمده جنگها در داد و بختها دید تا جعفرقلیخان و لطفعلیخان پسر
او را بچنگ آوردند و این سلسله منقرض گردید

سلطنت پادشاه شهید و شهریار صاحب سعید آقا محمد شاه

پس از آنکه این پادشاه موید منصور بتخت جهانداری جلوس و کار زندیه را یکسره فرمود بنظم
کشور و لشکر پرداخت و ممالک را مصفا ساخت از جمله شهر کرمانرا پس از زندها محاصره مفتوح
نموده قتل عام کرد و بجانب گرجستان لشکر کشید و تفلیس را غارت فرموده از آنجا عنان
عزیمت را انعطاف داد و پس از اقامت مختصری در دارالخلافه طهران در شوال ۱۲۱۰
بسمت استرآباد و گرگان موکب نصرت توامانش متوجه گردید و طوایف ترکمان را
تاخت و تاراج کرده از [illegible] بخراسان روان گشت و سران آنجا بتقبیل عتبه علیه
پادشاهی شتافتند در آن حین جعفرقلی آیاغ سردار روس را [illegible] با سپاه بیکران
بعضی امکنه و قلعه گرجستان معروض ملتزمین آستان شهریاری شده دفع این غایله را
اهم دانسته موکب مسعود را معاودت داد و فصل زمستانرا بتهیه لشکر پرداخته در
اواسط ذیقعده الحرام ۱۲۱۱ لوای نصرت اقتضا را بجانب گرجستان حرکت دادند
و قزل ایاغ که از نهضت پادشاهانه مجبور و مضطرب بود در آنحال خبر فوت
امپراطور روس را شنیده بروسیه شتافت و شاه شهید سعید پس از فتح آن حدود

[illegible]

در شب شنبه بیست و یکم شهر ذیحجة الحرام هزار و دویست و یازده هجری در قلعهٔ شوشی
بدست صادق نام فراش خلوت در حجرهٔ رفیعه شهادت یافت و ولادت این شهریار
عظیم الاقتدار در روز یکشنبه بیست و هفتم محرم الحرام هزار و صد و پنجاه و پنج در استراباد
بوده عمر شهریار کشور پنجاه و شش سال مدفن شریفش نجف اشرف و روضهٔ مطهرهٔ
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

سلطنت خاقان صاحبقران جمجاه سلطان گیتی ستان فتحعلیشاه قاجار

چون شاه سعید آقا محمد شاه طاب الله ثراه شهید شد خبر شهادت او در
شیراز سه دوم محرم ۱۲۱۲ بخاقان صاحبقران رسید موکب خاقانی در اواخر محرم از
شیراز نهضت فرمود و روز بیستم ماه صفر بدار الخلافهٔ طهران نزول اجلال
فرمود و در مابین قزوین و طهران با صادقخان شقاقی که بخیال سروری افتاده بود در
اواسط ربیع الاول مقرون ظفر مقرون او جنگ کرده او را شکست داده موکب سلطانی
متعاقب او بآذربایجان شتافت و در جمادی الثانیه مراجعت کرده بدار الخلافهٔ باهره
معاودت فرمود و روز عید رمضان هزار و دویست و دوازده هجری که تحویل سال
عالم افروز در همان روز اتفاق می افتاد بر تخت خاقانی و سریر کشورستانی جلوس فرمود
و در آن روز سعید جبابرهٔ جهانبانان را داد و ممالک محروسهٔ ایران از ابتدای عجم
در تحت فرمان او بود و اکراد و اعراب در صفحات از اصقاع مملکت با نفر او نمودند
هرا به منکوب لشکر نصرت اثر خاقانی گردیده پایداری خذلان یا سر بخط فرمان
می نهادند چنانکه چند تن از اولاد شاهرخ شاه در خراسان سرکشی و طغیان
داشتند سپاه پیروزی دستگاه بدفع و رفع آنها نامزد شده در رمضان

هزار و دویست و هجده هجری مشهد مقدس را مفتوح و نادر میرزا پسر شاهرخ شاه را
گرفته او را با جمعی از احفاد نادر در اواخر ذیقعده سال هزار و دویست و هجده به
طهران آوردند و بامر خاقان صاحبقران سیاست نمودند و خاقان کشورستان در آن
وقت بلفظ مبارک فرمودند حمد خداوند را که قصاص باسم کرد نادرشاه فتحعلیخان را
کشت و فتحعلیشاه نادر را سیاست نمود و در عهد این پادشاه سکندر جاه جنگهای
بسیار در مشرق زمین با افغان و در آذربایجان با روم و روس اتفاق افتاده که بطون
تواریخ و سیر بدان مشحون است و در دورهٔ خاقانی از سفرا از دول فرنگ باستانه علیه اش شتافتند
و هدایای گرانبها آوردند و اظهار اتحاد دول متحابه نمودند و در فضل این شهریار گردون
اقتدار خداوند جل و علا برکتی عطا فرمود که بحر و بر را گرفتند و گیتی را بفر بزرگی و فضل
آراستند و در زمان سعادت اقترانش مساجد و عمارات عالیه و مدارس و رباطات آباد شد
و هر یک از شاهزادگانی که در ولایات در ایام ایالات بودند بتحسین قلاع و تزیین بقاع
کوشیدند و در آن عصر فرخنده اثر مردم بزرگوار و وزرا و صدور و علما و فضلا در عرصهٔ ظهور
آمدند از جمله میرزا بزرگ قایم مقام که از اجلهٔ سادات فراهان و یگانهٔ دوران بود
و خلف الصدق انجبا میرزا ابو القاسم قایم مقام که در فنون فضائل مقدم اماثل و اعاظم
بود و در نظم و نثر او را وحید عصر خود شمارند و نیز مرحوم میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله
که علاوه بر فضائل نفسانی و مکارم اخلاق و محامد اوصاف و تبحر در علوم و فنون در
رسوم دبیری بی نظیر و امیر صافی ضمیر و نیز میرزا شفیع شیرازی که در کفایت وحید
اوان و نهایت بوده و نیز حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی که حاتم وقت را در مروت
وجود تالی و ثانی بود و نیز عبد الله خان امین الدوله پسر صدر حاتم قدر و دیگران که
ذکر هر یک موجب تطویل است بالجمله پس از سی و هشت سال سلطنت خاقان خلد آشیان

در سال هزار و دویست و پنجاه باصفهان تشریف فرما گردیده و در عمارت هفت دست خارج
شهر عصر روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الآخره سنه مزبوره بجناح قدس و صوامع فردوس شتافت
عمر مبارکش شصت و پنجسال بود قبرش در قم در مقبرهٔ مبارکه است

پوشیده نباشد که صاحبقران خلد مکان در ایام حیات فرزند ارجمند خود نواب
مستطاب شاهزادهٔ اجل اعظم عباس میرزا را از دیگران باستحقاق و لیاقتی که از او مشهود
عموم خلق گردیده و نظر بوصایت شاه شهید سعید بولایت عهد و نیابت سلطنت
عظمی داده حضرت شاهزادهٔ معظم الیه بعد از خدمات نمایان بدولت قاهره در محل
مشعشعها کون افتخار و اعتبار در عصر فرخنده پدر کامکار از مشهد مقدس رهسپر
بریاض نعیم و بهشت عدن خرامیده و خاقان مبرور و مغفور خدمات لایقهٔ آن شاهزادهٔ
غفران مآب را در مدت عمر منظور و بوجود ولد اکبر او خلعت و فرمان ولایت عهد را
در روز دوازدهم صفر سال هزار و دویست و پنجاه هجری در مراجعت از سفر خراسان بجهت
فرزند شاهزاده معظم الیه محمد شاه غازی مرحمت فرموده و این ولیعهد گردون مهد
پس از یکهفته از طهران بآذربایجان که مملکت موروثی او بود شتافت اهالی آنجا گردن
جان فشانی بحکم برده و عبید داشتند روانه گردید

سلطنت ثانی شاه سکندر جاه غازی محمد شاه انار الله برهانه

چون خبر انتقال خاقان مغفور انار الله برهانه در دار السلطنه تبریز
در ۲۸ جمادی الآخره بسمع مبارک اعلیحضرت پادشاه ماضی محمد شاه غازی رسید در یکشنبه
هفتم رجب ۱۲۵۰ بتخت جهانبانی جلوس فرموده از یمن مقدم موجب تو امان
پادشاه جمجاه کاه که محض لطف اله و عین عنایت حضرت الله بود سریر سلطنت

زینت بخش

زینت یافت در چهاردهم رجب از تبریز نهضت فرما گردیده در نوزدهم شعبان سال مزبور بدار
دار الخلافه نزول اجلال فرموده پرتو سعادت بدان فضا افکند و باغ نگارستان را
بمقدم مبارک مزین گردانید و در ظرف چهار ماه کل شاهزادگان اطراف طوعاً و کرهاً
بخاکپای مبارک مشرف شدند و نواب ظل السلطان که در ایام فترت بر تخت جلوس کرده
بعضی ناملایمات بجهت مداخلهٔ ایشان روداده بود با شفاعت در نگارستان بحضور مهر ظهور
مشرف و مراحم شاهانه در حق او مبذول شد و این مطلب محقق گردیده است که در حیله وزیر
حکمرانی هفتصد هزار تومان نقد سوای اجناس از خزانه در اردو به بیهوده صرف شده بود
و سرکار اقدس اعلی در روز پنجشنبه دوم رمضان المبارک نه ساعت بطلوع آفتاب مانده
از دروازهٔ قزوین بدار الخلافه شرف ورود ارزانی فرموده در یکشنبه نوزدهم ربیع الثانی
هزار و دویست و پنجاه و سه با لشکر فیروزی اثر موکب مسعود سلطانی بجانب هرات و ممالک
شرقی زمین نهضت فرما گشت و چون نظم و سرکشی بلاد آن طرف پس از اتمام در
سفر خیریت اثر از مهمات منظور در نوزدهم جمادی الآخر سال هزار و دویست و پنجاه و چهار
از خارج هرات موکب شهریاری حرکت کرده در نوزدهم شعبان سنه مذکوره بمقر خلافت
عظمی شرف ورود ارزانی داشت و این سفر شانزده ماه طول کشید و در چهاردهم شوال
هزار و دویست و پنجاه و پنج باصفهان تشریف حضور ارزانی فرموده و پس از بذل
عواطف شاهانه در انتظام ملک و نظم آن نواحی در روز جمعه هفتم رجب هزار و دویست
و پنجاه و شش موکب مسعود پادشاهی را مراجعت اتفاق افتاد و پس از سفر اصفهان
ناخوشی نقرس که از قدیم بمزاج مبارک عارض بود اشتداد یافت و در رمضان
هزار و دویست و پنجاه و پنج کهندل خان سردار قندهار بایران آمده وارد دار الخلافه
گردید و منظور نظر مرحمت اولیای دولت قاهره شده چند ماهی از نواحی کرمان

و فارس که بهم اتصال داشتند با او و برادران او مهردل خان و رحم دل خان مبذول فرمودند
تا در آن اماکن بوسعت و آسایش زندگانی کنند و سه سال در آنجا بودند تا خبر شکست لشکر
انگلیس و افغانستان رسید آنگاه مرخص شده در ذیقعده سال هزار و دویست و پنجاه و هشت
هجری بقندهار شتافت بالجمله آن پادشاه جمجاه بجود و سخا و حلم و حیا خلاصه ادوار
و نقاوه اعصار بود خط نستعلیق را بقلم موهبت بسیار خوش می‌نگاشت و در صنعت نقاشی
حضرتش مهارت کامل داشت و اگر کسی از مکارم و مراحم و عواطف و فواضل او بخواهد
شرح دهد کتابی مبسوط جداگانه باید تا پس از آنکه مبلغی از عمر گرانمایه صرف نماید اندکی
از بسیار آن در حیز تحریر آید باری پس از چهارده سال و سه ماه سلطنت در قصر جدید
محمدیه که در قریه تجریش است و در مدت سه ماه با مرض همایونا و با تمام پیوسته بوده در شب
سه‌شنبه ششم شوال هزار و دویست و شصت و چهار هجری از سرای فانی بنزهات فردوس
جاودانی انتقال نمود عمر مبارکش چهل و یک سال و یازده ماه تمام قمری تولد همایونش روز
سه‌شنبه ششم ذیقعده هزار و دویست و بیست و دو و مضجع طیبش در قم در بقعه مبارکه
طاب الله ثراه و رفع الله تعالی فی الجنة مثواه صدارت این شهریار اعظم الاقتدار با مرحوم
حاجی میرزا آقاسی بوده

ذکر سلطنت اعلیحضرت قدر قدرت همایون شاهنشاه جهان پناه السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه

ولادت فرخنده آیت زینت بخش تخت و تاج جم جانشین بالاستحقاق شهریاران عجم مالک رقاب

طوایف

طوایف امم ملک الملوک عالم شاهنشاه گیتی پناه ابوالنصر ناصر الدین شاه قاجار
که خورشید رایتش بر پهنای آسمان و زمین تابنده و سایه معدلتش بر مفارق انام گستر
و بر سر اهل اسلام پاینده باد در شب سه‌شنبه ششم ماه صفر سنه هزار و دویست و چهل و هفت
بوده و اکنون چند سال است که اهالی این مملکت بیضا روز میلاد سعادت بنیاد فرخنده بنیادش را
عید کنند و هر ساله آیین جشن سعید و تقدیم وظایف تمجید لوازم جان فشانی با شرایط عیش
و سرور منظور نمایند بالجمله از روزی که شهریار مبرور مرحوم محمد شاه غازی بجوار رحمت الهی
واصل و غریق بحار انوار نامتناهی گردید سایه عنایت این خسرو یگانه و خدیو فرزانه چون
نور آفتاب در مملکت آذربایجان ترتیب بخش اهالی آن سامان می‌بود همینکه انتقال پادشاه
مبرور را بر مابین سریر در شب چهاردهم شوال سنه هزار و دویست و شصت و چهار استماع
فرمود نظر باینکه بولایتعهد منصوص بود و بتقلد امر کشورداری و سلطنت عظمی مخصوص
روز چهاردهم شهر شوال موکب مسعود مقدس با عساکر منصوره بجانب دار الخلافه باهره
نهضت فرما گردید روز جمعه بیست و یکم ذیقعده سال هزار و دویست و شصت و چهار بدار الخلافه
نزول اجلال فرمود و شب بیست و دوم سریر عدل و جهانداری موروثی اجداد نامدار
و آباء کامکار را بفر مقدم مبارک خسروانی زیب داد دلها که از انتقال شهریار مبرور
مجروح شده بود مرهم راحت یافت و مذاق عالمیان پس از ناکامی تلخی شهد استراحت چشید
و جلوس میمنت مأنوس این خسرو عادل باذل هیجده سال بعد از میلاد سعادت بنیاد همایونش
بود و تخت روز که فرق مبارکش تاج کیانی را شکوه و شرف ارزانی فرمود جسم مملکت
جانی تازه یافت و جان مکرمت را نوایی بی اندازه پدید آمد جهان آیینی نو و وضعی
مطبوع و سبکی خوش و روشی دلکش گرفت بساط عدل و داد پهن شد و بوفور
امنیت هر خرابه آبادی گشت طاغیان مقهور و جباران معدوم گردیدند و از بد

سلطنت

قاجاریه

سلطنت جاوید شوکت اعلیحضرت اقدس همایونی منتها شهریاری دارای بنای معموری مملکت و آسایش اهل ملت و وسعت و رفاهیت عباد و نظم و انتظام بلاد و احیای مراسم علوم و احداث نفایس رسوم و اختراع صنایع جدیده و ابداع قوانین کریمه که پیش از این عهد ابد مهد هیچ دیده ندیده بلکه هیچ گوشی نشنیده نهاده چنانکه انشاء علمها اکثرها المنتشر و وجود معلمین و متعلمین تربیت شده و نشر حرف و دیگر طرف که مشهود هر دیده و مسموع هر آفریده است گواهی امین و شاهد عدل است و اگر فی الحقیقه کسی تفاوت این زمان نزهت توامان را با ازمنه سالفه بخواهد ادراک نماید و ترویج علوم و صنایع و تکمیل حرف و بدایع و ترقی عموم اشخاص را خاصه برادران کان مخصوص ابد دولت بهبود آیت را با وقایع معظمه و قرای آبادها و بنای ابنیه عالیه سلطنتی و غیره و طرح خیابانها و باغات مبارکات دولتی و نظم امور و نشر مصالح جمهور که مجموع بیمن توجه و همت عاملانه این شهریار فرخنده آثار صورت وقوع و هیئت وجود یافته شرح دهد را اینه کتابی مبسوط کرد و کسی را از آنکه زمانی ممتد صرف نماید هنوز نتوان گفت که این ماثر حسنه را تماما چنانکه شاید ثبت نموده و در اینصورت این مختصر سفینه چگونه گنجایش آنها دارد و چه مقدار از آن آثار را ایراد نماید و اگر کتب مبسوطه و ماثر ملوکانه مورخین عصر نگاشته اند ولی بر ارباب خبرت و بصیرت معلوم است که جمیع آنها جزء معدودی از بسیار نخواهد بود

اللهم ابد دولته و ایّد شوکته

پوشیده نماند که میانه مورخین در سنین ولادت و جلوس و غیره
که متعلق است بسلسله جلیله قاجاریه اندک اختلاف و تفاوتی هست
و از آنجهة متعرض بیان آن اختلاف نشده هر کس را صحیح تر دیده در جای دارد
همین تواریخ ثبت است با وجود آن صحیح تر را تبع بنا
عقاید مختلفه شده چرا که در اینجا قول زیر نگاشته
شده و در اینجا عقیده فرقه اعتنا
نموده پس در اینجا محتاج باعاده
و تکرار نبود لهذا
تواریخ نموده

اسامی سلاطین قاجاریه

فتحعلیخان اق قوینلو	ولادت سنه ۱۰۹۷	جلوس سنه ۱۱۳۳	مدت سلطنت شش سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	عمر چهل و دو سال	مدفن خواجه ربیع در مشهد مقدس
محمد حسن شاه	ولادت سنه ۱۱۲۷	جلوس سنه ۱۱۶۴	سلطنت هشت سال	رحلت سنه ۱۱۷۲	عمر چهل و پنج سال	مدفن حضرت عبد العظیم
حسینقلی شاه ملقب بجهان سوز شاه	ولادت سنه ۱۱۶۴	جلوس سنه ۱۱۸۴	سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	عمر بیست و هفت سال	مدفن استراباد
اقا محمد شاه مرحوم	ولادت سنه ۱۱۵۵	جلوس سنه ۱۱۹۳	سلطنت هجده سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	عمر پنجاه و شش سال	مدفن نجف اشرف
فتحعلی شاه مبرور	ولادت سنه ۱۱۸۵	جلوس در طهران سنه ۱۲۱۲	سلطنت سی و هشت سال و پنجماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	مدفن در قم
نایب السلطنه عباس میرزا مرحوم	ولادت سنه ۱۲۰۳	رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنج سال و شش ماه	مدفن در مشهد مقدس		
محمد شاه طاب ثراه	ولادت سنه ۱۲۲۲	جلوس سنه ۱۲۵۰	سلطنت چهارده سال و سه ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	مدفن در قم

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان
ناصر الدین شاه بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا بن خاقان فتحعلی شاه
بن حسینقلی خان بن سلطان محمد حسن خان بن سلطان فتحعلی خان بن امیر شاه قلیخان بن
محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه و دولته

تولد همایون

شب سه شنبه ششم شهر صفر المظفر سنه هزار و دویست و چهل و هفت از الهجرة المقدسة

جلوس همایون بر تخت سلطنت

یوم یکشنبه هجدهم شهر شوال المکرم سنه هزار و دویست و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافه طهران

در شب شنبه بیست و دوم ذیقعدة الحرام سنه هزار و دویست و شصت و چهار

ابناء سلطنت

حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد دولت
جاوید مهد مظفر الدین میرزا تولد جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه
سنه هزار و دویست و شصت و نه از هجرت

حضرت والا ظل السلطان سلطان مسعود میرزا تولد یوم پنجم شهر صفر المظفر
سنه هزار و دویست و شصت و شش از هجرت

حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر تولد بیست و دوم شهر ذی القعده سنه هزار و دویست و هفتاد و دو

بناد

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک متولد در سنه ۱۲۶۳ — نواب علیه عالیه عصمة الدوله در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه افسر الدوله در سنه ۱۲۶۵ — نواب علیه عالیه والیه در سنه ۱۲۷۰

نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه در سنه ۱۲۶۲ — نواب علیه عالیه افتخار الدوله در سنه ۱۲۷۳

نواب علیه عالیه تومان آغا در سنه ۱۲۶۸ — نواب علیه عالیه توران آغا در سنه ۱۲۶۹

اخوان سلطنت

نواب والا عز الدوله عبد الصمد میرزا — نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله — نواب علیه عزیز الدوله — نواب علیه عفت الدوله

اعمام سلطنت

نواب والا معز الدوله بهرام میرزا — نواب والا بهمن میرزا

نواب والا حسام السلطنه سلطان مراد میرزا — نواب والا معتمد الدوله فرهاد میرزا

نواب والا خسرو میرزا — نواب والا معین الدوله احمد میرزا

نواب والا نصرة الدوله فیروز میرزا — نواب والا حشمة الدوله حمزه میرزا

نواب والا ضیاء الدوله محمد رحیم میرزا — نواب والا شعاع الدوله لطف الله میرزا

اولاد

اولاد خاقان مغفور

نواب والا اعتضاد السلطنه علیقلی میرزا — نواب ملک آرا ملک ایرج میرزا رئیس الاطبا

نواب حاجی سیف الدوله سلطان محمد میرزا — نواب سلطان سلیم میرزا

نواب محمد امین میرزا — نواب جهان صاحبقران میرزا

نواب عضد الدوله سلطان احمد میرزا — نواب محمد هادی میرزا

نواب حاجی عباسقلی میرزا — نواب امان الله میرزا

نواب جهان سوز میرزا

اولاد محمد علی میرزای مرحوم

نواب والا مؤید الدوله طهماسب میرزا — نواب عماد الدوله امامقلی میرزا

نواب نصر الله میرزا والی — نواب محمد رحیم میرزا

امیرزادگان کرام

عمید الدوله کیومرث میرزا — نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان

نایب الایاله اسد الله میرزا — ابو الفتح میرزا ولد حسام السلطنه

ابو النصر میرزا ولد حسام السلطنه — احتشام الدوله سلطان اویس میرزا

حشمة السلطنه بدیع الملک میرزا والی کردستان — احتشام الملک جلال الدین میرزا

احتشام السلطنه ابراهیم میرزا — حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا

اسمعیل میرزا — اسحق میرزا — عبد الله میرزا — کامران میرزا

ناصر الدوله سلطان حسین میرزا

محمد باقر میرزا   داراب میرزا پسر ضیاء الدوله   سلیمان میرزا
عبد العلی میرزا نایب لاریجان   اکبر میرزا   هوشنگ میرزا   تیمور میرزا
انوشیروان میرزا   حاجی محمد طاهر میرزا   حاجی فریدون میرزا
مهدیقلی میرزا   شعاع السلطنه ذبیح الله میرزا   شمس الشعرا سام میرزا
سلطان محمد میرزا   جمشید میرزا ولد مرحوم بهاء الدوله   جوانبخت میرزا ولد مرحوم حاجی شیخ الملک همایون میرزا

خوانین و آقایان قاجار یالحاکی جناب عضد الملک

طایفهٔ قوانلو

بنی اعمام

محمد رحیمخان رئیس   محمد رحیمخان   غلامحسین خان
شکر الله خان   محمد رضی خان   ولیخان

حاجی مهدیقلیخان

حسینقلیخان رئیس و نایب   علیخان سرهنگ   حیدرقلیخان   نجفقلیخان
محمد مهدیخان   نجفقلیخان   محمدقلیخان

قزل ایاغ

محمد حسین خان رئیس   امان الله خان   نور الله خان
احمدخان   سلیمانخان   غلامحسین خان   محمد صادقخان

طایفهٔ دولو

حاجی محمد حسنخان رئیس و حکمران کلپایگان   محمد تقیخان

علیخان

عباس خان بیگلربیگی   حاجی محمد رضاخان برادر جناب حاجی ظهیر الدوله
علیخان ولد جناب حاجی ظهیر الدوله   محمدخان   حاجی حسینعلیخان
حاجی قلیخان   فتحعلیخان   عباسقلیخان   محمد قاسمخان
محمد صادقخان   علینقیخان   خانلرخان

طایفهٔ عزالدینلو

آقاخان رئیس   محمد ولیخان   حیدرخان ولد حسینخان   محمد قاسمخان

طایفهٔ شامبیاتی

بنی اسمعیلخان پسر فتحعلیخان

حاجی محمد رحیمخان رئیس   محمد حسینخان
قاسمخان   آقامقلیخان   محمد حسنخان   اللهقلیخان رئیس   باباخان
محمد حسن خان   حاکم قوچان

طایفهٔ سپانلو

بنی حاجی مهدی   شاه بوداقلو

محمد تقیخان رئیس   محمد رحیم خان   محمود خان رئیس   علی محمدخان
اسد الله خان   محمد طاهرخان   حاجی محمد زمانخان

طایفهٔ قاجلو   طایفهٔ خزینه‌دارلو   طایفهٔ کهنرلو

محمد صادقخان   محمد رضاخان   محمد قلیخان رئیس   فتح الله خان   محمد ولیخان   بهرام خان رئیس   حاجی محمد علیخان

طایفهٔ کرلو   خوانین و آقایان قاجار که در دکاب مبارک جزو

محمدخان رئیس حاکم مازندران   و سبو و رسات کرفته مشغول خدمتگذاری هستند
رفیع خان   امیرخان یاول باشی   بابافی دو و بسیت و غیره

اسامی وزرای عظام

جناب مستطاب اجل اکرم مستوفی الممالک وزیر داخله

جناب مستطاب اشرف امجد مشیر الدوله سپهسالار اعظم و وزیر امور خارجه

نواب مستطاب والا اعتضاد السلطنه وزیر علوم و رئیس مجالس منتظمات حسنه کل ممالک محروسه ایران

جناب جلالتمآب علاء الدوله وزیر دربار

جناب جلالتمآب عضد الملک خوانسالار و خازن مهر همایون ایلخانی ایل جلیل قاجار و رئیس صندوق عدالت کل ممالک محروسه ایران و حکمران مازندران

جناب آصف الدوله   جناب سپهدار   جناب نظام الملک وزیر عدلیه اعظم

جناب میرزا هدایت الله وزیر استیفا   جناب امین الملک وزیر رسائل خاصه

جناب دبیر الملک   جناب مجد الملک وزیر وظایف و اوقاف

جناب ناصر الملک   جناب نصیر الدوله وزیر تجارت و زراعت و معادن

جناب حسنعلیخان وزیر فواید عامه

وزارت جنگ

جناب مستطاب اشرف امجد مشیر الدوله سپهسالار اعظم رئیس کل قشون و توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سواره و پیاده نظام و غیر نظام

مجالس

مجلس شورای عسکریه اعظم بریاست نواب معین الدوله

نواب معین الدوله   مصطفی خان امیر تومان   مرتضی خان شهاب الملک   نصر الملک

امین لشکر   حسام الدوله   اعتماد السلطنه   صمصام الدوله

وکیل لشکر   میرزا شفیع منشی   میرزا مسعود خان نایب اجودانباشی   میرزا محمد فرزداد مطهر

مجلس محاکمات

حاجی شهبازخان مستشار الدوله   نواب سلطان محمد میرزا   اکبرخان سرتیپ

محمدعلیخان سرتیپ   حاجی هادی خان سرتیپ   میرزا یوسف لشکرنویس

میرزا عبد الرحیم خان منشی

مجلس خزانه نظام

نواب وجیه الله میرزا امیر تومان خاصه و خزانه‌دار نظام   حاجی میرزا علینقی محاسب و ضابط استاد خرج

نصر الله خان سرتیپ زنبورکخانه ناظر خزانه نظام   میرزا کریم فراش خلوت و تحصیلدار کل خزانه نظام

حاجی محمد رضا صراف تحویلدار کل خزانه نظام   میرزا محمد علی سررشته‌دار و فهرست نویس خزانه نظام   آقا علی محمد قراف

می

مجلس لوازمه

میرزا فتح الله خان سرهنگ رجمه میرزا فرجخان سرهنگ توپخانه جلیل خان سرهنگ توپخانه
حاجی موسی خان سرهنگ توپخانه رحیمخان سرهنگ افشار برادر اجودان باشی
حاجی محمد حسن تاجر اصفهانی حاجی محمد تاجر کاشانی غلام رضا بیگ فراش خلوت

ارباب قلم

جناب میرزا موسی وزیر لشکر

ملتزمین رکاب

لشکر نویسان

امین لشکر میرزا مصطفی وکیل لشکر میرزا حسین مستوفی نظام
میرزا شفیع میرزا اسمعیل میرزا یوسف میرزا علی میرزا [illegible]
میرزا محمد علی میرزا زین العابدین میرزا سید محمد میرزا علی
میرزا عبد الحمید میرزا اشرف میرزا محمد میرزا رفیع میرزا حبیب الله
میرزا ابو القاسم میرزا محمد تقی میرزا عبد الله خان میرزا زین العابدین خان
میرزا اسد الله میرزا علی اصغر میرزا محمد قلی نوری حاجی میرزا اشرف
میرزا محمد حسین نوری میرزا اسد الله میرزا مهدی خواجوند

سررشته داران

سررشته داران دفتر لشکر

میرزا ابو القاسم اصفهانی میرزا حسینعلی میرزا رمضان میرزا محسن

میرزا نبی میرزا هادی میرزا علی میرزا محمد علی میرزا محمد
میرزا حسین میرزا حسین میرزا غلامحسین میرزا محمد علی میرزا ابو القاسم
میرزا ابرهیم میرزا احمد میرزا محمد علی میرزا عبد الکریم میرزا مصطفی
میرزا زکی میرزا سید محمد علی میرزا اسمعیل

سررشته داران توپخانه و غیره

قورخانه	توپخانه
میرزا ابو القاسم میرزا مصطفی	میرزا محمد علی
میرزا رضا قلی میرزا آقا	میرزا محمد
میرزا اسد الله روزنامه نویس	میرزا نصر الله
میرزا فضل الله روزنامه نویس	میرزا اسمعیل
میرزا سید تقی روزنامه نویس میرزا [illegible]	زنبورکخانه
	میرزا هادی سررشته دار

منشیان و غیره

منشیان

میرزا محمد خان منشی باشی میرزا کاظم علی میرزا مهدی
میرزا ابو الحسن میرزا محمد علی حاجی میرزا عبد الکریم
میرزا محمد خان میرزا سید رضا میرزا شفیع
میرزا عبد الرحیم خان میرزا داود میرزا هدایت روزنامه نویس
میرزا اسمعیل روزنامه نویس

مستوفیهای ولایات

آذربایجان

لشکرنویسان و سررشته‌داران

علاء الملک لشکرنویس‌باشی آذربایجان — میرزا محمدتقی — میرزا علاء المعلی — میرزا محمود خان

میرزا علیرضا — حاجی میرزا یوسف — میرزا علی اشرف

میرزا اسد مرتضی — میرزا احمد — حاجی میرزا محسن — میرزا حبیب الله

میرزا محمد — میرزا احمد — میرزا عبدالعظیم سررشته‌دار — میرزا علی سررشته‌دار

سایر ولایات

میرزا محمدتقی لشکرنویس‌باشی — میرزا مهدی لشکرنویس مامور — میرزا مقیم مامور

خراسان — استراباد — مازندران

میرزا اسدعلی لشکرنویس مامور — میرزا حسینعلی لشکرنویس مامور — میرزا رضا مامور

کرمان — کرمانشاهان — فارس

میرزا فتحی سررشته‌دار مامور — میرزا محمد سررشته‌دار مامور — میرزا احمد سررشته‌دار مامور

عراق — اصفهان — گیلان

اهل نظام

پیشکاران

امراء تومان

جهانسوز میرزا — ناصر الملک — مصطفی خان

حشمة الملک — حاجی سعد الدوله

سرتیپان

سوای سرتیپانی که جزو افواج نوشته شده

اول

احتشام الدوله — انوشیروان میرزا — عبدالله میرزا

حاجی بهاء الدوله — حسنعلی خان — شهاب الدوله

نصر الملک — سلیمان خان — وکیل الملک

ساری اصلان — ابوالفتح خان صارم الدوله — الله یار خان آجودان باشی کل

اعتماد السلطنه — صمصام الدوله — علی خان

میرزا ابوالحسن خان — حاجی غلام رضا خان — شاهنواز خان

دویم

بدیع الملک میرزا حشمة السلطنه — حسام الدوله — عالمشاه میرزا

حاجی شهباز خان ممتاز الدوله — نور محمد خان — عبدالحسین خان

حسینعلی خان — نریمان خان

سیم

مهدیخان قاجار — اکبر خان — مهدیقلیخان — حاجی هاشم خان — میرزا علیخان

محمد صادق خان — سلیمان میرزا — جلال الدین میرزا — احتشام الملک — حاجی یوسفخان

امامقلیخان — محمدعلیخان — بهاء الملک — کامران میرزا — ابوطالب خان

عطاء الله خان — حاجی غلامحسین خان — غلامحسین خان — جمشید خان

نصرالله خان — محمد خان — حیدرقلیخان — عباسخان — عباسقلیخان تنکوهی

حیدر خان — حسینقلیخان پشتکوهی — رضاقلیخان

میرزا رضاخان — میرزا احمد خان

سرهنگان

سلطان محمد میرزا رحمت الله خان ابراهیم خان محمود خان گرگی
عظیم آقا علیقلی خان جعفر خان عبدی آقا
آقا خان عبدالله خان کاظم خان علی رضا خان
خداوردی خان احمد خان زین العابدین خان علیقلی خان قراناغی
محسن خان آقا سید میرزا کاشانی مرتضی قلیخان میرزا ابو خان
عسکر خان محمد حسن خان محمد علی خان جبرئیل خان میجر
محمد تقی خان نصرالله خان علی اکبر خان اسدالله خان
مرتضی قلی آقا محمد علی خان آقا خان علی اکبر خان
بیوک خان محمد حسن خان محمد قلیخان محمود خان
مرتضی قلی میرزا خانلر خان شیر علیخان علی نقی خان
غلامرضا خان کلبعلی خان علی اکبر خان میرزا آقا
ذوالفقار خان علی اکبر خان سرکرده سواره خوانین کلب رضا خان کلب محمد خان
عبدالعلی خان اسدالله خان علی شیر خان محمد تقی خان
حسینقلی میرزا محمد میرزا ابراهیم میرزا احمد خان
میرزا محمد علی محمد حسن میرزا موسی خان قاجار رحیم خان

نایبان آجودان باشی

محمد رضا خان شکرالله خان نقی خان مهدی خان احمد خان

محمّد

محمد حسین خان عسکر خان محمد حسین خان باقر خان محمد علی بیک
عبدالعلی خان میرزا ابو سعید خان عبدالحسین میرزا هاشم خان اسکندر خان
علی بیک نجفقلی خان حیدرقلی خان مصطفی قلیخان ینبم رستم خان
محمد آقا احمد میرزا احمد میرزا مصطفی خان حسین خان
جبرئیل خان میرزا عبدالله خان محمد علی خان میرزا ابو سعید خان میرزا اسمعیل خان
قهرمان خان غلامحسین خان هادی خان حسین خان رحمة الله خان
میرزا مسعود خان هشمت خان نقی خان قاسم خان صادق خان
علی اکبر خان محمد حسین خان بیوک خان محمد ابراهیم خان عباسقلی خان
آقا جان خان اسدالله خان محمد حسین خان محمد باقر خان حاجی فرهاد میرزا
سید حسین خان میرزا محمود عباسقلی خان جعفرقلی خان
اسمعیل خان ماکوئی اسمعیل خان دهملائی

یاوران

سی و هشت نفر

معلمین

معلمین فرنگی معلمین ایرانی

اندرسی صاحب بهلر محمد آقا عباسقلی خان مترجم محمد خان مترجم
جانوطسی موسیو لموزان نجی باشی میرزا محمد علی مترجم علیخان قاجار معلم
مسیو اسلی بکنر حکیم شلیمر میرزا سید علی اصغر
مسیو شن مسیو لو ۱

پیشخدمتان توپخانه

توپخانه

سرتیبان

اوّل

اللهوردیخان   حاجی رجبعلیخان   تیمور پاشاخان

سیّم وغیره

میرزا علی اکبرخان اجودان باشی   صفرعلیخان   محمد صادقخان

اصلانخان   میرزا جعفرخان   اکبرخان مقدم   میرزا تقی اجودان باشی ابوطالبخان

سرهنگان وغیره

محمد رضاخان   حاجی شکورخان   میرزا فتح الله خان   لطف الله میرزا

نعمت الله خان   نقیخان   حاجی حمزه خان   ابوطالبخان

رستم خان   عبدالحسین خان   فرج الله خان   میرزا ونجاخان جلیل خان

نایبان اجودانباشی

میرزا اسمعیل خان   احمدخان   میرزا ابوالحسنخان

یاوران

چهل و شش نفر

قورخانه

سرتیبان   سرهنگان

جهانگیرخان سرتیب اول   میرزا کیخان سرتیب   حاجی موسی خان   محمد علیخان   باقرخان
رئیس قورخانه   سیم   میرزا عبدالله خان   عبدالله خان

یاوران هفده نفر

ابنورکانه

زنبورکخانه

نصرالله خان سرتیب جزو خزانه نظام است   علی محمد بیک یاور اوّل
عبدالحسین خان یاور دوّیم   محمد علی بیک یاور دوّیم

سرباز

فوج بهادران: جمعی شجاع السلطنه، احمد خان سرهنگ
فوج اوّل خاصه: جمعی حسام الدوله، حاجی نقد علیخان سرهنگ
فوج دوّیم خاصه: حاجی حسنخان سرتیب

فوج دوّیم نصرت: رحیمخان سرتیب، ابراهیمخان سرهنگ
فوج سیّم مظفر مراغه: پاشاخان مظفر الدوله سرتیب اوّل، فرج الله خان سرهنگ
فوج چهارم مرند: عبدالحسین خان سرتیب، باقرخان سرهنگ

فوج پنجم ابلاغ فراهانی: داراب میرزا سرتیب، حمد خان سرهنگ
فوج ششم قراگوزلو: لطفعلیخان سرتیب
فوج هفتم افشار: شجاع الدوله سرتیب اول، اردشیرخان سرهنگ

فوج هشتم افشار: اقبال الدوله سرتیب اول، لطفعلیخان سرهنگ
فوج مخبران ثقافی: قاسمخان سرتیب اول، حاجی آقا خان سرهنگ
فوج بهادران دیمهوی: نجفعلیخان سرتیب، ابراهیم خان سرهنگ

فوج اول فوج نصرت حی: حاجی محمد جعفرخان سرتیب
فوج دویم فوج ششم اقبال: شجاع السلطنه سرتیب، یوسفخان سرهنگ اول
فوج سیم جدید مراغه: قاسمخان سرتیب سیم، فتح الله خان سرهنگ

فوج ..

فوج جهاردهم مخبر قاپوی قراجه داغی
حاجی میرزا اصلانخان حنیفقلیخان
سرتیپ سرهنگ

فوج ششم شقاقی حاجی حسام الدوله
علیمحمد بیگخان
سرهنگ

فوج مخبران ماکوئی
بهلول آقا بیک
سرتیپ

فوج اول کرزویش
بهرام خان
سرتیپ

فوج چهارم جدید مراغه
فضلعلی خان
سرتیپ

فوج ششم اردبیل و مشکین
حسنعلیخان جزال الجواد محمد جلیلخان
سرتیپ سرهنگ

فوج ششم منصور قراکوزلو
حسینخان حسام الملک

فوج پنجم شقاقی
رستم خان
سرهنگ

فوج هفتم خلخالی
عبد الرزاق خان
سرتیپ

فوج بهادران قهرمانیه
علینقیخان
سرهنگ

فوج سیم جدید افشار
میرزا علیخان
سرتیپ

فوج پنجم امیریه
محمد آقای
سرتیپ

فوج هفتم شقاقی
جمعی میرزا صادق حاجی فضلعلی خان
خان سرهنگ

فوج مخبران قراکوزلو
احمدخان سرتیپ.

فوج بهادران فوج کامران
سلطان حمید میرزا محمد طاهرخان
ناصر الدوله سرتیپ اول سرهنگ

فوج دوم خلج قاهره
سیف السلطنه دوست محمد خان
سرتیپ اول سرهنگ

فوج پنجم سیلاخوری
حاجی رابخان رضاخان
سرتیپ سرهنگ

فوج هفتم سواد کوهی
میرزا موسی خان
سرهنگ

فوج بهادران سمنانی حشمه
محمود خان
سرهنگ

فوج ششم آذربایجانی
سیف الله خان محمدابراهیمخان
سرتیپ سرهنگ

فوج پنجم کلپایگانی
کاظمخان سرهنگ

فوج اول جدید طهران
محمد خان
سرتیپ اول

فوج سیم برجلو
محمد خان
سرتیپ

فوج ششم سربندی
مصطفی خان
سرهنگ

فوج مخبران کزازی
علینقیخان ذوالفقارخان
ضمصام الملک سرهنگ

فوج دوم ملایری
عسکرخان
سرتیپ

فوج چهارم کمره
علیخان علیقلیخان
سرتیپ سرهنگ

فوج ششم فدیم خمسه
مظفر الملک سرتیپ دوم

فوج هفتم جدید خمسه
علینقی خان
سرتیپ

فوج بهادران خلج افشار
علیخان
سرهنگ

فوج نهم جدید قزوین
جمعی مصطفی خان
نصر الملک سرهنگ

فوج چهارم فریدن
جمعی حاجی مصطفی قلیخان
سهام الدوله سرهنگ

فوج هفتم عرب و عجم بسطام
حاجی محمد خان
سرتیپ

فوج بهادران دماوند
علینقی خان علی محمد خان
سرتیپ سرهنگ

فوج دویم نهاوند
جعفر خان سرهنگ

فوج مخبران بیات زرند
محمد حسن خان
سرهنگ

فوج اول قدیم قزوین
جمعی امان الله خان
نصر الملک سرهنگ

فوج سیم افشار بکشلو
جمعی حاجی اسد الله خان
اللهیار خان سرهنگ

فوج ششم چهار محال
جمعی ابو القاسم خان
ایضاً سرهنگ

فوج مخبران فیروزکوه
میرزا کریم خان
سرتیپ

فوج اول خلج قم
حاجی اسحق خان
سرهنگ

فوج سیوم [illegible]
عبد الحسین خان سرهنگ

فوج ششم

فوج ششم حسن خانی
جمعی اللهیار خان
اجودانباشی

فوج هشتم شوکت کرمان
میرزا مهدی خان
سرهنگ

فوج مخبران عرب [illegible]
حمزه خان
سرهنگ

فوج اول کرند
عباسقلیخان نصر الله خان
سرتیپ سرهنگ

فوج چهارم زرگنه
محمد رضا خان
ظهیر الملک

فوج بهادران قراگوزلو
جمعی نور محمد خان
اعتماد السلطنه سرهنگ

فوج بیرانوند
جمعی نواب جهانسوز میرزا
اسد خان سرهنگ

فوج هشتم قدیم کرمان
علی [illegible]
سرهنگ

فوج نهم جدید گرمسیر کرمان
ابراهیم خان
سرتیپ

فوج بهادران کوهرنگ قلعه زنجیری

فوج سیم کلهر
محمد حسن خان
سرتیپ

فوج مخبران کردستان
محمد علیخان
سرهنگ

فوج امرائی لرستان
جمعی
نواب جهانسوز میرزا

فوج چهارم سیه چشمی
سهام الدوله سرتیپ اول میرزا عبد الوهاب خان سرتیپ

نهم بهادر

فوج مخران زنجبی   فوج بهادران قرائی
مصطفی قلیخان محمد خان   مصطفی قلیخان
سرتیپ اول سرهنگ   سرتیپ اول
فوج اول قائینی   فوج سیم تنکابنی
میرزا علیخان میرزا اسمعیلخان   حبیب الله خان ساعد الدوله
حشمة الملك سرتیپ   سرتیپ اول
حاجی پرویز خان   ولیخان
سرهنگ   سرهنگ
فوج سربازان کوچك   فوج مهندس ملایری
آغا حسن   ذو الفقار خان
سرهنگ   سرهنگ

موزیکانچیان

شکر الله خان موزیکانچی باشی   غلامحسین بیك و صفر علیخان یاور موزیکانچیان

خارج نظام

سواره آذربایجان

جماعت افشار صاین قلعه   جماعت افشار ارومیه
عباسقلیخان سرکرده   باقرخان سرهنگ

بعد

جماعت چهار دولی   جماعت حاجیعلیانلو
نوروزخان سلیمانخان   محمود خان رحیمخان
سرتیپ سرکرده   سرکرده سرکرده
جماعت خوئی   جماعت شاهسون اردبیل و مشکین
امین بیك عباسقلیخان   باقرخان قربانعلیخان
سرکرده سرکرده   سرکرده سرکرده
جماعت شقاقی ارباب   جماعت کلهری و ماکوئی و غیره
علیخان   محمد باقرخان نصر الله خان
سرکرده   سرکرده سواره گلسنگی سرکرده سواره ماکوئی
حاجی آقا بیك سرکرده علیخان سرکرده
جماعت نصرت   جماعت مهاجر (سواره مکری سواره مقدم)
ابراهیم آقا میر هدایتخان   عبد القادر خان حسینعلیخان
سرهنگ سرکرده   شجاع الملك جوانشیر
میر زین العابدین خان علیقلیخان   حسینخان اسمعیلخان
حسینخان اسکندرخان   سرتیپ قبه سرتیپ
سلیمانخان   محمد علیخان اسکندرخان
نایب سرکرده   سرتیپ سرهنگ
هشترود   علیمحمد خان حسنخان
ایضا ایضا

[illegible]

خراسانی

ارض اقدس

اللهیارخان
سرکرده سوارهٔ دوجی

میرلطفعلیخان
سرکردهٔ سواره خوافی

مصطفی قلیخان
سرکردهٔ سواره میامی

یار محمدخان
سرکردهٔ سواره خودده اویماقی

محمد جعفرخان
سرکرده سواره مهودانی

سرجامی
حسنخان سرکرده جن خان

سعادتقلیخان
سرکرده تیتکوبی

مرتضی قلیخان
سرکرده سواره افشار

جانمرادخان
سرکرده سوارهٔ ایضا

عبدالباقیخان
سرکردهٔ سواره باخرزی

محمد رحیمخان
سرکردهٔ سوارهٔ تیتکوه

محمدخان
سرکرده سواره اردلان

ملا علی عرب
سرکرده سواره ددوانی

سلیمانخان سرکردهٔ کیوانی
باروسك وجولائی

محمدخان
سرکردهٔ سوارهٔ قرائی

یار محمدخان
سرکردهٔ سوارهٔ بجنوردی

فتح الله خان
سرکرده سرخی

نصرالله خان
سرکردهٔ سوارهٔ جامی

مشهدی
علیمرادخان میر عطاءالله
سرتیپ خان ایلخانی
میرشکرالله خان

صید محمدخان
سرکردهٔ سوارهٔ خواف آبادی

خنس و صبرانی
سرکردهٔ غلامان دکانی

سبزواری سرکرده
حاجی مرادخان سعادتقلیخان عباسقلی آقا امان الله خان
حاجی میرزا افضل الله .

حیدرخان
سرکرده سوارهٔ خودده اویماق

باباخان
سرکرده سوارهٔ عرب

گل محمدخان
سرکردهٔ سوارهٔ بهنائی

نیشابوری
باقرخان حاجی خالوخان

علی اکبرخان
سرکردهٔ سواره قاینی

جمشیدی
الله یارخان محمد امین خان

هرانی
میرزا مسعودخان محمد حسنخان

بسطامی
علی اکبرخان سرهنگ

مروی جمعی علیمرادخان سرتیپ
محمد شریفخان محمد حسنخان صید محمد بیگ

اتابکخان
سرکردهٔ سوارهٔ کوهستانی

محمد حسینخان
سرکردهٔ سوارهٔ ترشیزی

علیرضا بیک
قراول باشی جامی

زین العابدین خان
سرکردهٔ سوارهٔ تیموری

نادرقلی بیک
سرکرده سوارهٔ هزاره

استرابادی
علیخان آقای یوزباشی باعلاقه
استرابادی

سردینی
افراسیابخان سرکرده

مازندرانی وغیره

کرد و ترك دنبالهٔ سرکرده

خدامرادخان فتح الله خان موسی خان عباسخان ابراهیمخان ذوالفقارخان هاشمخان
حسنخان محمد حسین خان

خواجوند

حسینقلیخان قاجار سرتیپ محمد قلیخان سرکرده طهماسبقلیخان قلیجخان حسنخان

عبد الملکی کوکاروند کیلان

اسد الله خان سرهنگ جعفر خان سرکرده نصرة الله خان سرتیپ

عراقی

اسفندیار خان مصطفی قلیخان افشار اسد آباد

سرکرده سواره بختیاری سرتیپ سواره اردستان کریمخان سرکرده

شاهسون خمسه دوبرن جمعی مهدیقلیخان

یوسفخان سرکرده عطاخان سرهنگ ذوالفقار خان سرتیپ محمد حسنخان غلامعلیخان غلامرضا خان

شاهسون اینانلو سرهنگ سرکرده ایضاً

حاجی جعفر علیخان سرتیپ عزیز الله خان سرهنگ خان الله خان ولیمحمد خان ایضاً یوسفخان یاور

شاهسون بغدادی قوشه بیکلو سواره جمعی اللهیار خان

محمد علیخان سرتیپ حسینقلیخان سرتیپ اول اجودانباشی

میرانوند اوصانلو قراچورلوی خوار

حسنخان سرکرده یوسفخان عزیز محمد خان سرکرده

افشار ساوجبلاغ کرد بچه هداوند

حسنخان سرهنگ محمد طاهر خان سرکرده رحیمخان سرکرده

شاهسواری محمد نظر خان افشار بکشلو جمعی

محمد خان سرتیپ سواره ابلاث محمد کاظم خان سرکرده

بجز

چکنی میرزا جانو جمعی نصر الملک احمدوند و بهتوئی مانکلی کرمانشاهان

باقر خان سرکرده حسینقلیخان سرکرده خدامراد خان

مانکلی تهسربانه کرد بهر عثمانجبوی امیر لاخان

جمشید خان سرکرده عالیخان سرکرده حاجی نصر الله خان سواره بختیاری سرکرده

پیاده خراسانی

ارض اقدس حسینعلیخان سرهنگ شقاقی

استراباد

میرزا علینقی خان آقاخان عبد الصمد خان شیخعلی خان

سرتیپ صدوسگی سرکرده کتول سرکرده مقصودلو سرکرده استراباد دستانی

اقا هادی اقا کاظم محمد صادق خان محمد علیخان

سرکرده بالا شاهکوهی سرکرده پائین شاهکوهی سرکرده سدن رستاقی سرکرده انزانی

نوروز خان جعفر قلیخان اقا رضا اسد الله خان میرزا بیک

سرکرده سمسکنده سرکرده سناور سرکرده ابغم سرکرده سبیل سر سرکرده بلوچ

کرمانی

محمد رحیم خان سرکرده پیاده

دار المرز

گیلانی

الله یار خان جعفر قلیخان جواد خان رحیم خان

سرکرده اسالمی سرکرده طالش دولابی باسانی سرکرده شاندرمنی

میرزا یوسفخان نعمت الله خان جبار قلیخان غلامعلیخان

سرکرده سالیانی سرکرده شفتی سرکرده انزلی نایب سرکرده ایضاً

علی قلیخان ایضاً   محمد قلیخان ایضاً

مازندرانی

هزارجریبی   اشرف   نوایی

نجفقلیخان سرهنگ   رضا قلیخان   عباسقلیخان   علی اکبرخان
سرتیپ کلباد   سرکرده   سرکرده
لطفعلیخان سرهنگ   مهدیخان سرکرده

عربستان

شیخ علیخان سرهنگ

اجزای مدرسهٔ جدید البنای تاماثوریه

رئیس مدرسه میرزا عباسخان مهندس مخصوص حضور و تشریفاتچی

مسیو لاسو معلم   کریمخان مترجم   حسنخان و غفارخان خلیفه مدرسه

شاگردان پنجاه نفر

عدد قشون حاضر رکاب

از پیاده نظام و سواره نظام و توپخانه و غیره صد و پنجاه هزار نفر

ذخیره

پنجاه هزار نفر

وزارت دفتر استیفا

که جزو وزارت داخله است

جناب میرزا هدایت الله وزیر دفتر استیفا

مستوفیان

رکابی

میرزا علی پسر قائم مقام   وقایع نگار   حاجی میرزا نصر الله
معاون الملک   منشی الممالک   میرزا داودخان   میرزا زمان
ضیاء الملک   میرزا محمود وزیر دار الخلافه   میرزا اسد الله
میرزا محمد حسین   میرزا ذکی نایب   میرزا ذکی آقا   لسان الملک
میرزا ابرهیم   حاجی میرزا شفیع   میرزا محمود آشتیانی
میرزا محمد آشتیانی   میرزا سید احمد   میرزا محمد قوچانی
میرزا محمد حکیم باشی   میرزا عبد الله   صدیق الدوله
میرزا سید کاظم مستوفی اصطبل   میرزا عبد الله خان نوری
میرزا محمد حسین مستوفی خزانه   میرزا باقر علی آبادی   میرزا محمد علیخان
حاجی رشیدخان   میرزا علی اکبر   میرزا سید کاظم
میرزا حسن احتساب الملک   میرزا علی پسر مرحوم قوام الدوله
میرزا رضا مهندس باشی   میرزا عبد الرحیم خلخالی   میرزا علی نوری

میرزا ذکی مؤدب   میرزا عبدالوهاب گیلانی   میرزا اسدالله خان
میرزا محمدرضای تویسرکانی   میرزا هدایت پسر لسان الملک
میرزا حسن پسر میرزا ذکی نایب   میرزا محمدحسین مجکار سابق
میرزا حبیب علی پسر میرزا زمان   میرزا شفیع
میرزا اسمعیل صندوقخانه   میرزا رفیع علی آبادی

مأمورین بتحریر مهمات و منظمات جانبه ولایات ممالک محروسه

ذوالفقار خان   میرزا هادی   میرزا سید محمد
میرزا رضا   میرزا رضای البرز   میرزا صبیح
میرزا نصرالله   میرزا ابوالقاسم خان   حسینقلی خان
حاجی میرزا سید حسین   میرزا سید ابرهیم   میرزا سید رضی
میرزا حسن   میرزا طاهر   میرزا حسن خان مأمور دربار

وزارت جلیله خارجه

جناب

جناب مستطاب اشرف مشیر الدوله سپهسالار اعظم وزیر امور خارجه

دفتر مخصوص جناب مستطاب اشرف

محمدحسن خان صنیع الدوله   محمد ابرهیم خان
مقدم السفرا   بدایع نگار

میرزا نصرالله خان نایب اول وزارت امور خارجه   میرزا حسن خان سرتیپ کابینه اسرار و منشی مخصوص
میرزا رضا منشی مخصوص   میرزا جواد خان منشی
میرزا محمود منشی ورود   میرزا علی اکبر خان مترجم
میرزا سید امین منشی   میرزا محمدرضا منشی   میرزا عباس

ادارهٔ میرزا محمد میر رئیس کرور مطالبه‌ها و ادارات جنات شرقیه

میرزا محمد رئیس کرور مطالبه و رجوع کل اجزای اداره و جناب مطالبات شرقیه — میرزا سلیمانخان نایب وزارت خارجه

حاجی رشیدخان مستوفی — میرزا عبدالوهابخان نایب وزارت خارجه

میرزا شکرالله نامه‌نگار — میرزا عبدالرحیم خوشنویس

میرزا محمد حسین سررشته‌دار دوایر اداره

ادارهٔ منشآت و تحریرات انگلیس و روسیه و عثمانی و در بار

تحریرات و نوشتجات راجعه بسفارت دولت بهیهٔ روس

در دارالخلافهٔ طهران

میرزا عبدالله خان مدیر — میرزا نصرالله معاون — میرزا محمد قلیخان منشی

میرزا آقا منشی — میرزا صادق — میرزا محمد حسین محرر

تحریرات و نوشتجات راجعه بسفارتخانهٔ

دولت انگلیس

میرزا خانلرخان مدیر — میرزا ابوطالب معاون — میرزا عباسقلیخان منشی

ماموردکیلان

میرزا موسی تبریزی منشی — میرزا رحیم شیرازی — میرزا نجفعلی محرر

نوشتجات و تحریرات راجعه بسفارتخانه دولت علیهٔ عثمانی

میرزا محمدعلی ناظم مدیر مامور اسلامبول — حاجی میرزا سید رضی معاون

میرزا ابوالقاسمخان معاون — میرزا رضا منشی

میرزا مسیح محرر — میرزا عبدالوهاب ایضاً

دفتر وزارت خارجه

میرزا محمدعلی ناظم مامور اسلامبول — میرزا رضی دفتردار

میرزا محمد حسین دفتردار — میرزا اسدالله — میرزا علی

میرزا عبدالمطلب

تحریرات و نوشتجات راجعه بسفارتخانه دولت فرانسه

میرزا حسنخان نایب وزارت خارجه مدیر — میرزا حسینخان نایب وزارت خارجه معاون

میرزا اسحقخان منشی — میرزا حسن محرر — میرزا مهدی محرر

ادارهٔ رجوع تجار و معاملات

میرزا جوادخان نایب وزارت خارجه مدیر — حاجی میرزا حسن منشی

میرزا حسین محرر

ادارهٔ حامل تجارت با خارجه منتظم اشرف بغداد و نجف

مقیمین طهران

میرزا مهدیخان مدیر　　میرزا غلامحسین محرر

طبقات صاحب منصبان که هر وقت اقتضا نماید بخدمات مقتضیه مامور خواهند شد

طبقهٔ اول

حاجی میرزا زمانخان مامور طبس　　میرزا یوسف خان سرتیپ اول

میرزا بزرگخان سرتیپ اول که مامور عربستان　　محمد قاسم سرتیپ دوم

محمد علیخان سرتیپ دوم مامور سرحد آذربایجان　　عبدالحسین خان سرتیپ دوم

میرزا ابراهیم خان نایب الوزاره　　میرزا معصومخان　　جنرال اجودان

میرزا اسحق خان

طبقهٔ دوم

میرزا محمدخان کارگذار سابق بوشهر　　میرزا شفیع خان　　میرزا عیسی خان

میرزا هادیخان مامور کرمانشاه　　اللهیارخان　　میرزا غلامحسین

میرزا علیخان　　زکیخان　　محمد حسن خان غلام پیشخدمت مامور مازندران

میرزا کاظم

طبقهٔ سیوم

احمد علیخان　　شاه محمدخان　　محمد حسن بیک

طبقهٔ مترجمین

میرزا رضاخان سرتیپ رئیس مترجمین اجودان مخصوص　　میرزا علیخان مترجم فرانسه و انگلیس و نمسه

میرزا هارطون مترجم فرانسه و انگلیس و روس　　میرزا مهدی مترجم فرانسه

میرزا پطروس خان مترجم روسی　　میرزا غلامحسین مترجم روسی و اجودان وزارت خارجه

طبقهٔ اجزای سفارتخانجات منتظمه

میرزا احمدخان سرتیپ مامور برلن　　حاجی عباسقلیخان سرحد　　اسمعیل خان ماکوئی رئیس کل اردوی سفارتخانجات منتظمه

محمد خان

طبقهٔ مهندسین

میرزا عباسخان سرتیپ مهندس مخصوص حضور و تشریفاتچی وزارت خارجه رئیس مهندسین　　میرزا عبدالرحیم خان

محمد تقیخان مقدم

اسدالله خان　　میرزا علی اشرفخان　　میرزا حسین

طبقهٔ اطبا

میرزا ابوالقاسم　　میرزا عبدالوهاب　　میرزا عبدالله　　مسیو سکمن

سفرا و مأمورین دولت علیه ایران در ممالک متحابه خارجه

سفارتخانه اسلامبول

حاجی محسن خان معین الملک وزیر مختار — نریمان خان مستشار
میرزا جواد خان مترجم اول — احمد آقا مترجم — میرزا آقا منشی
حاجی میرزا نجفعلی مترجم ترکی — جورجکی افندی ترجمان تجارت
دکتر یاماندوکا حکیم سفارت مأمور در مجلس صحیه — حاجی آقا بیک ترجمان ضبطیه

سفارتخانه لندن

میرزا ملکم خان ناظم الملک وزیر مختار — میرزا میکائیل خان نایب
میرزا علی نایب و منشی — میرزا محمد علی مترجم — مستر اینج جنرال قونسول

سفارتخانه پطربورغ

میرزا عبد الرحیم خان ساعد الملک وزیر مختار — میرزا داود خان مترجم
میرزا علینقی منشی — حکیم قتاده

سفارتخانه پاریس

نظر آقا وزیر مختار — میرزا احمد خان نایب و منشی — قهرمان خان مترجم
دکتر بیتار — مسیو اپنهایم جنرال قونسول — مسیو هتال وکیل کارپردازی در
مسیو کادوالو کارپرداز در شهر بردو — در مارسی

مسیو دوبل در شهر هاور — مسیو لامار کارپرداز در شهر روآن

کارپردازخانه بغداد

میرزا محمد علی خان معین الوزاره کارپرداز اول — میرزا طهماسبقلی نایب اول
عزیز افندی کاتب ترکی — میرزا محسن منشی — میرزا احمد منشی

نواب

نجف اشرف و کربلای معلی

نجف اشرف

میرزا محمد بیک نایب

کربلای معلی

میرزا بابا بیک نایب — حسن افندی کاتب ترکی — میرزا اسمعیل

سایر اماکن متبرکه و غیره

ابو طالب بیک نایب کاظمین — میرزا ابو القاسم نایب سامره
محمد حسن بیک نایب خانقین — محمد رضا بیک نایب منبکت
حاجی عباسقلی نایب یعقوبیه — محمد جعفر بیک نایب عماره — حاجی ملا رضا نایب بصره
یوسف خان نایب حله — محمد اسمعیل بیک نایب مندلیج

کارپرداز

کارپردازی مصر

میرزا احمدخان کارپرداز اول   رهنا افندی نایب   میرزا رضی منشی و نایب قونسول
یعقوب افندی دفتردار   در اسکندریه

کارپردازخانهٔ ارضروم

حاجی میرزا احسن خان کارپرداز   میرزا اسمعیل خان نایب   میرزا محمد حسین بیک منشی

کارپردازی شام

عباسقلیخان کارپرداز

کارپردازخانهٔ طرابزن

میرزا علی اکبرخان کارپرداز   علی بیک مترجم

قونسولها و مأمورین خارجهٔ دولت علیه

اسدآقا قونسول ازمیر   میرزا شکرالله قونسول حلب   حاجی محمد باقر وکیل التجاره جده
میرزا هادی وکیل التجاره بیت المقدس
محمد آقا وکیل التجاره بروسا   محمد بیک وکیل التجاره صامسون
میرزا علی وکیل التجاره ادنا و طرسوس   حاجی حبیب بیک وایس قونسول وان
موسیو انینا وکیل التجاره انطاکیه

کارپردازخانهٔ تفلیس

میرزا اسدالله خان کارپرداز   میرزا مصطفی نایب   میرزا معصوم مترجم
میرزا اسمعیل منشی   میرزا محمد بیک دفتردار

کارپردازخانهٔ حاجی ترخان

میرزا محمود وکیل کارپرداز   میرزا تقی منشی   مترجم
میرزا علی اکبر قونسول پطروسکی

کارپردازخانهٔ بمبئی

میرزا فضل الله خان کارپرداز   میرزا سید علی منشی   مترجم انگلیسی

بلجیک

مسیو بونسله خرال قونسول در شهر بسیل   مسیو کلی کرهاکینه کارپرداز در شهر لیژ   مسیو منداه کارپرداز در شهر قان

مأمورین و کارگذاران مهام خارجه در ممالک محروسه

آذربایجان

علی خان سرتیپ اول کارگذار   حاجی میرزا صادق نایب اول   میرزا احمدخان نایب اول
حاجی میرزا معصوم منشی اول   قلیخان آجودان   میرزا محمدخان وقایع نگار

میرزا ابراهیم‌خان منشی مهام خارجه   میرزا لطفعلی منشی   میرزا مهدی ایضاً
میرزا محمود ایضاً   میرزا محمدعلی ایضاً   ساطورخان مترجم
عباسقلیخان امین الوزاره رئیس امضاء   میرزا محمدحسین منشی و نایب

تذکرهٔ آذربایجان

جبرئیل خان سرپرست نصاری و ارامنه   مسیو ودمی نایب و مترجم
و یهودا ادومی و یلماس

کرمانشاهان و کردستان

کرمانشاهان

حاجی هادیخان کارگذار   میرزا نقی نایب

کردستان

میرزا آقا کارگذار

گیلان و استرآباد و مازندران وغیره

گیلان

میرزا احمدخان کارگذار   میرزا حبیب الله امین تذکره

استرآباد

نجفقلی آقا کارگذار
حاجی میرزا طاهر نایب و منشی

مازندران

میرزا مهدیخان کارگذار

بندر جز

میرزا علینقی وقایع نگار

مشهد مقدس

میرزا علینقی امین تذکره

فارس وغیره

حاجی میرزا صادقخان کارگذار   میرزا فرج خان نایب   میرزا محمدخان کارگذار خارجه بوشهر
میرزا محمودخان مأمور بحر العجم   میرزا عبدالله کارگذار بندر عباس
میرزا آقا وقایع نگار لنگه   محمدحسن بیک امین تذکرهٔ محمره

اصفهان

محمدجعفرخان کارگذار

یزد و کرمان

ملا کیخسرو سرپرست زردشتی

سفرا و مأمورین دول متحابه خارجه بار دولت علیه

و سایر وکلای محترمه

اناستریه و مجارستان در طهران

جناب کنت ویکتور دوبلکی وزیر مختار   مسیو بارون کال نایب
و ایلچی مخصوص   اول

حاجی میرزا محمد علی منشی   کونت تون نایب

از انگلیس

در طهران

جناب ولیم طیلور طامسن وزیر مختار   وانلد فریکس طامسن
وایلچی مخصوص   مستشار
ولیم دیکسن نایب اول   مستر اسمث   یوسف دیکسن حکیم سفارت
محمد حسنخان نواب منشی اول   میرزا جان منشی   میرزا سید محمد منشی
میرزا شیخعلی منشی چهارم

در تبریز

کپتان جونز جنرال قونسول   میرزا علی اکبر خان منشی

در رشت

ابت صاحب قونسول   میرزا نصرالله منشی

در سایر ولایات

مستر اقانور وکیل التجاره در اصفهان   میرزا حسینعلی خان در شیراز
میرزا عباسخان در خراسان   اقا حسن در کرمانشاهان
اقا سید حسین در همدان   محمد اقا در استراباد

بندر بوشهر

کلونل راس بجای کلونل پلی مامور مقیم   کپیتان کرانت   مستر ادواردش
مستر لوکس حکیم داترس   مستر مادیروس نویسنده
مستر هیوود نویسنده   مستر کانسند ایضاً   مستر ویلد ایضاً

از روس

در طهران

جناب طایدلی ساوتینباک بکر صاحب وزیر مختار   ماد دوونی ساوتینباک شیمانفسکی صاحب
وایلچی مخصوص   نایب اول سفارت
کال قوبکی اسه سر بطروف صاحب نایب   ماد دوونی ساوتینباک کرهیلد صاحب
دویم سفارت   مترجم اول سفارت
کال ثربکی سکرتادر عزیز ویچ صاحب مترجم دویم   کال ثربکی اسه سر کاسبودسکی صاحب
وخواننده سفارت   حکیم باشی سفارت
هیبوفلبیف صاحب منصب   منشی اول سفارت میرزا محمد خان
منشی دویم میرزا عبدالوهاب.

در تبریز

جنرال قونسول استاتسکی راد اربرانوف صاحب   مترجم جنرال قونسولگری کوبرنسکی سکرتادر کاخانوفسکی صاحب   لوبونسکی سکرتادور سوف صاحب منصب

در رشت

استانیکی ناوف نیک سرتیپ توفنکی صاحب قونسول
کال نهکی سکوتاردول ذفیکی صاحب نایب ومترجم قونسولگری
میرزا عبدالله منشی قونسولگری

استراباد

کال نهکی سرهافولین صاحب قونسول
کوبرنسکی سکرفادار اُدانف نایب ومترجم قونسولگری
میرزا عباس منشی

از عثمانی

در طهران

جناب منیف افندی وزیر مختار وایلچی مخصوص
اسمعیل افندی نایب اول
قمار افندی نایب
میرزا حسن منشی اول
فواد بیک آتشه نظامی سفارت

در تبریز

علی مجیب افندی باش شهبندر
میرزا حاجی آقا منشی

بوشهر

خالد افندی شهبندر
میرزا حسین منشی

سایر ولایات

یمنی افندی وکیل شهبندر درخوی
حسین آقا وکیل شهبندر در ساوجبلاغ
احمد عزت افندی شهبندر در کرمانشاهان
توفیق افندی شهبندر در کردستان
حاجی سید ابراهیم وکیل شهبندر در همدان
آقا سید محمد وکیل شهبندر در رشت
حاجی محمد سعید وکیل شهبندر در همدان

از فرانسه

در طهران

جناب مسیو ملینه وزیر مختار وایلچی مخصوص
مسیو رمند دوبالوا نایب اول
میسو نیکلا مترجم اول
میرزا باقر منشی اول
مسیو یانت آتشه

در تبریز

مسیو دادسه قونسول
مسیو نیربونایب مترجم
میرزا مهدی مترجم

در رشت

مسیو سکرلاولس قونسول
میرزا تقی منشی

وزارت دربار

جناب جلالتمآب علاء الدوله وزیر دربار

کشیکخانهٔ مبارکه

عبدالله خان قوللر آقاسی باشی میرزا محمد علی سررشته‌دار میرزا رضا سررشته‌دار

یوزباشیان از حاضر رکاب و غیره

محمد حسن میرزا رستمخان آقاجان خان نصرالله خان حیدرقلیخان

کلبعلی خان محمد حسین خان هاشم خان محمدقلیخان عزت‌الله خان

خانلرخان پاشاخان محمد حسن خان طهماسبقلیخان محمد قاسمخان سعدالله خان

مأمور مازندران مأمور کرمان

غلام پیشخدمتان

حاجی محمد تقی خان غلام پیشخدمت باشی

مرتبهٔ اول	مرتبهٔ دوم	مرتبهٔ سوم	مرتبهٔ چهارم
ده نفر	بیست و پنج نفر	هجده نفر	هفتاد و دو نفر

خلوت همایونی

ارباب مناصب

جناب امین الدوله وزیر حضور همایون

جناب معتمد الملک وزیر مخصوص

بکیم ...

حکیم الممالک ناظم دفترخانهٔ مبارکه و پیشخدمت باشی سلام اجودان مخصوص خازن مرحب

امین السلطنه جامه‌دار خاصهٔ همایونی امین خلوت تفنگدار باشی غلامحسین خان خازن

سایر

ادیب الملک امین السلطان

امین حضور حاجب الدوله

مشکوة الملک مهدیقلیخان محمد تقی خان محمد حسن خان محقق

آقاخان امین الصحه فرخ خان میرزا احمد خان میرزا عبدالله میرزا محمد خونی

جبار خان آقا علی امین صره عمید الملک ناظم خلوت

مترجمین حضور همایون

محمد حسنخان صنیع الدوله مترجم مخصوص حضور همایون

سایر

میرزا محمد رضا میرزا علیقلی کاشانی نادروس خان

ابدارخانهٔ مبارکه بریاست امین السلطان

آقا یوسف عکاسباشی آقا محمد تقی آقا محمد علی نایب ابدارباشی آقا حسینعلی ابدار

فراش خلوتان و قاپوچیان

غلامعلیخان قاپوچی خاصه درب اطاق همایونی میرزا محمد رضا حاجی فرامرزخان محمد صادق خان

قهوه‌خانهٔ مبارکه

حاجی محمد خان باشی آقا حسن نایب آقا جبار قهوه‌چی

اطبای خاصه

دکتر طولوزان حکیم باشی ملک الاطباء میرزا کاظم گیلانی ملک الاطباء میرزا رئیس الاطباء

میرزا رضا دکتر تیمور میرزا میرزا حسینعلی میرزا لقمان ولد ملک الاطباء

میرزا زین العابدین کاشانی   مسیو هیدنرد ندانساز

کتابخانهٔ مبارکه

میرزا طاهر مستوفی کتابدار باشی   عدد کتب خطی پانزده هزار و یکصد جلد

صندوقخانهٔ مبارکه

حاجی رحیمخان خازن الملک   سلطان حسین میرزا   احمد خان   استاد اسدالله خیاط

فراشخانهٔ مبارکه

محمد حسن خان باشی   محمد ابرهیم خان سرایدار باشی   احمد خان حمام باشی

محمد آقا قاپوچی باشی   میرزا زین العابدین مشرف   نایبان چهل و دو نفر

نایبان سرایدارخانهٔ مبارکه

هشت نفر

نسقخانهٔ مبارکه

محمد حسن خان نسقچی باشی

نایبان

عباس خان قاجار   هادیخان قاجار   ابوالقاسم خان قاجار   محمد زمانخان قاجار

میرزا آقا تبریزی   خانبابا خان   ابوالقاسم خان قاجار   میرزا حسین مشرف

محمد رجب خان قاجار   میرزا محمود   میرزا علی بیک   علی اصغر بیک

ایشیکخانهٔ مبارکه

نور محمد خان تبریزی نایب اول ایشیک آقاسی باشی   محمد امین خان قاجار

محمد خان قاجار   امان الله خان قاجار   محمد علی خان دنبلی   مصطفی قلیخان قاجار

عباسقلیخان دنبلی   محمد خان   غلامحسینخان   حاجی حسینخان   محمد تقیخان   عباسقلیخان زنگنه

اداره باغات و عمارات

اداره باغات عمارات و قنوات مبارکه و غیره

صنیع الدوله مدیر باغات و عمارات و قنوات دیوانی و رئیس احتساب معابر سلطنتی و خیابانهای معظم دار الخلافه

حاجی میرزا حسین ممیز دیوان همایون   مشهدی رضا باغبان باشی

حاجی ابوالحسن معمار مخصوص   آقا سید جعفر مقنی باشی   کریمخان

وزارت رسائل خاصه و غیره

جناب امین الملک وزیر رسائل خاصه و غیره

میرزا رحیم نایب اول وزارت رسائل و رئیس دار الانشاء خاصه

منشیان خاصه رسائل دولتی

حاجی میرزا عبدالله تبریزی   میرزا صادقخان تبریزی   میرزا امین   میرزا رضا دبیر فارس

میرزا محمد ساوجبلاغی   میرزا حسن   میرزا هاشمخان   میرزا عبدالکریم

میرزا علیخان نائینی مامور باداره جناب آقا   میرزا تقی عنوان نگار مامور توجهات

میرزا آقا مامور ماذندران   میرزا محمود خان   میرزا موسی کاشانی

میرزا علی محمد خان ...

سایر

میرزا نصرالله تفرشی سررشته دار   میرزا سید علی ناظم دفتر رسائل و ضابط نوشتجات

میرزا محمد سررشته دار   میرزا سید حسین مامور باداره جناب عضد الملک

میرزا جعفر ثبت نویس   میرزا مصطفی ثبت نویس   میرزا هادی اجودان رسائل خاصه

۱   هادیخان اجودان وزارت رسائل خاصه

چاپارخانه کل ممالک محروسه ایران و ضرابخانه جدید البنای فرنگی بریاست جناب امین الملک

وزارت علوم

وزارت علوم

نواب مستطاب والا اعتضاد السلطنه وزیر علوم

جعفرقلیخان سرتیپ اول و رئیس مدرسه — میرزا اسدالله خان نایب وزارت

نایب وزارت علوم — علوم

میرزا محمد علی منشی باشی وزارت علوم — میرزا جعفرخان

میرزا سید باقر محاسب — میرزا عبدالکریم منشی — میرزا مهدی منشی

میرزا حسن ایضاً — میرزا مسیح ایضاً

اجزاء مدرسهٔ مبارکهٔ دار الفنون

رؤسا

محمد حسین خان سرتیپ و ناظم مدرسه — محمد تقی میرزا سرهنگ و اجودان مدرسه

محمد ابرهیم خان سرهنگ و تحویلدار مدرسه — میرزا محمد حسین رئیس الکتاب و الحکام نویس

میرزا اسحق سررشته دار — میرزا علی اکبرخان ناظر — اسدالله خان کتابدار

میرزا

میرزا علی نویسندهٔ کارخانه — میرزا تقی روزنامه نویس

معلمین و غیره

ایرانی

میرزا عبدالوهاب حکیمباشی معلم طب ایرانی — میرزا رضا دکتر معلم طب فرنگی

میرزا عبد الغفار نجم الملک معلم علوم ریاضی — میرزا کاظم معلم علوم فیزیک شیمی

میرزا علی اکبرخان نقاشباشی معلم نقاشی — ملا اسدالله معلم فارسی

آقا سید محمد جواد مؤذن

فرنگی

میرزا رضا خان مسیو ریشار معلم زبان فرانسه — مسیو پرژوسکی سرتیپ و معلم شاگردهای خارج و داخل مدرسه

مسیو طلو معلم زبان انگلیسی — مادروس خان معلم مدرس زبان روسی

خلفا — شاگردان

یازده نفر — دویست و بیست و پنج نفر

میرزا جعفرخان سایر خلفا — شاگردان داخل مدرسه داخل و خارج

خلیفه نقاشی ده نفر — دویست نفر — بیست و پنج نفر

اجزاء مجالس تنظیمات

بریاست نواب مستطاب والا اعتضاد السلطنه

طهران

طهران

میرزا هدایت مستوفی   حاجی طاهرخان سرتیپ   میرزا علی مستوفی دیوانخانه
میرزا سلطانخان امین تجارت   میرزا علیقلیخان امین وظایف   میرزا موسی مفتی

اصفهان

حسینقلیخان مستوفی   شکرالله خان نایب جودا   امان الله خان امین عدلیه
عبدالحسینخان امین تجارت   میرزا علیخان امین وظایف   میرزا آقا مفتی

استراباد

میرزا نعمت الله سررشته دار   حسین خان نایب جودا   میرزا مهدی امین عدلیه
عباسقلیخان کوچی امین تجارت   چراغعلیخان نوائی امین وظایف   میرزا علی مفتی

خمسه

میرزا ابوالقاسم خان مستوفی   قاسمخان نایب جودان باشی   میرزا رحیم شهابی امین عدلیه
حبیب الله خان ایروانی امین تجارت   میرزا سید نقی امین وظایف   میرزا محمد مفتی

دماوند

میرزا عبدالعلی مستوفی   مرتضی قلیخان سرهنگ

میرزا محمد علی مفتی

ساوه و زرند

میرزا سید باقر سررشته دار   نصرالله خان سرهنگ   علی اکبرخان غلام پیشخدمت
حسین خان امین تجارت و وظایف   میرزا اسمعیلخان مفتی   امین عدلیه

سمنان و دامغان

میرزا رضا اشتیانی سررشته دار   احمد میرزا نایب جودا   محمد حسین خان نوری امین عدلیه
محمد هاشمخان نوری امین تجارت   میرزا حسن امین وظایف   میرزا حسینخان مفتی

شاهرود و بسطام

میرزا حسین تفرشی سررشته دار   غلام حسینخان سرتیپ   حاجی باباخان امین عدلیه
میرزا ابوالقاسم خراسانی امین تجارت   میرزا علی تفرشی امین وظایف   میرزا بزرگ مفتی

عربستان

محمد صادقخان امین نظام   میرزا علی اصغر لشکرنویس   بشیر الدوله امین عدلیه
علیرضا خان غلام پیشخدمت امین تجارت   میرزا سید نقی امین وظایف   میرزا زین العابدینخان مفتی

فیروزکوه

میرزا جعفرخان نوائی سررشته دار   مرتضی قلیخان سرهنگ
مصطفی خان امین عدلیه   میرزا رضا مفتی

قزوین

میرزا ابوالقاسم سررشته‌دار حاجی فرود میرزا نایب اجودان نظرعلی‌خان غلام پیشخدمت امین عدلیه

میرزا عبدالوهاب امین تجارت میرزا اسحق امین وظایف میرزا ابوالقاسم منشی

قم

میرزا محمد سررشته‌دار میرزا فضل‌الله امین عدلیه میرزا رضی‌خان امین تجارت

میرزا قاسم امین وظایف میرزا تقی‌خان منشی

کاشان

میرزا یوسف سررشته‌دار میرزا زین‌العابدین امین عدلیه میرزا آقاخان امین تجارت

میرزا محمدحسین امین وظایف میرزا علی منشی

گیلان

حاجی میرزا سیدحسین مستوفی علی‌اکبرخان نایب اجودان حاجی میرزا آقا غلام پیشخدمت امین عدلیه

میرزا سیدتقی امین تجارت میرزا فضل‌الله امین وظایف میرزا هاشم منشی

لرستان

میرزا اسدالله سررشته‌دار محمدصادق‌خان امین نظام سلیمان‌خان امین عدلیه

لطفعلی‌خان امین تجارت میرزا علینقی منشی

مازندران

میرزا سیدمحمد مستوفی ابوطالب‌خان سرتیپ محمدحسین‌خان امین عدلیه

میرزا سیدجعفر امین تجارت میرزا کاظم امین وظایف میرزا محمدخان منشی

همدان

میرزا علی‌محمد سررشته‌دار علی‌اکبرخان قاید سرهنگ میرزا عبدالوهاب‌خان امین عدلیه

میرزا جبار امین تجارت میرزا احمد امین وظایف میرزا ابوالقاسم منشی

یزد

میرزا رضا مستوفی عباسقلی‌خان غلام پیشخدمت امین عدلیه

میرزا علی‌خان امین تجارت میرزا محمدعلی امین وظایف میرزا عبدالوهاب‌خان منشی

اجزای مریضخانه

میرزا علی‌اکبر میرزا نصرت طبیب حسن‌خان طبیب

حکیم‌باشی دیگر

مریضخانه میرزا نصیر دواساز

دیوان مظالم و غیره

بریاست جناب جلالتمآب عضد الملک خوانسالار خازن مهر مهر آثار والاجناب اقدس همایون

اجزاء دیوان مظالم

حاجی میرزا حسین خان رئیس مجلس میرزا موسی میرزا علی نقی نوری

میرزا عبد الغنی میرزا محمد علی میرزا محمد حسین تبریزی میرزا باقر

میرزا محمد حسین نوری میرزا حسن گیلانی میرزا محمد رضا میرزا محمد تبریزی

میرزا حسین شیرازی

نظارت خانه مبارکه

محمد قلیخان نایب ناظر میرزا زین العابدین مباشر مهر مبارک

وزارت عدلیه اعظم

جناب نظام الملک وزیر عدلیه اعظم

اسامی دیوان عدلیه و غیره

مستشار عدلیه اعظم صدر دیوانخانه مبارکه میرزا محمد علی اعتماد الملک جنید (ستقلیخان)

فتح الله خان ضابط عرایض سوالی میرزا سید احمد سررشته دار وزارت عدلیه

منشیان و غیره

میرزا محمد حسین نوری میرزا ابو القاسم میرزا ابراهیم میرزا علی میرزا محمد خان

میرزا زین العابدین میرزا زین الدین میرزا علیرضا میرزا محمد علی

میرزا عبد الغنی کتابچه نویس میرزا ولی احضار نویس

وزارت وظایف

وزارت وظایف و اوقاف

جناب مجد الملک وزیر وظایف و اوقاف

میرزا بهلک منشی وزارت میرزا لطف الله سررشته دار

میرزا ابو القاسم منشی

وزارت فواید عامه

جناب حسنعلیخان وزیر فواید عامه

محمد آقا سرتیپ نایب اول میرزا زین العابدین نایب دوم

میرزا ابو الحسن منشی اول

وزارت تجارت و زراعت

جناب نصر الدوله وزیر تجارت و زراعت و حکمران گمرکخانها

نواب نصر الله میرزا نایب اول وزارت تجارت میرزا کاظم مباشر و سررشته دار کل گمرکخانها

حاجی میرزا علی نایب وزارت تجارت میرزا سید ابراهیم محاسب

میرزا حبیب الله خان منشی میرزا کریم مشرف گمرکخانها

رؤسای تجار دار الخلافه

آقا محمد کاظم ملک التجار ممالک محروسه حاجی میر تقی آقای تبریزی

آقا محمد صادق ارباب قزوینی حاجی احمد آقای تبریزی آخوند ملا محمد حسین تبریزی

حاجی محمد مهدی ارباب طهرانی آقا میرزا ابراهیم تاجر شیرازی حاجی محمد حسن تاجر اصفهانی

حاجی علینقی تاجر کاشانی آقا محمد حسین ارباب طهرانی حاجی علی اکبر شیرازی

آقا محمد امین طهرانی آقا محمد ابراهیم ارباب طهرانی حاجی ملا آقا بزرگ طهرانی

حاجی سید حسن کاشی حاجی محمد صادق کاشانی آقا علی قزوینی معروف بمقدم

حاجی آقا محمد کاشانی حاجی علی اکبر امین معادن حاجی میرزا ابراهیم امین التجار

آقا عبد الباقی ارباب طهرانی حاجی آقا موسی ارباب طهرانی حاجی محمد حسین کاشانی

آقا محمد حسین تاجر اصفهانی معروف بحاجی سمیع

مباشر ...

سایر ادارات مبارکات

خزانهٔ عامره

امیر دوست محمد خان معیر الممالک

میرزا محمد حسین مستوفی وزیر خزانه   میرزا شفیع سررشته‌دار

آقا محمد علی صراف   آقا محمد حسن تحویلدار

میرزا عباس محرر

تلغرافخانهٔ مبارکه

رئیس کل تلگرافخانهٔ ممالک محروسهٔ ایران مخبر الدوله که ترتیب و ادارهٔ تلگرافخانهٔ دار الخلافه

داخله

میرزا محمود خان سرهنگ ناظم   میرزا حیدر علیخان سرهنگ   میرزا عباسخان سرهنگ

محمد ابراهیمخان سرهنگ   محمود خان سرهنگ رشتی   نصر الله خان قاجار سرهنگ

محمد صفی میرزا سرهنگ   حسینقلیخان سرهنگ   میرزا سلیم سررشته‌دار

تلگرافچیان   میرزا و محرر

پانزده نفر   هشت نفر

خارجه

مسیو شادل دفتردار خارجه   تلگرافچیها برای خارجه نفر

خط فارس

قم   کاشان

محمد جعفر میرزا رئیس   تلگرافچی دو نفر   عبدالله خان رئیس   سایر دو نفر

اصفهان   آباده و کادوش

میرزا جعفر ناظم سرهنگ رئیس   سایر چهار نفر   تلگرافچی   دو نفر

شیراز   ابوشهر

میرزا فضل الله خان سرهنگ رئیس   سایر پنج نفر   حیدر علیخان نواب سرهنگ رئیس   تلگرافچی نفر

خط آذربایجان

قزوین   زنجان

محمد میرزا سرهنگ رئیس   سایر سه نفر   دو نفر

تبریز   سایر ولایات آذربایجان

میرزا جوادخان رئیس سرتیپ   سایر ده نفر   چهار نفر

منجیل   رشت

تلگرافچی نفر   علی اصغر خان رئیس   سایر سه نفر

خط خانقین

خان آباد و عوبران   همدان

دو نفر   خداداد خان سرهنگ رئیس   سایر سه نفر

کرمانشاه   کرند و قصر شیرین و کنگاور   خانقین

نصر الله خان سرهنگ   سایر   سه نفر   دو نفر

رئیس   چهار نفر

مسلابو　بسرو جهرود　سلطان اباد

تلگرافچی نفر　اقاخان رئیس شاهرود نفر　تلگرافچی دو نفر

خط استراباد وغیره

ابوالکیف وخوار　سمنان　دامغان و شاهرود

تلگرافچی دو نفر　حاجی باباخان رئیس تلگرافچی نفر　تلگرافچی وغیره سه نفر

استراباد　حضرت عبد العظیم علیه السلام

میرزا حسن رئیس تلگرافچی نفر　تلگرافچی نفر

دار الطباعهٔ خاصهٔ همایونی

صنیع الدوله رئیس کل دار الطباعه ممالک محروسه و دار الترجمه همایونی

میرزا سید حسن سررشته دار روزنامه و دار الطباعه　میرزا محمد حسین فروغی منشی و مصحح روزنامه　میرزا محمد علی مترجم دار الطباعه　میرزا علی محمد منشی دار الطباعه و دار الترجمه　میرزا عباس نقاش و مباشر دستگاه طبع روزنامه وغیره

اصطبل همایونی

محمد حسین میرزا امیراخور

نایبان

رشید خان میرزا نایب　ابراهیم خان نایب　میرزا رضا قلی سررشته دار

میرزا رضا مشرف　میرزا نصرالله

کالسکه خانهٔ مبارکه

رسول خان کالسکه چی باشی　چراغعلی بیگ نایب دوم

محمد رفیع بیگ

محمد رفیع بیگ نایب سیم　میرزا یعقوب مشرف

تفنگداران خاصه

میرزا محمد خان امین خلوت تفنگدار باشی

رضا قلی خان　قهرمان خان　میرزا ابو الفتح خان　اسمعیل خان　محمد زمان خان

رستم خان　میرزا باقر خان　عیسی خان　مصطفی قلی خان　حاجی فرج الله بیگ

میرشکار و اتباع

حاجی مصطفی قلیخان میرشکار

حبیب الله خان　نبی خان　صادق خان　جهانگیر خان　اکبر بیگ

امیر اصلان خان　عبد الله خان　اقاخان　اسکندر بیگ　شجاع بیگ

خواجه سرایان

حاجی آغا جوهر خواجه باشی　آغا محراب　حاجی آغا فیروز　آغا حسن

حاجی غلامعلی　حاجی سرور　آغا سید اسمعیل　آغا بهرام　آغا فرج

زرگرخانه بنیابت استاد ابراهیم

قاطرخانه و شترخانه بریاست امین السلطان رئیس ایلات عرب

صاحب جمع علیخان

شاطران

بریاست محمد قلیخان صارم الملک　و بنیابت فضل الله خان شاطرباشی

چارچیان

محمد هاشم خان چارچی باشی

حسن خان نایب　یحیی خان ایضا　ابراهیم خان ایضا　غلامحسین خان ایضا

ولایات
طهران

نواب مستطاب اشرف والا حضرت شاهنشاهزاده افخم نایب السلطنه امیر کبیر حکمران دار الخلافه

میرزا محمود کرکانی وزیر

علماء

جناب میرزا زین العابدین امام جمعه جناب صدر العلما جناب آقا سید صادق
جناب حاجی ملا علی کنی جناب آقا سید اسمعیل بهبهانی جناب آقا میرزا صالح عرب
جناب حاجی ملا هادی جناب حاجی شیخ محمد جناب حاجی ملا محمد جعفر
جناب حاجی سید حسین جناب ملا محمد تقی جناب حاجی ملا آقا بزرگ جناب حاجی آقا محمد
جناب میرزا احمد شیخ الاسلام جناب حاجی محمد مهدی جناب آقا شیخ محمد

اعیان و اشراف از رجال دولت و غیره

نصر الله خان نظام العلما اعتضاد الدوله حیدر قلیخان ولد جناب آصف الدوله
آقا سردار ولد سپهدار اعتماد الدوله عین الملوک میرزا جعفر حکیم الهی
محمود خان ملک الشعراء آقا شیخ علی جناب نجم الملک میرزا عبد الله مستوفی وزیر ولد مرحوم
معمار باشی حاجی محمد علیخان تجریشی حسینقلیخان ولد مرحوم اعتماد الدوله
میرزا سلیمان خان محمد خان میرزا صادق خان رضا قلیخان اسمعیل خان مخبر الدوله
حبیب الله خان عیسی خان عبد الرحیم خان محمد ابراهیم خان. حسین خان
محمود خان محمد خان محمد حسینخان دنبلی حسینخان پسر محمود خان عبد الباقی خان
شکر الله خان محمد تقی خان یحیی خان علیخان محمد حسنخان اسکندر خان

سلیمانخان

سلیمانخان حبیب الله خان میر قلیخان محمد رحیمخان کریمخان عباسقلی خان
محمد خان محمد حسنخان محمد حسینخان (اولاد مرحوم حاجی محمد باقرخان) حاجی علیخان
محمد خان محمد مهدیخان حسینعلیخان احمد خان عباس خان محمد هادیخان
سلطان حسین میرزا امان الله خان امیر اصلانخان غلامحسینخان
سلیمانخان فضلعلیخان محمد باقرخان محمد ابراهیمخان محمد جعفرخان حسین خان
محمد کاظمخان هدایتخان زین العابدین خان اللهقلیخان علی اکبرخان
نجفعلیخان محمد باقرخان رستمخان ابو القاسم خان

آذربایجان

حضرت اشرف ارفع امجد والا شاهزاده اعظم ولیعهد دولت جاوید مدت حکمران

و صاحب اختیار کل مملکت آذربایجان

تبریز

اجزاء حکومت

جناب صاحب دیوان پیشکار مملکت آذربایجان و وزیر نظام
شجاع السلطنه ناظر و مهردار روح الله میرزا پیشخدمت باشی حاجی صمد الدوله
ایشیک آقاسی باشی میرزا نظام اجودان مخصوص لطفعلی خان سر کشیکچی باشی
میرزا احمد منشی باشی میرزا فضل الله خان منشی ناصر میرزا محمد علیخان نایب پیشخدمت باشی میرزا هادیخان منشی باشی نظام

حاجی میرزا عبد الله خان علاء الملک میرزا حسنخان مستوفی و پیشکار قشون
میرزا رحیم وزیر وظایف میرزا شفیع خان سر رشته دار میرزا رضا بیان الملک

علماء

جناب حاجی میرزا جواد آقا مجتهد جناب حاجی میرزا شفیع جناب حاجی میرزا عبدالرحیم

جناب میرزا مهدی مجتهد جناب میرزا محمد حسین حجة الاسلام جناب میرزا محمود شیخ الاسلام

جناب میرزا مهدی قاضی جناب آقا میرزا محمد رفیع نظام العلماء

تجار

حاجی عباسقلی میرزا رئیس التجار حاجی محمد کاظم ملک التجار حاجی آقا میرزا محمد حسین ناظم التجار

آقا میرزا مهدی امین التجار حاجی محمد صادق قزوینی معین التجار

مستوفیان و لشکرنویسان

میرزا ابراهیم میرزا یوسف میرزا اسحق میرزا رفیع

عمال و کدخدایان

حسینقلیخان بیگلربیگی حاجی میرزا مهدی کلانتر حاجی میرزا باقر مشیر دیوان میرزا شفیع خان موتمن دیوان

سایر ولایات که جزو قلمرو آذربایجان و حاکم نشین است

اردبیل ازونق و اتراب خوی ارومیه سلماس الانزانغوش

بلوکات ثلثه طالش دهخوارقان واسکوب مرند خلخال ساوجبلاغ

صاین قلعه قراجداغ کرکر مراغه مشکین هشترود ایلات شاهسون

استرآباد

حسینقلی خان سرتیپ حکمران استراباد

علما

جناب شیخ ابراهیم جناب حاجی سید صادق جناب حاجی سید مصطفی جناب حاجی سید ابراهیم

اجزاء حکومت

حاجی یوسف کلانتر آقا کاظم داروغه

اسدآباد

بحکومت خانباباخان ولد سلیمانخان صاحب اختیار

اصفهان

حضرت مستطاب اشرف امجد شاهنشاهزاده اعظم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان

اجزاء حکومت

میرزا محمد حسین سراج الملک پیشکار میرزا علی مستوفی میرزا حسن ایضاً میرزا طاهر منجم

میرزا عبدالحسین ایضاً میرزا نصرالله میرزا ابراهیم رحیمخان بیگلربیگی میرزا رحیم کلانتر

علماء

جناب آقا سید مومن ولد مرحوم حاجی سید محمد باقر جناب حاجی میرزا هاشم امام جمعه

جناب آقا شیخ محمد باقر جناب میرزا محمد هاشم جناب آقا میرزا محمد حسین سلطان العلماء

جناب میرزا عبدالله شیخ الاسلام [illegible]

بروجرد و عراق

بحکومت نواب مستطاب والا نصرة الدوله

اجزاء حکومت بروجرد

ناصر الدوله میرزا ابراهیم مستوفی میرزا آقا منشی موسی خان کلانتر کدخدایان بجنفر

علماء

جناب حاجی میرزا محمود جناب حاجی میرزا داود جناب آخوند ملا محسن میرزا علینقی شیخ الاسلام

اجزاء حکومت عراق

میرزا علی اکبر خان نایب الحکومه میرزا سید ضیا سررشته دار میرزا حسینقلی منشی رحمه الله خان کلانتر

علماء جناب حاجی میرزا باقر مجتهد جناب حاجی آقا محسن

تویسرکان و ملایر

بحکومت حضرت مستطاب والا شاهزاده افخم نایب السلطنه امیر کبیر

عباسقلی خان نایب الحکومه

علماء تویسرکان

جناب میرزا همایون امام جمعه جناب آقا میرزا حسن مجتهد آقا میرزا محسن نایب الصدر میرزا عبد العلی شیخ الاسلام

سایر

حاجی میرزا رضا قلیخان کلانتر ابراهیم خان کدخدا

علما ملایر

جناب میرزا احمد جناب حاجی ملا ابراهیم امام جمعه جناب آقا سید اسمعیل شیخ الاسلام

سایر

سالار میرزا جهانبخش میرزا میرزا اسمعیل پیشکار

خراسان

استانه حضرت رضویه علی ساکنها الاف سلام و تحیه

جناب میرزا سعید خان مؤتمن الملک متولی باشی

علما و عمال و خدام آستانه متبرکه و غیرهم

جناب حاجی میرزا جعفر کلید دار جناب حاجی میرزا محسن ناظر جناب امام جمعه

جناب سلطان العلما جناب شیخ الاسلام جناب شیخ محمد رحیم جناب حاجی میرزا عزة الله

جناب آقای میرزا احمد جناب حاجی میرزا محمد جعفر جناب حاجی میرزا باقر

جناب میرزا ابو الحسن رضوی جناب شیخ عبد العزیز جناب شیخ ابو محمد

میرزا نصر الله شیرازی عمله کتابخانه مبارکه شش نفر عمله تحویلخانه چهار نفر

مباشرین امور تعمیرات پنج نفر مباشرین دار الشفاء پانزده نفر

مباشرین کارخانه نجات پانزده نفر

سایر هشتاد و دو نفر

حکومت خراسان

جناب حاجی ظهیر الدوله فرمانفرمای مملکت خراسان

سایر

پرویز میرزا نایب الایاله حاجی محمد رضا مستشار الملک میرزا علی مستوفی

حاجی میرزا ابو الفتح خان یاوری حاجی علیقلی خان ایضا حاجی جعفر قلیخان ایضا

امیرزادگان

خسرو میرزا جعفر قلی میرزا اوکتاقاان میرزا قهرمان میرزا

خوانین و غیرهم

محمد رضا خان قاجار رحیمخان ایضا حاجی هاشمخان ایضا عباسخان سرتیپ تیموری

باباخان ایضا میرزا عباسخان وکیل الدوله ایضا حسینخان خزانه محمد ولیخان ایضا

میرزا احمد خان تیموری میر محمد خان ایضا محمد ناصر خان میرزا رضا قلیخان کلانتر میرزا رضا خان مباشر احسان

سایر ولایات حاکم نشین که در قلمرو خراسان است

سرخس کلات درجز قوچان بجنورد جوین سبزوار نیشابور

سرجام ترشیز تربت حیدریه خواف باخرز جام طبس و تون قهستان سیستان

خمسه

نواب والا رکن الدوله حکمران

علینقی میرزا نایب الحکومه شکر الله میرزا رشید خان علی نقی میرزا یوسف میرزا

علما

جناب حاجی میرزا ابو القاسم مجتهد جناب میرزا عبد الواسع امام جمعه حاجی میرزا لطف الله

میرزا عبد الرحیم حاجی آقا هدایت شیخ الاسلام

عمال و اعیان

باباخان پسر مظفر الدوله رضا قلیخان وکیل الرعایا آقا هدایت الله التجار

خوانین و غیره

فتح الله خان ایل بیکی ابراهیم خان محمد صالح خان هدایت خان ایل بیکی

ساوه جزو حکومت اعتضاد الدوله

سمنان و دامغان

اعتضاد الملک حکمران

علما

جناب شیخ میرزا محمد جناب حاجی ملا علی جناب حاجی میرزا رضا دامغانی

اجزاء حکومت

اللهیار خان قاجار محمد تقی خان نور الله خان

شاهرود و بسطام

نواب عمید الدوله کیومرث میرزا حکمران

میرزا محمد تقی مستوفی علی اصغر خان ایل بیکی طایفه عجم آقا محمد کلانتر بسطام

علماء

جناب حاجی ملا محمد جناب شیخ علی اکبر جناب ملا رحیم قاضی جناب ملا رضا شیخ الاسلام

عربستان و لرستان

نواب اشرف والا حشمة الدوله حکمران

اجزاء حکومت

عبد الله میرزا نایب الایاله اسد الله خان میرزا محسن میرزا فرج الله منشی

افراسیابخان

افراسیاب خان فراشباشی هدایت الله خان ابو الفتح میرزا

عمال و اعیان

حاجی جابر خان نصرة الملک حسینقلیخان ایلخانی علیرضا خان حاکم حاویزه

شیخ المشایخ شیخ فارس خان میرزا اسد الله خان حاکم شوشتر آقا خان محمد صادق خان نایب دزفول

علماء

جناب آقا شیخ جعفر جناب حاجی سید محمد رضا جناب شیخ محمد طاهر جناب آقا سید احمد جناب آقا سید ...

لرستان

احتشام السلطنه نایب الایاله حسینقلیخان والی برخوردار خان سرتیپ امرایی

اسد خان سرهنگ مراوند عالیجان سکوند آقا رضا خان حوزکی سید محمد خان حسنوند

آزاد خان یوسفوند محمد خان کولیوند میرزا جواد مستوفی میرزا رضی مستوفی

میرزا مجید سررشته دار میرزا سید رضا میرزا حسن منشی ۲

فارس

نواب مستطاب والا احتشام السلطنه فرمانفرمای مملکت فارس

مشیر الملک پیشکار مالیات میرزا حسنعلیخان نصیر الملک میرزا علی محمد خان قوام الملک بیگلربیگی

میرزا احمد خان مؤید الملک میرزا محمد علی خان سرتیپ عبد الحسین خان

میرزا آقا خان وکیل سلطان محمد خان ایلخانی میرزا هادی معتمد

امیرزادگان

سلطان اویس میرزا احتشام الدوله حاکم بهبهان اسد الله میرزا نایب الایاله تکش میرزا

احمد میرزا نصر الله میرزا محمد رفیع میرزا ابراهیم میرزا سیاوش میرزا

۱ علماء

علماء
جناب آقا سید صادق آقا میرزا ...

آقا رضا مستوفی آقا سلطان ...

جناب حاجی شیخ یحیی امام جمعه   جناب حاجی شیخ محمد حسین شیخ الاسلام
جناب حاجی شیخ مهدی مجتهد کجوری   شیخ حسین ناظم الشریعه جناب آقا محمد جناب حاجی سید محمد حسن

تجار

حاجی محمد صادق اصفهانی   حاجی مهدی بیک   حاجی میرزا کریم

ولایات و ایلات و بلوکات که جزء قلمرو فارس و حاکم نشین است

بندر ابوشهر   لارستان   بندر عباس و شمیل و میناب   کوه کیلویه   ایلات قشقائی
ایلات عرب

بلوکات

فسا   آباده اقلید   کلرداد و ابرج   بهوم   ممسنی   حومه   کوبال   سروستان
بیضا   داراب جرد   سیلاخ   دارابجرد   اصطهبانات   کوار   کام فیروز   سرحد شش ناحیه
جویم   بید شهر   آباده طشک   خرم   فیروزآباد   قیر و کارزین   خفر   کوه مره

قزوین

نواب عضد الدوله حکمران

میرزا باقر پیشکار   حاجی محمد حسین امین الرعایا   میرزا اسمعیل خان وکیل الرعایا
میرزا محمود امین التجار   میرزا اسد الله کلانتر   میرزا نصر الله معین الرعایا

علماء و غیره

جناب میرزا محمد تقی امام جمعه   جناب میرزا بزرگ شیخ الاسلام   جناب میرزا ابو القاسم
جناب حاجی سید علی   میرزا عبد الحسین نایب الصدر   میرزا ابو القاسم خان حاکم طارم

قم

اعتضاد الدوله حکمران   محمد میرزا

علماء

جناب حاجی ملا یحیی صادق   جناب متولی باشی حضرت معصومه   جناب حاجی سید جواد   جناب ...

کاشان

میرزا محمد حسین مستوفی حاکم

علماء

جناب حاجی ملا محمد نراقی   جناب میرزا محمد صادق   جناب آقا میر عبد الکریم   جناب میرزا نصر الله امام جمعه

عمال و اعیان

میرزا هما یون   میرزا محمد علی خان   میرزا حسینعلی   محمد جعفر خان   میرزا ابو القاسم خان   میرزا محمود وکیل الرعایا

تجار

حاجی محمد حسن امین التجار   حاجی سید جعفر نطنزی   حاجی سید ابراهیم   حاجی میرزا اسد الله

کرمانشاهان و کردستان

نواب سلطان عماد الدوله حکمران کرمانشاهان و کردستان و سرحد دار عراقین

کرمانشاهان

امیرزادگان

مرتضی قلی میرزا نایب الحکومه   سلطان محمد میرزا   جلال الدین میرزا
امیر مجد الدین میرزا   سلطان ابراهیم میرزا   اسمعیل میرزا

علماء

جناب آقا محمد ابراهیم   جناب آقا محمد تقی   جناب حاجی آقا   جناب آقا اسد الله امام جمعه
جناب آقا عبد المحمد   جناب آقا حبیب الله   جناب نایب الصدر

تجار معتبر و غیره

حاجی میرزا علینقی   آقا حسن وکیل الدوله انگلیس   حاجی میرزا علی ...

ارباب قلم

میرزا ابوالقاسم مستوفی میرزا بزرگخان میرزا هاشم میرزا محمدخان
میرزا محمدحسین لشکرنویس میرزا محمد میرزا اسمعیلخان میرزا عبدالرحیم

خوانین و حکام طوایف

محمدجعفرخان ظهیرالملک حاکم زنگنه محمدحسنخان حاکم کلهر حسینخان سرتیپ حاکم گوران
عباسقلیخان حاکم کرند حاجی آقاخان حاکم احمدوند و بختوئی علیمرادخان

کردستان

نواب حشمت السلطنه بدیع الملک میرزا والی

علماء

جناب شیخ محمد فخر العلما جناب ملا محمد صادق جناب ملا لطف الله شیخ الاسلام
جناب ملا بهاء الدین امین الاسلام جناب ملا محمد شیخ الاسلام سقز
جناب ملا محمد قاضی جوانرود جناب ملا اسلم قاضی بانه جناب ملا احمد ملاباشی

اجزاء حکومت و خوانین و اعیان

میرزا اسمعیل پیشکار میرزا محمدرضا مستوفی علی‌اکبرخان شرف الملک
میرزا رضا علی دیوان بیگی حسینقلیخان والی‌زاده میرزا عبدالله امین
محمدکریمخان والی‌زاده فضل الله خان اسکندربیک کلانتر

تجار

آقا میرزا ابوطالب آقا سید اسدالله طهرانی ناظم التجار میرزا آقای گلستانی آقا فدا حاجی محمدحسین اربابی

کرمان و بلوچستان

مرتضی قلیخان وکیل الملک حکمران کرمان و بلوچستان

اجزاء حکومت

اجزاء حکومت

محمدحسنخان نایب الحکومه میرزا سید رحیم وزیر میرزا ابوالحسن منشی صادقخان سرهنگ
میرزا سید کاظم مستوفی

علماء

جناب حاجی آقا احمد جناب شیخ جلال الدین امام جمعه
جناب آخوند ملا نصرالله جناب آقا باقر جناب حاجی ابوجعفر جناب آقا سید عباس جناب حاجی محمدجعفرخان

اعیان و عمال و مباشرین

محمد زمانخان کلانتر محمدعلیخان ایلبیگی یوسفخان نایب نصرالله خان غلام پیشخدمت

بلوچستان

ابراهیمخان نایب ضابط بم و نرماشیر امیر علاودینخان ضابط جالق و دزک و سب
حسینخان ضابط مکران و سرباز و بنت و چاه بهار سعیدخان ضابط سرحد
پسندخان ضابط قلعه مکس امراو لباخان ضابط چانپ چاکرخان ضابط پشتر و فنوج و لاشار
محمدخان کلانتر بمپور

گروس

بحکومت جناب حسنعلیخان وزیر فواید

اجزاء حکومت

محمدخان حاکم بهرامخان سرتیپ فوج گروس میرزا اسدالله وزیر میرزا لطف الله مستوفی
میرزا محمدحسین سررشته‌دار نامدار بیک امین الرعایا

علماء

جناب شیخ علی اصغر مجتهد جناب آقا میرزا هادی ممتاز جناب شیخ علی مجتهد

گلپایگان و خوانسار

بحکومت جناب جلالتمآب عضد الملک

۱

حاجی محمد حسین خان قاجار حاکم   میرزا علی اصغر مستوفی دیوان بیگی
میرزا زین العابدین میرزا نصر مستوفی خانباباخان حسین خان

علماء

جناب آقا میرزا مهدی جناب میرزا محمد صادق امام جمعه جناب ملا محمد علی

علماء خوانسار

جناب حاجی میرزا جمال الدین امام جمعه جناب میرزا محمد جعفر جناب آقا میرزا سید محمد

کمره

بحکومت جناب معتمد الملک

میرزا نصرالله نایب الحکومه حاجی میرزا باباخان میرزا عبد الجواد واعظ

کنگاور

بحکومت رحمة الله خان ساری اصلان حاجی آقا سید یوسف شیخ الاسلام آقا سید غفار مدرس

گیلان

بحکومت جناب جلالتمآب معتمد الملک

میرزا مهدیخان نایب الحکومه میرزا محمد علی خان امین دیوان لاهیجانی

علماء

جناب حاجی ملا محمد علی امام جمعه جناب میرزا عبد الباقی

مستوفیان و غیرهم

میرزا عبد الوهاب مستوفی میرزا محمود مستوفی میرزا ابراهیم ولد ملک الاطبا میرزا [illegible]

بلوکات گیلان

کوچ اصفهان شفت طالش دولاب تولم اسالم و کرگانرود دنبون رودبار
[illegible] انزلی

مازندران

مازندران

بحکومت جناب جلالتمآب عضد الملک

میرزا مسیح نایب الحکومه میرزا شکرالله مستوفیان میرزا زکی میرزا سید تقی میرزا علی مستوفی میرزا [illegible]

علماء

جناب حاجی ملا محمد حجة الاسلام جناب آقا شیخ جعفر جناب آخوند ملا عبد الرحمن جناب حاجی [illegible]

اعیان

محمد علیخان دیوان بیگی میرزا مهدیخان منشی مهام خارجه میرزا آقابزرگ میرزا آقا منشی

ولایات و بلوکات مازندران

محال ثلثه آمل اشرف کلباد (هزارجریب) بالارستاق پائین رستاق
پشتکوه دودانکه بندپی بارفروش

محلات

بحکومت جناب معتمد الملک   میرزا نصرالله نایب الحکومه

نطنز

بحکومت نواب والا احتشام السلطنه

میرزا محسن پیشکار جناب میرزا محمد سعید امام جمعه جناب میرزا عبد الرسول شیخ الاسلام

همدان

نواب مستطاب والا عز الدوله عبد الصمد میرزا حکمران

میرزا سید ابراهیم مستوفی پیشکار   میرزا حسن خان

امیرزادگان

جناب حاجی میرزا جناب حاجی محمد میرزا جلال الدین میرزا مظفر الدین میرزا ابوالسیف خان سیف الدین میرزا

علما

جناب حاجی میرزا عبدالصمد ضیح جناب حاجی میرزا یکما جناب آقا علی جناب حاجی میرزا علینقی

خوانین و اعیان

علیخان حاجیلو کریمخان خدابنده‌لو نورعلیخان حاجیلو حاجی میرزا ابراهیم الزمان

میرزا ابوالحسن میرزا موسی میرزا احمد

یزد

بحکومت جناب جلالتمآب معتمدالملک

حسینقلیخان سعدالملک وزیر و نایب الحکومه

علما

جناب نواب میرزا صادق رضوی جناب حاجی ملا محمد جناب آقا محمد جعفر

جناب میرزا محمدتقی جناب میرزا محمدرضا جناب شیخ محمدحسن سبزواری جناب ملا باقر اردکانی

جناب حاجی ملا میرزا محمد دوغائین

سایر

محمدحسنخان نایب الحکومه

میرزا محمد مستوفی میرزا حسینقلیخان حاکم اردکان حسینقلیخان ضابط نائین

امیرقلیخان ضابط شهربابک

اروپ

دولت آستریه و مجارستان

فرانسوا ژوزف امپراطور این دولت بواسطهٔ استعفا فردینان اول عموی خویش بتاریخ دوم دسامبر ماه سنهٔ هزار و هشتصد و چهل و هشت مطابق سنهٔ هزار و دویست و شصت و پنج هجریه بر تخت سلطنت نمسه جلوس نمود

امپراطور مزبور پسر فرانسوا شارل است بتاریخ هجدهم ماه او سنهٔ هزار و هشتصد و سی مطابق سنهٔ هزار و دویست و چهل و شش هجری متولد شد زوجهٔ او

الیزابت

الیزابت دختر ماکس میلین که از شاهزادگان باویر است در بیست و چهارم ماه دسامبر سنهٔ هزار و هشتصد و سی و هفت مطابق سنهٔ هزار و دویست و پنجاه و سه هجری متولد گردید (امپراطور کاتولیکی مذهب است) ولیعهد شاهزاده رودلف است در بیست و یکم اوت سنهٔ هزار و هشتصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق سنهٔ هزار و دویست و هفتاد و پنج هجری متولد شد

١٨٥٨

صدراعظم و وزیر امور خارجهٔ این دولت کنت اندراسی است پای تخت نمسه ویانه است جمعیت شهری و نظامی ششصد و سی و دو هزار و چهارصد و نود و چهار نفر

پای تخت مجارستان پست است جمعیت دویست و یکهزار و نهصد و پانزده نفر موافق ثبت سنهٔ هزار و هشتصد و شصت و نه مسیحی مطابق سنهٔ هزار و دویست و هشتاد و شش هجری

سطح ممالک آستریه و توابع آن سیصد هزار و دویست و سی و دو کیلومتر مربع موازی پانصد و شصت و پنجکرور جریب هزار ذرعی است

و سطح ممالک مجارستان و توابع آن دویست و هشتاد و شش هزار و ششصد و چهارده کیلومتر مربع موازی پانصد و چهل و پنجکرور جریب هزار ذرعی است

من حیث المجموع سطح تمام خاکیکه در تصرف دولت نمسه است با انضمام سطح ولایات حدود خاک مجارستان ششصد و بیست هزار و چهارصد کیلومتر مربع موازی هزار و صد و هفتاد و نه کرور جریب هزار ذرعی است

جمعیت کل نمسه و مجارستان و ولایات سرحدیه من حیث المجموع هفتاد و یک کرور و صد و هفتاد و هفت هزار و چهارصد و پنجاه و پنج نفر است

مذهب مسیحی با انواع شعبات آن میان رعایای نمسه و مجارستان متداول است

خرج

دخل دولت آستریه در سنهٔ هزار و هشتصد و هفتاد و دو و هفتصد و پانزده کرور و دویست و بیست و هشت هزار و دویست و چهل فلورن بود و مبلغ پنجاه و دو هزار و ششصد و نود و چهار فلورن بر دخل افزون بود

و دخل مجارستان در سنهٔ یکهزار و هشتصد و هفتاد مبلغ متجاوز از سیصد

ایه

هجده کرور فلورن وخرج سیصد ونود وچهار کرور دکری بود
قرض دولت نمسه سوای مجارستان در سنه هزار وهشتصد وهفتاد و
یک چهار هزار وصد ونود ودو کرور فلورن بود
استعداد عسکریه تمام رعیت این دولت بخدمت نظامی مجبوراست عدد
قشون بری این دولت سواسرکرده ومرتب در وقت صلح دویست وچهل و
شش هزار وششصد ونود وپنج نفر است
وهنگام جنگ هشتصد وبیست ودو هزار وصد وهفتاد ودو نفر
استعداد بحری مرکب است از شصت وهشت فروند کشتی تجارتی وبادی تعداد
عمله جات بحریه در جنگ یازده هزار وپانصد وسی ودو نفر است
عدد کشتی تجارتی دولت نمسه هفت هزار وهشتصد وهشتاد ونه فروند است
که بعضی تجارتی وبرخی بادی هستند
محصول معدنی طلا نقره زیبق مس سرب آهن جواهر نمک طعام
سنگ مرمر با انواع سنگ دیگر وخاک چینی وغیره محصول نباتی گندم برنج
شاهدانج پنبه تنباکو زعفران روناس میوه جات شراب وچوبهای
مختلفه بجهت تجاریه وغیره حیوانات اسب حیوانات شاخدار طیور و
وحوش زنبور عسل ماهی
محصول صنعتی وتجارتی اقسام اسلحه آهن خشکه آهن شمش برنج آینه
شیشه آلات چینی عسل موم دواهای مختلفه کره پنیر نمک چرم
پشم بافته زنجیره پارچه های لطیف بریشمی کتان چیت پارچه های پشمینه
ماهوت مروارید بدل کالسکه کماچه پیانو معدنی آب ترپاک

دولت اسپانیا

در اواخر سنه هزار ودویست ونود ویک ماه شوال سرانو وجمعی دیگر که در
پای تخت جمهوریه وضع کرده بودند دن الفنس پسر ایزابل ملکه سابقه اسپانیا را
برای سلطنت منتخب کردند واورا الفنس دوازدهم خواندند
پای تخت مادرید جمعیت سیصد هزار نفر
جمعیت کل اسپانیا سی وسه کرور دو کری است
وسطح آن پانصد وهفت هزار وسی وشش کیلومتر مربع موازی نهصد و
شصت وسه کرور جریب است
جمعیت توابع ولواحق اسپانیا دوازده کرور وسیصد وهفتاد وهشت هزار و
پانصد وچهل ویک نفر که مذهب کاتولیک وغیره دارند
سطح سیصد ودو هزار وهشتصد وشصت وشش کیلومتر مربع موازی پانصد و
هفتاد وپنج کرور جریب هزار ذرعی است
مداخل در سنه هزار وهشتصد وهفتاد ودو هزار وصد وهفتاد و هفت
کرور ودو کری پزتا بود وخرج هزار ودویست وپنجاه وچهار کرور دو کری پزتا
قرض در سنه هزار وهشتصد وهفتاد پنج هزار وسیصد وهشتاد ودو پزتا و
کری بود
استعداد بری موافق قانون سنه هزار وهشتصد وهفتاد باید دویست ونود و
پنج هزار نفر باشد استعداد بحری در غره ژانویه سنه هزار وهشتصد و
هفتاد مرکب بود از صد وبیست وسه فروند کشتی جنگی

عدد کشتی تجارتی در سنه هزار و هشتصد و شصت و هفت چهار هزار و پانصد و چهارده فروند بود

محصول معدن طلا آهن مس سرب زیبق کوکود زاج اشتمون

محصول نباتی شراب میوه جوبات زیتون زعفران برنج چوب پنبه چوب تجاری

حیوانات اسب قاطر گوسفند خوک وحوش زنبور عسل کرم ابریشم

محصول تجارتی و صنعتی پشم ابریشم ماهوت طناب شراب روغن موم عسل شوکولا سود قلیا میوه جات خشک زیتون ماهی دودی آیینه چینی کاغذ شمع صابون

دول معتبرهٔ المان باد

فردریک گیلیوم فرمان فرمای باد پسر شارل لیوپلد در نهم سپتامبر سنهٔ هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی مطابق سنه هزار و دویست و چهل و یک هجری متولد شد یوم پنجم سپتامبر سنه هزار و هشتصد و پنجاه و شش مطابق سنه هزار و دویست و هفتاد و سه بر تخت ریاست جلوس نمود و در بیستم سپتامبر سنه هزار و هشتصد پنجاه و شش مطابق سنه هزار و دویست و هفتاد و سه با لوئیز دختر گیلیوم اول پادشاه پروس عقد ازدواج بست (مذهب او پروتستانی است)

فردریک گیلیوم ولیعهد است که در نهم ژوئیه سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هفت مطابق سنه هزار و دویست و هفتاد و چهار متولد شد

پای تخت کارلس روه جمعیت سی و دو هزار و چهار نفر

جمعیت باد در سنه هزار و هشتصد و هفتاد و یک دو کرور و چهار صد و شصت و یکهزار و چهار صد و بیست و هشت نفر بود مذهب پروتستانی دارند و وسعت خاک سه کرور ذرع مربع

دخل در سنه هزار و هشتصد و هفتاد و دو و سنه هزار و هشتصد و هفتاد و سه هفتاد و دو پنجکرور و بیست و نه هزار و کسری فلورن بود و خرج مطابق دخل بود

قرض در سنه هزار و هشتصد و هفتاد و دو شصت و هفت کرور و کسری فلورن بود

استعداد عسکریه باد در جزو قشون المان محسوب است

باویر

لوی دوم پادشاه باویر بیست و پنجم اوت سنه هزار و هشتصد و چهل و پنج مسیحی مطابق سنه هزار و دویست و شصت و دو متولد شده یوم دهم مارس سنه هزار و هشتصد و شصت و چهار مطابق سنه هزار و دویست و هشتاد و یک که هنگام فوت ماکزیملین ثانی پدر او بود بر تخت سلطنت جلوس نمود (کاتولیکی مذهب است)

پای تخت مونیک جمعیت صد و هفتاد هزار و ششصد و هشتاد و شش نفر

جمعیت باویر در سنه هزار و هشتصد و هفتاد و یک نه کرور و دویست و شصت و یکهزار و چهار صد و دو نفر بوده که مذهب کاتولیک و پروتستان داشتند

وسعت آن هفت هزار و پانصد و بیست کیلومتر مربع موازی چهار ده کرور جریب هزار ذرعی

دخل در سنه هزار و هشتصد و هفتاد و دو و سه صد و چهل و نه کرور و دو چهار صد و شصت و نه هزار و ششصد و سی و پنج فلورن بود

خرج مطابق دخل بود   قرض دولت در آخر سنه هزار و هشتصد و شصت و نه هشتصد و
پنجاه کرور و کسری فلورین بود
قشون اینها هم در جزو عسکر آلمان محسوب است

پروس

فردریک گیلیوم اول لوی پسر فردریک گیلیوم ثالث در بیست و دوم ماه مارس
سنه هزار و هفتصد و نود و هفت مطابق سنه هزار و دویست و دوازده متولد شد
یوم دوم ژانویه هزار و هشتصد و شصت و یک مطابق هزار و دویست و هفتاد و هشت
که برادرش فردریک گیلیوم چهارم فوت شد به تخت سلطنت پروس جلوس نمود و در
هزار و هشتصد و هفتاد و یک سلاطین دول جزو آلمان را باو تفویض کردند (کاتولیکی   امپراطوری کل آلمان
مذهب است) در حبالهٔ اوگوستا دختر فرمان فرمای ساکس و یمار در سلخ سپتامبر
هزار و هشتصد و یازده مطابق هزار و دویست و بیست و شش و در یازدهم ژون هزار و   متولد شد
هشتصد و بیست و نه مطابق هزار و دویست و سی و هشت   [illegible] پادشاه
پروس درآمد
فردریک گیلیوم ولیعهد است که در هیجدهم اکتبر هزار و هشتصد و سی و یک مطابق هزار و
دویست و چهل و هفت متولد شده و در بیست و پنجم ژانویه هزار و هشتصد و پنجاه و
هشت مطابق هزار و دویست و شصت و پنج ماری لوئیز دختر ملکهٔ انگلستان را بزوجیت
درآورد   صدر اعظم دولت آلمان که صدارت عظمی پروس نیز با اوست
مسیو بیسمارک معروف است که بلقب شاهزادگی مفتخر گشته است پایتخت برلن جمعیت در
هزار و هشتصد و هفتاد و یک متجاوز از هشتصد هزار نفر بود

جمعیت

جمعیت پروس و توابع آن در هزار و هشتصد و هفتاد و یک چهل و نه کرور و صد و نود و
سه هزار و کسری بود
سطح آن سیصد و پنجاه و دو هزار و صد و نود و چهار کیلومتر مربع و اهالی شصت و
شصت و نه کرور و [illegible] هزار [illegible] است و غالب اهالی پروس بعضی پروتستان و برخی
کاتولیک و پاره یهودند دخل دولت پروس و توابع آن در هزار و هشتصد و
هفتاد و سیصد و هفتاد و چهار کرور و پنجاه و هشت هزار و سیصد و چهل طالر است
خرج مطابق دخل است
قرض این دولت چهارصد و پنجاه و نه کرور و دویست و ده هزار و کسری طالر است
استعداد عسکریه دولت پروس در جزو استعداد عسکریه آلمان مذکور میشود
محصول معدنی خاک پروس از این قرار است آهن زغال مس سرب زرنیخ گوگرد
زیبق زاج انتیمون شوره مرمر انواع سنگها خاک چینی وغیره
محصول نباتی گندم کنگران برنج شاهدانه بزرک پنجک روناس زعفران
سیب زمینی میوه‌جات شراب انگور چوب تجارتی کهربا تنباکو
حیوانات اسب گاو گوسفند بز خوک طیور وحوش از قبیل شکار گوزن
خرس خوک جنگلی روباه سگ آبی ماهی
محصول صنعتی و تجارتی کتان پشمینه پارچه [illegible] ماهوت کرباس ابریشم
چرم کاغذ طناب موم عسل شیشه آلات چینی اشیاء آهنی و برنجی انواع
اسلحه باروط چوب تجارتی
مسکرات تنباکو [illegible] پروس عطر کلن ساعت کالسکه لباس ساز

ساكس

ژان پادشاه ساكس دوم ماه دسامبر هزار وهشتصد وهفتاد وسه مطابق هزار ودويست ونود
نود فوت كرد پسرش فردريك كه در بيست وسيم ماه اپريل هزار وهشتصد وبيست وهشت
مطابق هزار ودويست وچهل وچهار متولد شد بر تخت جلوس نمود ودر هزار وهشتصد و
پنجاه وسه مطابق هزار ودويست وهفتاد كارولين دختر شاهزاده وازا را بحباله نكاح
در آورد (كاتوليك است)

برادران او فردريك وژان نام دارند

پاى تخت درسدا است جمعيت در هزار وهشتصد وهفتاد ويك صد وهفتاد و هفت
هزار وكسرى نفر بود

جمعيت ساكس در هزار وهشتصد وهفتاد ويك پنجكرور ودو پنجاه وشش هزار ودويست وچهل
چهار نفر بود كه مذهب پروتستان وكاتوليك وغيره دارند سطح هزار وچهارصد وبيست كيلومتر
مربع موازى دو كرور ونيم جريب هزار ذرعى است

دخل در ۱۸۷۳ بيست وهفت كرور وصد وپنجاه ودو هزار ونهصد ونوزده تالر بود

خرج مطابق دخل است

قرض دويست وسى ودو كرور ودويست وپنجاه وسه هزار وچهارصد تالر بود

اردوى المان مركب است از قشون ساكس

ورتمبرغ

شارل اول پسر گيليوم اول در ششم مارس هزار وهشتصد وبيست وسه مطابق
هزار ودويست وچهل ويك متولد شد يوم بيست وپنجم ژون هزار وهشتصد و
شصت وچهار مطابق هزار ودويست وهشتاد ويك بر تخت سلطنت جلوس نمود
ودر سيزدهم ژوليه هزار وهشتصد وچهل وشش مطابق هزار ودويست وشصت و
سه اولگا دختر نيكلاى اول امپراطور روسيه را بزوجيت خويش در آورده

پاى تخت اشتوتكارد جمعيت در هزار وهشتصد وهفتاد ويك نود هزار وهشتصد و
بيست وسه نفر بود

جمعيت كل سه كرور وسيصد وهجده هزار وپانصد وچهل ويك نفر بود سطح خاك
هزار ونهصد وبيست كيلومتر مربع موازى سه كرور ونيم جريب هزار ذرعى است

دخل چهل وهشت كرور وسيصد وشصت هزار وپانصد وپنجاه ويك فلورن بود

خرج مطابق دخل است

قرض در هزار وهشتصد وهفتاد ودو سيصد وپنجاه وهشت كرور وشصت ونه هزار و
پانصد ونود وپنج فلورن

اردوى سيزدهم المان مركب است از قشون ورتمبرغ

قشون كل المان در صلح مركب است از چهارصد ودو هزار ودويست وپنجاه ونه نفر
سرباز وشاگرده هزار ونهصد وشصت ويك نفر صاحب منصب ونود وچهار هزار و
هفتصد وپنجاه وهشت راس اسب ودر جنگ دو كرور ودو دويست وهفتاد هزار و
پانصد وهفتاد وپنج نفر سرباز وسى هزار وهشتصد وبيست ودو نفر صاحب منصب و
دويست وهشتاد وسه هزار وصد وسى وهفت راس اسب ودر جنگ با فرانسه
دولت المان دو كرور وسيصد وپنجاه هزار ونهصد وهشتاد وپنج نفر قشون

و دویست و شصت و سه هزار و هفتصد و سی و پنج راس اسب داشت

دولت انکلستان و ایرلند

ویکتوریا دختر شاهزاده دوک که چهارمین پسر ژرژ ثالث پادشاه انکلیس بود بعد از فوت کیلیوم چهارم عموی خویش روز بیستم ژوئن هزار و هشتصد و سی و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و پنجاه و سه هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود و در دهم فوریه هزار و هشتصد و چهل مطابق هزار و دویست و پنجاه و شش البرت را که از شاهزادگان ساکس کوبورغ بود بشوهری قبول نمود (پروتستانی مذهب است)

ولیعهد البرت پرنس دوگال است در دهم مارس هزار و هشتصد و شصت و سه مطابق هزار و دویست و هشتاد الکساندرا دختر کریستیان نهم پادشاه دانمارک را بزوجیت خویش در آورد

صدر اعظم مسیو دیزرائلی دیسرائلی

پای تخت انکلستان لندن است جمعیت متجاوز از هشت کرور پایتخت ایرلند دوبلن است جمعیت در سنه هزار و هشتصد و هشتاد و یک دویست و چهل و نه هزار و هفتصد و بیست و دو نفر بود

جمعیت انکلیس و ایرلند و اسکاتلند شصت و دو کرور و سیصد و هفده هزار و دو کری نفر است

وسطح هر سه سیصد و پانزده هزار و ششصد و چهل کیلومتر مربع موازی ششصد کرور جریب هزار ذرعی است

جمعیت جزایر و ممالک خارجه که محکوم دولت انکلیس است سیصد و چهل و دو کرور و دو صد و ده هزار نفر

وسطح آن چهل و یک کرور و بیست و شش هزار و هشتصد و هشتاد کیلومتر مربع موازی سه هزار و چهارصد و سی و نه کرور جریب هزار ذرعی

جمعیت

جمعیت قسمت خاک هند که تعلق بانکلیس دارد سیصد و نوزده کرور و دویست هزار و کسری نفر است

وسطح آن چهار کرور و سیصد و پنجاه و نه هزار و سیصد و ده کیلومتر مربع موازی چهار هزار و هشتصد و چهل و دو کرور جریب است دخل دولت انکلیس در هزار و هشتصد و هفتاد و سه صد و چهل و سه کرور و بیست و پنج هزار لیره بود

و خرج صد و چهل و دو کرور و سیصد و سیزده هزار لیره است

قرض دولت انکلیس در هزار و هشتصد و هفتاد و دو هزار و پانصد و هشتاد و سه کرور و دو سیصد و نود هزار و هفتصد و هشتاد لیره بود

استعداد بری که در هزار و هشتصد و هشتاد و سه داشت اصل و نود و شش هزار و ششصد و شش نفر بود و در غره ژانویه هزار و هشتصد و هفتاد و دو سیصد و پنجاه و هشت فروند کشتی جنگی در دریا داشت بیست و پنج فروند هم میساختند

محصول معدنی نقره مس آهن قلع روی سرب مهر ذغال سنگ

محصول نباتی گندم کنگران دوسر نورک شاهدانه سبزیالات پیچک چمن

حیوانات گاو گوسفند اسب خوک بز طیور وحوش ماهی

محصول تجارتی و صنعتی ماهوت کتان پارچهای ریسمانی پوست کاغذ خشکم چاقو الات انواع ادوات صنعتی سوزن یخچال پنیر آبجو تنباکو افشره اشعر هند و چین

دولت ایطالیا

ویکتور امانوئل ثانی در چهاردهم مارس هزار و هشتصد و بیست مطابق هزار و دویست و سی و شش هجری متولد شده روز بیست و سیم مارس هزار و هشتصد و چهل و نه مطابق

هزار و

هزار و دویست و شصت و شش که پدرش شارل البرت از سلطنت استعفا کرد بر تخت سلطنت
ساردن جلوس نمود و در هفدهم مارس هزار و هشتصد و شصت و یک مطابق هزار و
دویست و هفتاد و هشت سلطنت ایطالیا باو تفویض شد با ماری دختر ارشیدوک رنیر شاهزاده
خانواده امپراطوری استریه که در دوازدهم اوریل هزار و هشتصد و چهل و دو مطابق هزار و
دویست و پنجاه و هشت بحباله نکاح او درآمده و در بیستم ژانویه هزار و هشتصد و پنجاه و پنج
مطابق هزار و دویست و هفتاد و دو فوت شد

همبر پرنس والیعهد است که در چهاردهم مارس هزار و هشتصد و چهل و چهار مطابق هزار و دویست و
شصت متولد گشته و در بیست و دوم اوریل هزار و هشتصد و شصت و هشت مطابق هزار و دویست و
هشتاد و پنج مارگریت دختر فردینان شاهزاده ساوو را بعقد خود درآورده و از این وصلت در
یازدهم نوامبر هزار و هشتصد و شصت و نه مطابق هزار و دویست و هشتاد و شش یک پسر بوجود آمده
که ویکتور امانوئیل نام دارد

پای تخت رم است جمعیت در هزار و هشتصد و هشتاد و یک دویست و چهل و چهار هزار و چهارصد و
هشتاد و چهار نفر بود در عمارات واتیکان این شهر پاپ رئیس مذهب کاتولیکی مسکن دارد

جمعیت ایطالیا در هزار و هشتصد و هشتاد و یک بیست و سه کرور و دویست و شانزده هزار و هشتصد و
نه نفر بود مذهب کاتولیک دارند

سطحش دویست و نود و شش هزار و دویست و ده کیلومتر مربع مساوی پانصد و چهل کرور جریب هزار
ذرعی است

دخل در هزار و هشتصد و هفتاد و دو دو هزار و پانصد و هفتاد و چهار کرور و سیصد و پنجاه و دو
هزار و پانصد و نود فرنک

خرج سه هزار و دویست و بیست کرور و سیصد و هفتاد و هشت هزار و هفتاد و دو فرنک

متاع

متاع خرج در هزار و هشتصد و هشتاد و دو هشتصد و هفت کرور و دویست و سی و هشت هزار و چهارصد و
شصت و دو فرنک

قشون در جنگ هشتصد و پنجاه هزار نفر است

در هزار و هشتصد و هشتاد و دو هشتاد و شش کرور و کشتی جنگی داشت

محصول معدن طلا نقره آهن مس سرب سرمه گوگرد زغال سنگ زاج محصول نباتی
گندم برنج میوه جات شراب علف شاهدانه پنبه قند تنباکو زعفران زیتون
حیوانات اسب گاو گوسفند خوک وحوش طیور کرم ابریشم ماهی محصول تجارتی
و صنعتی روغن عسل موم ابریشم کتان پارچه ابریشمی و پنبه شاهدانه عطر
انواع اغذیه که با او در ترنجبین میشود پنیر کاغذ تار کمانچه مصنوعات طلا کاری خاتم
میوه خشک مربا الات صابون وغیره

دولت بلژیک

لئوپلد ثانی پسر لئوپلد اول در نهم اوریل هزار و هشتصد و سی و پنج مطابق هزار و دویست و
پنجاه و یک هجری متولد شد در دهم دسامبر هزار و هشتصد و شصت و شش مطابق هزار و دویست و
هشتاد و سه بر تخت جلوس نمود و در بیست و یکم اوت هزار و هشتصد و پنجاه و سه مطابق هزار و
دویست و هفتاد با ماری دختر ارشیدوک ژوزف که از شاهزادگان خانواده امپراطوری نمسه است
عقد ازدواج بست (کاتولیکی است)

اولاد او لوئیز و استفانی هستند

پای تخت بروکسل جمعیت در هزار و هشتصد و شصت و نه صد و هفتاد و یک هزار و سیصد
هفتاد و هفت نفر بود

جمعیت

جمعیت کل در هزار و هشتصد و هفتاد ده کرور و هشتاد و هفت هزار و صد و پنجاه بود که مذاهب مختلفه دارند

سطح بیست و نه هزار و چهارصد و پنجاه و پنج کیلومتر مربع موازی پنجاه و دو کرور جریب هزار ذرعی است

دخل در هزار و هشتصد و هفتاد و دو سیصد و هفتاد و هفت کرور و چهارصد و چهار ده هزار فرنک

خرج سیصد و شصت و شش کرور و چهارصد و بیست و چهار هزار و صد و بیست فرنک

قرض در هزار و هشتصد و هفتاد و یک هزار و ششصد و هشتاد و شش کرور و دویست و بیست و چهار هزار و ششصد و شصت و چهار فرنک

استعداد بری نود و نه هزار و هشتصد و چهل و هفت نفر

محصول تجارتی و صنعتی ریسمان کتان پارچه مشبک چیت پارچه ابریشمی کلابتون آب جو روغن کالکه چاپ صابون جعبه ماهی خشک وغیره

دولت پرتوغال

لوئی دوم پسر و یکم اکتبر هزار و هشتصد و سی و هشت مطابق هزار و دویست و چهل و چهار هجریه متولد شد روز یازدهم نوامبر هزار و هشتصد و شصت و یک مطابق هزار و دویست و هفتاد و هشت که برادرش پطر پنجم فوت شد بر تخت سلطنت جلوس نمود و در ششم اکتبر هزار و هشتصد و شصت و دو مطابق هزار و دویست و هفتاد و نه با ماری دختر ویکتور امانوئل ثانی پادشاه ایطالیا عقد ازدواج بست (که کاتولیکی است)

پرنس شارل فردیناند ولیعهد است که در بیست و هشتم سپتامبر هزار و هشتصد و شصت و سه

میلادی

مطابق هزار و دویست و هشتاد متولد شد

پای تخت لیزبن جمعیت در هزار و هشتصد و شصت و سه مطابق هزار و دویست و هشتاد دویست و بیست و چهار هزار و دویست و شصت و سه نفر

جمعیت پرتوغال و جزایر محکومه در هزار و هشتصد و هفتاد و یک شانزده کرور و دویست و چهل و یک هزار و دویست و یکم بود

وسطح اصل پرتوغال هشتاد و نه هزار و سیصد و پنجاه و پنج کیلومتر موازی صد و هفتاد کرور جریب هزار ذرعی است

وسطح جزایر سه هزار و سیصد و نود و شش کیلومتر مربع موازی شصت و پنج کرور جریب هزار ذرعی

دخل در هزار و هشتصد و سی و شش کرور و چهارصد و شصت و چهار هزار و سیصد و نود و چهار میلیون بود هفتاد و دو

خرج چهل و دو کرور و سیصد و هفتاد و شش هزار و ششصد و بیست و نه میلیون

قرض در هزار و هشتصد و هفتاد ششصد و نود کرور و دویست و نود هزار و هشتصد و یازده میلیون

قشون در جنگ سوا صاحب منصب هفتاد هزار و ششصد و هشتاد و هفت نفر

در هزار و هشتصد و هفتاد و یک چهل و پنج فروند کشتی جنگی بود

محصول معدن طلا نقره مس آهن سرب شوره سنگ

محصول نباتی گندم اعلا چوب پنبه کنگران میوه جات زیتون انجیر شراب

حیوانات گاو گوسفند بز قاطر کرم ابریشم زنبور عسل

محصول تجارتی و صنعتی ماهوت پنبه پارچه یراق اسلحه حلبی سنگ کاغذ شیشه ابریشم میوه خشک مرکبات روغن برنج علف شاهدانه نوک قهوه کل

کشتی

کتبی نخد بله و غیره

دولت پابا

کهلاند بنز منیامند گیلیوم ثالث پرگیلیوم ثانی

در نوزدهم فوریه ۱۸۱۷ مطابق ۱۲۳۲ متولد شد روز هفدهم مارس ۱۸۴۹ مطابق ۱۲۶۶ بر تخت سلطنت جلوس نمود و در هیجدهم ژون ۱۸۳۹ مطابق ۱۲۵۵ با صوفی دختر گیلیوم اول پادشاه ورتمبرغ عقد زناشوئی بست

پرنس گیلیوم نیکلا ولیعهد است که در چهارم سپتامبر ۱۸۴۰ مطابق ۱۲۵۶ متولد شد

پای تخت امستردام جمعیت در ۱۸۶۹ دویست و شصت و چهار هزار و ششصد و چهل و نه نفر

جمعیت پی با هفت کرور و صد و هجده هزار و شانزده نفر

سطح سی و دو هزار و هشتصد و سی و نه کیلومتر مربع موازی شصت و یک کرور جریب هزار ذرعی است

جمعیت توابع در ۱۸۷۰ چهل و شش کرور و چهار صد بیست و چهار هزار نفر بود

سطح سه کرور و دویست و چهل و هشت هزار و سیصد هفتاد و پنج کیلومتر مربع موازی ششصد هزار و سیصد و هفتاد و چهار کرور جریب هزار ذرعی است

ولایاتی که در افریقیه داشت در ۱۸۷۲ به دولت انگلیس واگذار کرد

دخل در ۱۸۷۲ صد و هفتاد و شش کرور و سیصد هفتاد و هفت هزار و دویست و پنجاه و نه فلورن هلاند بود

خرج صد و نود و سه کرور و سیصد هفتاد و سه هزار و نود و دو فلورن خرج و دخل ولایات خارجه علیحده است

قرض در ۱۸۷۲ هزار و نهصد و سی و یک کرور و سیصد و هفتاد و هفت هزار و سیصد و بیست و شش فلورن

استعداد بری شصت و یک هزار و هشتصد و چهار ده نفر کشتی جنگی در ۱۸۷۲ صد و نود فروند

محصول تجارتی و صنعتی کره پنیر کتان ماهوت مشبک کاغذ چرم ماهی و نمک زده ادویه آب جو عرق حبوبات و غیره

دولت دانمارک

کریستیان نهم پسر فردریک امیر شلسویک هلشتین در هشتم اوریل هزار و هشتصد و هیجده مطابق هزار و دویست و سی و پنج متولد شد روز پانزدهم نوامبر هزار و هشتصد و شصت و سه مطابق هزار و دویست و هشتاد که فردریک هفتم پادشاه دانمارک فوت شد بر تخت سلطنت جلوس نمود و در بیست و ششم مه هزار و هشتصد و چهل و دو مطابق هزار و دویست و پنجاه و هشت با لوئیز دختر گیلیوم امیر الامراء هس کاسل عقد زناشوئی بست

پرنس کریستین ولیعهد است که در سیم ژون هزار و هشتصد و چهل و سه مطابق هزار و دویست و پنجاه و نه متولد شد لوئیز دختر شارل پانزدهم پادشاه سوید و نروژ را به زوجیت داده‌اند

پای تخت کوپنهاک جمعیت دو هزار و هشتصد و هفتاد صد و هشتاد و یک هزار و دویست و نود و یک نفر جمعیت کل دو هزار و هشتصد و هفتاد سه کرور و دویست و هشتاد و چهار هزار و هفتصد و چهل و یک نفر که مذهب لوتری و پروتستان و غیره دارند جمعیت توابع صد و بیست و هفت هزار و چهار صد نفر بود

سطح دانمارک سی و هشت هزار و دویست و سی کیلومتر مربع موازی هشتاد و سه کرور جریب هزار ذرعی و سطح توابع هزار و هشتصد و نود و نه کیلومتر مربع موازی سی و شش

کرور جریب است

دخل دو سه هزار و هشتصد و هفتاد و سه چهل و هشت کرور و چهار صد و هفتاد هزار و سیصد و پنجاه دیکون الو

خرج چهل و نه کرور و سیصد هفتاد و نه هزار و هشتصد و سی و هفت دیکس دالو

قرض دو هزار و هشتصد و هفتاد و یک و دویست و سی و چهار کرور و پنجاه و هشت هزار و سیصد و شصت و هفت هیکس دالو

استعداد بری در جنگ پنجاه و دو هزار و ششصد و پنجاه و شش نفر

استعداد بحری سوای کشتی بادی سی فروند کشتی جنگی آهنی و غیر آهنی است با سیصد و دوازده عراده توپ

دولت روس

الکساندر ثانی در بیست و نهم اوریل هزار و هشتصد و هجده که مطابق هزار و دویست و سی و چهار متولد شد روز دوم مارس هزار و هشتصد پنجاه و پنج مطابق هزار و دویست و هفتاد و دو که هنگام فوت پدرش امپراطور نیکلای اول بود بر تخت امپراطوری روسیه جلوس نمود و در بیست و هشتم اوریل هزار و هشتصد و چهل و یک مطابق هزار و دویست و پنجاه و هفت با ماری الکساندرونا دختر فرمانفرمای هسن عقد ازدواج بست (مذهب عیسوی یونانی دارد) هش

پرنس الکساندر ولیعهد است که در نهم مارچ هزار و هشتصد و شصت و شش مطابق هزار و دویست و هشتاد و سه با ماری دختر کوچک پادشاه دانمارک عقد نکاح بست

صدر اعظم پرنس گورچاکف

پای تخت پطرزبورغ جمعیت دو هزار و هشتصد و شصت و نه مطابق هزار و دویست و هشتاد و شش ششصد و شصت و هفت هزار و بیست و شش نفر

جمعیت خاک روسیه با توابع در هزار و هشتصد و شصت و هفت هشتاد و سه کرور و چهار بیست و پنج هزار و چهار صد و بیست و هشت نفر

وسعت آن چهل و یک کرور و سیصد چهل هزار کیلومتر مربع موازی صد و پنجاه و شش هزار و چهار صد و چهل و پنج کرور جریب هزار ذرعی مذهب عیسوی یونانی و کاتولیک و رومن و ارمنی و پروتستانی و یهود و بت پرستی و اسلام میان رعایا روسیه متداول است

دخل در هزار و هشتصد و هفتاد مطابق هزار و دویست و هشتاد و هفت نهصد و نود و چهار کرور و دویست و نود و هفت هزار و هشتصد و دو منات

خرج نهصد و نود و سه کرور و سیصد سیزده هزار و پانصد و هشتاد و یک منات

قرض چهار هزار کرور و چهار صد و چهارده هزار و سیصد و چهل و پنج منات

موافق رسم جدید که دولت اختیار کرده عدد قشون بری سوای صاحب منصب کرور و دویست و پنجاه و سه هزار و سیصد و نود نفر

استعداد بحری در هزار و هشتصد و هفتاد و یک دویست و شصت و یک فروند کشتی جنگی بود

محصول معدن طلا نقره مس آهن مرمر نمک بلور مروارید سنگ

محصول نباتی گندم جو دوسر زرت علف شاهدانه بزرک تنباکو پنبه کتان قلبا چوب میوه دوید چای علوفه

حیوانات گاو وگوسفند اسب گوزن شتر وحوش حیوانات پوست
شلاله خوك ماهی بحریه وشطی طیور خانگی واهلی
محصول تجارتی وصنعتی پوست بلغار صابون عرق حبوبات پارچه پنبه
وغیره تخم ماهی قهوه تنباکو قلیا . طناب پوست خز وسنجاب سرکه ماهی
شاهدانه پنبه روغن آرد کرك دندان مرس

دولت سوید ونروژ

اسکار شاه در بیست ویکم ژانویه هزار وهشتصد وبیست ونه مطابق هزار ودویست و
چهل وپنج هجریه متولد شده دوم ماه سپتامبر هزار وهشتصد وهفتاد ودو که برادرش شاه
فوت شده بر تخت سلطنت جلوس نمود ودر ششم ژوئن هزار وهشتصد وپنجاه وهفت صوفیه
دختر گیلیوم امیر ناسو را بزوجیت در آورد (مذهب لوتری است) ۲

پانزدهم

۲ ولیعهد پسر ارشد او گوستاو است که در ۱۶ ژوئن ۱۸۵۸ مطابق ۱۲۷۴ متولد شده

پایتخت

سوید استکهلم است جمعیت دو هزار وهشتصد هفتاد ویك صد سی وهشت هزار و
پانصد ودوازده نفر ومقر حکومت نروژ کریستیانیا جمعیت دو هزار وهشتصد
هفتاد وشصت وشش هزار وششصد وپنجاه وهفت نفر جمعیت کل سوید دو هزار وهشتصد
هفتاد ویك هشت کرور ودویست وچهار هزار وصد هفتاد وهفت نفر جمعیت نروژ
سه کرور ودویست وپنجاه وسه هزار نفر

دخل سوید نود وپنج کرور وصد وشصت ونه هزار وچهار صد ویکصد الی خرج هفتاد و دو
پنجکرور ودویست وسی هفت هزار ودوصد ویکصد الی

استعداد بری سوید سواره صاحب منصب صد سی ودو هزار وهفت صد هفتاد و
پنج نفر کشتی جنگی سی وشش فروند دخل نروژ ده کرور ودویست وسی وچهار هزار و
نهصد ولیره دخل هجده هزار وقون داده

سطح سوید سواحل با چهار صد هزار وبیست کیلومتر
سطح نروژ سواحل با سیصد وپانزده هزار وششصد ودوازده کیلومتر

محصول معدنی نقره مس آهن برنج زیبق آهن دبا سرب زاج سرب سنگ
زغال سنگ

محصول نباتی حبوبات سیب زمینی بیچك بزرك علف شاهدانه چوب میوه
حیوانات گاو وگوسفند اسب قوش غاز قو وحوش ماهی خوك
محصول تجارتی وصنعتی آهن تنکه مفرغ خنکه اسلحه توپ تخته دیرك
قیر قلیاب شیشه پارچه ابریشمی ماهی خشك پیه روغن نهنك پوست
خز سنجاب پر ماهوت کتان دستکش کاغذ چرم شوده طناب مس
لاجورد

دولت جمهوری سویس

شهرهای معتبره اولا ژنو جمعیت ده هزار وهشتصد وشصت چهل ویك هزار
چهار صد وپانزده نفر ثانیا بال جمعیت سی وهفت هزار ونهصد وهجده نفر
ثالثا برن جمعیت بیست ونه هزار وشانزده نفر جمعیت کل پنجکرور ودوده هزار و
چهار صد ونود وچهار نفر که مذهب کاتولیك وغیره دارند
سطح چهل ویکهزار وچهار صد وهیجده کیلومتر مربع مواجه هشتاد ونه کرور
جریبه هزار ذرعی

دخل دو هزار و هشتصد هفتاد و دو و پنجاه و یک کرور و دو دویست و سی و چهار هزار فرانک
خرج پنجاه و یک کرور و صد پنجاه و پنج فرانک
قشون دویست و دو هزار نفر
محصول معدنی آهن مس سرب کوکرد زغال سنگ مرمر بلور شوره وغیره
محصول نباتی گندم برنج علف شاهدانه شراب میوه چوب تجارتی
نباتات مختلفه
حیوانات گاو گوسفند بز خوک وحوش طیور ماهی زنبور عسل
محصول تجارتی وصنعتی پنیر کره موم عسل چرم کتان پارچه ریسمانی
شال ابانو مشبک دستمال مخمل ماهوت پارچه ابریشمی یراق ساعت
جواهرآلات شیشه آلات بعضی جوهرهات کاغذ باروط وغیره

دولت عثمانی

(مذهب اسلام) سلطان عبد العزیز خان دویم فوریه هزار و هشتصد و سی مطابق
پانزدهم شعبان هزار دویست چهل و پنج هجری متولد شده و در بیست و پنجم ژوئن
هزار و هشتصد و شصت و یک مطابق هزار و دویست و هفتاد و هشت که برادرش
عبد المجید خان فوت شد بر تخت جلوس نمود
اولاد اولا یوسف عز الدین که دهم اکتبر هزار و دویست و پنجاه و هشت مطابق
هزار و دویست و هفتاد و چهار متولد شد ثانیا محمود جمیل الدین ثالثا
محمد سلیم رابعا عبد المجید ولیعهد محمد مراد افندی پسر عبد المجید خان که در
بیست و یکم سپتامبر هزار و هشتصد چهل مطابق هزار و دویست و پنجاه و شش متولد شد

پایتخت

پای تخت اسلامبول جمعیت موافق برآورد که تازه کرده اند قریب یک کرور است
وحال آنکه سابقا زیاده از کرور متصور بود
جمعیت خاک اروپا و آسیا و افریقا که متعلق بعثمانی دارد با انضمام رومانی و صربی و منتنگرو
و مصر و تونس و طرابلس هشتاد و پنج کرور تقریبا است
وسعت نه کرور و دویست و شصت و نه هزار و ششصد و شانزده کیلومتر مربع
دخل دو هزار و دویست و هشتاد و نه مجیدی هشت کرور و صد و بیست و هفت هزار و چهار صد و
چهل و دو کیسه
خرج هشت کرور و دویست و هشتاد هزار و هشتصد و نود کیسه هر یک کیسه صد و دوازده فرانک
و نیم است
قرض دو هزار و هشتصد هفتاد و دو و هفت هزار و سیصد و سی و شش کرور و دویست هزار فرانک
قشون رکابی و ذخیره تا هزار و هشتصد هفتاد و هشت باید هفتصد هزار نفر باشد
استعداد بحری صد و شصت و هشت فروند کشتی جنگی
محصول معدنی مس سرب آهن مرمر سنگ زاج نمک آب معدنی
محصول نباتی گندم برنج ذرت زعفران میوه شراب زیتون نیشکر مواد
تنباکو
حیوانات گاو گوسفند اسب خر بز شتر خوک وحوش طیور زنبور
عسل عقاب ماهی
محصول تجارتی وصنعتی ابریشم پشم بز و شتر پنبه بهرک موم روغن سلیخه
اسلحه پیه فرش عطر گل قهوه کشمش مرکب شمشیر فولاد

ولزه

دولت فرانسه

در سال گذشته وکلای ملت مقرر داشتند که ریاست جمهور تا هفت سال با مارشال ماکماهون باشد (کاتولیکی است)

پای تخت پاریس جمعیت دو هزار و هشتصد و شصت و شش سه کرور و سیصد بیست و پنجهزار و دویست و هفتاد و چهار نفر

جمعیت فرانسه هفتاد و سه کرور و نود و چهار هزار و هشتصد سی و شش نفر

سطح پانصد و بیست و هشت هزار و پانصد و هفتاد و چهار کیلومتر موازی هزار و سی و دو کرور جریب هزار ذرعی

جمعیت الجزایر از رعیت بومی و خارجه پنج کرور و چهارصد و بیست و یکهزار و دویست و چهل و شش نفر

وسطح آن دو کرور و دویست و پنجهزار و نهصد پنج کیلومتر مربع موازی دو هزار و دویست و نود و یک کرور جریب است

جمعیت ولایات خارجه محکومه و ولایاتی که در تحت حمایت فرانسه است سوای الجزایر شش کرور و چهارصد و هفتاد هزار نفر

دخل فرانسه د هزار و هشتصد هفتاد و سه چهار هزار و هشتصد و دو کرور و چهار صد و شصت و یکهزار و ششصد و هفتاد و یک فرانک

خرج چهار هزار و هشتصد و هفتاد و شش کرور و سیصد دوازده هزار و نهصد و چهل و سه فرانک

قرض چهار هزار و ششصد کرور تومان

موافق قراری که تازه داده‌اند قشون فرانسه تا چند سال دیگر پنج کرور و دو صد هزار نفر خواهد شد

عدد کشتی جنگی صد و پنجاه و پنج فروند خواهد بود

محصول معدن طلا نقره مس روی قلع سرب آهن زیبق مانگانز انتیمون کوکرد سم الفار زاج آهک گچ دس نمک مرمر سنگ ذغال سنگ

محصول نبات گندم کنگران جو ذرت دوسر پیچک تاک سبزیجات شلغم بزرک علف شاهدانه زعفران روناس تنباکو چوب میوه نباتات دوا

حیوانات اسب قاطر خر گاو گوسفند بز خوک طیور وحوش زنبور عسل کرم ابریشم ماهی صدف زالو

محصول تجارت و صنعتی کشمیره ماهوت کرمیز پیراهن پشمی لحاف فرش منقال حلوا الوانی پارچه ولیمانی کتان پارچه ابریشمی منبت چرم دستکش آهن خنکه مفرق چاقو ادوات صنعت کاری اسلحه ساعت ادوات هندسه ندکری جواهرسازی منبت کاری چینی آئینه بلور شیشه جوهرات ادویه صابون روغن عطر ملبوس کوزه کاغذ چاپ باسمه وغیره

دولت یونان

ژرژ اول که از شاهزادگان دانمارک است بنا باستدعا ملت یونان سلطنت یونان را قبول کرده در سی و یکم اکتبر هزار و هشتصد شصت و سه به تخت سلطنت جلوس نموده در بیست و چهارم دسامبر هزار و هشتصد چهل و پنج مطابق هزار و دویست و شصت و دو هجری متولد شد و در بیست و هفتم اکتبر هزار و هشتصد شصت و هفت مطابق

هزار و دویست و هشتاد و چهار الگا دختر کنستانتین شاهزاده خانواده امپراطور روسیه را
بحباله نکاح درآورده پسر کنستانتین ولیعهد است که در دوم اوت هزار و هشتصد و
شصت و هشت مطابق هزار و دویست و هشتاد و پنج متولد شد
پای تخت آتنه جمعیت چهل و چهار هزار و پانصد و ده نفر آتن
جمعیت یونان با انضمام جزایر ایونین در هزار و هشتصد و هفتاد دو کرور و چهارصد و
پنجاه و هفت هزار و هشتصد و نود و چهار نفر
سطحش پنجاه هزار و دویست و سه کیلومتر موازی ده کرور جریب هزار ذرعی است
دخل در هزار و هشتصد و هفتاد و یک شصت و هفت کرور و چهارصد و نود و یکهزار درهم
خرج شصت و هشت کرور و چهارصد و نود و هشت هزار و دویست و شصت و دو درهم
موافق اخبار روزنامهٔ انگلیس قرض دولت یونان در هزار و هشتصد و شصت و شش
مطابق هزار و دویست و هشتاد و سه هزار و دویست و هشت کرور و چهارصد هزار
درهم بود موافق قواعد یکه در هزار و هشتصد و هفتاد و هفت مطابق هزار و دویست و
هشتاد و چهار اختیار شده عدد قشون بری سی یکهزار و سیصد نفر خواهد بود
و در هزار و هشتصد و شصت و شش مطابق هزار و دویست و هشتاد و سه سی و هشت
فروند کشتی موجود بود

آسیا

دولت چین

تونگ شی امپراطور چین در بیست و یکم اوریل هزار و هشتصد و پنجاه و شش
مطابق هزار و دویست و هفتاد و سه هجری متولد شده روز بیست و یکم اوت هزار و
هشتصد و شصت و یک مطابق هزار و دویست و هفتاد و هشت بر تخت سلطنت جلوس نمود
موافق اخبار جدیده این پادشاه فوت شده معلوم نیست بعد از او سلطنت بکه
تعلق یافته است
پای تخت پکن جمعیت چهار کرور
جمعیت اصل چین و ولایات ملحقه و مانچوری و مغالستان و تبت و کره و جزایر
لیوکیو هشتصد و نود و دو کرور نفر است
سطح نوزده کرور و صد و نود و یکهزار کیلومتر مربع موازی دویست هزار و صد و
شصت و نه کرور جریب هزار ذرعی
از دخل این دولت نمیتوان اطلاع کامل حاصل نمود موافق اخبار در هزار و هشتصد و
چهل و چهار مطابق هزار و دویست و شصت و یک دخل صد و بیست و هفت کرور و چهارصد و
سی و چهار هزار و هفتصد و سیزده لیرهٔ انگلیسی بود
قشون هشتصد هزار نفر

دولت ژاپن

موتسو هیتو امپراطور ژاپن در هزار و هشتصد و پنجاه و دو متولد شده و در هزار و
هشتصد و شصت و هفت بر تخت نشست
ممالک ژاپن مرکب است از سه هزار و هشتصد و پنجاه جزیره بزرگ و کوچک که من حیث
المجموع سیصد و هشتاد و شش هزار و نهصد و بیست و شش کیلومتر مربع سطح دارد
پای تخت یدو است که قریب سه کرور نفر جمعیت دارد

این ولایات دوازده هزار قشون بنظام فرنگی آراسته است اغلب رعیت بخدمات نظامی مجبور است

جمعیت تخمینا چهل کرور است و حال آنکه هفتاد کرور منظور بود مال التجاره عمده ابریشم و چای و غیره است

دخل در سنه ماضیه صد و سی کرور و دویست و هفتاد و پنج هزار و پانصد و هفت دلار

خرج نود و هفت کرور و سی و شش هزار و سیصد سی و شش دلار

دولت سیام

پادشاه اولی شوفاشولالنک کرن از غره اکتبر هزار و هشتصد شصت و هشت مطابق هزار و دویست و هشتاد و پنج سلطنت میکند پادشاه دومی کروماموم برادر اونیه شوبیه پادشاه اولی نیز از غره اکتبر هزار و هشتصد شصت و هشت سلطنت میکند

پای تخت بانکاک جمعیت تخمینا پانصد هزار نفر

جمعیت کل دوازده کرور و سیصد هزار نفر که غالبا مذهب بودائی دارند

سطح هشتصد هزار و سیصد چهل کیلومتر مربع که هزار و پانصد و بیست و یک کرور جریب هزار ذرعی

دخل سالیانه تخمینا صد و پنجاه کرور فرانک است

قشون قلیلی با نظام فرنگی موجود است در جنگ تمام رعیت سرباز است

افریقه

افریقیه

دولت تونس

(سلطان محمد صادق) جمعیت تونس دو کرور و دویست هزار نفر وسطح صد و دوازده هزار و نهصد کیلومتر مربع که دویست و پانزده کرور جریب هزار ذرعی

دولت حبشستان

شاهزاده کاسا در هزار و هشتصد هفتاد و دو مطابق هزار و دویست و هشتاد و نه بر تخت سلطنت جلوس نمود لقب امپراطوری حبشستان را اختیار کرد

دولت زنگبار

بورکش بن سعید برادر سلطان مجید که در هفتم اکتبر هزار و هشتصد هفتاد فوت کرد بر تخت نشست

پای تخت زنگبار جمعیت هشتاد هزار نفر

جمعیت جزیره زنگبار سوای توابع آن که در سواحل افریقیه واقع است تقریبا صد هزار نفر است

وطن

وسطح هزار و ششصد کیلومتر مربع موازی سه کرور جریب است
دخل سالیانه دویست و سی هزار تومان است
عدد قشون هزار و چهارصد نفر کشتیهای جنگی هم از شدت طوفان و گرد هزار و هشتصد و هفتاد و دو شکست

جزیره ماداگاسکار

داناوالوی ثانی از غره اوریل هزار و هشتصد و شصت و هشت ملکه این جزیره است
پای تخت تاناناریو پنجاه شصت هزار نفر جمعیت دارد
جمعیتش تخمینا ده کرور نفر سطح ششصد یکهزار و ششصد هفتاد و دو کیلومتر مربع
موازی هزار و دویست چهل و سه کرور جریب هزار ذرعی است

دولت مارق

سید محمد سلطان مارق در هزار و دویست و نود فوت کرده پسرش بر تخت نشست
پای تخت فاس که صد هزار نفر جمعیت دارد
چون حدود معین نیست لهذا میگویند تخمینا ششصد هفتاد و دو هزار و سیصد کیلومتر مربع سطح دارد که موازی هزار و دویست و هفتاد و هفت کرور جریب هزار ذرعی است

مصر

خدیو مصر اسمعیل پاشاست پای تخت قاهره
جمعیت مصر شانزده کرور وسطح آن سه کرور و دویست و هفت هزار کیلومتر مربع

موازی

موازی سه هزار و دویست و چهل و سه کرور جریب هزار ذرعی

ینکی دنیای شمالی

جمهوری اتازونی

ژنرال گرانت در چهاردهم مارس هزار و هشتصد و شصت و نه مطابق هزار و دویست و هشتاد و شش هجری برتبه ریاست جمهوری رسید دو سال ریاست او را چهار سال دیگر امتداد دادند جمعیت در هزار و هشتصد و هفتاد و دو هشتکرور سیصد و هفتاد و هفت هزار نفر

پیش

۲ هفته

وسطح هجده کرور و سیصد پنجاه و چهار هزار و دویست و نود و شش کیلومتر مربع بود
پای تخت واشنگتن جمعیت شصت و دو هزار نفر
دخل ده هزار و هشتصد هفتاد و پنج هزار و شصت و پنجکرور و دویست بیست و نه هزار و هشتصد و سیزده دلار
خرج هشتصد و چهل و پنجکرور و دو و چهارصد و دوازده هزار و سیصد و پنج دلار
قرض ده هزار و هشتصد و هفتاد و دو و چهار هزار و پانصد و هشتاد و دو کرور و چهارصد و هشتاد و شش هزار و سیصد چهل و چهار دلار
استعداد بری ده هزار و هشتصد و هفتاد و دو و سی دو هزار و پانصد و دوازده نفر
استعداد بحری مرکب از صد و هفتاد و شش فروند کشتی جنگی بود

جمهوری مکزیک

جمهوری مکسیک

ریاست جمهوری بالیروژوا پای تخت مکسیکو جمعیت دویست هزار نفر جمعیت در هزار و هشتصد و شصت و یک مطابق هزار و دویست و هشتاد و شش هفده کرور و دو شصت و هفت هزار نفر سطح سه کرور و دو چهارصد و هفتاد و دو هزار و دو ششصد چهل و هشت کیلومتر مربع

دخل در هزار و هشتصد و هفتاد و بیست و هشت کرور و چهارصد و بیست هزار و دویست هفتاد و شش دلار

خرج بیست و شش کرور و چهل و شش هزار و هفتصد و چهل و دو دلار

قرض در هزار و هشتصد و پنجاه و شش مطابق هزار و دویست و هفتاد و سه دویست و شصت و هفت کرور و دویست و چهار هزار و دویست و چهل و دو دلار عدد قشون سی و پنج هزار نفر

ینکی دنیای مرکزی

جمهوری سان سالوادر

پای تخت سان سالوادر جمعیت بیست هزار نفر

جمعیت کل ششصد هزار نفر سطح هجده هزار و نهصد و نود و هفت کیلومتر مربع موازی شکر و دو جریب هزار و دو جب

دخل در هزار و هشتصد و شصت و نه هشتصد و سی هزار و سیصد و هفتاد و یک دلار

خرج هشتصد و دو هزار و هشتصد و دو دلار

قرض هفتصد و نود هزار دلار

قشون در صلح هزار نفر و در جنگ پنج هزار نفر

جمهوری کاستاریکا

جمعیت صد و شصت و پنج هزار نفر سطح پنجاه و پنج هزار و ششصد و شصت و نه کیلو متر مربع موازی صد و شش کرور جریب

پای تخت سان ژوزه جمعیت بیست و پنج هزار نفر

دخل غالباً دو کرور دلار است

قشون در صلح هزار نفر و در جنگ پنج هزار نفر

جمهوری گواتمالا

پای تخت گواتمالا جمعیت چهل هزار نفر

جمعیت کل یک کرور و صد و هشتاد هزار نفر سطح صد و پنج هزار و ششصد و دوازده کیلومتر مربع موازی دویست و یک کرور جریب هزار ذرع

دخل در هزار و هشتصد و شصت و نه سه کرور و سیصد و هشتاد و پنج هزار و پانصد و سی و یک دلار و خرج سه کرور و سیصد هشتاد و پنج هزار و دویست و سی و دو دلار

قرض شش کرور دلار

قشون در صلح سه هزار و دویست نفر و در جنگ سیزده هزار نفر

١

جمهوریه نیکاراکا

پای تخت ماناکا   جمعیت ده هزار نفر

جمعیت کل چهارصد هزار نفر   سطح صد و بیست و یک هزار و نهصد و شصت و
چهار کیلومتر مربع موازی دو بیست و سی و دو کرور جریب هزار ذرعی
دخل دو هزار و هشتصد شصت و پنج ششصد و سی و دو هزار و چهارصد و هفتاد و یک
دلار   خرج ششصد و سی هزار و صد و بیست دلار
قرض هشتکرور   قشون معلوم نیست

جمهوریه هندوراس

پای تخت کوماپاکا   جمعیت هشت هزار نفر

جمعیت کل سیصد پنجاه هزار نفر   سطح صد و پنجاه هزار و ششصد و پنجاه و
پنج کیلومتر مربع موازی دو بیست هشتاد و شش کرور جریب هزار ذرعی
دخل چهارصد هزار دلار   خرج صد و هشتاد و پنج هزار دلار
قرض چهارصد و پنجاه هزار دلار
قشون در صلح ششصد نفر و در جنگ شش هزار نفر

ینکی دنیای جنوبی

جمهوریه آرژانتین

پای تخت بوانوزر   جمعیت صد و هفتاد و هفت هزار و هشتصد نفر

جمعیت کل دو هزار و هشتصد و شصت و نه سه کرور و ده و بیست و سی و شش هزار و نهصد و
بیست و دو نفر   سطح سه کرور و شصت و دو هزار و سیصد و نود و هفت کیلومتر
مربع موازی دو هزار و نهصد و شصت و نه کرور جریب هزار ذرعی
قشون شش هزار و چهارصد و هشتاد و دو نفر
دولت مزبور ادعا بولایات کرانتاکو و اروان لی نوو پاتاکونی و پامپا ارژان
لی تا دارد که نود هزار جمعیت دارد
و سه کرور و سیصد و شصت و دو هزار و هشت صد و نود کیلومتر مربع موازی سه
هزار و پانصد و سی و نه کرور جریب هزار ذرعی سطح دارد
دخل دو هزار و هشتصد و هفتاد و بیست و هفت کرور و دو بیست و هفتاد و شش
هزار و ششصد و بیست پزس فوات
خرج بیست و هشت کرور و سیصد و هشتاد و هشت هزار و ششصد و چهل و شش
پزس فوات
قرض دو هزار و هشتصد و هفتاد و یک صد پنجاه و سه کرور و هفتاد و یک هزار و
سیصد و هشتاد و پنج پزس فوات

جمهوریه اکواتر

پای تخت کی تو   جمعیت هفتاد و شش هزار نفر

جمعیت کل در هزار و هشتصد و پنجاه و هشت مطابق هزار و دویست و هفتاد و
پنج دو کرور و چهل هزار و سیصد و هفتاد و یک نفر   وسطح یازده کرور و
بیست و دو هزار و هشتصد کیلومتر مربع موازی ده هزار و چهار صد و نود و سه کرور
جریب هزار ذرعی است
دخل در هزار و هشتصد و هفتاد سه کرور و سیصد و سیزده هزار و هشتصد
هفتاد پیاستر
خرج دو کرور و سیصد نود و نه هزار و ششصد هفتاد و دو پیاستر
قرض در هزار و هشتصد شصت و پنج مطابق هزار و دویست و هشتاد و دو
بیست شش کرور و هشتاد و سه هزار و پانصد و نه پیاستر
قشون هزار و پانصد نفر

جمهوری اوروگوی

پای تخت منت ویداو   جمعیت صد و بیست و شش هزار نفر   جمعیت کل
سیصد و پنجاه هزار نفر   سطح صد و هشتاد و پنج هزار و هشتصد کیلو
متر مربع موازی سیصد و پنجاه و سه کرور جریب هزار ذرعی
دخل در هزار و هشتصد و هفتاد و یک ده کرور و هشتاد و پنج هزار و
هشتصد پیاستر
و خرج ده کرور و دویست و نود و شش هزار و نهصد و هشتاد و یک پیاستر
قرض در هزار و هشتصد و هفتاد و دو پنجاه و شش کرور و صد و بیست و شش هزار و
دویست و   چهل و دو پیاستر   قشون دو سه هزار نفر

ادر

برزیل

پطر ثانی در دوم دسامبر هزار و هشتصد و بیست و پنج تولد شده و در هفتم
آوریل هزار و هشتصد و سی و یک که پدرش پطر اول از امپراطوری استعفا
کرد بر تخت جلوس نموده و در چهارم سپتامبر هزار و هشتصد چهل و سه ترزه خریستینا
فرانسوای اول پادشاه سابق مملکت دو سیسیل را بحباله نکاح در آورد
پای تخت ریودژانیرو   جمعیت چهار صد و بیست هزار نفر
جمعیت کل چهار ده کرور نفر   سطح شانزده کرور و سیصد شصت و هشت هزار و
هفتاد و چهار کیلومتر موازی پانزده هزار و هشتصد نود و نه کرور جریب هزار ذرعی
دخل در هزار و هشتصد هفتاد و سه دویست و شش کرور و سیصد و سی و سه
هزار و هشتصد هشتاد و هشت میلریس
خرج صد و هشتاد و یک کرور و صد و شصت و دو هزار و ششصد و چهل میلریس
قرض در هزار و هشتصد و هفتاد و دو دو هزار دویست و هفتاد و هشت کرور و
بیست و هفت هزار دویست و هشتاد میلریس
قشون در جنگ ششصد یازده هزار و دویست و چهل و یک نفر
استعداد بحری در هزار و هشتصد و هفتاد و دو هشتاد و هفت فروند
کشتی جنگی

جمهوری بولیوی

پای تخت شوکیساکا   جمعیت سه کرور و چهار صد هشتاد و هفت هزار و سیصد و

پنجاه و

پنجاه و دو نفر

سطح چهار کرور و هفتاد هزار و صد و شصت و شش کیلومتر مربع موازی سه هزار

هفصد و سی و سه کرور جریب هزار ذرعی قشون سوای صاحب منصب دو هزار نفر

دخل دو هزار و هشتصد و شصت و هفت نه کرور و بیست و نه هزار و سیصد

چهل و پنج پزس و خرج یازده کرور و چهار صد و پنجاه و هفت هزار و دو صد

هفتاد و پنج پزس

قرض در هزار و هشتصد و هفتاد و یک بیست یک کرور و سیصد و چهل و پنج هزار و

پانصد و بیست پزس سال بعد هم مبلغ سه کرور و دو بیست هزار لیره قرض

کرد

جمهوریهٔ پاراگی

رئیس جمهوریه دن سالوادرا است که در دوازدهم دسامبر هزار و هشتصد و

هفتاد و یک منتخب شد پای تخت اسمپسون جمعیت هفده هزار و

هشتصد و نود نفر جمعیت کل دو کرور نفر

سطح صد و شصت و دو هزار و پانصد کیلومتر مربع

دخل در هزار و هشتصد و هفتاد و یک سیصد و نود هزار پیاستر

جمهوریهٔ پرو

ریاست جمهوریه پاردو تفویض شده است پای تخت لیما

جمعیت در هزار و هشتصد و هفتاد و یک صد و شصت هزار و پنجاه و شش نفر

جمعیت کل پنج کرور نفر

سطح دو کرور و سیصد بیست یکهزار و صد و بیست و چهار کیلومتر مربع موازی دو هزار

پانصد و ده کرور جریب هزار ذرعی

دخل در هزار و هشتصد هفتاد و دو و صد هفده کرور و چهار صد هشتاد و دو هزار و هشتصد

پنجاه و یک سل

خرج صد و پانزده کرور و چهار صد و سیزده هزار و هفصد شصت و چهار سل

قرض در هزار و هشتصد و هفتاد و دو بیست و نه کرور و سیصد و پنجاه و پنج هزار سل

قشون بری سوای قشون ردیف نه هزار نفر کشتی جنگی بیست و نه

جمهوریهٔ شیلی

ریاست جمهوریه در هزار و هشتصد و هفتاد و یک به پرادا زودین تفویض شد

پای تخت سانتیاگو جمعیت صد پانزده هزار و سیصد هفتاد و هفت نفر جمعیت کل در

هزار و هشتصد و شصت و هشت مطابق هزار و دویست و هشتاد و پنج سر کرور و چهار صد و

هزار و سیصد و پنجاه نفر

سطح صد و شش هزار و صد و بیست کیلومتر مربع موازی دویست و دو کرور جریب

هزار ذرعی

دخل در هزار و هشتصد هفتاد و دو بیست و چهار کرور پزو و خرج بیست و پنج کرور

کم بیش پزو

قرض در هزار و هشتصد و هفتاد و یک هشتاد و نه کرور و هفتاد و چهار هزار و هشتصد

چهل و نه پزو

قشون بری در هزار و هشتصد و هفتاد و پنج هزار و هیجده نفر عدد کشتی جنگی دوازده

فروند عدد کشتی تجارتی دو هزار و هشتصد و شصت و پنج دویست و پنجاه و هفت فروند

جمهوری متحد کولمبی

پای تخت بوگوتا جمعیت چهل هزار نفر جمعیت کل یک کرور و دویست و نود و
چهار هزار و چهار صد و هشتاد و سه نفر
سطح دو کرور و سیصد و سی و یک هزار و سیصد و بیست و پنج کیلومتر مربع موازی دو هزار و
پانصد و سی کرور جریب است
اسامی دول مزبوره از این قرار است
آمستوکیا پای تخت مدلین بولیوار پای تخت کارتاژن بویاکا پای تخت تونژا
کوکا پای تخت پوپایان کوندی نامارکا پای تخت بوگاتا ماگدالانا پای تخت سانتامارتا
پاناما پای تخت پاناما سانتاندر پای تخت سوکورو تولیما پای تخت ایباگه
دخل ده هزار و هشتصد و شصت و شش یک کرور و دویست و یازده هزار و صد و بیست و هشت پزو
خرج چهار کرور و دویست هزار پزو
قشون در صلح هزار و چهار صد و بیست نفر
و در جنگ از هر صد نفر رعیت یک نفر سرباز میگیرند

جمهوری ونزوالا

پای تخت کاراکاس جمعیت چهل و هفت هزار و هفتاد نفر
جمعیت کل دو کرور و دویست و هفتاد هزار نفر . سطح نهصد پنجاه و سه هزار و

هفتصد و دوازده کرور جریب هزار ذرعی
دخل ده هزار و هشتصد هشت کرور و دویست نود هزار و پنجاه و چهار پزو
دخل او بابت گمرک است و بر اکثر مالیات نیست
خرج هشت کرور و صد و سی و سه هزار و پانصد و نود و یک پزو
قرض سیصد و چهل و سه کرور و چهارصد و ده هزار و صد و دوازده دلار

هر کیلو متر موازی هزار [illegible]

جزایر ساندویچ

لت کامهامهای پنجم که در یازدهم دسامبر هزار و هشتصد و بیست مطابق هزار و
دویست و چهل و شش متولد شد و در ماه نوامبر هزار و هشتصد و شصت و سه
مطابق هزار و دویست و هشتاد برادرش کامهامهای چهارم فوت شد و بر تخت
جلوس نمود فوت شده پای تخت هونولولو جمعیت سیزده هزار و پانصد و بیست و
یک نفر جمعیت کل شصت و دو هزار و نهصد پنجاه و سه نفر
سطح نوزده هزار و هشتصد پنجاه و شش کیلو متر مربع موازی سی و هشت کرور و
جریب هزار ذرعی است
دخل در هزار و هشتصد هفتاد مطابق هزار و دویست و هشتاد و هفت چهار کرور و
دویست و شصت و پنج هزار دلار خرج مطابق دخل است
قرض صد و هشتاد و دو هزار و نهصد و هفتاد و پنج دلار

جزیره سن دومنک

ریاست جمهور با ژنرال بالا است   جمعیت صد و سی و هشت هزار و پانصد
نفر که بعضی سفید و برخی دورگه هستند
و سطح چهل و شش هزار و صد و هفتاد کیلومتر مربع موازی هشتاد و هشت کرور
جریب هزار ذرعی است
دخل و خرج ظاهراً چهار کرور پیاستر است

جزیرهٔ هائیتی

ریاست جمهور ژنرال نیسان سالومن در نوزدهم مارس هزار و هشتصد و هفتاد
مطابق هزار و دویست و هشتاد و هفت بریاست منتخب گشت
پای تخت پراپرنس   جمعیت بیست و یک هزار نفر
جمعیت کل پانصد و هفتاد و دو هزار نفر
سطح بیست و شش هزار و چهارصد و سی کیلومتر مربع موازی پنجاه کرور جریب
هزار ذرعی است

تم

پوشیده نماند که در یک دو جزو قبل امپراطور المان و پادشاه پروس را کاتب سهوا
کاتولیک مذهب نوشته و این خلاف است پروتستان مذهب میباشند

در بیان ارتفاع بعضی جبال نسبت بسطح بحر محیط برحسب ذرع شاه

اروپا

جبل ابیض جزو جبال الپ	۴۶۵۳	ذرع
الطنا (کوه آتش فشان در سیسیل)	۳۱۷۸	ذرع
اولمپ (واقع در تسالی)	۲۸۰۹	
بلخان کبیر (واقع در عثمانی)	۲۶۱۵	
کوه اتوس (واقع در عثمانی)	۱۹۹۲	
هکلا (کوه آتش فشانی واقع در جزیرهٔ ایسلاند)	۱۵۰۸	
پوی دودم (واقع در فرانسه)	۱۴۱۶	
وزوو (کوهی آتشفشان است)	۱۱۵۸	
استرومبولی (کوه آتش فشانست)	۸۷۱	

در آسیا

گوریزانکار (جزو جبال هیمالیاست)	۸۵۴۴	ذرع
دولاگیری	۷۹۰۴	
دماوند (که سابق آتش فشان بود در ایران)	۶۳۴۱	
توروس (واقع در آناتولی)	۲۸۰۹	
المپ	۲۴۴۱	
سینا واقع در عربستان	۲۲۰۹	

در افریقا

کیلیمانجارو	۵۸۹۲

تلد تریف (کوهی است آتش فشان) ۳۵۸۶

کوه اطلس (واقعست در مراکش) ۳۳۵۹

در امریکا

اکونگارا (واقع در شیلی) ۶۶۰۶

شمبورازو (واقع در استوائی) ۶۳۱۲

انتیزانا (واقع در استوائی) ۵۶۳۹

کتاپاکزی (واقع در استوائی) ۵۵۶۱

کوه ژورولو (کوه آتش فشانی است در مکزیک) ۱۲۵۷

در اقیانوس

موناروا (آتشفشانست جزو اوهی) ۴۶۲۷

تمبورو (آتش فشانست جزو سومباوه) ۲۲۳۹ ذرع

نسبت مقیاسهای اعشاری فرانسه با مقیاسهای ایران

طول یک متر معادلست با پانزده گره و چهار عشر گره

سطح یک متر مربع معادلست با دو هزار و سی و هفت گره مربع

حجم یک متر مکعب معادلست با ۲۱۱ جزو از یکهزار جزو ذرع مکعب

کیل یک لیتر معادلست با سه گره مکعب و نصف

وزن یک گرم معادل است با خمس مثقال

یک کیلوگرم معادل است با سیزده سیر و پنج مثقال